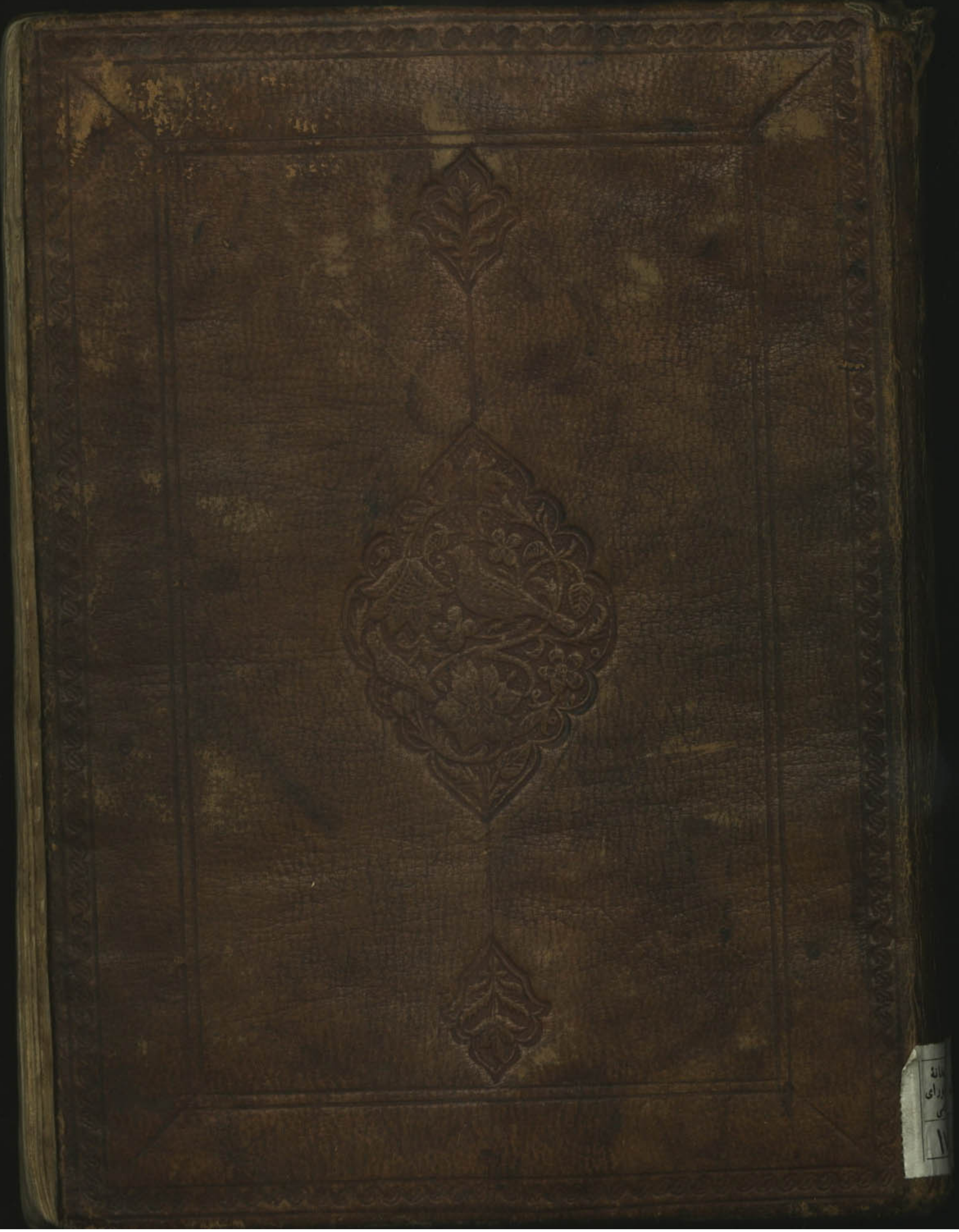

انة
ورای
ی
۱

جلد پنجم از مجلدات ریاض الاحزان که مسمّی است بجنّت النعیم

بسم الله الرحمن الرحیم ۵

حمد ذات و ثنای موجودات حضرت معبود محبوب مطلوبی است که سراپرده تجلّی کبریا به وصال
دوحول ارباب حال بطراز العزّة و الجلال برافراشت و یکه تاز ملوک عبید خاص و محب برگزیده از خلق
جمل براق برق رفتار را انگاشت که یکسر از طرفة العین از عالم ارض جرم علم افقی مقام یعنی از
سرای ام هانی بفرازی فرح افزای بزم لامکانی که مقام اتحاد جانی و جاودانی است رسانیده خود را
رساند و از قیودات عالم اجساد بشریت و سلاسل اجسام و کمند نقوش بند اوهام رهانید قال
عز من قائل سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد
الاقصا الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر نظم

شب خلوت خاص عاشقان است ❊ شب محرم راز خستگان است ❊
معراج قلوب اهل شوق است ❊ تاراج گروه عارفان است ❊

و شکر بیرون از حد و تسبیح کاینات خاصه و جهرا بتی و محیی ساقی است که به پریشانی گیسوان لیالی تجلّیات
شعاع نور حضرت نور الانوار را پریشان و براز نمودن در سجود با حضرت مسجود در بزم قاب
قوسین او ادنی قائم مقام حضرت ذات را در تادیهٔ ما یحتاج الذرات خوانند قال عز و جل
و من اللیل فسبّحه و ادبار السجود لمؤلفه

شب مقام راز ارباب وفا ❊ شب وصال یار اهل فنا ❊ شب محل رشد نمودن حبیب ❊

چون



چون شب عاشورا اهل کربلا ❊ و صلوات وافرات و تسلیمات با برکات رهین سر کوی سرگردون
نورد حضرت طه و مهر سپهر اقتدار یثرب و بطحا و مجلس نشین بزم دنی فتدلی و واصل مقام قاب
قوسین او ادنی اهل صفا و سر رئیس جناب ختمی مآب محمد سید المرسلین صلعم باد لمؤلفه

آنکه تا بتعلی از سرای ام هانی تا بعرش شد ❊ لیلة المعراج رفتی شد حجابش راه فرشی ❊
آنکه در بزم وصال ذات لیودی بیقرین ❊ بر قرار از هر رسلی بالاتر از روح الامین ❊
آنکه آمد لازم التعظیم نزد عارفان ❊ نام نامیش چه آید بر زبان ذاکران ❊
آنکه نورش را چه شد منزل بصلب بو البشر ❊ جمله ذرّ بر سجود ما موران زیر و زبر ❊

و بر ولی او که قطب مدار عباد دایرهٔ فلک الافلاک ایجاد و مرکز ذرات وجه من یوم
البلد الی یوم المعاد است یعنی امام المتقین و یعسوب عساکر دین مبین جناب ولایت مآب امیر
المؤمنین علیه السلام باد ❊ لمؤلفه ❊

آنکه چون نامش رسد بر سمع قلب عاشقان ❊ میرود طاقت ز دل از صدر و جر از تن روان ❊
آنکه ید الله قدرة الله معنی میزان حق ❊ نام نامیش علی آمد ز خلاق جهان ❊

بتولیه

و بر زوجهٔ منشوره بطلاء مطهره او که از ظهور نور خلق عالم زهرا کرد ازو شعاع وجودی خلق
و حور العین بر ریاحین عصمت کبری رب العالمین فاطمه الزهرا سیدة نساء العالمین ع
و بر اولاد طیبین و احفاد انجبین ایشان باد من الآن الی یوم التناد خاصه
بر گلگون قبای میدان شهادت و یکه تاز کشور سعادت و جان نثار بزم جانان و ربوده
گوی [illegible] و راز پنهان امیر الخافقین و شمس المشرقین سید و مولینا ابا عبد الله الحسین علیه السلام آه آه
کما شیجانه ثم آه من احزانه ثم و احزناه من همومه ثم و اکرباه من غمومه

جلد پنجم از مجلدات ریاض الاحزان که مسمّی است بجنّت النعیم

بسم الله الرحمن الرحیم ۵

حمد ذات و ثنای موجودات حضرت معبود محبوب مطلوبی است که سراپرده تجلّی کبریا به وصال
دوحول ارباب حال بطراز العزّة و الجلال برافراشت و یکه تاز ملوک عبید خاص و محب برگزیده از خلق
جمل براق برق رفتار را انگاشت که یکسر از طرفة العین از عالم ارض جرم علم افقی مقام یعنی از
سرای ام هانی بفرازی فرح افزای بزم لامکانی که مقام اتحاد جانی و جاودانی است رسانیده خود را
رساند و از قیودات عالم اجساد بشریت و سلاسل اجسام و کمند نقوش بند اوهام رهانید قال
عز من قائل سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد
الاقصا الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر نظم

شب خلوت خاص عاشقان است ❊ شب محرم راز خستگان است ❊
معراج قلوب اهل شوق است ❊ تاراج گروه عارفان است ❊

و شکر بیرون از حد و تسبیح کاینات خاصه و جهرا بتی و محیی ساقی است که به پریشانی گیسوان لیالی تجلّیات
شعاع نور حضرت نور الانوار را پریشان و براز نمودن در سجود با حضرت مسجود در بزم قاب
قوسین او ادنی قائم مقام حضرت ذات را در تادیهٔ ما یحتاج الذرات خوانند قال عز و جل
و من اللیل فسبّحه و ادبار السجود لمؤلفه

شب مقام راز ارباب وفا ❊ شب وصال یار اهل فنا ❊ شب محل رشد نمودن حبیب ❊

چون

۱۷۸۰۲
۲۰۸۹۶۷

چون شب عاشورا اهل کربلا ❊ و صلوات وافرات و تسلیمات با برکات رهین سر کوی سرگردون
نورد حضرت طه و مهر سپهر اقتدار یثرب و بطحا و مجلس نشین بزم دنی فتدلی و واصل مقام قاب
قوسین او ادنی اهل صفا و سر رئیس جناب ختمی مآب محمد سید المرسلین صلعم باد لمؤلفه

آنکه تا بتعلی از سرای ام هانی تا بعرش شد ❊ لیلة المعراج رفتی شد حجابش راه فرشی ❊
آنکه در بزم وصال ذات لیودی بیقرین ❊ بر قرار از هر رسلی بالاتر از روح الامین ❊
آنکه آمد لازم التعظیم نزد عارفان ❊ نام نامیش چه آید بر زبان ذاکران ❊
آنکه نورش را چه شد منزل بصلب بو البشر ❊ جمله ذرّ بر سجود ما موران زیر و زبر ❊

و بر ولی او که قطب مدار عباد دایرهٔ فلک الافلاک ایجاد و مرکز ذرات وجه من یوم
البلد الی یوم المعاد است یعنی امام المتقین و یعسوب عساکر دین مبین جناب ولایت مآب امیر
المؤمنین علیه السلام باد ❊ لمؤلفه ❊

آنکه چون نامش رسد بر سمع قلب عاشقان ❊ میرود طاقت ز دل از صدر و جر از تن روان ❊
آنکه ید الله قدرة الله معنی میزان حق ❊ نام نامیش علی آمد ز خلاق جهان ❊

بتولیه

و بر زوجهٔ منشوره بطلاء مطهره او که از ظهور نور خلق عالم زهرا کرد ازو شعاع وجودی خلق
و حور العین بر ریاحین عصمت کبری رب العالمین فاطمه الزهرا سیدة نساء العالمین ع
و بر اولاد طیبین و احفاد انجبین ایشان باد من الآن الی یوم التناد خاصه
بر گلگون قبای میدان شهادت و یکه تاز کشور سعادت و جان نثار بزم جانان و ربوده
گوی [illegible] و راز پنهان امیر الخافقین و شمس المشرقین سید و مولینا ابا عبد الله الحسین علیه السلام آه آه
کما شیجانه ثم آه من احزانه ثم و احزناه من همومه ثم و اکرباه من غمومه

اما بعد چنین گوید محتاج بفضل و رحمت یزدانی محمد علی بن محمد الرازی
مولد قزوینی رحمهما الله که این مجلد خامس است از مجلدات ریاض الاحزان که در تعزیه سید الشهدا
و جان نور بخش نیرین جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام تألیف میشود ان شاء الله تعالی و مشتمل است این وجیزه
بر احوال معراج احمدی و حضرت ختمی مآب محمدی و بر معراج و سلوک مهر خافقین ابا عبد الله الحسین علیه السلام

## لمؤلفه

سیر احمد بود در معراج عشق ⁂ بود معراج حسینی اندر دمشق ⁂ دید احمد در مکان لامکان
آنچه دید او شب بزم شامیان ⁂ سوره اسرار احمد حالی است ⁂ کهف عرش رای شه دین باکی است
او ز احمد گوید اندر لامکان ⁂ این ز معراج حسینی گوید نشان ⁂ فوق عرش ار احمد آمد دل نشین
رای شه کم نیست از عرش برین ⁂ می شنو آیات قرآنی ز جان ⁂ از سر پاک حسینی رای سنان
از حسینی شد خلع نعلین آشکار ⁂ تا ز دود احمد بعرش کردگار ⁂ با دو نعلین که بودی بر چه نور
گر دو رفته حسینی در بزم طهور ⁂ او نشستی بر براق سرمدی ⁂ شاه دین بر ناقه احمدی
از حرم احمد سوی اقصی روان ⁂ رای شه بین طشت زر با خیزران ⁂ او با سرار خداوندی قرین
این بحجت برزنی شد کین ⁂ احمد او شد بر گرو بر چم سفر ⁂ داد شاه دین براه حق سر
هر که مایل شد به بزم کبریا ⁂ امکان او تا شام غم از کربلا ⁂ و چون بیان این مقامات

اشاراتی است از انهار معروفات و برنا ظر بینش لباس غم در این خاکدان پوشد و در جنان
خلد از سلسبیل و نعیم نوشد لهذا این وجیزه را موسوم ساختیم **بجنت نعیم** در بیان معراج
النبیین و خاتم الانبیاء و سلوک مولینا الحسین سید الشهدا و این مختصر مشتمل است بر دو
مقدمه و بیست و شش مجلس و خاتمه و آن مشتمل است به بیست و پنج نکته و تذنیبست و وصیتی

**مقدمه اول** در بیان ذکر مدایح و فضیلت مراثی آل اطهار علیهم السلام قال مولینا الصادق علیه السلام
من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتا فی الجنة **در** عوالم از زید شحام
روایت میکند که گفت در خدمت مولای عالمین امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام بودیم با جماعتی از
کوفیین پس جعفر بن عفان داخل شد حضرت صادق علیه السلام او را بنزدیک خود طلبید و فرمود که یا جعفر
عرض کرد که لبیک جعلنی الله فداک فرمود که بمن رسیده است که در مصیبت جدم حسین علیه السلام
شعر نیکو میگوئی عرض کرد بلی خدا مرا فدای شما گرداند فرمود که مرثیه کن جدم حسین علیه السلام را
پس شروع نمودم بمرثیه خواندن و آنحضرت با حاضران گریستند آنمقدار که اشک دیدگان مبارکش
بروی و ریش مبارکش را فرو گرفت پس فرمود که یا جعفر قسم بخداوند که ملائکه مقربون حاضر
شده بودند در اینجا و می شنوند قول و کلام ترا در مرثیه حسین علیه السلام و بتحقیق ایشان گریستند چنانکه ما
گریستیم و زیاده از ما گریستند و بتحقیق که واجب گردانید حق تعالی در این ساعت بهشت را
از برای تو پس فرمود که یا جعفر آیا زیاده بگویم جعفر عرض کرد که بلی ای مولای من حضرت فرمود که احدی
نیست که شعری در مرثیه جدم حسین علیه السلام بگوید مگر اینکه حق تعالی واجب میسازد از برای او بهشت
عنبر سرشت را و می آمرزد از برای او **مقدمه ثانیه** در بیان فهرست کتاب **المجلس الاولی**
در بیان سر بردن حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله است بمعراج و سر معراج سید الشهدا علیه السلام بمعراج کربلا
**المجلس الثانی** در بیان سر تعیین شب و حکمت اختیار آن بجهت معراج حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله
و سر خروج حضرت سید الشهدا علیه السلام در شب از مدینه طیبه **المجلس الثالث** در بیان آراستن
روح الامین جنان و ملاء اعلی و عالم بالا بجهت معراج حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله و آراستن عالم بالا
بجهت تولد سید الشهدا علیه السلام **المجلس الرابع** در بیان لباس و عمامه و ابای حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله

در لیلة المعراج و اوصاف براق و وصف عمامه و لباس و ذو الجناح سید الشهدا علیه السلام **المجلس الخامس**
در بیان براق و امورات واقعه لیلة المعراج با حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله و حکایات ذو الجناح با سید الشهدا علیه السلام
**المجلس السادس** در بیان تتمه احوال براق و سوار شدن آن و وداع با جبرئیل با آنحضرت صلی الله علیه و آله
و احوال ذو الجناح و کیفیت سوار شدن سید الشهدا علیه السلام **المجلس السابع** در بیان واقعات
مسجد اقصی و بیت المقدس و ملاقات انبیاء با حضرت ختمی مآب و ذخیره نمودن دعای مستجاب خود را بجهت شفاعت
امت **المجلس الثامن** در بیان معراج است که ما و کیفا و غرایب و عجایبیکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در آسمان
اول دید و بردن روح سید الشهدا علیه السلام بر آسمانها و حدیث ابا ذر **المجلس التاسع** در بیان
عجایباتیکه در آسمان اول مشاهده فرمود و فضیلت زایران سید الشهدا علیه السلام و ولی نعمة الله
علی العباد و آیه رد امانات **المجلس العاشر** در بیان عجایباتیکه حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله در آسمان
اول دیدند و اشارات آنها و تأویلات آیات **المجلس الحادی عشر** در بیان واقعاتیکه حضرت ختمی مآب
محمدی صلی الله علیه و آله در آسمان دوم مشاهده فرمودند و ذکر تأویلات آنها و قصه بذل خاتم و سؤال از امیر
المؤمنین علیه السلام و سید الشهدا علیه السلام **المجلس الثانی عشر** در بیان عجایباتیکه در آسمان سوم ملحوظ حضرت
ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله آمده و احوال جبل که دو عسفان است **المجلس الثالث عشر** در بیان عجایبات آسمان
چهارم از ملاقات موسی النبی علیه السلام و مریم و ما در موسی و آسیه و ملک الموت و روایت مسیح کردن او
احوال با کین **المجلس الرابع عشر** در بیان بحر الثلج و بیت المعمور و حکایت آفتاب و طایفان بیت
المعمور و طایفان قبر حسین علیه السلام و روز جمعه و زایران شب جمعه قبر سید الشهدا علیه السلام **المجلس الخامس عشر**
در بیان ملاقات فرشته و انبیاء و ملائکه خشوع و ملائکه عذاب و تجلی قرار صورت امیر المؤمنین علیه السلام
و سید الشهدا علیه السلام **المجلس السادس عشر** در بیان امورات واقعه در آسمان ششم و حکایات صابر

کشتی نوح علیه السلام و ملاقات میکائیل و بیل میزان و بحر اخضر **المجلس السابع عشر** در بیان واقعات آسمان هفتم
منجمله ملاقات اسرافیل و ادریس و ابراهیم خلیل الرحمن و تفرقه میانه خلیل الرحمن و خلیل کربلا
**المجلس الثامن عشر** در بیان حجابات و سدرة المنتهی و حکایت فرات و کوثر و نهر الرحمة و احوال
حر شهید و صائدی و ابو ثمامه صیداوی **المجلس التاسع عشر** در بیان انتهای مقام جبرئیل و ملاقات
میکائیل و ظهور رفرف و فرش ساق عرش و معراج حسینی در قتلگاه کربلا **المجلس العشرین** در بیان
مقام او ادنی و استتار عرش و عظمت آن و سر کتابت و سلام آن آیه آمن الرسول و ملائکه نصر در
کربلای معلی نزد سید الشهدا علیه السلام **المجلس الحادی عشرین** در بیان بعض از اسرار ما اوحی است و تکلم رب
شریف سید الشهدا علیه السلام در مواضع متعدده و معراج آنحضرت است **المجلس الثانی والعشرین** در بیان ما
اعطی جبرئیل و آدم علیه السلام و ما اعطی النبی صلی الله علیه و آله و شهادت جبرئیل و شهادت سید الشهدا علیه السلام است
**المجلس الثالث والعشرین** در بیان ما اعطی جعفر من الانبیاء صلی الله علیه و آله الی ایجاب الصوم و الصلوة و بیان
شرک و کفر و شک است و حکایت کوه طور است **المجلس الرابع والعشرین** در بیان احوال جنت و
نار است و احکام ایشان و لعبه حور و قصر حسینی و انهار معروف است **المجلس الخامس والعشرین** در بیان
درکات نیران و احوال قتله سید الشهدا علیه السلام و حکایت سری و سکان طبقات نار است
**المجلس السادس والعشرین** در بیان احکام و واردات مراجعت آنحضرت از معراج و وقوع الی منزله
فی منزل ام هانی و اخباره علیه السلام بما رای و ما وقع فی یوم العاشور **و در** خاتمه بیست و پنج نکته است
**نکته اولی** در کیفیت معراج است **نکته ثانیه** شق صدر آنحضرت **نکته ثالثه** ملاقات انبیاء علیهم السلام
**نکته رابعه** عدم جواز رؤیت **نکته خامسه** اولاد فرشتگان است **نکته سادسه** بیان طاعت
و ذکر است **نکته سابعه** مکتوب فی ساق العرش **نکته ثامنه** در بیان منابر است **نکته تاسعه** صلوة الرحمن

نکتهٔ عاشره منزلت اسم محمد است نکتهٔ حادی عشر در بیان شفاعت و طلب آن است نکتهٔ ثانی عشر
عرض اعمال است نکتهٔ ثالث عشر در اسلام رسانیدن نکتهٔ رابع عشر اشارهٔ طیران اجساد است
نکتهٔ خامس عشر مقامات حضرت است نکتهٔ سادس عشر دیدار آیة الکبری است نکتهٔ سابع عشر
فرق حبیب و کلیم است نکتهٔ ثامن عشر فرق میانهٔ معراج محمدی صلعم و معراج حضرت آدم است نکتهٔ تاسع عشر
در معراج ادریس است نکتهٔ عشرین معراج خلیل الرحمن است نکتهٔ حادی عشرین معراج کلیم است نکتهٔ ثانی
عشرین معراج عیسی است نکتهٔ ثالث عشرین در معراج حضرت محمد صلعم نکتهٔ رابع عشرین در بیان
معراج سید الشهدا است نکتهٔ خامس عشرین آیهٔ ما زاغ البصر است تذییل در معراج اولیا و
∴ مؤمنان است و صیت بر برادران مؤمن ∴

∴ المجلس الاولی ∴

در بیان سر حکمت بردن حضرت رسالت پناه صلعم بمعراج و مقام او ادنی و دیگر معراج سید الشهدا که
∴ بکربلای معلی است ∴

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد الوف مخصوص ذات حضرت باری است که بجهت انذار بندگان حجابات عوالم جسم و جان را آفرید و
بر تحدیدات ارباب خطیات بآیات انوار پرواز بلسان رسل ام آواز گردید لمؤلفه
انچه میگوید نبی قول خدا است ∴ ذات احمد او مبرا از هوا است ∴ او نبی منذر است اهل هوشیار
او بتا اندر حجاب احمد بقرار ∴ و الآف شکر خاصهٔ ذات علی اعلائی است که بر وجوه سویدای
قلوب انبیا ابواب رحمات خود کشید و از حجاب و غواشی عالم ناسوت ارواح قدسی ایشان را
بمعراج عالم جان و جسد ناتوان کشانید که تا از قیودات خوف خلاصی و از تسویلات انفس تخلصی
واز سیر

واز سیر کار رحمات نامتناهی واقف به میزان اخلاص عاشقانه بحور ابحر کز عبودیت مستغرق دارند
و دیده از خوف و رجا و هر ای بجهیم و شوق جنة المأوی پوشیده جز عالم بزم و وصال از حضرت ذوالجلال دیگر
∴ منالی متمنی نگردند ∴ لمؤلفه ∴

دیگرم مستانه می آید نفس ∴ عندلیب روح نالد در قفس ∴ کرده یار از گلستان بزم یار ∴
فصل گل در ساعی فصل بهار ∴ یاد آیام وصال آید و سیتان ∴ بزم خلع از ما بود آید و ستان ∴
عالم قرب خداوند جلیل ∴ انکه در آرزو مشتق شد خلیل ∴ انکه نورش در صلب آدم جا نمود ∴
قدسیان کردند او را سجود ∴ انکه نورش نوح کهر و فرکر ∴ کشته موسی را البینا راه بر ∴
انکه عیسی را فلک بیجا نمود ∴ لیلة الاسری با حمد رخ کشود ∴ انکه حیدر در رجائی کرد راز ∴
دید زهرائی بهنگام نماز ∴ دید در ایامی شاه مجتبی ∴ لیلة العاشور شاه کربلا ∴
ترک ایران کرد و خواند کوه عشق ∴ خلعتی تا سر بزی آمد تا دمشق ∴ کوفی با شد سهمی رب العالمین ∴
چون تو را امیلی است الحنین ∴ این الب و ذیران می این حجران ∴ این گروه شادیان و این زنان ∴
بر اسیری میدهم ای کردگار ∴ اهل بیت خویش داشتم سر شار ∴ کافی بود صد چو جان جای دیگر ∴
تا نثار آورد هر ای داد گر ∴ شیشه بشنود استان را ز شوق ∴ فهم کن از کوشش شرح هوش بذوق ∴
کو بیت حکمت ز معراج رسول ∴ انکه شد بر فرع هر مرسل اصول ∴ احمد انکه شد ار خلیل انبیا ∴
دیگر از معراج شاه کربلا ∴ یعنی اکبر حلقه هر شور شین ∴ نور چشم حضرت ابا حسین ∴
انکه نامش هر سر تا پا نگار ∴ سیل خون از دیدگان سر شار ∴ کشتهٔ هر شیون و زاری است او ∴
مایهٔ هر نالهٔ کاری است او ∴ طفل اگر گریه کر برنا و پیر ∴ از غم او است بلبل را صفیر ∴
کوه در دشت بکوه و بر کریمان او ∴ مهر اندر چرخ شد سوزان او ∴ چرخ از خواهر شوید جبینی ∴

نه سپهر از درد و در آه و این ∴ انچه بینی تو ببینی در جهان ∴ جملگی دارند بهر وی فغان ∴
مهر او جان است بر اهل جهان ∴ ما کو حرمت مهر او روان ∴ دیده می باید که باشد شناسی ∴
تا شناسند شاه را در هر لباس اما حکمت در بردن حضرت رسالت صلعم بمعراج در کتاب معراج
النبوه مرویست که جناب ختمی مآب محمدی صلعم پیش از انکه آیهٔ وافی هدایهٔ و من اللیل فتهجد به نافلة
لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا نازل شود گاهی بنماز مشغول می بود و گاهی مراکود
شبی چشم مبارک در خواب بود و بدل بیدار که آواز دل نواز جناح با نجاح طاوس فلکی و ناموس ملکی
یعنی جبرئیل امین از آسمان اعتیان بگوش هوش حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین رسید انحضرت
از خواب بیدار شد و بنشست جبرئیل درآمد و گفت یا رسول الله حق تعالی تو را اسلام میرساند و میفرماید
که تو را از برای آن آفریدیم تا عذر خواه بندگان و شفیع گناه درماندگان باشی و این کار با خواب
راحت و بستر استراحت نیاید اکنون برخیز و قدم رنجه فرمای و به بطحای مکه بیرون آی تا بر اعمال
و افعال امت واقف گشته عبرتی برداری تا دانی که وقت خواب است یا هنگام بیداری لمؤلفه
نیست ای نور خدا دار بلا منزل راحت ∴ استراحت نبود لایق این غمکده محنت ∴
مزرع آخرت است این خرابان جهان ∴ الیس کشته کل پاک تو را تنیم محبت ∴
نه رود حضرت دهقان بهنگام درو ∴ غیر انچه کرا او کشته بهنگام زراعت ∴
بعد از آن دست مبارک سید عالم را برگرفت و به بطحای مکه بیرون آورد و تمام امت را براو
عرض کرد و اعمال ایشان را یک یک معروض گردانید چندان گناه و عصیان و اسباب بعد و خذلان مشاهده
فرمود که از حد و عدد بیرون و از حیطهٔ شمار افزون بود جبرئیل گفت ای حبیب معبود اگر داعیهٔ دخول
بمقام محمود داری در مقام مجهود سعی مبذول فرمای و بریاضت و بیداری و مجاهده و کم خوابی مبادرت
نمای

نمای و بیمن سهر و مجاهدت بدرجات علیهٔ شفاعت ترقی فرمائی و این آیه را بر انحضرت برخواند که
و من اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا حضرت رسالت
با خواطر مجروح و سینهٔ مشروح و مقروح بخانه باز آمد معاصی امت دیده و شراب عتاب چشیده گفت الهی اکنون
کدام معصیت و عیب ایشان را عذر خواهم و کدام جرم و گناه ایشان را شفاعت کنم خطاب آمد که گناه باز
بسته با حیای شب تو است اگر مغفرت ثلثی از امت خواهی ثلثی از شب بیدار باش و بگذران و اگر نصف خواهی
نصفی از شب و اگر ثلثان خواهی ثلثانی از شب و اگر تمام تمام از شب و گویند سورهٔ یا ایها المزمل عز نزول آمد
مبتنی این معنی که مذکور شد حضرت رسالت صلعم فرمود که رعایت حساب ثلث و نصف و ثلثان مشکل است
فرائی میمون بتمامی در نورد دید و تمام شب را احیا پیش گرفت الفقیر کمر خدمت بر میان بست
و در مقام مجاهدت بنماز و نیاز دل بر پیوست نه روز قرار داشت و نه شب آرام نه ز جمع فارغ بود
و نه شام شبهای دراز را بنماز بپایان بردی روز غم و الم امت خوردی لمؤلفه
بست احرام شفاعت بر میان ∴ زار نالیدی العبد آه و فغان ∴ شمع شد آنمهر گردون سیر ان ∴
ناله کر شد چنین هزار بوستان ∴ در مناجات و نماز و آه و شور ∴ بلو یا رب رحیم مهربان ∴
دل چو شمع و روح چون پروانه ∴ خویش را از زور بالا امانی ∴ ناله ای ای که کلیتیلی شدی ∴
ای همی او را از سر از سکر روان ∴ میرسد بر گوش اکنون ناله ای ∴ سیل اشک زان رهوار دیدگان ∴
جان من ای رحمة للعالمین ∴ باد فدای راحت ای عرش برین ∴ محمد چندان ناله و زاری
بجناب پروردگار عز و جل عرض کرد که مقربان حظایر ملکوت و متوطنان عوالم لاهوت اهل براو
بدرد آمده بدرد زده حضرت باری بلسان سوگواری عرض کردند که الهی این چه رحمی است که این بی گناه
از برای امت گناهکار بر تن مبارک نهاده و هر دم طنطنهٔ آیین حزین و ضجیج و انین اندوه بلکه ایلام

حکمت بردن حضرت ختمی مآب بمعراج

عرش برین در عرصهٔ عالم پاک بزم کروبیان میرساند لسان حال ملکوتیان است **لمؤلفه**

نالهٔ زار زنی چه موسیقار بر گردون رسد ⁂ ارغنون سان شور آهش بحر و بر هامون رسد
میبرد هوش از سر ارواح بر خیل ملک ⁂ آه آتشبار و بس نالهٔ موزون رسد
قلب سنگین را هر دمی از ناله‌اش آن شهریار ⁂ بحر در موج و کوه غم افزون تر از افزون رسد

**حضرت** جلال احدیت بکمال صمدیت بسورهٔ کریمهٔ طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی را انزال فرمود یعنی ای نور پاک خواجهٔ لولاک الحمید لله ما تو را آفریدیم که بکلفت و استغفار امت قیام نمائی نه آنکه در ریاضت و مجاهدت جهد بکنی که در عرصهٔ هلاکت در آوری معصیت امت را بر تو عرض کردیم تو را بسیار غمو داکنون تو را بر ملکوت اعلا و برفراز عالم بالا بر آوریم تا دریای رحمت و بحار متلاطم الامواج مغفرت خود را در نظرت در آوریم تا مشاهده فرمائی که معصیت امت بیشتر است یا بحار غیر متناهی رحمت الهی والله **نظم**

آفاق اگر چه تیره ز روی سیاه ماست ⁂ دریای رحمت تو فزون از گناه ماست

**لمؤلفه**

سر معراج نبی از خامه تا شد آشکار ⁂ روز روشن شد بر چشمم دیده‌ام چون لیل تار
خواطرم آمد ز معراج شه گلگون قبا ⁂ سوی خاک کربلا با دیده‌های اشکبار
سر او یا رب چه بودی حکمتش یا رب چه بود ⁂ کآمد او بر جانثاری با همه خویش و تبار
اندرین احوال آمد خواطرم ای شیعیان ⁂ خواب بکو دید در طیف او نبی کردگار
از مدینه در حرم فرمود احمد با حسین ⁂ کشته دل تشنه میخواهد تو را پروردگار
خواهرانت را اسیر و دخترانت را حقیر ⁂ خواسته جبار که این سان چنین اسیر زنکبار

کوفه

کوفه و شامات با موی پریشان و حزین ⁂ حافیات آیند جمله ناقهٔ عریان سوار
طشت از بلند سر تو نزد یزید پلید ⁂ اهل بیت را اسیری مجلس آن نابکار
که زنند بر خیزران دندان لبهای تو را ⁂ گاه نوشد جام می آن مرتد شوم شرار
با چنین اخلاص اگر آئی بجنات النعیم ⁂ خون بهایت عفو جرم امت آن شهریار
سر عهد یوم ذر ای مرکز ایجاد وجود ⁂ بر وفای عهد الست کرد او پس آشکار

**اما** سر بردن و رفتن مهر گردون شور شینی حضرت ابا عبدالله الحسین ع از سرای اقتهانی مألوف یثرب با فضای بیت الحرام و از آنجا بمعراج عرشی ایوان کربلا آن بستان بزم رضوان رضا او ادنی اعنی عرصهٔ قدسی حوضهٔ کربلای معلی پس آن این است **بروایت** معتبرهٔ اصحاب کرام که آنحضرت بعد از آنکه حضرت رحمن معبود حق جلاله خلق ذرات وجود و حجبل اثبات موجودات در عالم ذرات فرمود در افعال هر موجود در ترک اولائی یا خطائی ملاحظه نمود و آن ظلمت عصیان را آشکارا و نمایان فرمود پس امر حضرت ذات بر جملهٔ ذرات گردید که من یتحمل ذنوب هؤلاء و من یشفعهم پس لسان حال قدسیان حضرت ذو الجلال است **لمؤلفه**

کیست کز خود گذرد بهر شفاعت خواهی ⁂ جان نثار آید و بخشم ز مه تا ماهی
کیست کو سر دهد اندر ره سربازی‌ها ⁂ گذرد از زن و فرزند ز عزت خواهی
تن هدف ساخته بر تیر بلاها و سنان ⁂ سر بر آن ساغر می نوشی کند آگاهی

**فذات** صغیر و کبیر جرئت اقدام بر این مرحلهٔ خطیر از اولوالعزم و مرسلین و سایر انبیا ع عالم فی و ملائکهٔ مقربین و فدها و کروبیین و مستغفطین بسرادقات حجابات رب العالمین و حملهٔ کرسی و عرش برین و طائفین بیت المحرم و بیت المعمور و بیت القرار و علیین و حفاظ برق

حکایت شیخ [illegible] از آنکه حضرت [illegible]
در بیان [illegible]

درعود وجبال برتر گردان نشین وحملهٔ اوراق وقطرات مزن وقطف الکبین وسکان آسمان
وهوا وزمین از قاعدین وقائمین وقانتین وراکعین وساجدین وذاکرین وحوریان فردوسی
عنبرین وکرام الکاتبین وروحانیان زایرین ونورانیان طائفین وظلال قادسین واشباه
منزلین وارواح ناظرین ورضوان وحور عاین ودختران وولدان مخلدین وبنی نوع انسان
وطوایف جنیان ومخلوقات سایرین نمودند درآن میانه **لمؤلفه**

خواست اندر بزمگاه عاشقین ⁂ سرور سردار خیل عارفین ⁂ یعنی آنمهر سپهر مشرقین ⁂
نور چشم حضرت شاه حسین ⁂ عرض بنمود اکبر داد کر ⁂ من دهم بهر شفاعت جان وسر ⁂
طالب این رتبهٔ عالی منم ⁂ راه این معراج پیمائی کنم ⁂ من شفاعت را بجان مشتری ⁂
هست در انکشتم این انکشتری ⁂ من زنان ودختران باحیا ⁂ بر اسیری میسپارم من از وفا ⁂
من شهادترا خریدارم ز عشق ⁂ سیر بنمایم ز کوفه تا دمشق ⁂ سربرنی آیم العجل شوق نهان ⁂
کربلا تشنه هم باشم آبرخوران ⁂ را ضیم کاین دستها جمال دوان ⁂ قطع سازد آن سیه بخت زبان ⁂
دست پا وسینه سازم ریز ریز ⁂ تا شوم ساقی بروز رستخیز ⁂ من خلیل و اکبرم سازم فدا ⁂
در منای خاک پاک کربلا ⁂ خواهرم زینب جگر پاره کر ⁂ سازنی از درد هجران پسر ⁂
ام لیلا ساره سان و خون کنم ⁂ اشک و آهی خاک بر کردون کنم ⁂ راضیم ار کردگار لایزال ⁂
جسم خود سازم براهت پایمال ⁂ این سرم کو طشت زر عیان ⁂ باشد این اکبر جوب خیزران ⁂
گر بگوفر کر بشم دیگر براه ⁂ میروم با کاروان اشک و آه ⁂ **پس** حضرت رحمن جل جلاله
عهد شهادت بنام نامی آنمهر گردون سعادت بجایزهٔ عفو گناه امت از آنحضرت گرفت در
محضر کل ذرات وزمرهٔ موجودات این بود دستور وبیان حکمت معراج آنمهر فلک الافلاک نبوت

ازبترب

ازبترب مدینه سبطین مکرم وازآنجا بعزم اوادی کربلا معلی **الیشیعه** آنحضرت بنزد تربت
وداع آنحضرت را که بر سر تربت حضرت ختمی مآب محمدی صلعم رفت بعد از نماز وگریه وزاری ومناجات
با حضرت بی نیاز عرض کو کرد اللهم هذا قبر نبیك وانا ابن بنت نبیك وقد حضرنی
من الامر ما قد علمت خداوندا این قبر پیغمبر تو است ومن فرزندزادهٔ پیغمبر توام ومرا امری
پیش آمده که تو میدانی آنرا خدایا من نیکی را دوست میدارم وبدی را بد دارم وسؤال میکنم
از تو بحق این قبر مبارک که اختیار فرمائی بجهت من چیزی را که خوشنودی تو ورسول تو درآن است
پس از گریه وزاری بسیار چون نزدیک صبح شد سر مبارک را بر قبر مطهر آنحضرت گذارده او را خواب
در ربود ودر عالم خواب دید که جد بزرگوارش با گروهی از ملائکه که بدو ز او احاطه کرده اند می آید
پیش آمد تا آنکه آنحضرت را بسینهٔ خود چسبانید ومیان دو چشمش را بوسید وفرمود که حبیبی
یا حسین کانی اریك عنقریب مرملا بدماءك مذبوحا بارض کربلا بین عصابة
من امتی وانت مع ذلك عطشان لا تسقی وظمآن لا تروی وهم مع ذلك یتمنون
شفاعتی ولا ینالون حبیبی حسین ان اباك وامك واخاك قدموا علی وهم
مشتاقون الیك وان لك فی الجنات لدرجات لن تنالها الا بالشهادة بعضی از
مضمون این کلمات است که مندرج است در این اشعار **لمؤلفه**

ای حبیب دل ای قوت تن رنجور ⁂ ای شهید سر از تن جدا بوادی طور ⁂
مرا بدیده چنان آئی اسیر بلا ⁂ که عنقریب شوی کشته این مسطور ⁂
بخون خویش تو غلطی بارض کرب وبلا ⁂ میان طایفهٔ زاشقیان از حق دور ⁂
خدا شفاعت من قطع سازد از ایشان ⁂ بروز حشر نباشند نزد من منظور ⁂

لبان تشنه و آبت نمیدهند از کین ÷ که تا رسی بلب تشنه بر شراب طهور ÷
تنت بخاک مذلت فتد بکرب و بلا ÷ وطن دیگر نرسی تا زمان نفخهٔ صور ÷
بهر شبی بطواف حریم تو گردد ÷ فلک بکاه و فغان با هزار مشعل نور ÷
ز داغ تو هم اهل زمین بشور و نوا ÷ چه اهل چرخ در آیند تا صباح نشور ÷
ز ماتم تو فلک روی خویشتن شوید ÷ بخون ناب جگر و ز سرشک زمرهٔ حور ÷
برادر و پدر و مادرت بخلد برین ÷ بنزد ماهم را دیده بر رهت منظور ÷
تو را است مرتبهٔ در جنان بآن نرسی ÷ بجز لباس شهادت کسی بزم حضور ÷

**پس** در آنحال نظر خود را بکدبر بزرگوار انداخت عرض کرد که یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک واد خلنی معک فی قبرک ای جان جد بزرگوار مرا احتیاجی ببرگشتن بدنیا نیست پس مرا بگیر و با خود ببر و از غمهای دنیا خلاص کن حضرت رسول صلعم فرمود ند تو را چاره نیست از برگشتن بدنیا تا شربت شهادت بنوشی و بدرجهٔ سعادت برسی آنگه تو را حق تعالی فرمود دریابی پس آنحضرت از خواب بیدار شد مضطرب و پریشان بخانه معاودت فرمود و اهل بیت و خویشان خود را جمع نمود خواب خود و خبر شهادت و غربتی و مظلومی خود را بجهت اهل بیت نقل کرد پس از استماع کلمات هوش پرداز راحت بر انداز آن امام صبر بر یاران آنحضرت مضمون این ابیات واقع شد **لمؤلفه**
از بهر استماع این خبر ÷ دیدها از آه احمر گشته تر ÷ فوج غم بر اهل بیت مستمند ÷
روز ایشان با تک و او یلا بلند ÷ اندر آن روز ایهوار اهرمی ÷ عارفان بزم کون مستغرقی ÷
کی نبود اندر تمامی مشرقی ÷ در فغان و غم چه یاران حسینی ÷ دیدهٔ هر کس از غم اشک ریز ÷
چو کنند کاران بروز رستخیز ÷ پس آنحضرت مهیای سفر شدند و اسباب سفر را ترتیب دادند و در وقتیکه

آنحضرت



آنحضرت وارد مکه معظمه گردید و سه روز قبل از خروج آنحضرت بجانب کوفان **بروایت** زراره بن صالح که میگوید من با شخصی دیگر بخدمت آنسرور رفتیم و عرض نمودیم که اهالی کوفه با شما است و شمشیر ایشان با اعدای شما آنمهر مرکز دایرهٔ ایمان بدست مبارک اشاره بجانب آسمان فرمود درهای آسمان گشاده گردید و آنقدر از ملائکه نازل شد که عدد ایشانرا جز خداوند کسی نمیداند پس فرمود که اگر بر طرف شدن اجر و ملاقات مقامات عالیه و تقارب اشیاء نبود هر آینه با این لشکر با ایشان مقاتله میکردم لکن بیقین میدانم که در آنجا خواهد بود محل کشته شدن من و اصحاب من و کسی از اصحاب من نجات نمی یابد مگر فرزندم علی **و** چون این خبر بمحمد حنفیه برادر آنحضرت رسید که آنحضرت بسوی عراق روانه است مشغول بوضو بود و آبی در تشتی گذارده بود که بآن وضو میساخت بگریه در آمد و گریست بشدتی که صدای اشک چشمش که در میان آب میریخت شنیده میشد مثل باران که در آب بریزد

÷ **لمؤلفه** ÷ ÷ ÷
سیل رود دیدهٔ اشک دریا گرفت ÷ آه و زاری طارم اعلا گرفت ÷ زار نالید چو نیسان بهار ÷
یار فرزند مرده زار زار ÷ دل شد اندر سینهٔ زاری علیل ÷ کور در آزر شدی دیگر خلیل ÷
تیر آهش محور عالم شکافت ÷ کو بیمان در بطارم نشست ÷ آنچنان کردید احوالش زبون ÷
کو نشسته نوح در دریای خون ÷ **پس** نماز مغرب را کرد بنزد برادر بجان و دل برابر خود رفت و عرض کرد که یا اخا ان اهل الکوفة قد عرفت غدرهم و مکرهم بابیک و اخیک من قبل ای جان برادر اهل کوفه را میشناسی و میدانی که به برادر و پدرت چگونه مکر کردند و ایشانرا یاری نکردند میترسم که تو را نیز مثل پدر و برادر یاری ننمایند و مثل ایشان ذلیل و خوار و رسوا گردانند اگر رای مرا می پسندی آنستکه در مکه باشی عزیز و محترم آنحضرت فرمود که میترسم خون مرا

[illegible]

لشکر بنی امیه در حرم مکه بریزند و خون من در حرم مکه مباح شود عرض نمود ای برادر پس برو بسوی
یمن و یا در اطراف بیابانها و بسوی عراق مرو لسان حال محمد حنفیه است للمؤلفه

عراق و اهل عراقند بر نفاق ضمیر ٭ اگر چه صورت ایشان شده در تصویر ٭ وفا و مهر و محبت مجو از ایشان
که نیست مهر و وفا جای در صف تکفیر ٭ بجو امام از چه که در دل نکرده نفاق ٭ بجنبش و دیگر با امیر کل امیر
بر تیر و مکر و شمشیر کفر بیمودند ٭ ره محبت اولاد شاه خیبر گیر ٭ ایشان لعنت حق باد کرده ضلال
چه نامه موج بهم و با آب چنان زنجیر ٭ حضرت فرمود که یا اخی لو کنت فی جحر هامة

من هوام الارض لاستخرجونی حتی یقتلونی و فی خبر و لیستخرجوا هذه العلقة
من جوفی ای برادر اگر در سوراخ جانوران از جانوران زمین داخل شوم و پنهان سوراخ رافضی
شوم بنی امیه مرا بیرون می آورند و شهید مینمایند و این خون بسته که ناشی حالت از سینهٔ
من بیرون می آورند پس فرمود که باشد تا تاملی در آنچه گفتی بکنم و چون وقت سحر شد عازم
٭ بر کوچ کوفه شدند و امر بار کردن فرمودند للمؤلفه ٭

بگاه های حرم را بنات تها بستند ٭ چه مهر و ماه بایوان چرخ بنشستند ٭ جوانهان بسهی قامتی فرشته نژاد
ز قید جان و جهان جمله گوی بیزار شدند ٭ صدای ناله و آواز الرحیل بلند ٭ چنان شد که دل جمله جن جنیان ز آن خستند
نوای شور حجازی ز جانب عراق گفت ٭ که طرف باغ بهارست بلبلان مستند ٭ خروش و چه مستاو حسین و دو اعلیا
بجلوه جم شده کابوا عیش الست ٭ تمام جوانان آن شور واه و اویلا ٭ بدست ساغر جام طهور بشکستند
نماند در ره صفا ای خلاد نوحه گری ٭ مگر سپند صفت کز آن شراره جستند ٭ مجملا خبر کوچیدن آن سرور
بمحمد حنفیه رسید برخواست و تعجیل آمد و زمام ناقه برادر بزرگوار را گرفت لسان حال محمد حنفیه است
٭ للمؤلفه ٭ ٭

جو الوات

چه گوهرست اینکه اندر کاروانست ٭ مگر جان عزیز من روانست ٭ برادر از چه شد این شکن بینی گر
خبر آمد ست اندر آسمانست ٭ مگر روز نکو احمد ز دنیا ٭ که یاران را طلب آرزده جانست
صدای واویلا از چه ره کوی ٭ که بر هر کوی شی درد زبانست ٭ مگر بر سر هوای هجر داری
که اشک حسرتت سیل روانست ٭ برادر دست بر سینه ام نه ٭ دل محزون جرس اندر فغانست
الا ای نور جانم اندر سینه دارم ٭ دل ای جان یاد در کاروانست ٭ پس عرض نمود که آیا نفرمودی

که تاملی فرمائی در آنچه عرض نمودم فرمود بلی عرض کردی پس چرا روانه شدی بدون تامل حضرت فرمود
که ای برادر چون از مجالست من مفارقت نمودی بخواب رفتم و جد بزرگوارم را دیدم که مرا در
بغل گرفت و میان چشمهای مرا بوسید و فرمود که یا حسین یا قرة عینی اخرج
الی العراق فان الله عز شانه شاء ان یراک قتیلا و مخضبا بدمائک ای نور دیده ام
ای حسین بیرون رو بسوی عراق که خداوند عز و جل مقدر فرموده است که ترا در آنجا شهید
نمایند و بدنت را بخون رنگین کنند محمد حنفیه عرض کرد با گریه و زاری که ای برادر اگر تو
دل بکشته شدن دادهٔ و از برای کشته شدن میروی پس بردن زنان چه معنی دارد آنحضرت
فرمود که یا اخی قد قال جدی ایضا ان الله قد شاء ان یریهن سبایا مهتکات
فی اسر الذل ای برادر جدم خبر داده است که ایشان باید اسیر شوند و پردهٔ حرمت ایشان
دریده شود و ذلیل و خوار گردند و تا من زنده ام ایشان از من جدا نمی شوند لسان حال
٭ آنحضرت است که میفرماید که ای برادر للمؤلفه ٭ ٭

گر نیاید زینبم در این سفر ٭ کی شود در ماتم من نوحه گر ٭ کی کفن آرد برایم از رزمگاه
کی کند با دیدهٔ حسرت نگاه ٭ مو کرده آن سپاه احمدی ٭ عشق گر نی بی گجر سرمدی

گر نباید پس که آید قتلگاه ∴ سر برهنه از جبال خیمگاه ∴ سر زهرا ای خلایق داد کر ∴
بالمن خیر الله فخر از بشر ∴ گر نیاید کو که می آید برون ∴ از سرا پرده سراسیمه برون ∴
حافیات و حاسرات نوحه گر ∴ از غم اکبر زند بر رو و سر ∴ گر نیاید خواهر زار حزین ∴
کی زند بر چوب محمل جبین ∴ ام لیلا گر نباشد همعنان ∴ کی کند یا رب زینب در فغان ∴
ام کلثوم ار بماند در مقام ∴ کی رود با قید عریان بشام ∴ گر سکینه نایدم آن دل پذیر ∴
کی کشد از جسم من پیکان تیر ∴ فاطمه ناید که میکرد عروس ∴ کی زند بر سر او دستان فسوس ∴
گر رقیه ماند اندر خاک پاک ∴ کی شود در شام غم غلطان بخاک ∴ گر نیاید اهل بیت من تمام ∴
کی شود در سوامیان خوار و دمام ∴ اکبرم گر که بماند برقرار ∴ کی کند در راه من جان را نثار ∴
قاسم ار بنماید او از من کنار ∴ کی کند با جسم خود دستان نگار ∴ گر برادر زاده عبدالله زار ∴
در حرم ماند که گرید زار زار ∴ حضرت عباس گر ناید سفر ∴ کی دهد در راه من دستان و سر ∴
احمدم من کربلا معراج ماست ∴ خاک آن جنت سرا تاج تماست ∴ این گروه همرهان معراجیند ∴
کربلا دریا هم امواجیند ∴ ما رسول کربلا معراج ما ∴ تاج اکلیل شفاعت تاج ما ∴
ایکوش آن باری که با ما یار شد ∴ هم نشین با یاران اخیار شد ∴ پس محمد حنفیه بگریه در آمد و
گریه شدیدی کرد و یکدیگر را وداع کردند انا لله و انا الیه راجعون **لمؤلفه**
خامه مان برگیر عنان از این بیان ∴ آشکارا شد تو راست نهان ∴ سر معراج حسینی و احمدی ∴
آشکارا شد ز بحر سرمدی ∴ هان عنان برگیر از این داستان ∴ آتشی افکندی بقلب دوستان ∴
کرده معراج را پر شور شینی ∴ از عروج شه مظلوم حسین ∴ اهل معراجند چون اهل وصال ∴
بزم وصلش دور باشد از ملال ∴ از مرادت و بدیده اهل وصال ∴ رو دخم آید چه چون ما و مال ∴

یاربا

یاربا بر احمد و دیگر حسین ∴ ساز قلبم را قرین شور شین ∴ تا بنالم از سویدای ضمیر ∴
بر سیران همچنان مرغ اسیر ∴ زار و نالان سازیم از زاریان ∴ کربلا آیم بصد شور و فغان ∴
سیل اشک از دیده در یا تیم ∴ ساز جاری از دل سودائیم ∴ عاریت جانی که در این جسم زار ∴
دارمی سازم بعشقش که نثار ∴ سازیم از حزب شاه مشترقین ∴ در علاء کرار خوبان حسین ∴
شیوه آمین گر شد وقت دعا ∴ کو آمین و یارب یاربا ∴ پی درود و حمد و اخلاص نثار ∴
سازیا در حشر گردیدی رستگار ∴ **المجلس الثانی** در بیان تعیین شب و حکمت اختیار شب از برای
معراج حضرت ختمی مآب محمدی و حکمت در معراج سید الشهداء آمد و خروج آنحضرت بعزم شهادت در شب از
مدینه و عروج دادن اصحاب در لیلة العاشور بسیر ملکوت جنان و دیدن هر یک مقامات خود را در
عرصهٔ جنة النعیم

**بسم الله الرحمن الرحیم**

گل زار گلعذار گلدستهٔ حمد مخصوص وجه حضرت محمود معبودیست که حنادس لیالی دیجور را خلوتخانهٔ راز و محفل گفت و شنود ارباب نیاز در اوراد و مناجات و نماز گردانید قال تع ومن اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و غازهٔ شکر سزاوار مشکور منعمیست که عاشقان درگاهش را در ربط لیل امر بتوجه عالم قرب بفرمان لازم الاذعان قم اللیل الا قلیلا و در ترغیب عارفان کمربسته و عاشقان زنجیر علایق گسسته اشارت بابشارت بایه ان ناشئة اللیل هی اشد وطا و اقوم قیلا نموده و نظرها برای ارباب معرفت را بو مال زلف عروسان پرشان عنبرافشان واللیل اذا یغشی بزم وصال ومن اللیل فسبحه و ادبار السجود کشاینده و صلوات بیحد و سلام بیعد بر ارواح اصحاب و عدم مخصوصات

احمدی است که در شانش حضرت احد فرماید که ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل
ولهذا آنحضرت برداء غم زدای سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد
الاقصی سراپا پوشانید و بروحی آن غیب نقطهء ایجاد و باطن ملاء هستی مبدأ و معاد که رشحی از
نور ظل وجودش نور الانوار سرادق عوالم وجود است اعنی ولی امری که در تعزیز ذاتش حق جل و اعلی فرماید
کم امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما و بمجرد اذعانش در معلم خانهء جلیل حضرت خلیل
بکلمهء فلما جن علیه اللیل رای کوکبا تعلیم لا احب الافلین فرموده اینکه بمیزان توجه
آنحضرت او را خواند بکریمهء وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا
من المشرکین **نظم**

خان نعم نهاده بین ÷ بهر صلای نیم شب ÷ دست کرم گسترده بین ÷
بهر عطای نیم شب ÷ وقت وصال دوستان ÷ در نیم شب دیدم عیان ÷
ای جسم و جان عاشقان ÷ بادا فدای نیم شب ÷ هر نیم شب تیر دعا ÷
بر چتر هفتم می زدم ÷ آن کار کر آمد مگر ÷ تیر دعای نیم شب ÷
هر نیمه شب می آیدت ÷ از بارگاه کبریا ÷ بگشای گوش هوش را ÷
بشنو ندای نیم شب ÷ گوید که اهل من تایب ÷ خواند که اهل من مذنب ÷
جوید که اهل مستغفر ÷ در انتهای نیم شب ÷ تا توبه بپذیرم از او ÷
وای جرم برگیرم از او ÷ او داند از من من از او ÷ واندر خلای نیم شب ÷
هم عید بین هم قدر بین ÷ هم قلب بین هم صدر بین ÷ هم شمس بین هم بدر بین ÷
در تنگنای نیم شب ÷ هم تاج بین هم تخت بین ÷ هم جسم و هم تاراج بین ÷

ام

ام لیلة المعراج بین ÷ رو بر سمای نیم شب ÷ هان ای قراری کار کن ÷
شب نالهای زار کن ÷ دل مرده را بیدار کن ÷ از نالهای نیم شب ÷

**اما** حکمت تعیین شب بجهة معراج آن محیط ذخار رحمت اعنی جناب ختمی مآب مجتمع متکی آنکه تا آفات
در یک فلک جمع نشوند لاجرم چون آفتاب منتظر را بر مثال سپر مدور در غلاف مغرب متواری گردانید
و بر پرچم سیاه شب مشکین لقب را بر سر نیزهء اشهب شهاب ثاقب نورانی مناقب بر بستند جامهء
سکون در اندام متحرک التیرات عالم کن فیکون پوشیدند متصرفان ولایت معیشت و جعلنا
النهار معاشا در زوایای خمول لباس ذهول در سر کشیدند سید عالم در کنج سلوت گشاده
مطالعهء نقود وجود و جواهر زواهر شهودی نمود حاصل شبی و چه شبی **نظم**

شبی دیباچهء صبح سعادت ÷ ز حد انهار روز افزون زیادت ÷ ز قدر او مثال لیلة القدر ÷
ز نور او براتی لیلة البدر ÷ سواد طرهء آن بخت حور ÷ بیاض غرهء آن نور علی نور ÷
نسیمی جعد سنبل شانه کرده ÷ هوائی اشک شبنم دانه کرده ÷ بمسمار ثوابت چرخ سیار ÷
برابسته بر جهان درهای ادبار ÷ طرب را چشم سحر خندان ازان لب ÷ گریزان روز محنت بر زنجاب شب ÷

جبرئیل امین بخلوتخانهء سید المرسلین علیه السلام درآمد و ندانست که خواجه را از خواب چگونه بیدار کند
چرا که مامور بود بایقاظ آنحضرت بلطف نه بعنف درین مقام دو حرف بنظر فقیر رسیده یکی آنکه
فرمان حضرت جلیل بروح الامین حضرت جبرئیل آمد دور باش تا می بنده خود را بلطف از خواب
بیدار کنم چنانچه گرد توهم و ملال پیرامن ضمیر منیر و لوح خیالش نگردد و غبار خوف و خشیت بر خاطر
عاطر آیینه مثالش ننشیند همان ساعت خواجهء عالم صلعم چشم مبارک باز کرد و جبرئیل را بر
بالین خود ایستاده دید **و** روایت دیگر از جبرئیل منقولست که فرا اموی حضرت الهی جل و علا

چنان معلوم شده بود که ترتیب و ترکیب قالب من از کافور جنت بوده و حکمت آن نمیدانستم تا در شب معراج دانستم
و چنان بود که در حین التقاء با آنحضرت متأمل بودم که چه کیفیتی از خواب بیدار نمایم تا اینکه ملهم گشتم
با آنکه روی خود را بر پای مبارکش نهم چون روی بر کف پای آنحضرت مالیدم برودت کافور با حرارتیکه
لازم خوابست متقارن گشته آنحضرت از خواب راحت بلطف بیدار شد حاصل آنوقت دانستم که
حکمت در خلق من از کافور آن بود تا آن شب سبب التقای آنحضرت باشم بتلطف نه بتکلف

## لمؤلفه

ازو زبان خامه شد تا این دُرِ گوهر نثار … روز نور افروز شد در دیده ام چون لیل تار

خواطرم آمد شب معراج شاه دین حسین … از حریم احمدی بر کربلای عرش یار

آن زمانی را که شد در خواب و بیداری جد خویش … گشت بیدار و همراه آن گشت بر مرکب سوار

با برادرها و فرزندان و اصحاب گزین … جملگی با درد و آه و از دو دیده اشکبار

**بروایت** شیخ مفید علیه الرحمه چهار روز از ماه رجب مانده در شب یکشنبه در میان شب از مدینه
بیرون رفتند و در روز سیم شعبان وارد مکه معظمه شدند **و بروایت** سید ابن طاوس که
در سیم شعبان بیرون رفتند و در وقت بیرون رفتن این آیه میخواندند که حق تعالی در باب برگشتن
حضرت موسی از قوم خود بیان میفرماید که فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی
من القوم الظالمین و راه بزرگ را گرفته متوجه مکه گردیدند چون وارد مکه شدند این آیه را
میخواندند و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل و بقیه
از شعبان و شهر رمضان و شوال و ذی قعده و هفت روز از ذی حجه در آنجا مکث کردند و در
روز هشتم بسوی کوفه روانه گردیدند تا وارد محنت آباد کربلا گردیدند **لمؤلفه**

دیگر

دیگر آن وقتی که زینب چنان جناب جبرئیل … عمرها کو عار سیلی بر سر آن شهریار

با فغان و ناله گفتی ای عزیز مادرم … ای غریب ای برادر در وادی غربت غمگسار

ای نکرده خواب راحت در جهان بیدار شو … ای کبریت لب تشنه چشم از این وادی بیدار شو

تو بخواب راحتی من برادر اسیری میبرم … ای برادر دشمن آمد بر سرم بیدار شو

دیگر آن وقتی که گردآفت اهدای انذار قوم … لیلة العاشور اغیار کشی نمودندی فرار

شد ز فرش خیمگه بر بام معراج جناب … جنة الفردوس را کردی عیان و آشکار

با کف حق پیش اشاره کرد بر میدان قرب … یاوران را جملگی آورد اندر بزم یار

هر یکی دیدند در رضوان اعلا جای خویش … چون نبی بر هر تنی معراج گشتی آشکار

**بروایت** شیخ مفید و سید ابن طاوس چون شب عاشورا نزدیک شد آنحضرت اصحاب کرام را نزد خود جمع فرمود
جناب سید الساجدین امام زین العابدین فرمودند که من بیمار بودم لکن خود را نزدیک ایشان
رسانیدم تا بشنوم که آن دریای ندرة وادی بلا و سردار اهل بیت ابتلا با اصحاب با وفای خود چگونه
طریق سخن مسلوک میدارد پس شنیدم که پدر بزرگوارم افتتاح سخن را بحمد و ثنای ملک معبود فرمود
و طریق شکرگذاری حی ودود را بجا آورد و فرمود که اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا
خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا بدرستیکه
من اصحابی را بهتر و با وفاتر از اصحاب خود نمیدانم و اهل بیتی را نیکوتر و وصل کننده تر از اهل بیت
خود یاد ندارم پس خداوند شما را جزای خیر دهد **لمؤلفه**

هست اصحاب من از اهل وفا … بر اصحاب تمام انبیا که … هر یکی در رتبه اند صفی

هم خلیل و هم ذبیح و هم نجی … کربلا طور است هر یک همچنین کلیم … بلکه هر یک هم آن عیسی رحیم

حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام

هست یثرب کربلا یاران من ⁘ بهر معراج هواداران من ⁘ کوچه بند خیمه گر ایدوستان ⁘
قبلگه اقصی برای یاوران ⁘ راهی زین معراج بر راهوری ⁘ قاب قوسین است کوی میغوری ⁘
وقت اوادنی انجام وصال ⁘ از زمان دانم که سازم پایمال ⁘ تخته بند عنصری را از وفا ⁘
در کف ستم ستور اشتیاق ⁘ طیر روحم زین قفس گردد روان ⁘ در مقام قرب گیرد آشیان ⁘
وقت قرب نور ایمان باشید شار ⁘ ای گروه اهل ظلمت از ما دور باد ⁘ **پس** فرمود که آگاه باشید که یک
روز دیگر زیاده از عمر ما نمانده می امشب شما را امر رخصی فرمودم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم
و بر شما حرجی نیست اینک ظلمت شب عالم را فرو گرفته آنرا غنیمت دانسته و هر یک بطرفی متفرق شوید و لیأخذ
کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی و تفرقوا فی سواد اللیل و ذرونی و هؤلاء
القوم فانهم لا یریدون غیری و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مظلوم مرا بگیرید و در
این ظلمت شب بروید و مرا واگذارید با این گروه ستمکار که ایشان همگی از برای کشتن من جمع شده اند و غیر مرا
نمیخواهند ⁘ **لمؤلفه** ⁘
واگذارید مرا بر این قوم جفاکار لعین ⁘ تا که من دانم دل خونبار و آه آتشین ⁘
نیست بر این قوم جز مطلب که خون ریزیم ⁘ وعده دیدار ما افتاد روز واپسین ⁘
سینه و دل تنگ راه چاره ام مسدود شد ⁘ لاعلاجم کشته باید گشت در این سرزمین ⁘
طفلکان من یتیم و دختران من اسیر ⁘ خواهرم باید نشیند در عزایم با انین ⁘
سینه ام گردد مشبک از سنان تیر و تیغ ⁘ بر سر نی جلوه گر گردد سرم در رزمگین ⁘
ای شب تیره ظلمت شب داده بر عالم نوید ⁘ بیعت خود از شما برداشتم من بی رهین ⁘
هر که ماند کشته گردد بیشک ای یاران من ⁘ میرود از کربلا تا خلد فردوس برین ⁘

ازفراز

از فراز زین هر آنکس رود بر پس نی ⁘ از سر نی بر جنان برو محل خلد حور عین ⁘
**پس** برادران و فرزندان آنحضرت و برادرزاده گان و اولاد عبدالله بن جعفر که خواهرزاده
آنحضرت بودند زبان معذرت گشودند ابتدا جناب حضرت عباس سخن در آمد و سایرین
متابعت او کردند و با آنجناب عرض کردند که لم نفعل ذلک لنبقی بعدک لا ارانا الله ذلک
ابدا دست از یاری تو برداریم که بعد از تو زنده باشیم خداوند هرگز نخواهد این را از زندگی دنیای تو
بکار ما نمی آید لسان حال ایشان است **لمؤلفه**
بی تو ای مقصود از بیت الحرام ⁘ زنده گی بر جان ما باد حرام ⁘ آفتاب کوکبه هر ذره ⁘
ذره گو بمهر چون سازد مقام ⁘ مایه ارواح این مینا سپهر ⁘ قایم ذاتی ز روی احترام ⁘
ما سوا از استوایت کرده نوش ⁘ جام مستی جمله گشتند غلام ⁘ ما چسان دست از تو برداریم کو ⁘
بار چه مانیم در قید ظلام ⁘ هر که نبود عاشق سر بازیست ⁘ او نه بیند روی خیر الانام ⁘
مانده او در کف قید خویشتن ⁘ کی ز حیدر گیرد او در حوض جام ⁘ شکر لله صد هزاران صد هزار ⁘
کاین سعادت کرده بر ما قیام ⁘ جان در رهت ای سر فدا سازیم ما ⁘ در رهت ای مهر اوادنی مقام ⁘
در صف معراج وحدت ای امیر ⁘ در رکابت ما رویم از خوابی غلام ⁘ **پس** آنحضرت فرمود که یا بنی
عقیل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل فاذهبوا فقد اذنت لکم ای اولاد عقیل
شهادت مسلم شما را کافی است شما برگردید بتحقیق که من شما را اذن رجوع دادم پس ایشان در
جواب آنحضرت عرض کردند **بروایت** ابن بابویه عبدالله پسر مسلم در جواب عرض کرد که
امیر مهر رکاب رسانید و گفت آیا مردم چه گویند که ما بزرگ و آقای خود را که بهترین بنی اعمام بود واگذاریم
و تیر با عدای او نینداختیم و نیزه و شمشیری بکار نبردیم و ندانیم که بر سر ایشان چه آمد بخدا قسم که هرگز

چنین کار نکنیم ولکن جان و مال و عیال خود را فدای شما خواهیم نمود تا هرچه بر سر شما آید بر سر ما نیز آید
فقبح الله العیش بعدک لسان حال آن نور دیده است **لمؤلفه**

بنگر ای شه کیشم کرده ایم ÷ منما رخصتم مرگجانم ÷ دارم امید آنکه در فردا ÷
سازدم غمزهٔ تو قربانم ÷ امر بر کشتنم در این علار ÷ که برآید در این هوی جانم ÷
جان برآید فدای اسرار ÷ نطلبیم تیغ و جا برافشانم ÷ هیچ بر زنده کی نخواهد ماند ÷
بی تو گر زنده یکدمی مانم ÷ مژدهٔ وصل و علاوهٔ دیدار ÷ هر بی تو وعید میدانم ÷
این خیال هیچ نیاید بر سر ÷ بی تو در کالبد بود جانم ÷ گر دهد صد جان و صد روان بدهد ÷
هم در پای اگر افشانم ÷ روح قربان احمدت سازم ÷ از سر شوق من رجز خوانم ÷

کلام مسلم بن عوسجه است

**پس** مسلم بن عوسجه برخواست و گفت انحن نخلیک و ننصرف عنک وقد احاط بک هذا العدو
آیا دست از تو برداریم و شما را در میان این گروه خونخوار بگذاریم نه بخدا قسم که هرگز خدا این حال را نبیند
بخدا قسم که دست از تو بر نمیدارم تا نیزهٔ خود را در سینهٔ دشمنان تو فرو برم و تا قائمهٔ شمشیر در دست
من است با دشمنان تو جنگ میکنم و اگر سلاحی نداشته باشم هر آینه بخدا اگر با سنگ صحرا با دشمنان تو جهاد خواهم
کرد تا خداوند جلیل داند که حفظ الغیب پیغمبرزادهٔ خلیل او را کردیم و از تو جدا نمیشوم تا جان را برابر
تو فدا کنم لسان حال مسلم بن عوسجه است **لمؤلفه**

گر دست دهد هزار جانم ÷ در پای مبارکت فشانم ÷ منعم مکن از شهادت ای دوست ÷
انگار که خاک آستانم ÷ من از تو چه سان کناره گیرم ÷ مهر تو گذشته بر روانم ÷
اندر دل و سینه در رگ و پوست ÷ در دیده و مغز استخوانم ÷ هیهات بلی از دو دوست ÷
من ترک محبت تو نتوانم ÷ کی ذره جدا شود ز خورشید ÷ خو ...ست در بیابانم ÷

درجب

در جب غلام و چاکرانت ÷ انگار که من غلام شانم ÷ خوش آنکه بخون خویش غلطم ÷
ای کسرم و جان فشانم ÷ **پس** سعید بن عبدالله حنفی برخواست و گفت که از تو جدا نمیشوم
و تو را تنها نمیگذارم تا خداوند داند که وصیت پیغمبرش را محافظت کرده ایم اما والله لو علمت
انی اقتل ثم احیی ثم احرق حیا ثم احیی ثم اذری یفعل ذلک بی سبعین مرة
ما فارقتک اگر بدانم که کشته میشوم و زنده میشوم پس مرا میسوزند و خاکستر مرا بباد میدهند
تا هفتاد مرتبه از تو جدا نمیشوم فکیف وانما هی قتلة واحدة پس چگونه دست بر میدارم و
حال آنکه یک کشته شدن بیش نیست و بعد از آن سعادتی است که منقضی نمیشود و اگر دنیا همیشه از برای
باقی باشد کشته شدن در راه شما را بر بقای ابدی اختیار میکنم چگونه دست از تو برداریم و حال
آنکه زنده گی چند روزی بیشتر نیست والله یا بن رسول الله انی لوددت انی قتلت ثم
نشرت الف مرة وان الله یدفع بذلک القتل عنک وعن هؤلاء الفتیة من اخوتک
واهل بیتک بخدا قسم دوست میداشتم که من کشته شوم و زنده شوم و باز کشته شوم تا هزار بار و خدا
دفع نماید از تو و اهل بیت تو ظلم و قتل را لسان حال سعید بن عبدالله حنفی است **لمؤلفه**

دوست دارم اینکه گردم کشته ای شاه کبار ÷ پس بسوزندم جسد در معرض بادی زنار ÷
پس شوم من زنده وانگه کشته گردم راه تو ÷ باز سوزندم دیگر من زنده گردم بی قرار ÷
باز گردد جان من دیگر فدایت یا حسین ÷ اینچنین گردد بنا صدبار و بلکه صد هزار ÷
جان تو با اهل بیتت باد محفوظ از بلا ÷ بر سلامت گر دهی بر یثرب و اهل دیار ÷
ای سپادم سلیمان حشمت و احمد مقام ÷ نه همی منت که سازم جان خود را بهت نثار ÷

**پس** زهیر بن حنظلهٔ همدانی برخواست و عرض کرد که یابن رسول الله تعالی خدا بر ما منت نهاده که

در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود تا جد بزرگوارت در قیامت شفیع ما باشد و
بالجمله هر یک از آن سعادتمندان بامثال این گونه سخنان صدق و حق و ارادت حضور اپیان نمودند

لمؤلفه

هر یک بلسان اهل خدمت ∴ اظهار مراتب محبت ∴ کردند بپاس بزرگان شاه ∴
مائیم ز تربت تو آگاه ∴ بادا هر جان ما فدایت ∴ قربان خاک پای رایت ∴

حکایت محمد بن بشیر حضرمی

بروایت سید بن طاوس رحمه الله محمد بن بشیر حضرمی در آن حال خبر دادند که پسر تو را
در یکی از رهنهای ری اسیر کرده اند او اظهار رضا کرد و لکن گفت نمیخواستم که او را اسیر کنند و
من زنده باشم سید الشهدا علیه السلام این را شنیدند و فرمودند که خدا تو را رحمت کند بیعت را از گردن تو
برداشتم برو و فرزند خود را فکاک کن و از دست کفار او را رها نما آن سعادتمند گفت کما اکلتنی
السباع حیا ان فارقتك درندها مرا در زنده گی پاره پاره کنند اگر دست از تو بردارم
پس آنحضرت پنج جامه از جامهای قیمتی باو دادند که هزار دینار ارزش داشت و فرمود که باین پسر خود
بده که برادر خود را بآنها فکاک نماید و بچند روایت چون آن سید انس و جان قوت ایمان
آن سعادتمندان که از همه عالمیان ممتاز بودند مشاهده فرمود پس فرمود که ان کنتم
کذلك فانظروا الی منازلکم و قصورکم فی الجنة منازل ایشان را بایشان در قصور
جنان نشان داد شوق و ذوق آن معراجیان بزم قرب بنوشیدن باده شهادت از جام بلور
طهور سعادت زیاد گردید ∴ لمؤلفه ∴

دیدند جملگی معاینات نشیمن ∴ هر یک مقام خویش بمعراج رفیع ∴ از انتهای کربلا طایران قدس ∴
کردند و دیدند قوسین ذاکران ∴ رستند از مقام عنصر بشوق ذوق ∴ کردند کسب قید تو با شاهد یا ∴

در جنة

---

در جنة النعیم برضوان کبریا ∴ آرام فتند بفردوس عنبرین ∴ از خاک برزخ شده ناگاه تو قرب ∴
اندر بساط آن بملاقات حور عین ∴ **مؤلف گوید** که حکمت دیگر در اختیار فرمودن شب کشتن مولا

حکمت دیگر در اختیار شب ...

حضرت خیر البشر ممکن است که این باشد که چون معهود چنان است که برقع داران مقام انوثت در کنج
زوایای حجال بوقت حضور محمل رجال در حجب متواری گردند لهذا چون مبارز میدان مردی
و مردمی بسبزه زار فلک سیمین و ایوان کیوان افق مبین کنز مرموز مقنعه دار حجره چهارم
در کنج زاویه عیبی حامیه گرکیب آری آری آفتاب عالمتاب نور عاریتی دارد با نور حقیقی اول ما خلق
الله نوری چگونه بر آید آیا نشنیدی حدیث عیبی نواز هوش پرداز ان الشمس جزء من سبعین
جزء من نور الکرسی جزء من سبعین جزء من نور العرش و العرش جزء من
سبعین جزء من نور الستر و مراد از ستر مقام ظهور نور حضرت نور الانوار احمدی
و جناب ختمی مآب محمدی است و اما حکمت اختیار فرمودن گلگون قبای عرصه میدان ابتلا لیلة
العاشور را بجهت نمودن یاران مقامات بهجت جنان را شاید این تواند بود که چون قاعده
بین الناس و ضابطه بی شائبه التباس است که چون عقد نکاح میان عروس و شاه منعقد گردد
و قواعد محبت بینهما استحکام پذیرد چون وقت زفاف آید چندان توقف نماید که تا شب در آید
و دست فلک جلباب ظلمت چهره خلقت فرو گذارد و پس داران قل من یکلؤکم باللیل
و النهار عرصه بساط روزگار را از نامحرمان اغیار پاک گردانند امواج افواج متحرکان از
جهت دریای کن فکان ساکن گردد طیور و کار خو قرار گیرند و وحوش باوکام و آجام آرام
یابند مشاطه که دلاله وصال است آن عروس حجبال را بحلی کمال و زیور اقبال بیاراسته
شبانگاه بخلوتخانه فرستد تا بی تکلف نقاب حشمت از جمال عزت برداشته دست موانست در گردن موافقت

حکمت اختیار ... شب عاشورا ... جنان را

یکدیگر در آورند لاجرم چون آن مبدأ ایجاد نشئتین و ممیز خلط طینتین و مشفع انوار و ظلام خلقتین اعنی جناب ابا عبد الله الحسین ع از اصحاب کبار گرد و غبار ادبار از اتم اتمهات اقمهانی مکه حرم اختیار که مقام لیالی ثلثین ست الی عرصه کربلای حضرت جبار که مقام اتمام فاتممناه بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة ست رفت و نزول فرمود و مقام سیر آن برگزیده کان حضرت حق را بانتها رسانید لهذا آن برگزیده صفتان را در مقام طور سینای طلبی که حقیقت آن ارض اقدس ست که محل معراج موسی کلیم بود آیا بگوش هوش آیات بهرات و بشارت با هله آنس من جانب الطور نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون فلما اتیها نودی من شاطئ الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین الی آخر برخورده **مجملا** این که حضرت بطی آن عرصه پر انقلاب را که محل امتیاز لطف و خلط کدورت و صفوات بایشان نمود و اختیار شب که لیلة العاشور ست که تمام اربعین مقامات سیر سالکان ست آن سر را آشکار فرمود **هم** چنانکه حضرت موسی نبی را در لیلة اربعین بمقام اندکاک انیات حضرت خالق البریات خواند و بمعراج حضرت قرب رسانید عروسان خلوتخانه قرب را که حوریان قدراند آن شب بیاراستند بغالیه مشک و سنبل و عنبر و قرنفل ببارالت و فراشان حکمت خداوندی جل و علا را امر فرمود که شادروان زرافشان ضیا که را از عروس سرای عالم بردارند شامیانه عباسی شام را بر سر این حجره آبنوسی فام گستراندند **پس** آن در گران بهای بحار خلوت نشین لی مع الله در خلوتخانه دنی فتدلی در ارض خیمه گاه بر بساط قاب قوسین برتخت قرب او ادنی مستقر گردید و رازهای سربمهر فاوحی الی عبده ما اوحی بر گوش جان آن ارواح قادسه منقدی که بلی بالبر الکثت ممیز طینتین بیانی عبرفشان ان کنتم کذلک فانظروا الی منازلکم و قصورکم



فالجنة فرو خوانده خواطرشان فرمود **نظم**

بیا در بزم او ادنی ⁂ یکی حرفی ز من بشنو ⁂ وز آن اسرار ما اوحی ⁂
عجب طوری سخن بشنو ⁂ بر افکن نور ظلمت را ⁂ ز ره بر گیر کثرت را ⁂
بلی آنکه سر وحدت را ⁂ تو هم از خویشتن بشنو ⁂ گهی از شوق میسنالم ⁂
خبر کی دارد از عالم ⁂ رخی در خاک میمالم ⁂ که ای جان راز من بشنو ⁂
جوابی میرسد هر دم ⁂ بگوشم من از آن عالم ⁂ که من راز تو بشنودم ⁂
تو اکنون راز من بشنو ⁂ معین در کشی می باقی ⁂ بنه لب بر لب ساقی ⁂
بلی آنکه و زد مشتاقی ⁂ از آن خوب و ختن بشنو ⁂ **لمؤلفه رحمه الله علیه**
ازین راز نهانی انجام بر گیر ⁂ عنان بر تو دیگر ساز شبگیر ⁂ که ایام حیاتت هست کوتاه ⁂
مسافر زاد ره خواهد همراه ⁂ نباشد زاد ابلغ از دو لری ⁂ پر از نار حسین ایمر و درویش ⁂
خداوند کجی خون آن شاه ⁂ که از اسرار وی سازیم آگاه ⁂ مرا با درد و آه سوگواری ⁂
مجاور سازو سازم کربلائی ⁂ در آن جنت سرایم ز مسکن ⁂ بر حمایتت ای شاه ذو المنن ⁂
دیگر یاران و جمله شیعیانرا ⁂ دیگر هم زایران و با کیانرا ⁂ در آن فردوس اعلا جا و منزل ⁂
دهی در مخفی آخر کز دل ⁂ بگوای مستمع قولی ز آمین ⁂ دیگر حمد و درود آل یسین ⁂

**المجلس الثالث** در بیان امر فرمودن حضرت رب العالمین بجبرئیل روح الامین که ظاهر و باطن را یاراى دو دنیا و آخرت را مسخر نماو براق بهشتی برق رفتار نور سرشتی را مهیا و کار فرما بجهت عروج بحر سرمدی معراج حضرت خیر ما تجلی علیکم را بمعراج و امر فرمودن حضرت قلم بی مثلی بخزنه جنان بآراستن آن و بخزنه نیران باخماد آن بجهت تولد سید النبی و جان قوام نشئتین و عماد خافقین جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام است

بسم الله الرحمن الرحیم

داستان بوستان گلشن حمد محمود حمار حضرت ازل الازالی است که حیات با ثبات جاوید ارباب بحر بدیع ارواح باریابی ذرات با ثبات روسای شریعت الخلق شریعت روح الامین از بدو انبیا من آدم الی ختمی مآب خاتم النبیین در ابر مدار ساحت و شکر طرح شکر بحد لایق و جر باقی انوار صمدیت که عالین را عالین مهلّلین را مهلّلین و مسبحین را مسبحین و درر سماوی را کف بر کف نثار روان دخیلین در نار ولایت صف بر صف نموده و ارواح قادسه ارباب تجرید را متوج بتاج و به براق برق رفتار بمقام معراج خواند **خاصه** مفروض صلوات و مختوم تحیات مهر کردون سرادق قباب جناب ختمی مآب نتیجه خلق حضرت اعلای حضرت سرمدی مقام جناب محمدی صلعم که برابانی زبانی مترجم آشنائی

⁂ بموقف عرضی رسانم از آنکه ⁂ **لمؤلفه** ⁂

تراب آستانت عرش را تاج ⁂ نخستین پایه قدر تو معراج ⁂ تو ئی در یتیم و با شرف جای ⁂
بفرق عالمی چون درة التاج ⁂ بفرقت افتخار و تاجداران ⁂ بمنت بر بلالت میل مندیاج ⁂
بدین ظلمت سرای بحر کوئین ⁂ سراج نور تو کردیده وهّاج ⁂ نور آیات او چرخ زمانه ⁂
شده شبگون خط بر صفحه عاج ⁂ زمیلانکاه جدت در بخشایت ⁂ بکار سبعه انعام تو مواج ⁂
سپهر از مهر بر پایت فکنده ⁂ برای فرش از زرین دیباج ⁂ زحسنت جمله خوبان در نقاب بند ⁂
صباحت رفت از یوسف بتاراج ⁂ همه ذرات مخلوقات عالم ⁂ بمیزان شفاعت بر تو محتاج ⁂

[illegible]

**اما** کیفیت آمدن جبرئیل بجهة براق پس این است بروایت معراج النبوه که در شب بیست و هفتم ماه ربیع الآخر از سال دوازدهم از نبوت و بقولی یکسال و پنج ماه پیش از هجرت در شوال سال پانزدهم **و** بروایتی در هفدهم شهر رمضان از سال دوازدهم از بعثت **و** بقولی پنج سال

بعد از

بعد از بعثت از شب شنبه در وقتیکه آن آفتاب فلک الافلاک نبوت نماز گذارده بود و چشم مبارک در خواب شده بود و دل در مقام توجه بجناب قدس در آمد و گوشه نظر بجانب خاکساران امت انداخته **فرد**

بعد در خواب و دل در استقامت ⁂ زبانش امتی گو تا قیامت ⁂ **خطاب** مستطاب از حضرت رب الارباب بجبرئیل امین رسید که ای جبرئیل امشب صومعه طاعت و زاویه عبادت خود را بگذار و اوراد و تسبیح و تهلیل خود موقوف بدار طاوس وار اجنحه ملمعه فردوسی را بجلی حلّی فردوسی بیارای کمر خدمتکاری بر میان بند و کلاه فرمان برداری بر سر نه **میکائیل** را بگوی تا کیل ارزاق از دست بنهد **اسرافیل** را بگو های تا صور را ساعتی موقوف گذارد **و عزرائیل** را بگوی تا دست از قبض ارواح کوتاه کند **فرشتگان** نور و ضیا را بگو های تا اطباق سموات را بکار و ب نور و مکنه عیش و سرور فرو روبند **و** بر بطیان صدق و صفا را امر نمای تا کوکب جو و نای عطا را در اقطار و اکناف او ریقا فرو کوبند **رضوان** را بگوهای تا درجات جنت برین و خلد عنبرین را آئین بندد **و مالک** را بگوی تا درکات دوزخ را باقفال حلم و تسکین مقفل گرداند **بحار** از تموج ساکن شوند **ریاح** از تند بادها زایل شوند **افلاک** از سلوک آرام گیرند **زبانه** از تردد و آمد و شد بیاسایند **حوران** سر از غرفه ها بر زده بگو تا مجامر عود و عود قماری و اطباق جواهر نثاری بر کف بر شرفات قصور جنت صف بر صف کشند **حاملان** عرش را بگوی تا فلک اطلس را لباس تقدیس بپوشانند **کرسی** را تاج قدسی بر سر نهند **بعد از آن** حضرت **آدم و نوح** را آواز ده و حضرت **ابراهیم و موسی و عیسی** و سایر انبیا را خبر کن و ارواح ذیشان ایشان را بروایح قدسی معطر گردان و هفتاد هزار فرشته مقدس با خود همراه بهشت عنبر سرشت در آر و براقی از جمله براقهای جنت اختیار کن **و** بر زمین رو و علائق جمیع براز مفارق و مفارق عالم بردار و سر تا سر دنیا را بعطر محبت و بخور مودت معطر و مجمر گردان **لمؤلفه**

بجبریل امین آن آگه از راز ∴ رسید این وحی با صد گونه اعزاز ∴ که ای قدسی نشان می شو مهیا ∴

میان بندی بکن خدمتگاری را ∴ بسر نه تاج اکلیل کرامت ∴ کن از خلد ابواب رحمت ∴

بمیکائیل گو تا جبرئیل را دور ∴ باسرافیل گو تا شو از دو صور ∴ بعزرائیل گو دستی نگهدار ∴

ز قبض روح مخلوقات وادار ∴ بگو بر مشعل خورشید سوزان ∴ که شمع ماه و انجم بر فروزان ∴

برضوان بهشتی امر فرمای ∴ که رضوان جنت را بیارای ∴ بگو عرش و فرش [illegible] ∴

بخازن گوی بربندند آیین ∴ بمالک امر کن کابواب نیران ∴ به بندند از شرار نار سوزان ∴

بدریا و ریاح و بر و بحر [illegible] ∴ بگو تسکین [illegible] ∴ بحور خلد گو برقع برافکن ∴

ز عود و عنبر اندر مجمر افکن ∴ طبقهای جواهر گیر بر کف ∴ نثار قدسیان فرما صف صف ∴

بگو بر حاملان عرش یزدان ∴ لباس قدسی را بر عرش پوشان ∴ بکرسی تاج [illegible] سر گذارند ∴

بعلیین رحمت باز دارند ∴ اولو العزم تمامی انبیا را ∴ بعطر خلد آئین [illegible] بیارا ∴

دیگر با هفتاد هزار از فرشته ∴ به همراه ای نیکو سرشته ∴ براق برق [illegible] از جنت ∴

بخود بردار ای میر آب رحمت ∴ **پس** بعد از آن بجانب مغرب زمین رو و از آنجا بشام و از شام بیثرب بحرا گذر فرمای و از حرا بقبیله قحطان و از قحطان قبیله کنانه اختیار کن و از کنانه قبیله مضر و از مضر قبیله قریش و از قریش بنی هاشم و از بنی هاشم قبیله بنی مطلب را اختیار کن و در میان ایشان جوانی است سرو قدی مه خدی عطارد منظری زهره پیکری زهره [illegible] اختری آفتاب علم بهرام خشم مشتری دیداری کیوان مقداری از دست [illegible] روزگار جامهای محنت و بلا چشیده و سر در عبادهٔ اندوه غم کشیده با ادب بر سر بالین وی رو و برفق با وعده دانشکو [illegible]

## نظم



امشب قاب قوسین شتاب ∴ قدر شخصی را تو دریاب ∴ از آنکه سرمایه است امشب ∴

معراج محمد است امشب ∴ از رحلت آنکه شب چو روز ∴ گشت از قدم تو عالم افروز ∴

**مرویست** که جبرئیل امین بفرمان رب العالمین جل و علا جهت تحصیل براق به بهشت عنبر سرشت در آمد در مرغزار جنت چهل هزار براق دید که میچرند و بر جبین ایشان رقم نام حضرت محمد صلعم نوشته و در میان آن چهل هزار براق یک براق محزون و غمگین در کوشه سر فرو برده و سیلابهای اشک بر رخساره خویش روان کرده جبرئیل بر سر آن براق آمده و استفسار احوال وی نمود گفت ای جبرئیل چهل هزار سال است که من نام حضرت محمد صلعم را شنیده ام و در حسرت آتش لبریز عشق و محبت او کشیده ام و از آن روز باز که گوش من نام آنحضرت شنیده مرا دل بجانب طعام و شراب رغبتی نکشیده جبرئیل از میان چهل هزار براق این براق را که داغ اشتیاق حضرت بر جان داشت اختیار فرمود و از آنجا عزیمت دولت سرای سلطان انبیا علیه السلام نمود و در نعت براق گفته شد

## نظم

رسیده جبرئیل از بیت معمور ∴ براق برق سیر آورده با نور ∴ نگارینی بسر [illegible] ∴

[illegible] از دم آتش انداغ ∴ [illegible] ∴ نه بادار ، بدو آتش خوش [illegible] ∴

چو مرغی زاشیانه بر پریده ∴ با قصی الغایت اقصی رسیده ∴ نمود انبیا را قبلهٔ خویش ∴

بتفصیل ای رفته در پیش ∴ چو کرده پیشوائی انبیا را ∴ گرفته پی راه کبریا را ∴

پروان رفته [illegible] ∴ ز خرگاه کبود سبز پوشان ∴ **لمؤلفه**

از آن قلم این نکته چو بر صفحه فتاد ∴ صد آه ز جگر خواست بدل زعشه فتاد ∴

یادم آمد سفر روح الامین با صف حور ∴ آتش از شکر تو بر دل افسرده فتاد ∴

[illegible] آورد [illegible] معراج [illegible] بخار [illegible] مرده فتاد

امر شد بر هم ز رضوان که بیارایند خلد ⁂ هفت دوزخ ز شرار و تف هم شعله فشار
حور عین جمله بمشاطه نشینند سرور ⁂ از نسیم سحری جان بتن سایه فتاد
بملک امر بتسبیح و بتمجید و درود ⁂ امر تهلیل بهر ساجد و ایستاده فتاد
هر قبیلی ز ملک امر شد از بهر فرود ⁂ بجلوه گه قبالی در پرواره فتاد
ذکروتی و دیگر حضرت روحانیین ⁂ امر تعظیم بهر کرده وثنا کرده فتاد
کار دردائیل ملک فیت نشطی تازه ⁂ چشم ببین دایره ای نقطه نظاره فتاد

قصهٔ دردائیل ملک است

در ازالکمال الدین شیخ صدوق ره مسنداً عن ابن عباس مرویست که رسول خدا صلعم فرمودند که بدرستیکه از برای خداوند عزوجل ملکی است که اورا دردائیل میگفتند و از برای او شانزده هزار پر و بال بود و میانهٔ هر دو بالی بقدر مسافت هوای میانهٔ آسمان و زمین بود پس روزی آنملک را بخواطر خلید که آیا فوق پروردگار جل جلاله چیزی باشد حقتعالی بر مافی الضمیر او مطلع گردید پس شانزده هزار پر و بال دیگر براو افزود که سی و دو هزار پر و بال بوده باشد پس وحی فرستاد بسوی او که طیران نماید پس بمقدار پنجاه سال طیران نمود پس بقائمهٔ از قوائم عرش نرسید و حقتعالی بر تعب او واقف گشت پس وحی فرستاد بسوی دردائیل که ایتها الملک برگرد بمقام خود فانا عظیم فوق کل عظیم ولیس فوقی شیء ولا اوصف بمکان فسلب الله اجنحته و مقامه من صفوف الملائکة

**لمؤلفه**

این ندای غم فزا را چون شنید آن بوالهوس ⁂ خواست فریاد از نهادش ناله گر شد چون جرس
رفت عقل و صبر و هوش آن بخت وارون از سر ⁂ از دل و از سینه نالید چو طیر اندر قفس
کفت یارب چون شود حالم بدین جرم و خطا ⁂ هان مبادا بر من ظالم رانده یارب هیچکس



یاد تو آرام جان و ذکر تو قوت روان ⁂ بحرم گشته یاد و ذکرت من در این وادی نفس
التفات ای من تو کن بر کبریای دارای عرش ⁂ بکسلد تار نقابم را پر و بال مگس
برادرت ای دادرس نالم بتن تا جان بود ⁂ می زنم فریاد فریادم برس فریادرس
تو کریمی و رحیمی ای خداوند ودود ⁂ بینت در میزان کی قدر ای بیار خوار و خس

دردائیل براین احوال بود تا اینکه جناب سید الشهدا علیه السلام قدم از معراج عوالم قرب با برهٔ شهود مقصورهٔ عالم قیود رنجه فرمود و مولد آنحضرت علیه السلام خمیس لیلة الجمعه سوم یا پنجم شهر شعبان المعظم بود در سنهٔ چهارم از هجرت پس حقتعالی وحی فرستاد بسوی مالک خازن نار که خمود نیران بر اهل آن کرامة مولود ولد لمحمد صلعم و بسوی رضوان خازن جنان بزینت آن و پاکیزه فرمودن آن دار الامان را لکرامة مولود ولد لمحمد صلعم فی دار الدنیا و بسوی حور العین بزینت کردن و زیارت روی لکرامة مولود ولد لمحمد صلعم فی دار الدنیا و بسوی ملائکه اینکه برپا ایستند صف بر صف تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر لکرامة مولود ولد لمحمد صلعم فی دار الدنیا و بسوی جبرئیل اینکه بهزار قبیل از ملائکه نازل شود و قبیلی هزار هزار ملک را گویند با اسبهای ابلق با زین و لجام جنانی و برایشان قبهای در و یاقوت گذارد پس ملائکهٔ روحانیین که در دستهایشان طبقهای از نور بوده باشد

**لمؤلفه**

از جناب حضرت پروردگار ⁂ شد بمالک امر بر اخماد نار ⁂ رو نما در پای آتش سرنگون
تا نسازد لها ما فی البطون ⁂ خازن جنت جنانرا آینه بند ⁂ کو کند زینت بسازد حوران بلند
کو بلند آن از لغهای عنبرین ⁂ افکند اندر لب رود دریای ⁂ بروحاییف کوی ستان بلور
کف گویان در دار السرور ⁂ کو ملایک صف بصف آراسته ⁂ در گابات فلک برخواسته

جمله بر تسبیح و تحمید و درود ∴ ذکر تمجید خداوند ودود ∴ از نشاط آواز تکبیری بلند ∴
ساز کرده از قلوب مستمند ∴ وجد الرب آید از معراج روح ∴ هات مفتاح الابواب الفتوح ∴
در حجاب عنصر آید مهرجان ∴ غافلی اهل شهر الاعمار فان ∴ حب او با حب ما یکتاستی ∴
طاعت او طاعت الله استی ∴ بیعت او بیعتی از ماستی ∴ دست او دست خداوند راستی ∴
هان قبیلی از فلک بردار شتر ∴ حب حب او بر اینها کاشته ∴ با گلستانهای جنان از در لجام ∴
قبه از یاقوت و مروارید فام ∴ با هم روحانی و دستان بلور ∴ کف گرفته از طبقها پر ز نور ∴
تا نثار مقدمش سازند فاش ∴ گرد او بار از محبتش چار نجی ∴ و بدین احوال تهنیت و مبارکباد

بر بهترین عباد محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را گوشید بولود او و خبر داد آنحضرت را با جبرئیل که ما انعم موتع حیدر را در عالم تجرید حسین نامیده ایم بعد از تهنیت و مبارکباد آنحضرت را تعزیه و ارشاد کرد و بحال بعرض نما کر یا محمد یقتله شرار امتک علی شرار الله و آب فویل للقاتل و ویل للسائق و ویل للقائل قاتل الحسین انا منه بری و هو منی بری زیرا که در قیامت نمی آید بنده آنحضرت که اعظم جرما باشد از قاتل حسین و کشنده آنحضرت در یوم القیمة داخل آتش میشود با کسی که شرک بخداوند یکتا قرار داده اند و آتش سوزان بقاتل حسین شوقش بیشتر است از شوق جنان بسوی اطاعت کنندگان خداوند رحمن بدین احوال جبرئیل امین با مر رب العالمین از آسمان بر زمین نازل گردید و در حین نزول بدردائیل ملک برخورد دردائیل سئوال نمود که ای جبرئیل امشب چه واقع است در سموات اعلا مگر قیامت برپا شده است بر اهل دنیا جبرئیل گفت نه و لکن ولد للنبی محمد ص مولود فی دار الدنیا و تحقیقکه حق تعالی مرا بمبارکباد آنحضرت فرستاده بمولد حسین ع دردائیل گفت یا جبرئیل ترا قسم میدهم بخداوندی که ترا و مرا خلق فرموده چنین بخدمت سید کولاک

ملاقات جبرئیل با دردائیل ملک

و عماد

و عماد افلاک محمد صلعم رسیدی سلام مرا باو برسان و بگو که این مولود بر تو که از حق تعالی مسئلت نما که از من راضی گردد و پر و بال مرا بر من برگرداند و مرا در مقام خود از صفوف ملائکه برگرداند پس جبرئیل ع بنزد آن زبده دودمان خلیل آمد و آنحضرت را بر تولد سید الشهدا ع تهنیت و مبارکباد گفت پس تعزیت گفت و عرض نمود که یا محمد شرار امت تو او را میکشند لسان حال جبرئیل است

**لمؤلفه**

این پسر کو وجه حق باقی است ∴ بهر امت روز محشر ساقی است ∴ نور او زینت ده ارض و سمات ∴
مظهر رحمن بعرش کبریاست ∴ او است وجه الله ملکام رضا ∴ قبله ارباب حاجات و لا ∴
او چه بهر شد بکنیتی قمر سیان ∴ وقت او را دهم کرو بیان ∴ کشته میگردد بجور اندوه شین ∴
اینکه حق نامیده است او را حسین ∴ سینه اش گردد هدف تیغ و تیر ∴ ناله از داغ غمش برنا و پیر ∴
راکب اکی میشود در اکی سنان ∴ در سنان نیزه گردد آیه خوان ∴ جسم او کشته در صف کرب و بلا ∴
از سم تو کوفه گردد توتیا ∴ دستهایش میبرد جمال دون ∴ زین گشته زخم گردد واژگون ∴
هست میر از شقاوت مشتاق ∴ بجلال پدید ... ∴ اکبرش صد پاره میگردد بتیغ ∴
قاسمش در خیمه گاه آه و دریغ ∴ اصغر او روی دستان پدر ∴ آب پیکان بنوشد ز شیر ... ∴
میشود عباس را قطع یدین ∴ از دو افتد دو دست از ... ∴ عون عبدالله جعفر بیقرار ∴
غرق در دریای خون گردند زار ∴ اهل بیتش را اسیر کوفیان ∴ ناقه عریان سوار اندر فغان ∴
که براه و گه بکوفه گه بشام ∴ بر دل بر آنکه گوید این کلام ∴ ما ایران عترت پیغمبریم ∴
عترت زهرا و نسل حیدریم ∴ زار نالند ای کریم دادرس ∴ بیکسیم امداد کن فریادرس ∴
از غم ایشان شود هر دیده تر ∴ در سموات و زمین و بحر و بر ∴ قدسیان خونبار در بزم حجاب ∴
بار داشتی از جسم آفتاب ∴ بر خون شوید چهره از خونابه ∴ آب در زنجیر آید متصل ∴

طفل اندر مهد نالد زار زار ÷ در بن هر کلبنی نالد هزار ÷ سنک بر سر کوه بر خارش بلال ÷

ماهی اندر آب در سیلاب و کل ÷ در صف صحرا انعام و حشیان ÷ نالم کر کنم آهو اندر آهوان ÷

هر دلی از انس و جان در شور و شین ÷ هر سری اندر زبانش یا حسین ÷

**پس** حضرت رسول صلعم بجبرئیل فرمود امت من او را میکشند عرض کرد نعم حضرت فرمود که نیستند آنها از امت من و من از ایشان بیزارم و خداوند جبار از ایشان بیزارست جبرئیل عرض کرد من نیز از ایشان بیزارم یا محمد صلعم پس رسول خدا صلعم داخل منزل فاطمه شد و تهنیت و تعزیه گفت پس حضرت فاطمه گریست و گفت بلسان حال

## لمؤلفه

÷ ÷ ÷

چه خبر بود که دادی بمن ای در یتیم ÷ کاشکی بودم ازین حمل من ای باب عقیم ÷

دور از رحمت حق باد خدا قاتل وی ÷ باد در قعر سقر در تف سوزان جحیم ÷

چون نبارم ز ابر خون ز غم درد حسین ÷ که ز آهم برسد جسم بصف حور نعیم ÷

**پس** فاطمه گفت یا لیتنی لم الده قاتل الحسین فی النار حضرت رسول صلعم فرمود که می شهادت میدهم بانی یا فاطمه و لکن کشته نمیشود تا اینکه بوده باشد از او امام که از نسل او ائمه همه در پی بوجود آیند پس فرمود ائمه بعد از من الهادی علی المهدی الحسن الناصر الحسین المنصور علی بن الحسین الشافع محمد بن علی النفاع جعفر بن محمد الامین موسی بن جعفر الرضا علی بن موسی الفعال محمد بن علی المؤتمن علی بن محمد العلام الحسن بن علی و من یصلی خلفه عیسی بن مریم پس حضرت فاطمه زهرا از شنیدن این نوید از گریه ساکت شد پس جبرئیل بقصه دردائیل و بلیه او و سفارش او اخبار کرد سید اخیار نمود پس رسول خدا صلعم حسین را طلبید و آنحضرت را بسیار بوسید و قنداقه از پشم بچیده بود ندا آنحضرت او را بر روی دست مبارک



کرفت اشاره بسوی آسمان نمود و گفت اللهم بحق هذا المولود علیک لا بل بحقک علیه و علی جده محمد و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب ان کان للحسین بن علی بن فاطمه عندک حق فارض عن دردائیل و رد علیه اجنحته و مقامه من صفوف الملائکه پس خداوند رحیم دعای آنحضرت را مستجاب فرمود و دردائیل را آمرزید و دردائیل در آسمان شناخته نمیشود مگر باین اسم که میکویندا این آزاد کرده حسین بن علی بن رسول الله صلعم است

## لمؤلفه

عنان خامه ازین بحث بر کبر کیرم ÷ حکایت دیکر از براق سر کیرم ÷

که درد قصه دردیل دیده خون کرد ÷ مضیق دیده نکر باین که تنظ چون کرد ÷

فدای نام تو ای کشته غم و زاری ÷ مرا بجز غم تو نیست هیچ دلداری ÷

انیس مونس تنهاییم عزای تو بس ÷ نعیم حور نخواهم مرا هوای تو بس ÷

یک آرزو بدلم هست ای شهید بلا ÷ امیدم آنکه ز لطفت شویم کام روا ÷

مجاور حرمت سازیم در آخر کار ÷ چو عندلیب بسانی مرا در آن کل زار ÷

ز خادمان و غلامان خود حساب کنی ÷ دلم ببرد غم خویشتن کباب کنی ÷

نه سری بدم آخر این بدان درگاه ÷ کنم بدیده امید بر ضریح نکاه ÷

مساز زین طمع ای شهید حق خوارم ÷ که جان خویش در آن آستانه بسپارم ÷

برآر مستمع آمینی از ره احسان ÷ درود و حمد از احسان خویشتن برخوان ÷

باه و ناله همی کویم ای کریم آئین ÷ بحق حیدر و زهرا و هم رسول امین ÷

دیکر ائمه اطهار و جمله اخیار ÷ روا نمای همه حاجت همه حضار ÷

## المجلس الرابع در بیان تفصیل حکایت معراج و اسامی عمامه و لباس حضرت خیر البشر و اوصاف

براق وصف عمامه ولباس که سرور شهیدان واوصاف ذوالجناح آنحضرت علیه السلام است

بسم الله الرحمن الرحیم

ریحان ریاحین روحانیان حمد وثنای حضرت منانی است که بآواز دلنواز قندیل قلوب احباب خود را بیدار و شکر بی انتهای حضرت رحمانی است که بجهت تنظیف اجساد بشریت بخلق کوثر پرداخته که از آن ماء معین رفت روی گرد ادبار فرماید واز سقایهٔ تسنیم عشق هوا هوس را از صدر بلاد فلک الافلاک مدار دایرهٔ ایجاد شست شو نماید وبقدم فلک پیما بطواف بیت الله خواند وبر براق

برق آسا بمعارج عالم بالا کشاند ❊ لمؤلفه ❊

انگه در شمع دلش پروانهٔ عشق آشیان ❊ خویش را آتش زدی کامد شرارش آسمان ❊

بر براق برق آسائی که بد یک گام وی ❊ از سرای ام هانی تا مقام قدسیان ❊

انکه گر دی سیر تفصیلی بچرخ خویشتن ❊ در زمان دهر سر ملد در فراز لامکان ❊

کمتر از یک طرفة العینی شدی بزم حیوة ❊ شد کجائی طره اهی را بنا شد آشیان ❊

کیست آن بگزیده از ذرات خلق ماسوی ❊ انکه دارد هر جهت از بحر تکریمی نشان ❊

احمد محمود ابی القاسم که بد مسجود خلق ❊ در قرار صلب آدم در قلوب عارفان ❊

یعنی آن شاه محمد نام بطحائی لقب ❊ شهر علم حق بود بابش امیر مؤمنان ❊

دل فدای نام وی جانم فدای خاک راه وی ❊ ماسوی از التفات وی بتن دارند جان ❊

یار با افزون نما اندر قلوب شیعیان ❊ نور عرفان محمد یا اباصالح الامان ❊

کو بمت فضلی ز معراج عروجش تا شود ❊ دیدهٔ هر شیعه روشن چو خورشید جهان ❊

یار با سازی مرا از آمتان وی حساب ❊ دیگرم از شیعهٔ خاص امام عارفان ❊

یعنی

یعنی آن میر غضنفر فرشته صفدر لقب ❊ انکه او قایم مقام آمد بآن قدسی بیان ❊

اما تفصیل معراج حضرت ختمی مآب پس آن بروایت مرویه در معراج النبوه از ابن عباس این است که جناب ختمی مآب اصدق حضرت فلک سیر محمد صلی الله علیه وآله فرمودند که من در خانهٔ ام هانی در شب دوشنبه از ماه ربیع الاول بودم بعد از ادای فریضهٔ خفتن بکامهٔ خواب در آمدم و چشم در خواب و دل بیدار که آواز هوش پرداز پرواز جبرئیل بسمع من رسید از خواب برجستم و بر جامهٔ خواب نشستم جبرئیل را دیدم ایستاده گفت که ان الله جل جلاله یقرئک السلام وهو یدعوک وانا حامل الی الله یو بلیان یکرمک بکرامات لم یکرم بها احدا من قبلک ولا یکرم احدا غیرک ولا سمع احد ولا خطر علی قلب بشر قط ❊ فرد ❊

هله صدر بدر عالم ❊ نفس است خاص امشب ❊ که براق بر در آمد ❊ فاذا فرغت فانصب ❊

بن خواستم و چون خواستم که طهارت کنم فرمان آمد که ای جبرئیل به بهشت رو واز حوض کوثر از برای حضرت آب بیاور من هنوز گریبان تنگ ده بودم که رضوان بهشت جامی از یاقوت حاضر گردانید مملو از آب کوثر وطشتی از زمرد اخضر مرا و اجهار رکوثه بکو هر آر آسته که فروغ آن بعنان آسمان پرتو می انداخت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله بآن آب کوثر غسل پاک بجا آورد وبعد از آن حلهٔ از نور در بر آنحضرت پوشانیدند وعمامهٔ از نور بر فرق مبارک نهادند و آن عمامه را رضوان خازن جنان بنام آنخواجهٔ ثانی وجان پیش از خلق حضرت آدم بهفت هزار سال پیچیده بود و چهل هزار فرشتهٔ از نور رحمت سرشته بر گرد آن عمامه بتعظیم ایستاده بتسبیح و تهلیل خداوند جلیل مشغول می بودند واز عقب ار تسبیح صلوات آنحضرت بتقدیم میرسانیدند و آن چهل هزار فرشته با آن عمامه همراه جبرئیل بزیارت آنستودهٔ حمد وان خلیل آمدند وآن عمامه را

وصف عمامه آنحضرت

چهل هزار طراز بود بر هر طرازی چهار خط نوشته خط اول نوشته محمد رسول الله خط دوم
محمد نبی الله خط سوم محمد خلیل الله خط چهارم محمد حبیب الله علیه و آله افضل الصلوات و اکمل
التسلیمات و اشرف التحیات

## لمؤلفه

| | |
|---|---|
| چون خامه ام بدفتر غم این بیان نهاد | آمد مآل کار ز عمامه ام بیاد |
| دانی که این عمامه کدام است ای عزیز | بعد از رسول کی بسر خود گرفتی نهاد |
| بر قلب منجلا که بود این عمامه آن | میراث احمدی که بود نایب ارشاد |
| باشد عمامه که بمعراج کربلا | بر سر گذاشت شاه شهیدان و کرد یاد |
| از جلد خولی لیله معراج بزم قرب | از دشت کربلا و گروه ستم نهاد |
| از آن عمامه خاطرم آمد حکایتی | کاندر زبان خامه از آن خشم شد مداد |
| در دشت کینه در صف هیجای شاه دین | از مالک لسیر چه گویم هزار داد |
| دشنام داد آن شه دین را و ضربتی | زد آنچنان بفرق شه عزت و سداد |
| پر خون شد آن عمامه معراج احمدی | فرمود شاه دین نرسی ای لعین مراد |
| آمد بسوی خیمه طلب کرد خرقه | بستی بسر و کرد دیگر از وداع یاد |
| با خواهران غمزده با دختران زار | کرد الوداع و ناله بگردون فتاد |
| در آن میان سکینه چنین گفت با پدر | کی چشم منی غریب و یتیم از ستم مباد |

در عوالم العلوم مرویست که مردی از قبیله کنده که او را مالک بن لسیر لعنه الله میگفتند بعد از آنکه آنحضرت از کثرت قتال ضعف بهم رسانیده ساعتی آرمید آن لعین بسوی آمد و آن حضرت را دشنام داد و ضربتی بر سر مبارک آنحضرت زد که برنسی که آنحضرت بر سر داشت مملو از خون گردید

حکایت ضربت مالک بن لسیر بر سر مبارک سید الشهدا و پر از خون شدن عمامه آنحضرت

حضرت

حضرت فرمود که باین دست نخوری و نیاشامی و خداوند تورا با ظالمین محشور گرداند پس حضرت آن برنس را انداخت آن ملعون آن برنس را برداشت و آن برنس از خز بود و بعد از وقعه کربلا بخانه برد و آنرا می شست و خون را از آن میگرفت زنش گفت ای بیحیا آیا لباس پسر فرزند پیغمبر کشته در خانه من داخل میکنی بیرون رو خداوند قبر ترا پر از آتش کند پس آن لعین همیشه فقیر و بد حال بود و دستهایش خشک شد در تابستان چرک و خون از آن می آمد و در زمستان مانند چوب خشک بود و در فقر و نکبت مبتلا بود تا اینکه بجهنم واصل شد و اما آنحضرت چون آن برنس را از سر انداخت آمد بسوی خیمه و خرقه طلب فرمود چون آوردند آنرا بر زخم خود بست و بر بالای آن کلاهی گذاشته بر بالای آن عمامه بست و در اینحال ندا کرد که یا زینب یا ام کلثوم یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام زینب خاتون پیش آمد و گفت که یا اخی ایقنت بالقتل ای برادر دل بکشته شدن داده و یقین بشهادت کردی بلسان حال زینب خاتون گفت ای برادر

## لمؤلفه

| | |
|---|---|
| دیگرم دولت آن نیست که دیدار تو بینم | بسر کوی تو آیم در و دیوار تو بینم |
| میروی جانب میدان و یقین میدانم | نیست اقبال که تا لاله و گلزار تو بینم |
| اندرین معرکه ای مهر جهانتاب برادر | نیست از جنی و انسی که هوادار تو بینم |
| یکدمی پی بسفر کن این دیده تر را | پاک سازم ز رشک گل رخسار تو بینم |
| قدمی پیش تر آی قوه دل نور بصر | تا بدین دیده پر نم قد و رفتار تو بینم |
| تویی آن روح مقدس که اهل خیل ملایک | جان نهاده بکف دست و خریدار تو بینم |
| لیک جانا نرسد به کسی تبه زینب | اینهمه روح مقدس بگرفتار تو بینم |

دل نهادی بشهادت ز سر صدق یقین ⁂ میل سربازی و جان دادن از آغاز نونیم

حضرت فرمود که یا اختاه کیف لا ایقن ولیس لی معین ولا نصیر چگونه یقین نکنم و حال آنکه یاور معین و ناصری ندارم عرض نمود که ای برادر ما را کرم جد خود برگردان حضرت فرمود که هیهات اگر دست از من بر میداشتند خود را در مهلکه نمی افکندم و کانکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم امام الرکاب یسومونکم سوء العذاب ای خواهر گویا می بینم در این نزدیکی که شما را مانند بندگان و کنیزان اسیر کرده اند و شما را در جلو اسبها میدوانند و عذاب میکنند زینب خاتون چون این را شنید اشک از دیده اش جاری شد با دل سوزان و جگر بریان شروع بشیون و افغان کرد و میگفت وا وحدتاه وا قلة ناصراه واسوء منقلباه واشوم صباحاه پس دست زد و جامه را در بر چاک نمود و موی خود را بر سر پریشان فرمود و طپانچه بر رو زد حضرت به او فرمود که مهلا یا بنت المرتضی ان البکاء طویل ای خواهر آهسته و مدارا باش ای دختر علی مرتضی با گریه تو گریه طولانی بعد از این خواهی کرد

## لمؤلفه

نازم منعت از زاری ⁂ بزار آهسته آهسته ⁂ ای خواهر مکن شیون
بنال آهسته آهسته ⁂ در این وادی غم افزا ⁂ مکن افغان وا ویلا
ولی با فاطمه زاری ⁂ نما آهسته آهسته ⁂ سکینه طفل معصومم
ندیده جز عزیزی را ⁂ با و تعلیم کن زاری و ⁂ آه آهسته آهسته

پس حضرت خواست که بیرون رود زینب خاتون با و چسبید و او را گرفت و گفت مهلا یا اخی توقف حتی اتزود من نظری ضعفا و داع لا تلاقی بعده

ای برادر جان

ای برادر جان آهسته و مدارا باش تعجیل مکن زمانی توقف کن تا از دیدار رویت توشه بر گیرم و از گلستان جمالت گلی بچینم این وداع آخر است و دیگر گذر مت نمیرسم مهلا یا اخی قبل الممات هنیئة لتبرد منی لوعة وغلیلا ای جان برادر اندکی آهسته و مدارا باش پیش از آنکه از دیدارت محروم شوم تا سوزش دل را بچهره نظاره تواند کی تسکین دهم

## لمؤلفه

نمیگویم مرو میرو ⁂ ولی آهسته آهسته ⁂ مرا شاد از نظر فرما
برو آهسته آهسته ⁂ وداع آخرین است این ⁂ دیگر دیدار در محشر
توقف لحظه فرما ⁂ درو آهسته آهسته ⁂ به بینم مهر رخسارت
ای مهر دل خواهر ⁂ نازم منعت از رفتن ⁂ برو آهسته آهسته

فجعلت تقبل یدیه و رجلیه پس دستها و پاهای برادر را می بوسید و سایر زنان دور آن خسته ناتوان را گرفته بودند و دست و پای آن امام زمان را می بوسیدند و ناله دل سوز از سینه میکشیدند پس آنحضرت بدین حال روانه مکار بد آنگروه ضلال گردید

[illegible] لیلة المعراج

## مجلس ۱

آنگاه جبرئیل ع ردای نور در بر آنحضرت افکند و نعلین از زمرد در پای وی در آورد و کمری از یاقوت سرخ بر میان بست و تازیانه از زمرد سبز بدست مبارکش داد که مرصع بچهار صد مروارید بود و هر مروارید چشم زهره تابان پس آنگاه جبرئیل ع دست مبارک آنحضرت را گرفته از خانه به بیت الحرام آورد سید عالم صلی الله علیه و آله در سقایه زمزم وضو ساخته هفت نوبت طواف وداع بتقدیم رسانید و بعد از اتمام السبوع در حجر کرده ساعت لحظه باستراحت بنشست در آنحال جبرئیل بتحقیق طبقی صدر آنحضرت را بعالم مشغول شد و طشتی از طلا مملو از حکمت و عرفان و مکرمت و ایمان بیاوردند و آنحضرت را مضطجع گردانیدند سینه بی کینه اش را بشکافتند و دل مطهرش را بیرون

آوردند میکائیل را کف تا سه طشت آب زمزم آوردند و اندرون سینه و عروق آنحضرت را بشستند
و هر چه غلّ در وی بود خارج کردند و بعد از آن دل مبارکش را جبرئیل بیرون آورد و بشکافت و بشست
و از آن طشت طلا که مملو از ایمان و حکمت بود پر ساخت و بجای او باز نهاد آنگاه فرمود دست مرا
بگرفت و از مسجد الحرام ببطحای مکه بیرون آمد حضرت ختمی مآب صلعم میفرماید که میکائیل و اسرافیل را
در آنجا دیدم با هر یکی هفتاد هزار فرشته مقرب صف بر صف کشیده چون مرا دیدند بر من تحیت
و سلام بتقدیم و تعظیم و احترام کما ینبغی بجا آوردند من نیز بر همان منوال جواب بسی بردم
بعد از آن مرا برضای حضرت الهی و کرامتهای نامتناهی بشارت دادند آنگاه مرکبی بدیدم ایستاده
فوق الحمار و دون البغل روئی چون روی آدمی و گوشی چون گوش فیل و یالی چون یال اسب و گردنش
مشابه گردن شتر و سینه اش مانند سینه استر و دنبالش مشابه بدنبال شتر و قوایم چون
قوایم بقر و سمها چون سم گاو شکافته [illegible] بر ران خود داشت چنانکه ساق خوبان می
پوشید چون پرهایش بکشودی از مشرق تا بمغرب برفتی و چشم فراهم آوردی با پهلو برابر گشتی **نظم**

طرفه همائی که پر از نور داشت ⁂ بوی خوشی از غالیه حور داشت ⁂ مژده رسان کعبه بمژده پذیر ⁂ گاو در آهنگ بعزمی از سریر

و سینه اش چون یاقوت سرخ میدرخشید و پشتش چون در سفید
برق میداد و قوایمش از زمرد سبز و دامنش از مرجان و سر و گردنش از یاقوت سرخ و [illegible]
و زینی از زینهای بهشتی بر وی بسته و [illegible] یاقوت سرخ بر روی او گفته و بر پیشانی وی
نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم بدانکه ارباب اشارت در اوصاف آن براق
شرایف الاخلاق عبارات لطیفه و اشارات منیفه ایراد کرده اند تا چنین گویند این براق
چنان سبک رفتار بود که آنجا که حد و مد بصرش بود بیک گام می پیمود القصه براقی چه براقی

فی اوصاف البراق

اوصاف براق برق رفتار

ملک

ملک اسائی ○ فلک پیمائی ○ آسمان میدانی ○ کیوان جولانی ○ خورشید پیکری ○ قمر افسری ○ شهاب جستی ○ بهرام
خشمی ○ زهره جبهتی ○ عطارد فطنتی ○ جوزا شمائلی ○ ثریا فضایلی ○ قطب ثباتی ○ سهیل حرکاتی ○
مرصع بالی ○ ملمع یالی ○ عنبر دمی ○ لؤلؤ سمی ○ سنبل موئی ○ قرنفل بوئی ○ آدمی روئی ○ فرشته خوئی ○
بستان چری ○ ریحان خوری ○ جنت مرتعی ○ کوثر مشربی ○ فصیح زبانی ○ ملیح بیانی ○ سریع السیری ○
کثیر الخیری ○ تیز گامی ○ تند رامی ○ زمردین لگامی ○ زبرجدین سنامی ○ یاقوت زینی ○ ستاره جبینی ○
گران رکابی ○ سبک شتابی ○ باد پائی ○ آتش رائی ○ آب رفتاری ○ عبیر غباری ○ تیز گوشی ○ چابک هوشی ○
خوش عنانی ○ مشک افشانی ○ زرین نعلی ○ بر کیوان نعلی ○ عاشیه نوری ○ باشیه حوری ○ دندان دری ○
صدف اخری ○ کهربائی ○ دلربائی ○ بریشم رکی ○ اندیشه تکی ○ ارغنون سهیلی ○ جلاجلی ○ موسیقار
اسابی بدیلی ○ مدور کفلی ○ معطر نعلی ○ مستور دعائمی ○ منحنی قوائمی ○ نظر بر قدم ○ و قدم بر نظر ○

**نظم**

براقی شتابنده مانند برق ⁂ سراپاش چو خورشید در نور غرق ⁂ سهیلی بر اوج عرب تافته ⁂
ادیم زمین زیر او یافته ⁂ بر ابریشم لب و بلکه لؤلؤ سمی ⁂ رونده چو لؤلؤ برابر یشمی ⁂
از آن خوش عنان تر که آید گمان ⁂ وز آن تیز رو تر که تیر از کمان ⁂ چنان تند که از تیزی گام او ⁂
سبق برده از جنبش آرام او ⁂ قدم بر فرای نظر میکشد ⁂ مگر نه قدم بر نظر مینهاد ⁂

**لمؤلفه**

خامه از پرده دل وصف براق چنین کرد ⁂ جام دل نیز لبالب ز جگر پر خون کرد ⁂
یادم آورد براقی که ز خون شد دینی ⁂ کاکل و یال و جبین و رخ چو گلگون کرد ⁂
آن براقی که بیک چشم زدن در عاشور ⁂ [illegible] در عالم معنی ز براق افزون کرد ⁂

اوصاف [illegible]

در صفت کرب و بلا جلوه‌گه عالم قرب ⁂ سیر قوسینی در آن دشت بلایی قانون کو

راکبش احمد و سترا حلی در معراج ⁂ در صفت کرب و بلا سیر زحل بیرون کرد

از سر زین برفتی و در زمین عرش برین ⁂ از صف عرش تماشای رخ بیچون کرد

عقل حیران ز سلوک وی و هم حیران‌تر ⁂ عارفان را ز سبک خیزی خود مجنون کرد

آنچه دید او ز رسل لیلهٔ معراج سلوک ⁂ دید آن شاه و دگر سیر دگر مکنون کرد

گوییمت وصف براق شه گلگون کفن آن ⁂ خواجه حکم محمد لقبش میمون کرد

در وصف ذو الجناح مسکویم • خواجه‌ای جم خواجه‌ای • براق صورتی • گرد بی سیرتی • رفرف سر دوشی • سندس پوشی • سرخوش در سیر عالم هوشی • دماغش معطر از عنبر نوشی • گوششی برآواز قدسیان • زبانش در ذکر حی سبحان • لبانش لبالب ابراخ تالم • دیده‌کانش از سرشک چشم ماه لیلة البدر در تالم • گونه‌اش چشم چهرهٔ افلاک از اشک جگرگون گلگون • جبینش از سیل خوناب دل پرخون • دود آهش از هوار دمان • چون مجره کمر آسمان بستی • تیر فغانش قامت کرده یار ماننده شیشهٔ دل شیعیان شکستی • گردنش از شال عزا گرانبار • سینه‌اش از سینه کوبی اهل بیت در فغان چشم موسیقار • پشتش از محمل بار گران امامت خمیده • دستهایش از تکاپوی میدان بلا کشیده • کمرش چون بیستون از فزونی غم بی پا • دمش از بند الم چون قلاب سلاکه در قعر دریا • دنبالش چشم دامن مصیبت زدگان زمانی میکشید • یالش چشم عیال بی پدر در گرد غبار میبالید • زمامش از توکل • مهارش از انقطاع • عنانش از رشتهٔ صبر برپیچ و تاب سنامش در کار محبت [illegible] قاب • زینش عیش فزای بزم قدسیان • لجامش عنان گیر فوج کروبیان • نعلش [illegible] • میخش چون اهلاک خورشید پروین •

لمؤلفه

## لمؤلفه زاد الله عمره

سبک خیز مانند برق البصر ⁂ تکاپوش در رزم نور نظر ⁂ براق از بروق قدم‌های او

فلک سایهٔ سرو بالای او ⁂ نمون از قصور اوج عالی او ⁂ ز عکسش گرفتی تن خانه‌ها براق

به کامی کی جا وصفت ذوالجناح ⁂ که سازم بیان بهر اهل فلاح ⁂ به جایی که گوهر ز طرفه عیان

برو حاجی جلالی شهر بکمالی ⁂ بهتی بر او باد چشم پر آب ⁂ از کرب و بلا ما لحوق جناب

شه بزم آرای و هر شور شینی ⁂ شهید جگر تشنه از غم حسینی ⁂ حسینی که شد اکبرش پاره پاره

بلا رسید از مخالف در آن گیر و دار ⁂ حسینی که شوق کششی یا چاک ⁂ به سم ستوران اهل ضلال

حسینی که عباس تشنه لبش ⁂ [illegible] ⁂ حسینی که شد خواهرانش اسیر

بلا شست ستم دختران حقیر ⁂ همه در بر ناقه عریان سوار ⁂ بکوفه و شام و الشهر و دیار

حسینی که غارت شد اموال او ⁂ بخون آغشته غلطید اطفال او ⁂ سران بر سنانها گرامی رانها

همه در تلاوت بقرآن بیان ⁂ الهی از سر کو بطلعت طلا ⁂ شدی کور میدان اکی زنا

که خونبر اقی زندی زکین ⁂ بنوشیدی از کین سر آتشین ⁂ جگر سوختم دیده پر آب شد

قلم در یم سود غرقاب شد ⁂ مداد و سرشکم جگرگون شده ⁂ دلم در یم سینه پر خون شده

بیانم از این گفتگو لال باد ⁂ تنم در یم دیده پامال باد ⁂ عنان به کرم برگیرم از این پیاله

کنم مجلسی یکسر اعیان ⁂ زمعراج احمد زوصف براق ⁂ که چشم گشت در کشور [illegible] رواق

همه شیعیان دست بالا کنید ⁂ دو دیده ز خوناب پالا کنید ⁂ بگوئید یا رب بحق حسین

بیارا عفو دیده شور شینی ⁂ بیامرز ما را یا مهربان ⁂ بجان حسین آن امام زمان

بجا آورم کی الکذای ایمن ⁂ بکرب و بلای شه پاک دین ⁂ در آن فلک [illegible] نامم به خاک

ایا کردگار خداوند پاک ٭ مساز ای تو کوتاه دست مرا ٭ ز دامان شاه سرافراز جدا

مرا با امام شهیدان حسین ٭ کنی حشر با نور قرة العین ٭ که در حزب آن شاه باشیم ما

با عزاف و کوثر لشوق صفا ٭ بگو شیعه آمین و منکران درود ٭ پی اخلاص حمد خدای ودود

## المجلس الخامس

در بیان حکایات واقعهٔ لیلة المعراج در میانهٔ جناب ختمی مآب محمد مصطفی صلعم با براق و کیفیت سوار شدن آنحضرت بر براق و حکایت احوال امت در محشر کبری و تمنای براق از آنحضرت که در محشر مرکوب خاص آن خلاصهٔ ذرات موجود بوده باشد و حکایات واقعهٔ میانهٔ خواجه و حضرت سید الشهدا و کیفیت ارشاد آنحضرت برای آن مرکب قدسی نشاد و حکایت

ز راه نور علمی در آن بیابان

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصهٔ اخلاص مخلصین حمد حضرت رب العالمینی است که بجهت عروج اجسام قادسه و ارواح مطهرهٔ مقدسهٔ خلق برق سیر براق از برای پیمودن شوارع و مسالک نه رواق فرمود و محمل تقوی متقیان را شکر داد از عرش برین است که بجهت صعود ارواح لطیفه ببزم قرب و لطف جعل رفرف در میدان من عرف نموده و صلوات زاکیات و تحیات وافرات رهین سرور حضرت نور الانوار است که گنبد شریف و عنصر لطیف فلک پیمای مقامات بتنزلات مراتب وجود از خزاین غیب بعالم شهود گردید لمؤلفه

شهی که حسن خطش بر بتان شکست آورد ٭ بدست برد شفاعت جهان بدست آورد

کشاده طره و بر طرف ماه سلسله بست ٭ هزار نقش عجب زان کشاده و بست آورد

کرد

گرفت سبقت و بنشست در صف معراج ٭ کلاه داری خود بر بلند و پست آورد

عرق بچهرهٔ آن گلعذار چون شبنم ٭ بچهرهٔ گل احمر که یار مست آورد

حرم توالد و بقرب مقام عرش نشین ٭ که تاج ایمنه بر آنچه بود هست آورد

محمد عربی آنکه لیلة الاسری ٭ عیان حکایت مهمانی الست آورد

دلم فریفتهٔ آن نوید پنهان است ٭ که آن ستودهٔ معراج بدو دست آورد

رب العزة و رب الرحمة فضل الله علینا و علی جمیع المؤمنین و رحمة للعالمین محمد سید المرسلین صلعم اما تتمهٔ احوال براق پس بروایت معراج النبوه این است که آن براقی بود که جبرئیل به پیغمبر آن سوار میشدند و هر چه بوی آن بوی میرسید زنده میشد و در آن وقت که مرکب آنجناب بود کام در منتهای آن ظرف نمیتوان نهاد بلکه این رتبت در اوان رکوب آنحضرت ثبت بعضی از ظرفای فصاحت سرعت سیر آن را باین نظم لطیف متین ساخته اند نظم

جهنده بر زمین خوش پای ٭ پرنده بر هوا فرخ همائی ٭ چو عقل اندر سپر افلاک کردی

چو فکر اندر ره گیتی نوردی ٭ نه دست کس عنان وی بسوده ٭ نه از پای رکابش گشته سوده

چر آن دل کز بهار دارد فراغی ٭ ندیده ران او داغ داغی ٭ ز زین مرصع و پشت زنینش

ندیده رنج از کس پشت زینش ٭ گرفتی بالش آخر او خور دان ٭ گرفتی شغل او گردون بگردان

پس جبرئیل رکاب و میکائیل عنان او بگرفت و گفت یا رسول الله سوار شو و قدم در راه نه که ملائکهٔ اعلا و مقربان عالم بالا در انتظار مقدم شریف تواند نظم

مهی بر چرخ زان که ماه تو شد ٭ بر کواکب روان که شاه تو شد ٭ آسمان را بزیر پا خواهی

طرهٔ تو کی زخجلت سایه بخواهی ⁝ عطر بالان شب بکار تو اند ⁝ سبز پوشان در انتظار تو اند ⁝
نافهٔ تر کنی فرشتگان زافرشی ⁝ خیمه زن بر سریر عرش عرشی ⁝ عرشی را دیده بر فروز بنور ⁝
فرش را شد در نور روز ظهور ⁝

## مرویست

که چون نظر انور آن عماد سه رواق بر براق افتاد و سر مبارک در پیش افکند محزون و ملول دل ناگشته داد جبرئیل خطاب آمد که از حبیب من بپرسی که تعلل از سبب چیست و توقف از برای کیست آنحضرت فرمود یا جبرئیل اکنون که من از خانه بیرون آمده ام خلعت نواخت و تشریف ملائکهٔ مقرب از برای استقبال من از جناب حضرت رب الارباب باعزاز و اکرام تمام آمده اند و براق برق رفتار از برای سواری من همراه آورده اند ناگهان خاطرم اندیشیدم که فردای قیامت که امتم از مقابر بیرون آیند شکمهای گرسنه و تنهای برهنه بارهای گران برگردن و دوست چنین مظلوم در دامن پنجاه هزار ساله راه قیامت و در پیش ایشان نهاده کسی هزار ساله بر صراط باریک تاریک بر روی دوزخ کشیده آن فقیران بی بضاعت قطع این مسافت بچه استطاعت توانند کرد و این راه بکدام قدم انتهی توانند گرفت فرمان آمد که ای حبیب من غم و اندوه بر خاطر راه مده که هر کرا بنظر عنایت مخصوص گردانیم بجای تو که امشب براق کرامت بدر خانهٔ تو فرستاده ایم بر سر قبر هر یکی از امت عالی همت تو براقی بفرستیم و هم را اهلا سو بطرفة العین در زیر قدم ایشان کرده بر بهشت عنبر سرشت برسانیم کما قال الله تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ⁝

## لمؤلفه

از مدار و خاطرم برنامه شد عز فشان ⁝ مژدهٔ کز این نوید آمد بسمع شنا ⁝
لیک آید خاطرم شکسته شد روز جزا ⁝ از غمانی را که حق خواهد حساب از بندگان ⁝
فرقه فرقه امتان آیند در بزم حساب ⁝ تا رسد بر فوج فوج از گروه عاصیان ⁝

بر ملایک

ببر ملایک امر آید از خداوند کریم ⁝ کاوریدای قوم را بزم حساب ⁝
احمد مرسل در آن هنگامهٔ فصل القضاء ⁝ آمتی وا آمتی گویان میان امتان ⁝
عاصیان حیران بکار خویش احمد دلبوش ⁝ دیده گریان سینه کوبان ناله گر و در زبان ⁝
اکبر با و علاوه خون حسین در وادی یمن ⁝ خونبهای عفو در محشر خطای شیعیان ⁝
این گروه دوستان بودند که این حسین ⁝ نوحه گر سینه زنان از مرد و زن پیر و جوان ⁝
حشر گردد این حسین و یاوران در رستخیز ⁝ جمله سرها برکف خنجر اندر کشتگان روان ⁝
پس جناب احمد و حیران آمد دیده تر ⁝ رو بسوی بانگ بیدای خداوند جهان ⁝
این قتیل عبره وین بکیانش ای خدا ⁝ آنچه خواهی حکم فرما ای کریم مهربان ⁝
این اسیران بهر رضای تو اسارت شد بر بلبلان ⁝ که بگو فرزند بشام و زیر چوب خیزران ⁝
این زنان و دختران و خواهران شاه دین ⁝ بهر امت ناقهٔ عریان سوار و نوحه خوان ⁝
که براه و گه بکوفه گه خرابهٔ که بشام ⁝ که دل افسرده با جلاد آه و افغان همعنان ⁝
پس طلب آید آندم بحر رحمتهای حالت ⁝ حق ببخشد جملهٔ امت شاه تشنگان ⁝

در کتب معتبرهٔ اصحاب مرویست که وقتیکه امت پیغمبر آخر الزمان را معروض حساب بر دارند رسول خدا صلی از ایشان مفارقت نماید و با امت امر فرماید که آوازها را بلند کنید بلا اله الا الله و محمد رسول الله و علی امیر المؤمنین و بجبرئیل که تو در عقب امت من باش و بمیکائیل فرماید که تو از جانب راست امت من باش و بعزرائیل فرماید که تو در جانب چپ امت من باش و اهتمام آنها در گذشتن امت باشد در آن روز خطاب آید که یا احمد امت خود را بعرصهٔ قیامت آر آن رحمت اللعالمین امتان خود را در یک مکان جمع فرموده یکان امت را جدا فرموده بمقام عرض آورد خطاب آید که ای

تنبا قون؛ ای امتان تو در کجایند عرض نماید که در موقف خود ایستاده اند خطاب الهی آید که ایشان را
نیز بموقف حساب بیاور آنجناب برود و جمعی را که اعمال صالحه ایشان کمتر از اعمال سیئه ایشان باشد
جدا فرموده بمقام عرض آورد خطاب مستطاب رب العزت در رسد که یا محمد عاملان و مطیعان را آوردی
فاین العاصون کجایند عاصیان امت سید رسل و هادی سبل عرض نماید که در مقام حیرت
ایستاده اند خطاب الهی در رسد که برو و ایشان را نیز بیاور آن بدر آسمان کرم باز روان
شود و امت خود را در پیش انداخته بمقام عرض و حساب آورد و از فرط ترحم در میان ایشان
بماند خطاب الهی در رسد که تنح عنهم یا محمد از میان این امتان عاصی بیرون رو که عذاب ادراک
من ایشان را فرو گیرد آن سرور عالمیان یک قدم از میان امت بردارد و باز بر گردد و داخل
در حزب امت گردد خطاب الهی در رسد که تنح عنهم یا محمد از میان گناهکاران امت دور شو که
در آنوقت عجز و زاری عاصیان و انین و ضجیج گناهکاران بعرش حضرت رحمن رسد آنحضرت بامر رب
العالمین دو قدم از میان امت دور شده باز عود در حزب ایشان فرماید در مرتبه سیم خطاب
قهرآمیز قهار قهرمان عباد آید که یا احمد تنح عنهم ای احمد از ایشان دور شو سید عالم چگونه
در آنوقت گریان شود بنوعی که دریاهای رحمت الهی را بجوش آرد و مصطلح سازد و گوید که اللهم
انک عهدت ان لا تفضح امتی لسان حال رسول الله در آن حالت

**لمؤلفه**

ای خداوند کریم مهربان ؛ غافر و رحمن جرم عاصیان ؛ من دعای مستجاب خویشتن
منع کردم از حسین و از حسن ؛ خویش را در راه دنیا از وفا ؛ با علی و حضرت خیر النسا
ساختم راضی که شاه دین حسن ؛ زهر نوشید و هم صد درد و محن ؛ نور چشمم با غم و درد و بلا
سر جدا گشته بدشت کربلا ؛ یعنی آن سردار خیل تشنگان ؛ شاه سرافراز بی جلاد خون حسین

جسم

جسم او گشته در آن دشت ملال ؛ زیر سم خیل کوفی پایمال ؛ سر ببر نیزه بشهر کوفه گردان
پس کی روی محمل زینب روان ؛ بلبل و زینب نزع حال فگار ؛ سر کوی محمل آید اشکبار
حالت آید بعید اندوه غم ؛ مجلس ابن زیاد پر ستم ؛ طفلها آرام را در شهر شام
گاه بر راس کنیزی گر غلام ؛ گه خرابه گاه بر رنج و غبار ؛ مجلس آن یزید بی سر او
قاسم و عباس و اکبر خون طپان ؛ زینب و کلثوم از غم نوحه خوان ؛ ام لیلا و سکینه هم رباب
داغ از داغ عزیزان دل کباب ؛ آن دعای مستجابم در نهان ؛ بهر ذخیره بهر امت ایشان
حال میسازم دعای خویشتن ؛ ظاهرا ای پروردگار ذو المنن ؛ ای الهی کردگار عالمین
خون بهای شاه مظلوم حسین ؛ کن عطایم عفو جرم عاصیان ؛ بگذر از نا صواب امتان
زانکه این امت عزادار وی اند ؛ دیده گریان و دل افگار وی اند ؛ فوج از ایشان بوند از زائران
جوق دیگر از عزاداران بدان ؛ قوم دیگر دل کباب از بهر وی ؛ دیگری دیده پر آب از مهر وی
بوده اند این دیده گریان غمزده ؛ بر امید آبروی و اسپای ؛ آخرم رسوا مساز از داوری
چون تویی فرد و بری فریادرسی ؛ **چون** خداوند مهربان از آن سید انبیا و جان انبیا گونه
اهتمام در حق امت مشاهده فرماید خطاب الهی در رسد که ای حبیب من هرگاه تو این قدر در بارهٔ
امت اهتمام داری من این امت تبه روزگار گناهکار را بتو بخشیدم **فرد**
چون احمدم شفیع بود روز رستخیز ؛ گو این تن بلاکش من پر گناه باش
**مجملا** چون حضرت رسول خواست بر براق سوار شود براق تندی نمود و توسنی آغاز کرد و گفت
و عزت ذو الجلال که بر کسی سوار نمیشوم الا النبی التهامی القرشی الابطحی محمد بن عبد الله صاحب القرآن صلعم
حضرت رسالت مآب تبسم فرموده که انا محمد رسول الله جبرئیل گفت ای براق آنکه خداوند کرم و [illegible] بخشت

صفت اوست که پیغمبری نزد حقتعالی گرامی‌تر از حضرت محمد صلعم بر تو سوار نگشته لرزه بر براق افتاد و از حیا
قطرات عرق از وی متقاطر گشت و خود را بر زمین چسبانید تا حضرت محمد صلعم بر وی سوار شود و جبرئیل
در رکاب با بعرب مسجد اقصی توجه نمودند **نظم** ❊ گرد شد مکه وداع حرم
دیده زمزم شد از آن پر زنم ❊ بر حرم مکه چراغی فشاند ❊ تا حرم قدس مقدس رساند ❊

**مرویست** که چون براق تندی نمود جبرئیل بانگ بروی زد که ای براق این چه بی حرمتی است
مگر نمیدانی که این کیست که بر تو می‌نشیند این خلاصهٔ هجده هزار عالم است و سلالهٔ اولاد آدم
مطلع انوار سبحان الذی اسری است و مهبط اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی عالم علم
دنی فتدلی است و اهل حرم فکان قاب قوسین او ادنی طبیب بیماران گناه است و امین
بیدار سحرگاه است حبیب مقرب ان لمع الله است و معلم بتعلیم و اعلم انه لا اله الا الله است
و مکرم بتکریم و کفی بالله شهیدا محمد رسول الله است **نظم**
شاهی است که ز احوال گدا آگاه است ❊ در روز قیامت شفاعت خواه است ❊ در دو صفت کمال او چگویم او را ❊
این بس که محمد رسول الله است ❊ **براق** گفت که ای امین وحی آگهم و بیک جناب شاهنشاهی
با من درشتی مکن که حاجتمندم و از سید کونین التماسی دارم خواجه فرمود بگو تا تقدیم رسانم براق
گفت یا رسول الله امشب که بدولت اقبال وصلت مشرف آیم و بروح روح افزای رایحهٔ طیبهٔ
جان آسای تو بر آسایم و بدان انس و آرام گیرم چون فردای قیامت شود و چندین براق برق
آسای عالم آرای فلک پیمای در قدمت کشند نباید که جناب با نهایت التفات فرموده نظر
عنایت باز حال من برداری و قدم عرش مقدم را در رکاب دیگری در آری و مرا ضایع گذاری
یا رسول الله طاقت آن بی التفاتی ندارم امشب مراد من بر آر و بعد از آن قدم قدم مگیر را

در رکاب

در رکاب من در آر حضرت ختمی مآب محمد صلعم قبول فرمود و فرمود که در روز قیامت مرکوب من
تو خواهی بود براین مقرر گشته براق تمکین آنحضرت نمود **لمؤلفه**

خامه این احوال را تا کرد بر دفتر نگار ❊ روز روشن بی تو چشم جهان دادم گشت تار ❊
خواطرم از ذوالجناح آمد ان حال او ❊ روز عاشورا که شاه دین شد از او سوار ❊
هست موقوف این سخن اندر لسان عارفان ❊ کان فرس کرد از شه دین این تمنا آشکار ❊
حاجتی دارم فدایت ای شه گلگون قبا ❊ شاه دین فرمود برگو چیست حاجت چیست کار ❊
گفت در محشر فراموشم مسازی ای شهید ❊ چون ببینی اسبهای جنت ای نیکو شعار ❊
گوی اندر کربلا من ذوالجناحی داشتم ❊ دیده دارد بر سواری من او در انتظار ❊
او وفا کرده تشنه شد آب در شط فرات ❊ تشنه لب شد بر قلب و جناح گیر و دار ❊
در مقاماتی که بنمود قلب را تاب بی بهانه ❊ حمله کرد تنها قاسم و اکبر ز بعد از کارزار ❊
تشنه کام آورد آن اجساد را بر خیمه‌گاه ❊ رفت بر بالین عباس کرد چشم اشکبار ❊
شهربانو را بری آورد از آن دشت کین ❊ کی بر آورد از مخالف بعد قتلی بی دمار ❊
نیست ای سلطان جنت لایق از مثل منی ❊ آن فراموشی نمایم سازم منی میخوار و زار ❊
شاه دین کرد حاجت او را قبول و لی سوار ❊ گشت آمد حرب القوم فزون تر از شمار ❊
آن براق منتظر رفرف سیر در آن زمان ❊ در تکاپو کرد در رفتار که گردان گشت تار ❊
احسن احسن از براق احسن از رفرف بروز ❊ ذوالجناح او لایق معراج دارد در مدار ❊
کم ز ساعت از سر برخاک تا معراج قرب ❊ صاحب خود را رسانید بر بزم وصل یار ❊

**مجملا** در آن شب هشتاد هزار فرشته بر پهلوی براق و هشتاد هزار فرشته از نور رحمت گشته

بر لب رودی ایستاده بودند هر یک از نور عرش شمع تابان گرفته و مشعلهٔ فروزان در قدم آن
حضرت از اشتعال شعاع آن شموع و لوامع آن مشاعل عرصهٔ بطحی جون دار الجلال بنور جلال
منور گشته و از نفحات آن روایح مشام جان قدسیان معطر گشته حاصل بمرتبه ساحت بطحی
روشن گشته بود که صد هزار ستاره و ماه و آفتاب مشعله دار آن نتوانند نمود فرمان لازم
الاذعان آمد که ای جبرئیل از هشتاد هزار پردهٔ که در پیش نور حبیب ماست از احترام یکی بردار
برداشت نوری پدیدار گشت که بر مجموع انوار صد و شصت هزار مشعله که از شواعل انوار عرش

∴ برافروخته بودند فایق آمد **لمؤلفه** ∴

یادم آمد زیکی بیت ز بزم سور ∴ یک حدیثی که بود برابر دیده نور ∴ بشنو برای عاشقان کربلا ∴
زایران و یکی از مهر و وفا ∴ چیست آن گویم تراکر طلبی ∴ آنچه گفت حرارت نهر علقمی ∴
بعد و قعه هر شبی دیدم بزار ∴ شیری از قبله پدید اشکبار ∴ میرود بر قتلگاه کشتگان ∴
هیچ راه جا کامد او گرد در روان ∴ من بگو گفتم که شیر از کشتگان ∴ میخورد آب او و میکرد در روان ∴
تا شبی من خویش بنمودم بشیر ∴ آدمی دیدم بنزد او را ضمیر ∴ در قفایش زار من گشتم روان ∴
تا بمقتلگاه شاه تشنگان ∴ دیدم آن شیر آمدی گریان و زار ∴ زار نالیدی بچشم اشکبار ∴
بوسه میدادی بر آن ابدان پاک ∴ گاه افشاندی بسر زان دشت خاک ∴ گاه گریه چون بلبل نالید هزار ∴
چون زنان فرزند مرده زار زار ∴ نیم شب دیدم شدی گنبد اشت اند ∴ هر طرف صد مشعل خورد فراز ∴
نالهای چند از زیر زمین ∴ آمدی بر گوش با زاری و انین ∴ کرد من زان جمع سؤال از نور شمع ∴
در جواب آن زاری ها بر حسین ∴ ما گروه جنیان اندر فغان ∴ زار نالیم از برای کشتگان ∴
من بگو گفتم که گویند کوفیان ∴ خارجی بشنید جمع کشتگان ∴ این کلام از کفر کوفی گشته ساز ∴

این

این حسین است قبلهٔ اهل نماز ∴ روز و شب عارف بمکان دعا است ∴ بر جالی در که ادهم کبریاست ∴
او یقین میخ احمد از کرب و بلا ∴ رفته بر معراج بزم کبریا ∴ خامه‌ها بر گیر عشاقان این بیان ∴
مجلسی سازی بگو بر شیعیان ∴ شیعهٔ دشتی بر سما الله گو ∴ سینه ساز گرد کدورت افت گو ∴
یار با بازی مرا گریان و زار ∴ بوستان کربلا یم کن هزار ∴ تا بجانم بر شده این آن زمین ∴
آنقدر تا جای سپارم با این ∴ در رواقم خاک سازای کردگار ∴ دور منمایم از آن خاک و دیار ∴
حشر فرما یم بشاه تشنگان ∴ در صف فرمای بزم زایران ∴ باشه دینم بر فرمان ای کریم ∴
مسکنم فرما بلی از خلد نعیم ∴ زایران و یکبار را سر بسر ∴ جمله را فرما در آن منزل نظر ∴
شیعه آمین برو کار را آر ∴ حمد و اخلاص با فرما نثار ∴ لی بگو از صدق دل با ماه این ∴
بار با آمین رب العالمین ∴ **المجلس السادس** در بیان سوار شدن حضرت ختمی مآب صلی الله علیه
براق و دعاهای جبرئیل امین بر آنحضرت و حکایت سوار شدن سید الشهداء علیه السلام بر ذو الجناح و
∴ دعاهای آنحضرت بر اهل بیت اطهار سلام الله علیهم است ∴

∴ **بسم الله الرحمن الرحیم** ∴

هفت دست هفت ایوان کیوان را عنبرین طاق لاجوردی نگاری که از مداد خامهٔ حمد خالق
براق برق رفتاری است که حکیم مطلق بجهت رکوب نبی مطلق از خزینهٔ علی الاطلاق در عرصهٔ ایوان
اتهانی بخلام جنانی عزّ و ارسال فرمود سعادت آبادار باب سعادت استعداد شکر جانفشانی
رواق نه حجاب فراق ارباب اشتیاق است که وعاهای ترک هوای نفس اماره بالسوء را بجسمانی
قدسی بیان حضرت نور الانوار مرسعا تمتدانرا نمود و صلوات خارج از حد و سلام عاری
از شمار و عدد بر آن نور مطلق با دکیت آن نور مطلق **لمؤلفه**

آن نور اختیار نمودی بدین سان تمامی اشیاء از برای تماشای سیر معراج حضرت ختمی مآب صاحب تاج
جناب محمدی صلی الله علیه و آله در وقت سوار شدن بر براق در شعف و سرور بودند **اما سیر سلوک**
معراج عشق مآب عرصهٔ میدان شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام که روحی و روح العالمین له الفداء
در حین سوار شدن بر ذو الجناح قدسی جناح جای آن داشت که جبرئیل امین با آه و انین رکابش
گیرد و میکائیل با قلب علیل عنانش بر گرداند سکان عالم انوار در زیر اشک گلنار نثار مقدمش
نمایند فوج سرادقات سراپردهٔ قدسیان را نیلگون سازند قوم حجابات از شرم در حجاب شوند
حملهٔ عرش بار مصیبت بر بندند حفاظ کرسی از خود پرستی دست شویند حوریان جنان گیوان
عنبر افشان بر سر و چهره پریشان نمایند ولدان مخلدین صفحهٔ جبین نخراشند سکنهٔ
افلاک گریبان فلک را از مجره چاک زنند اهل علیین از محنت آه در بیت المعمور در عمکدهٔ
بیت الفراغ مشغول ضجیج گردند فلک از اشک جگرگون ملک حیاتی بخون شوید سپهر از مروارید
انجم رشتهٔ قطرات اشک را چون خوشهٔ پروین بر چهره و جبین ریزد بنات نعش بر گرد
قامت ذی استقامت آنحضرت که جدی سان بر قطب عالم امکان ثابت بود سراسیمه گردند
سکان نار در آرزو حسرت بریان متوکلان کرهٔ هوا از غیم غم دیده گریان سکنهٔ ماء از
موج در سیلاب و دل اهل زمین از عزم آن امام مبین در تنور سینه کباب طیور و حوش
از سر در و سر وش فراموش بلبل بلبلان بگریان غم را ساز عندلیب با کیب ماغمزده کان
جرم هم آواز هزار دستان با دستان با هزار دستان بنوای بینوائی در صفیر کف غم دو دست
الم برام سودی غراب غالم غریبانه کشیدی لک لک با لکلک از فرط ناله آواز منقار سپهر
موسیقار رسانیدی خروس زغم در خرامی فرس در شیهه چون جرس فاخته جفت الهدهد

حج

تاج افسر انداخته شیر از آه زمین گیر و دلها خسته آهوان از الم آنمهر جهان سر بر بیابان نشکار
شور افکن گشته چون آهو آهوان باشه و باز با ناله اهل بیت هم آواز چکاوک از چرا مانده
قناز بناله سورهٔ محمد خوانده اهل بیت با حاظران بجای کوی سوار آن آفتاب کم سیاه بطبل سینه
و نقاره سر زنان اطفال بجای نای سوار در راه و افغان **محمد** رکاب گیری اندار شت
جز آه و اشک یتیمان دور زینت زینب خاتون رکابش گرفته باشد بعید نیست کلثوم زیر
بازو یش رفته باشد غریب نیست سکینه خاتون عنان ذو الجناحش بر گردانیده باشد محتمل است
رقیه غاشیه کشیده باشد شاید فاطمه علمداریش نموده باشد چه شود که زبیده جلوه داریش بجهت
اکرام لیلا آیینهٔ سفرش آرد و شهربانو به قرآن پیش روی او دارد و رباب سیلاب نور این
دیدگان آب پیش نماید حرکات جادار است **و اگر** علی بن الحسین علیه السلام با خیل زنان بیکس و
دختران نور سپیش روی بمیدان روند موقع با مرست دختران و زنان همه رخ ذو الجناحش
کردند و کنیزان و خدمتکاران چهره و جبین بر کف پای مبارکش سایند بدین سان آن شاه
کم سپاه سوار ذو الجناح روانهٔ معراج اقصای رزمگاه گردید بدان حالت **لمؤلفه**

گرفت حضرت جبرئیل عنان مرکب وی ∴ که سوی حرب بکرابش اه کم سپاه مرو ∴
بناله حضرت میکال میزدی بر سر ∴ که حرب کرابنقوم رو سیاه مرو ∴
دمیده نایرهٔ صور خراش اسرافیل ∴ که العجل الحذر کون سوی قتلگاه مرو ∴
جناب حضرت آدم بنالهٔ میفرمود ∴ که جان من سوی اینقوم دین تباه مرو ∴
بنوحه نوح نبی نوحه گر چنین کردید ∴ مساز کشتی دین نبی تباه مرو ∴
خلیل از ره خلقت چنین تمنا کرد ∴ حذر نمای از این قوم رو سیاه مرو ∴

انگه قلبنی خوب ایدوب خوب و انور چهره خوب ⁂ در ضمیر عارفانی نام محبوب القلوب
انگه هر کیم راکه میل حب او شد در نهار ⁂ کویدیش الترك ایدل از حب غیر او بروب
انگه در بزم شفاعت عاصیلری راشافع است ⁂ بنمت میزان دلنی اندر خلاصی حق مثوب
انگه برخود بار فرمودی گناه شیعیان ⁂ کرد در اتا فتحنا عفو غفار الذنوب
کیست آنکه کوید آن شاه بطحائی لقب ⁂ انکه احمد نام در فرمود علام الغیوب
شیعه اندر راه حبنی ناله مستانه آر ⁂ که کهی دستی سینه زن کاهی بفرق خویش کوب
خویشتن را جهد کن بر مرقدی باکش رسان ⁂ بیش از آن کاین مهر جان از چرخ تن سازد غروب

مکی مدنی قرشی هاشمی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بر آل امجاد او باد اما بعد تتمه حدیث مجلی حالی که بر روایت معارج النبوه این است پس جبرئیل رکاب و میکائیل عنان گرفت حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه وسلم بر براق برق رفتار سوار شد و آنحضرت عنان در کشیده میل التفات جبرئیل عرض کرد عنان او را ارسال نمای که وی بجائی که مأمور است خواهد رفت پس براق روان شد و بر تبه سرعت سیر می نمود که در باره او حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ان ترکتها سارت وان حرکتها طارت

## نظم

برق کردار بر براق نشست ⁂ نازش زیر تازیانه بدست ⁂ چنبر آورد در رکابی پای
کبک علوی خرام جست از جای ⁂ هر چه را دید زیر کام کشید ⁂ شب لکه خورد و مه لکام کشید

**مؤلف گوید** که بخواطر فقیر منجلد تفاوت سیر سلوك معراج حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه وسلم در سوار شدن بر براق برق رفتار با سیر سلوك معراج سید الشهدا آنکه در سوار شدن بر ذوالجناح قدسی جناح کرد در سوار شدن حضرت احمدی صلی الله علیه وسلم بر براق جبرئیل رکاب و میکائیل عنان داری نمود و از انجا هزار هزار





فرشته از نور رحمت سرشته در میان وی سرا افلاکیان در سرور قدسیان در بزم نور حوریان شادان ولدان مخلدین خندان ارواح قادره در شوق روایح قدوسیان در ذوق حجابیان سر از ایوان کیوان عرش بیرون تماشائیان سرادقات از افق مبین و افلاك عنبرین کرد نها چون مجمره افلاك نکون حمله عرش دیده در راه سکان کرسی در نگاه ملك در فلك صف صف خرامان مقصورات با عربه اتراب و خیرات حسان در رقص کف بر کف زنان جنتیان در نغمات و حشیان در نشاط در فلوات آدمیان در شعف در خلوات طیور در سرور در وکرات نباتات در نمو جمادات در غلو حیوانات در بزم جبوه کامیاب معدنیات در ابتهاج بکار سر قیات عرق آب عائشه در عیش حفصه در نشاط میمونه طبل میمنت نواختی ام حبیبه ملاحظه جمال حبیب نمودی زینب زینت فزای بزم کامرانی گشتی صفیه لبای عیش صفا دادی سوده سواد از چهره سودای بر داشتی ام سلمه دف سلامت بر کف زدی خدیجه کبری مال و جان از عشق آنحضرت و جانان بدر بار آنحضرت نثار نمودی امیر المؤمنین که اهل اکثر زینی رانکاری فرمودی عم آنحضرت عباس جامی و لباس ربایت آراستی جعفر طیار حلل طیران و جان نثاری نمودی حمزه تعویذ حمزه نوشتی ابو طالب طبل عزت کشتی اهل حرم احرام تجرید بستی اهل یثرب قوارب قیودات از شوق شکستی حجازی با آواز عشاقی میل عراقی نمود در هر یك در صفای مکه زنگوله سان بمروه صافیان بنوای رهائی نای هر دل ساز کردی عرفاتیان در مشعر شاعران آخذ در رحصات فرموم نثار مجمر بان نمودی منائیان از عشقبازی بر می جمرات آرزوها پرداختی کبش املح جسد را ذبح نموده بحلق هواهای نفس اماره اقدام نمودی طائفان بیت بسیر مقامات در مقام مقام گزیدی و سعی تمام در میزان اهل الفی بطواف نساء در آمدندی حجر حطیم رقصان مستجار و حجر خندان طاق شیبه شبابانه سرکرفتی مطاف طواف

بگریه حضرت یعقوب گفت کای یوسف ⁂ فدای اکبر ما است بسوی چاه مرو
کلیم سینه زنان با برادرش هرون ⁂ بطور نالهٔ کرای مه جبین آه مرو
مسیح در فلک چار مشعل خورشید ⁂ بگفت گرفته کرای شاه بیگناه مرو
جناب خضر بگفت ای دلیل گمراهان ⁂ بظلمت دل کفار بنیت راه مرو
همه سر بر حیا زینب دل آزرده ⁂ بگریه گفت برادر ز خیمگاه مرو
جناب حضرت سجاد زار مینالید ⁂ مرا یتیم و غریبم بیا مخواه و مرو
سکینه دامن وی را گرفته آه کشید ⁂ پدر مرا تو ملاذی و هم پناه مرو
رقیه گفت که ای مهر عالم افروزم ⁂ مکن چو شب تو بما روز را سیاه مرو

# پس

یک یک زنان بیکس و دختران نورسی را با اطفال یتیم وداع فرمود و در انحال نکهت بر سر و بال ذوالجناح فرود آمد جناح کشید و فرمود که ای مبارک قدم

## لمؤلفه

گی براق سرور فرق راه رو ⁂ غم مخور گشت تو را آمد درو ⁂ یک دو گیر از تو باقی مانده نیز
یک دو زین صحرای کربلا در رستخیز ⁂ همراه آن گیر اندرین روز فلاح ⁂ بر برآ گر از سهام ذوالجناح
وقت معراج است اندر هوش بی ⁂ از قدم تا سر تمام گوش بی

# پس

ذوالجناح را حامل بار شهادت گردانید و سر افتخار او را از عرش گذرانید

## مؤلف گوید

که بر ضمیرم گذرانید که چون آن شاه گیتی پناه ذوالجناح طاوس کبریائی جناح را حرکت داد و قدمی چند از خیمگاه دور شد اگر بر پشت سر نگاه میکرد جمع زنان بیکس دلباخته و دختران نورسی جگر گداخته و صغار خورد سال و اطفال غریق لجه ملال و حریق آتش کلالی را میدید که تمامی در خروش و فغان بر سر و سینه زنان میباشند و اگر بر پیش رو ملاحظه میفرمود فوج فوج چون بحر شعور تیره و شوداش پر موج لشکر کوفه و شام را

بنظر

بنظر می آورد که با نیزه و شمشیر و خنجر و تیر بقصد خون ریزی آن شاه بی نظیر مستعد قتال و آماده جدال میباشند از یکجا غیرت اسد اللهی کشش کرده آمده میخواست که خود را بلشکر مخالف زند و غافل عیال و اطفال نمیگذاشت و از یکجا محبت اولاد امجاد و اطفال خورد سال بمقتضای شریعت حقیقت مایل سد راهش شده بود میخواست که آن غریبان را بنوعی تسلی دهد صدای هل من مبارز اشقیای خون آشام بی ایمان فرصت نمیداد لهذا گاهی چون مجذوبان حیران و مظطر چون مصیبت زده گان متفکر و سرگردان تحیر عنانش بقتلگاه میکشید و تعلق مرکبش را بجانب خیمگاه میگردانید آذر عشقش خلیل سان منجنیق تازیانه بر مرکب تعجیل شوق می نواخت و ملایع محبتش قدم تعطیلی میفشرد و در بوتق وداد در شرارهٔ علایقش میگداخت عشقش بعالم تجرید خواندی علایقش بچمن وجهار قیودات محبت اهل بیتش کشیدندی در این حال توجه بعالم بالا فرمود گاهی موسی وار شجرهٔ طور جلال مشاهده فرمودی و مژدهٔ ندای انی انا الله بسمع رضا میآمدی و گاهی یعقوب سان بگوچهٔ محبت یوسف نحو که یعقوب اگر عبادت سر برآوردی زمانی نوح وار خود را بدریای عشق بی کران افکندی حینی آدم مثال خود را در وادی ملال محبت فرزند سیمثال انداختی

## لمؤلفه

عشق گفتی جهد کن همه گذشت ⁂ بهر تجلیها بیا از عالم گذشت ⁂ عقل گفتا این زنان بیکس رهبر ند
جملگی ذریهٔ پیغمبر ند ⁂ عشق گفت از غیر می باید گذشت ⁂ مهر ما وصل است دیگرها گذشت
عقل گفت این کودکان بینوا ⁂ جسم را خوانده حق حق خدا ⁂ نیست این غیری که او تو ان گذشت
هوشیاری ای عشق جام گذشت ⁂ عشق گفت اینها برفتن راضیند ⁂ بر رضای ات جمله قانعیند
بهر سکینه طبل رفتن میزند ⁂ از شعف گیسو پریشان میکند ⁂ زینب و کلثوم را بنگر چسان
از شعف کف بر سر و سینه زنان ⁂ بهر علی بن الحسین کز شوق این ⁂ میکند شمشیر خود را بر زمین

ظاهر اگر چیون وافق کنند ❀ با لمنا معراج با جانان کنند ❀ کشت آنوم اتقد از میزان عشق ❀
اگر عقلی کشت در فرمان عشق ❀ پی بمیون همی زد آن زیغوق ❀ رفت و کوشش انا الی اتقد را جوق ❀

**مجملا** بعد از سوار شدن حضرت ختمی مآب محمد صلعم بر براق جبرئیل آنحضرت را وصیت فرمود
که یا محمد صلعم اگر در راه آوازی بشنوی ملتفت نشوی و اگر کسی ترا بخواند اجابت نکنی و هر چه از تو
پرسند جواب نگوئی و مرا در بیت المقدس خواهی دید **و** روایتی آنکه فرمود جبرئیل مرا
میبرد و ملائکه جمعی از عقب و بعضی از یمین و گروهی از یسار همی بودند تا بمسجد اقصی رسیدیم **و**
روایتی آنستکه فرمود چون عزیمت بیت المقدس کردم جبرئیل مرا میبرد و دست در رکاب من
داشت و اسرافیل غاشیه بر دوش نهاده بود اما مرا از بزرگی حال او شرم می آمد عذر
خواهی او می نمودم گفت یا حبیب الله قدر من غاشیه داری امشب را بچندین هزار ساله طاعت خریده ام
و بر مراد همه جهان برگزیده ام و اینچنان بود که چندین سالی در زیر عرش بخدمت گذرانیده ام
تا خطاب آمد که خدمتت را پسندیدیم خلعت بخواه تا کنم الهی این خلعت را حواله
خاک ران امت و پیروان ملت آنحضرت کردم که نام او با نام خود بر ساق عرش
نوشته و از حضرت تو این تمنا دارم که چنین این بنده پسندیده از کتم عدم بعالم وجود آید
یکساعت توفیق خدمت گذاری او را این کرامت فرمای فرمان آمد که ای اسرافیل اجابت
کردم او را شب قرب و کرامت خواهد بود که در آن شب از نقطه گاه زمین بمجاور افلاک
عروج نماید ابواب خزائن غیب بمفتاح شهود بگشایم او را از مکه بمسجد اقصی برم و از آنجا
با فلاک برآرم ترا دستوری دادم که از مکه تا بیت المقدس غاشیه داری کنی **نظم**
شاه ملک حبشی و آدم سیاه ❀ جمله شهان سایه تو نور آگه ❀ آنکه کز تو شاهنشهی ❀

عازم

غاشیه بر جانش ملایک نهی ❀ تو شده ما جمله بفرمان تو ❀ خواجه توئی ما چه غلامان تو ❀
چشم تو زنا دارائی ها اگهی ❀ آمده پشت اهم دولت تهی ❀ **مجملا** آنحضرت فرمود چون
مقداری راه پیمودم آواز شخصی از جانب راست خود شنیدم که میگفت یا محمد لا تعجل فانک
اخطات الطریق ای محمد بتعجیل مران که از راه صواب بخطا و انحراف نموده من بهیچ وجه ملتفت
احوال وی نگشتم زیرا که وصیت جبرئیل را نصب العین داشتم بعد از آن از جانب یسار
نیز بعینه همچنان آواز شنیدم و التفات نکردم آنگاه زنی دیدم با نواع زیورها خود را
بیار استه گفت یا محمد صلعم ساعتی مکث فرمای تا با تو سخنی در میان نهم من نظر نکردم و از
پیش او بتعجیل راندم آنگاه از جبرئیل پرسیدم که اینها کیان بودند گفت اول داعی یهود
بود اگر اجابت میکردی امت بعد از تو میلی بدین جهودی میکردند و ندا کننده دوم
داعی نصاری بود اگر اجابت می نمودی امت تو ترسا میشدند **و در روایتست**
که از قدام و خلف نیز همان ندا شنید اجابت نفرمود جبرئیل گفت اگر بندا دهنده خویش
جواب میگفتی امتت مشرک میشدند و اگر بقفا التفات میکردی همه کبر و آتش پرست میگشتند
دیگر گفت آن زن که خود را آراسته بود دنیا بود و اگر نظر بجانب وی می انداختی از غایت حرص
امت تو دنیا را بر آخرت اختیار میکردند الحمد لله علی نعمائه **و فرمود**
بعد از آن بسنگی رسیدم بزرگی در میان او سوراخ خورد و از وی آب بیرون می آمد و باز
هر چند میخواست که بآن سوراخ بر گردد میسر نمیشد از جبرئیل از آن پرسیدم گفت این سنگ
مثال دهان است و آن سوراخ نمودار زبان است و آن آب بر منوال سخن و این تمثیلی است
مبنی بر تعلیم تو یعنی چون سخن از دهان بیرون آید پشیمانی سود ندارد که آن سخن باز

جبرئیل آنحضرت را لیلة المعراج

بدهان بر نخواهد گشت پس فرمود مرا شخصی پیش آمد یکی پیری و یکی کهلی و یکی جوانی و من بر پیر و کهل نگریستم
و بجوان التفات نمودم جبرئیل گفت اصبت یا محمد اما الشیخ فهو الدولة واما الکهل
فهو الجد واما الشباب فهو العافیة ای محمد صلی الله علیه وسلم بدولت و بخت نظر نکردی و عافیت اختیار
کردی بغایت پسندیده بود زیرا که دولت دنیا گذران است و بخت نیز ناپایدار است کار عافیت
دارد که سبب نعمت هر دو جهان است مژده ترا یا محمد صلی الله علیه وسلم که عافیت هر دو جهانی قرین تو و امتان
تو است بعد از آن فرمود که قدح پیش من آوردند از در سر پوشی آنها بود یکی شیر و دیگری خمر شیر را
بر دست راست و خمر را بر دست چپ من دادند من شیر را اختیار کردم و از آن شیر بیاشامیدم
جبرئیل گفت اهدیت لامتک الطریق المستقیم وحرمت الخمر علی امتک هم طعام
اختیار کردی و هم شراب هم اینجهان بدست آوردی و هم آنجهان بعد از آن دو جام دیگر پیش آوردند
یکی آب و یکی از عسل من از عسل بیاشامیدم جبرئیل فرمود که نیکو کردی که عسل اسباب استقامت امت
تو است تا بروز قیامت و آب سبب شستن و شوی اعمال تو از ارباب غرامت بعد از آنکه مقداری
راه مطوی شد جبرئیل بمن خطاب نمود که یا محمد فرود آی و نماز گذار که این طیبه هجرتگاه تو خواهد بود
فرود آمدم و ادای صلوة نموده بر براق سوار شدم و روانه راه گردیده **وچون**
بطور سینا و مولد حضرت عیسی علیه السلام رسیدم در این دو موضع نیز باشارت جبرئیل فرود آمده
نماز گذاردم بعد از آن فرمود مردی بمن نمودند پشتواره هیزم بسته بزرگ که قوة برداشتن
آن نداشت و باز هیزم دیگری آورد و بر بالای آن می نهاد از جبرئیل پرسیدم اشارت آنرا گفت
این نمونه حرص است آدمی چندان مال جمع کرد که از خرج او زیاده است و او از حرص دیگر بر آن
زیاد میسازد و شخصی دیدم دلوی در چاه می افکند و چون بر میکشید خالی بود جبرئیل گفت

این مثال

این مثال اعمال اهل ریاست که محنت و رنج میکشند و عاقبت دستی تهی بقیامت میروند پس بمسجد اقصی فرود
آمدم **مؤلف گوید** که مراد از طور سینا و مولد حضرت عیسی علیه السلام آنچه مستفاد از
روایات اهل بیت است این است که طور سینائی که حضرت قادر عز وجل حضرت کلیم موسی نبی را
بمناجات نجوی خوانده و بلا خطر نور حضرت نور الانوار در شجره طور سرافراز گردید آن حرم
محترم سید الشهدا علیه السلام بود **وهم** چنین تولد حضرت عیسی علیه السلام بن مریم که دو میل است در بالای
آن سرور که در نزد شیعه معروف و مشهور است و در اخبار مسطور که چون سر مطهر آنحضرت را شمر لعین از
بدن جدا نمود در آن موضع گذارد **و** بخواطر متخیله گذر شاید در موضع وضع رأس شریف در لیلة
المعراج حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه وسلم نماز گذارده باشد لسان حال است **لمؤلفه**

انگه احمد لیلة الاسری در آن ⁂ کرد اندر وی نمازی با شکوه ⁂ بود آن سینای طور موسوی ⁂
مولد روح جناب عیسوی ⁂ هیچ دانی طور سینا در کجاست ⁂ مولد عیسی فلک پیما کجاست ⁂
گو بیت از طور سینا العزیز ⁂ دل نما خون وز رخ خود دیده گریز ⁂ طور سینا مقتل اکبر بدان ⁂
مدفن شهزاده اصغر بخوان ⁂ طور سینا دان جبال نینوا ⁂ منزل زینب که آمد قتلگاه ⁂
آنمکانی را که شاه دین حسین ⁂ کشت زینب با صد افغان و شین ⁂ ها ای بگیر عبدالله آن نور بصر ⁂
اجمالیه بگو اهل بال و پر ⁂ طور سینا او نشانی از سماست ⁂ او جبین خاک پاک کربلاست ⁂
گاه او معراج موسی بی نیاست ⁂ در طلوع عارفان ای منجلی است ⁂ کاین بود معراج شاه دین حسین ⁂
مطلع اندر وی نهراس نور شاهی ⁂ مولد عیسی بمیدانی کجاست ⁂ در حریم خاک پاک کربلاست ⁂
است در بالای سر آن نور عینی ⁂ در حریم شاه مظلوم حسینی ⁂ شمر بیدین اثر بی حیا ⁂
چنگ نمودی سر شاه دین جدا ⁂ بر زمین آنگونه شوم شرر ⁂ جای عیسی گو است در بالای سر ⁂

چون شه این وجه حق داور است ÷ او چو کون را شود مبدا از است ÷ موضع سر گشت مسجود نبی ÷
سر وجه الله گشت او منجلی ÷ این اشارت گشت بر اهل نیاز ÷ اوست وجه الله هنگام نماز ÷
سر دیگر گو تمیت انور بصر ÷ او بدی مسجود خلق ابو البشر ÷ دیگر آنجا نیکر بنمودی رسول ÷
سجدهٔ حق لیلهٔ بزم وصول ÷ شاهد این سر او هنگام سجود ÷ بر وفا و علاوهٔ رب ودود ÷
کای خدا بر راه احمد سر نهم ÷ بر فدای سجده گاهی سر دهم ÷ احمد او وجه الله تعالی کردگار ÷
سر بود بر حق من سازم نثار ÷ چشم نبی با احمد هزار افغان و شیون ÷ گفت حسین است از من و من از حسین ÷
فاش آمد راز این سر زین سجود ÷ ساجد و مسجود او یک نور بود ÷ ساجد و مسجود مظهر بر احد ÷
لم یلد لم یولد او بخشد صمد ÷ قاتل آن شاه شهید کربلا ÷ قاتل احمد بود روز جزا ÷
چشم کنم وصف شهادت من بیان ÷ خون رود از دیدهٔ افلاکیان ÷ گو تمت گشته ای هوشیار ÷
کار شه اندر شهادت گوش دار ÷ **در** ریاض الکونین مرویست که بعد از افتادن آن منظور

حکایت شمر لعین از سر بریدن آنحضرت

فلک الافلاک بقعهٔ ایکار بر مرکز خاک عمر سعد ندا کرد که کیست که سر مبارک آنحضرت را ببرد من آورد که از برای او است جایزهٔ عظمی شمر لعین گفت که من ای امیر پس روانه گردید و چشم بر نزدیک آن امام مظلوم رسید دید که آنحضرت غشی نموده لب لب اهوش آمد و در حال آنحضرت زبان مبارکی از تشنگی میجایید پس شمر لعین پای نحس خود را بر آن حضرت زد و گفت ای پسر ابو تراب آیا تو گمان نمیکنی که پدر تو ساقی حوض کوثر است و دوستان خود را از آن سیراب میکند صبر نما تا اینکه از دست تو سیراب شوی

**لمؤلفه**

شاه تشنگان از تشنگامی ÷ بر بجز خون ندید از آب جامی ÷ زبانی گو رسول الله مکیدی ÷
بمقصود خود از آن میرسیدی ÷ بکام خویشتن خشکیده دیدی ÷ طلب کرد آب و زآن آبی ندیدی ÷

فلک

فلک از این جفا بنگر حیا کو ÷ بآل مصطفی آخر وفا کو ÷ **پس** آن لعین پلید لگد بر آن امام شهید زد و او را بر قفا انداخت و بر سینهٔ مبارک آنحضرت نشست **لمؤلفه**

لگد چو آن سگ بیدین بر آنجناب زدی ÷ ز خلد نالهٔ و فریاد بوتراب زدی ÷
از آن لگد که بر زخمهای سینهٔ شاه ÷ بسوز زخمی آمد و گفتی بنالهٔ یا ابتاه ÷
چه سوزشی که از آن سوخت در سپهر چهار ÷ دل مسیح چو خورشید چرخ مشعل وار ÷
چه سوزشی که جگر را بینبا کرد و حور العین ÷ گداخت زار ز غم جنت سراج چله نشین ÷
چه سوزشی که دل اهل بیت او انداخت ÷ که در تنور غم سینه جملگی بگداخت ÷
چه سوزشی که از آن زینب آه آذر زد ÷ شرارهٔ آتش بدل اهل بیت اخگر زد ÷
چه سوزشی که به شیعیان از آن سوز زند ÷ بهر لباس غم و جامهٔ الم دوزند ÷
چه سوزشی که در این نیمه شب دل زارم ÷ چو شمع سوزد و از دیده اشک میبارم ÷
فلا بیت الشرابی و ربی تبار و معین ÷ امان از آن تن مجروح سینهٔ زخمین ÷
که او ز صدمهٔ شمر لعین بسوز آمد ÷ ز سوزشش همه اندر نهان بروز آمد ÷

**پس حضرت** فرمود که وای بر تو تو کیستی که در مکان عظیمی نشستهٔ آن لعین گفت منم شمر لعین بدست گمی خود ریش مبارک آن امام مظلوم را گرفت که او را شهید سازد حضرت خندید و فرمود که آیا مرا میکشی مگر نمیدانی که من کیستم آن لعین گفت تو حسین بن علی بن فاطمة الزهرائی و جد تو محمد مصطفی است حضرت فرمود که وای بر تو اگر میدانی که حسب و نسب من این است پس چرا مرا میکشی گفت بسبب گرفتن جایزه از یزید حضرت فرمود که جایزه در پیش تو بهتر است یا شفاعت جد من آن لعین گفت دانقی از جایزه بهتر است نزد من از تو و جد تو پس حضرت آب از آن لعین طلبید

ابا نمود ولی آنحضرت تبسم فرمود

## لمؤلفه

کلف کفر رخ مهر چه باشد یارب ⁂ ستر این خنده در انحال چه باشد یارب

میخلد خاطرم این نکته که در بزم وصال ⁂ بود در عالم تجرید شهنشاه عرب

سیر آن عالم معنی و دیگر سیر نمود ⁂ غفلت شمر لعین را البقیود ات طرب

خوار خوار صف ناسوت بر آنقلب سیاه ⁂ همچو طومار نورد دیده بر آن کفر طلب

عجب از این شده حاصل که بگندید حسین ⁂ این چه قلبیست که تاریک ترست از دل شب

میکشد بهر یزید و ز روعینی فلان ⁂ داند او بود بایهام نبیتم مشرب

پی عمی تا چه مقامست و لبصیرت چه مقام ⁂ آن ببرد سر که ز دانی ز سر و از مرکب

کشتنی املح بچه کار آیدم اندر بر دوست ⁂ ذبح او فرض بیاران منی در مذهب

## پس حضرت

فرمود که سینهات بگشا آنلعین گشود شبیه بود لبینهٔ کلاب و خنازیر حضرت فرمود که صدق جدی رسول الله صلعم جدم رسول خدا صلعم بپدرم علی مرتضی عم فرمود که میکشد فرزندم حسین عم را مردی که صاحب برص و در خلقت شبیه بکلاب و خنازیر بوده باشد آنلعین از شنیدن اینکلام در غضب شد و گفت بخلاق قسم که تو را از قفا ذبح نمایم و بدوازده ضربت سر مطهر آنحضرت را از قفا جدا نمود و بموضعی که معروفست بنخل نخله عیسی عم در بلای سر مطهر در آنمکان کنار رود و از آنجا بر بالای نیزه استوار نمود و نجم گفت و آن اول سری بود که در اسلام بر نیزه نمودند

## محتشم

چون خون حلق تشنهٔ او بر زمین رسید ⁂ جوش از زمین بذروهٔ عرش برین رسید

نزدیک شد که خانهٔ ایمان شود خراب ⁂ از بس شکستها که بارکان دین رسید

نخل

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند ⁂ طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید

باد آن غبار چشم بمزار نبی رساند ⁂ گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

یکباره جامه در خم گردون بنیل زد ⁂ چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید

پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش ⁂ از انبیا بحضرت روح الامین رسید

کرد این خیال وهم غلط کارکان غبار ⁂ تا دامن جلال جهان آفرین رسید

هست از ملال گرچه بری ذات ذو الجلال ⁂ او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

## لمؤلفه

خامه ملاوت ام خونابه شد ⁂ دیده ز خونابه چو سیلاب شد ⁂ ذکر شهادت دل یاران زار ⁂

کرده چو خورشید فلک ستوار ⁂ گیر عنان محملی دیگر بکار ⁂ از که تنکست زمان ملال ⁂

دست کش بهر دعا بالکار ⁂ کو رکریا اند ولی یار با ⁂ ساز عزای تو قبول ای کریم ⁂

حق محمد و علی ای رحیم ⁂ منزل ها زمرهٔ از شیعیان ⁂ ساز بدان خاکی بهشتی نشان ⁂

مسکن و مدفن دیگرم کن ساز ⁂ از شه دین چار تو مار ساز ⁂ عارف از اسرار حسینم نما ⁂

ساز براهی سر و جان فدا ⁂ شیعه اکر از هل گوش ⁂ قول از آیین بجان حسین ⁂

بعد درو درسخن از حمد خوان ⁂ سورهٔ اخلاص بخوان در میان ⁂

## المجلس السابع

در بیان واقعات مسجد اقصی در بیت المقدس که حضرت ختمی مآب در لیلة المعراج فرمود با انبیا و تعداد ایشان نعمتهای خداوند رحیم را تا منتهی شدن امر بخاتم پیغمبران و ذکر آنحضرت بعضی از حقایقها حضور را که مجمل آنها ذخیره فرمودن دعای مستجاب خود را از برای شفاعت امتان و برخی از مصائب مبتلا شدن جان سید الشهدا که در طی آنست ⁂

بسم الله الرحمن الرحيم

شیرازه بند شیرازه ابر شوریده کان علایق کسل حمد حضرت معبود محبوبیست که حضرت رسل را مظهر ذات حضرت احمدی و جناب ختمی مآب محمدی صلعم نمود و ذات قدسی صفات آن منطقهٔ فلک الافلاک بقعهٔ امکان را مظهر احدیتی فرمود و هر یک از انبیا را مرآت شأنی از شئون سرور دوسرا اقرار و جملهٔ شئون او را شئون نحو خواند هر کتابی از دیوان نبیین بر لوح حرفی و هر دفتری از دفاتر صدیقین از خلق خوشتی کلمهٔ الواح او حاشی سرور اولیا را سر آمد متوبان مقرر داشت و سر خط ثمثیلی اک و عترتی را بتکرار بیان بر موزات قرآن مکرر گذاشت آدم صفی الله خواست که تمنای مرتبهٔ از مراتب ایشان بخود رساند سیصد سال در حبال سر اندیب هجران در استغفار ذنب عظیم بسر برد یونس نبی خواست که لمحهٔ توقف ورزد چهل شب در بطن حوت در ظلمت سرای ثلاثهٔ بکار ناسوت بصبح آورد بعد از آنکه قلب وزبانش بندای سبحانک انی کنت من الظالمین مترنم بود حضرت کلیم در مبادی گفت ولن ترانی شنید عیسی روح الله در فلک چهارم بنیاد کلمهٔ ولا اعلم ما فی نفسک نمود خلیلی ذبح کبش علم عالم بشریت نمود تا در منای قرب تمنای بخود رسید نوح نجی نوح کر بخود الطوفان بکار متلاطم الامواج ادراک اول مدارج معارج وسیلهٔ معراج رسانید کی رسد بمقامات بنی هدای مکی قرشی هاشمی تهامی

## لمؤلفه

انبیا سایه و او شاخصی این دایره دان ⁂ عز او ذره و او هست چو خورشید جهان ⁂
شهر علم ازلی اوست در این ارض جرز ⁂ شهر بند صف ایجاد خداوندی دان ⁂
گرچه مخلوق احد گشته ولی برذرات ⁂ او عیانست خداوند بحق یزدان ⁂

بار

باب این شهر درآید دایرهٔ میدان یقین ⁂ حضرت شاه ید الله امیر دو جهان ⁂
حیدر حیدر صفدر مرحب کشتار ⁂ والی رتبهٔ معراج ولی رحمن ⁂
آیت کبری وی و نیست دیگر اکبر از او ⁂ ایتی بهر خداوند کریم منان ⁂
این آیات کیا شد محمد و علی است ⁂ ظهر ادم شده مسجود ملایک میدان ⁂
یک بمعراج شده یک بصف معراجی ⁂ هم سخن گشته لوی اوست لسان دیان ⁂
چشم بینای احد گوش مصفای صمد ⁂ قدرة الله علی شاه ملایک دربان ⁂
سر و جانم بفدای نبی و حیدر و آل ⁂ نیست جز مهر شمایم بسر و صدر و جنان ⁂
حمد لله تعالی که چنین فیض اعلی ⁂ شد میسر بفقیری که بود در هجران ⁂

اما واقعات در مسجد اقصی پس بروایت معراج النبوه اینست که چون حضرت ختمی مآب بمسجد اقصی رسید آنحضرت فرمود که جماعتی از ملائکهٔ کرام در آن مکان و مقام دیدم که از آسمان باستقبال من آمده بودند و مرا از رب العزت جل و علا بشارت بکرامت دادند و بر من بدین طریق سلام کردند که السلام علیک یا اول و یا آخر و یا حاشر گفتم این چه نوع تحیت و اسامی است بر من که معنی اطلاق میکنید جبرئیل گفت بدرستیکه تو اول کسی خواهی بود که شفاعت کنی و شفاعت تو را قبول کنند و تو ئی آخر انبیا و ان المحشر بك و بامتك پس جبرئیل مرا از براق فرود آورد و در فنای مسجد مرکب را بر حلقهٔ که انبیا مراکب خود را می بستند بحلقهٔ از حریر بهشت بر بست پس بمسجد اقصی بر آمدم جماعتی از پیغمبران مرسل و انبیا که کمل مرا استقبال نمودم شرایط تحیت تقدیم رسانیده **بروایتی** انبیا را از برای من زنده کردند **و بروایتی** ارواح انبیا را آنجا جمع کردند از جبرئیل سؤال نمودم که اینها چه کسانند گفت برادرانت اند

واقعات مسجد اقصی

از پیغمبران با محمد تقدم وصلی رکعتین با خوانک من المرسلین پی رو
دو رکعت نماز بگذار تا همه برادران بتو اقتدا کنند همه انبیا صف بر کشیدند و تقدیم می
نمودند و همه انبیا و ملایکه بمن اقتدا کردند و چون از نماز فارغ شدیم بعضی از خواص
انبیا بر ثنای حضرت پروردگار جل و علا مبادرت نمودند و فضایل و خصایصی که باب
مخصوص بودند بیان فرمودند اول ابراهیم خلیل الرحمن آغاز کرد و گفت الحمد لله الذی
اتخذنی خلیلا الی آخر حمد و سپاس مر خداوندی را که مرا بخلعت خلّت برگزید و ملک عظیم
بمن ارزانی داشت و مرا انتهای امت خواند و فرمود که ان ابرهیم کان امة قانتا
لله حنیفا و مقتدای مردم گردانید و مرا از آتش نمرود خلاصی داد و آنرا بر من سالم
گردانید آنگاه حضرت موسی گفت الحمد لله الذی کلمنی تکلیما و بهفت آیت و آله که
از جمله معجزات ظاهره باهره است مخصوص گردانید اول از سنگ حقیر آب کثیر بدوازده چشم
جاری فرمود دوم از برای اقمشان من و سلوی نازل فرمود سوم ابر را بر سر ما سایه
گستر گردانید چهارم فلق بحر از برای من بتقدیم رسانید پنجم هلاک فرعونیان بر دست من
ظاهر گردانید ششم توریة بمن عطا فرمود هفتم مرا امتی داد که در لغت ایشان فرموده یعدلون
بالحق و به یعدلون بعد از آن حضرت داود گفت که الحمد لله الذی علمنی الزبور
الی آخر سپاس مر خداوندی را که مرا تعلیم زبور کرامت فرمود و منت بر من نهاد با لحان
مشهور مخصوص گردانید و آهن صلب بر دست من نرم ساخت و جبال و طیور را مسخر من
گردانید و هلاک جالوت را بر دست من نهاد و مرا حکومت و خلافت و فصل الخطاب ارزانی
فرمود بعد از آن حضرت سلیمان گفت الحمد لله الذی سخر لی الریاح و الجن و الشیاطین

ذکر نمودن انبیا خصایص خود

اول ذکر نمودن ابراهیم

ذکر نمودن حضرت موسی خصایص خود

ذکر نمودن داود خصایص خود

ذکر نمودن سلیمان خصایص خود





حمد مر خداوندی راست که باد هوا را مسخر من گردانید و لشکر دیوان و پریان را در فرمان من در آورد و هر چه
خواستم از محاریب و تماثیل و کاسهای بزرگ بر مثال حوض و دیگهای بلند دیوار بر دیگ پایها استوار از
برای من میساختند و زبان مرغان از برای من تعلیم فرمود و مرا ملک عظیم کرامت فرمود که وصف کمال او
لا ینبغی لاحد من بعدی است و ملک مرا طیب ساخت بحیثیتی که نعمت و مال او را حساب نیست
انگاه حضرت عیسی گفت که الحمد لله الذی جعلنی کلمة منه و روحا منه حمد و سپاس مر خداوندی را
که مرا کلمه خود گردانید و روح خود خواند و مثل مرا مثل آدم ساخته و مرا در شکم مادر تعلیم کتاب خود فرمود و
گنج حکمتی که در کنج زوایای معانی نهانی توریة و انجیل و زبور مخفی گردانیده بود بمن ارزانی داشت قدرتی
از گل بر داشتم و صورت مرغی نگاشتم و دم اندر روی دمیدم بکمال قدرت خود زنده گردانید و ابرا
الکمه و ابرص بمن ارزانی فرمود و مرا باسمان بر آورد و از همه آلایش مطهر ساخته و مرا از شر
شیطان در پناه خود در آورد که شیطان را بر ما بهیچ نوع راه تسلط نبود حضرت
ختمی مآب فرمود که چون حضرات انبیا از محامد خود فارغ شدند جای متعال است

لمؤلفه

| | |
|---|---|
| هر یکی از انبیا از وصف خویش | ذکر بنمودند از کم یا ز بیش |
| منتهی شد ذکر وصف انبیا | بر جناب احمدی کفت از حیا |
| حمد الله کبیر ذو الجلال | انکه خواند احمد بمعراج وصال |
| کرد احمد رحمة للعالمین | شد محمد او شفیع المذنبین |
| من بشیرم من نذیرم ای گروه | صاحب فرقان بطبع کوه کوه |
| سینه ام را شرح فرمود کریم | وز مرا موضع رحمن الرحیم |

محمد من نیز حمد حضرت الهی و ثنای ناشناسای حق جل جلاله بتقدیم رسانیدم و گفتم حمد و سپاس
مر آن خداوندی را که مرا رحمت عالمیان گردانید و بر سایر خلایق و مجموع طوایف مرا مبعوث ساخت
و بشیر و نذیر ایشان گردانید و فرقان بمن عطا فرمود که در وی بیان همه اشیا مندرج است و امت مرا

بهترین امم گردانید و ایشان را وسط و عدل خواند و مرا اول و آخر گردانید و سینه مرا شرح کرد
و وزر مرا از من وضع فرمود و نام مرا بلند ساخت و مرا فاتح و خاتم خواند و راتق گردانید
و مرا در قرآن محمد خواند و در انجیل احمد و در کتب متقدم حامد و در زبور محمود و دیگر حاشر و
متقی و عاقب و رحمة عالمیان خواند و سپاس مر حضرت او را که تمامی ساحت زمین را مسجد من
ساخته و خاک او را حکم آب داد و مرا فتوحات از هدایا و غنایم کرامت فرمود و خواتیم سورة
بقره مکرم گردانید و سبع مثانی و قرآن عظیم ارزانی فرمود و خیر الامم یعنی بهترین امتان
بمن داد و مرا علم بیان توحید و قرآن بر سبیل التسهیل کرامت کرد و ملایکه خود را با غزا می فرستاد
و از برای امت من تا بقیام قیامت در توبه را گشاد و حوض کوثر عطا فرمود و چنین هر پیغمبری را دعای
مستجاب داده بود و دعای مستجاب مرا ذخیره شفاعت اهل کبایر از امت بمن کرم فرمود چون
من این محامد و مباهات بیان کردم حضرت ابراهیم خلیل الرحمن بمعاشر انبیا اشارت نمود
که بهذا فضلکم محمد بعد از آن انبیا همه رو بمن آوردند و گفتند المحمد حقیقت توراست
بکرامتی مکرم فرموده که هرگز هیچکس از اولین و آخرین را بآن مشرف نگشته و نخواهد گشت نیز نهاد
تا ترا نی تخفیف از برای امت مسئلت نمائی لمؤلفه

| | |
|---|---|
| قلم ذکر دعای مستجاب آورد در دفتر | ملائک را غوانی شد قرار از دل روان از سر |
| ز عکس انعلا از جام دیده مردم دیده | بچهره سیل خون باریدز چرخ شکیب آزر |
| بخواطر آمدم روزی که بر زانو نشانیدی | حسین را با حسین با خواطر خود شد پیغمبر |
| خبر آورد جبریل امین از جانب باری | که مقتول شود این دو کان یا بسم یا بخنجر |
| یکی در طیبه و آن دیگر بدشت کربلا | برای کیسر معراج از سهام کینی بر آرد پر |



بیا بشنو زمن ای شیعه زجان آن رو ایت را | که گر دیده ات خونبار و آیل از نهار آذر

در عوالم العلوم از انس بن مالک مرویست که روزی سید الشهدا سراوار خلوت سرای می شد و در اثر
حضرت خیر البشر جناب شبیر و شبر یعنی حسنین علیهما داخل گردیدند بعد از آنکه آنحضرت ایشان را دید
در پهلوی خود حسن را بر دوش بران راست خود متمکن فرمود و حسین را بر ران چپ و یکمرتبه حسین را

می بوسید دیگر مرتبه حسین را لمؤلفه

| | |
|---|---|
| که نا که حضرت روح الامین از جانب یزدان | سلام آورد نزد آن حبیب حضرت رکن |
| تحیت گفت و پرسید از رسول اکرم و عالم | بر آن مسموم مقتول لذا این شمع مرکبان |
| حسن ریزد جگر صد پاره بر طشت طالم از ستم | حسین را سر سنان بیکر بخاک خون شود غلطان |

پس آنگاه جبرئیل از جانب خداوند جلیل بعد از آن سلام و تحیت و دعای خلیلی نازل گردیده عرض کرد
که یا رسول الله آیا دوست میداری حسن و حسین را حضرت رسول فرمود که چگونه دوست ندارم
که رکنای مسند دار دنیا و نور دیده من میباشند جبرئیل عرض نمود که یا رسول الله بدرستیکه
خداوند علی اعلا حکم فرمود برای هر دو فرزند تو را پس صبر فرما حضرت فرمود که چیست آن امر ای
ای برادر من جبرئیل حضرت روح الامین بخدمت جناب خاتم النبیین عرض نمود که حکم فرموده این
فرزندت حسن را بزهر ستم شربت شهادت نوش شود و برای فرزندت حسین را که تیغ ستم تربت
ناگوار مرگ بچشد و بروایتی کامل الزیاره از حضرت صادق منقول است که آنحضرت فرمودند
که پس رسول خدا دست امیر المؤمنین را گرفت و خلوتی گزیدند و مدتی از روز را بگریه و زاری
و ناله و بیقراری مشغول بودند در آن حال جبرئیل بر ایشان نازل شد و گفت که رب العالمین تو را
بعد از سلام میفرماید که صبر نمودن را در این عزا بر شما لازم ساختم پس ایشان صبر نمودند

وبروایت اولی جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله مقرر شده که از برای هر پیغمبری یک
دعای مستجاب میباشد اگر خواهی آن دعای مستجاب را از خداوند مسئلت نما از برای ولدین
خود حسن و حسین علیهما السلام که حق تعالی ایشانرا از مسموم و مقتول شدن حفظ فرماید و اگر خواهی معصیت
ایشانرا ذخیرهٔ شفاعت عاصیان امت باشد در روز قیامت دعای مستجاب تو بجا بماند از برای روز

⁖ حسرت و ندامت مختاری **لمؤلفه** ⁖

گفت از روی خجالت جبرئیل ⁖ بر محمد زبدهٔ نسل خلیل ⁖ خواهی ار کشته نگردند این دو ماه ⁖
از جفای امتان رو سیاه ⁖ کز حسین خواهی سر آن گوهر جدا ⁖ او نیفتد زیر چوب خیزران ⁖
قاسم ار خواهی نگردد پایمال ⁖ از ستور کوفی اهل ضلال ⁖ اکبر ار خواهی بماند در جهان ⁖
سر نسازد جلوهٔ راس سنان ⁖ خواهی ار عباس آن نور علی ⁖ او نگردد قطع دست از منکرین ⁖
خواهی ار زینب نگردد زار زار ⁖ سر برهنه ناقهٔ عریان سوار ⁖ خواهی ار کلثوم نگردد از جبین ⁖
ناله کردر شام و نشاید این ⁖ کر سکینه خواهی آن طفل صغیر ⁖ او ننالد زار چون مرغ اسیر ⁖
فاطمه ار خواهی ای مهر کبار ⁖ او ز خون کفها نفرماید نگار ⁖ خواهی ار اصغر صغیر اصطفی ⁖
آب از پیکان ننوشد کربلا ⁖ کن دعای مستجاب خود طلب ⁖ ای محمد شافع مکی لقب ⁖
از خداوند کریم مهربان ⁖ تا نماید دفع شر دشمنان ⁖ یا چنین کن با دعای مستجاب ⁖
کن ذخیره بهر هنگام حساب ⁖ تا کنی امت شفاعت فوج فوج ⁖ بحشرات البحر کنانان موج موج ⁖
عاصیان امتت ای عذرخواه ⁖ تا نگردد روی شان همچون سیاه ⁖ بهر امر این دو جهان را افتخار ⁖
مر ترا حق کرده صاحب اختیار ⁖ **حضرت** رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا جبرئیل من راضی بحکم
محکم حضرت پروردگار خود میباشم و اراده نمینمایم جز ارادهٔ ذات پاک حضرت معبود و بتحقیق که حاجت

دارم

بلغ کاملاً الزیاره لتصنیف ابن قولویه
دار حدیث کامل الزیاره وار یافت

دارم اینکه دعای مستجاب من ذخیرهٔ عاصیان امت باشد در هنگام شفاعت و بیچارگی امت و حق تعالی
حکم فرماید در بارهٔ دو فرزندم حسن و حسین علیهما السلام آنچه را که میخواهد **لمؤلفه**
خواطرم آمد در یاد از خبر ⁖ یکه بشنو کو بود زین خوبتر ⁖ بشنو ای کامل که او در کامل است ⁖
کاروان عشق را او حامل است ⁖ ابن ابی یعفور راوی عزیز ⁖ از جناب صادق آن مهر تمیز ⁖
**در** کامل الزیاره مسنداً از ابن ابی یعفور مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که روزی
جناب ختمی مآب محمد صلی الله علیه و آله در منزل فاطمه زهرا علیها السلام بود و حضرت امام حسین علیه السلام در دامن آنحضرت قرار
داشت که ناگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریست و سجده افتاد پس فرمود که یا فاطمه یا بنت محمد صلی الله علیه و آله ان
العلی الاعلی ترایا لی بیتك هذا ساعتی هذه فی احسن صورة واهیأ هیئة ای
فاطمه ای دختر محمد صلی الله علیه و آله بدرستیکه علی اعلی ظاهر شد از برای من در این خانهٔ تو در این ساعت در
نیکوترین صورت و نیکوترین هیئتی فقال لی یا محمد اتحب الحسین علیه السلام فقلت نعم قرة عینی
و ریحانتی و ثمرة فؤادی و جلدة ما بین عینی فقال لی فرمود مرا یا محمد صلی الله علیه و آله آیا دوست داری
حسین علیه السلام را عرض نمودم بلی نور دیدگان من و ریحانهٔ من و میوهٔ دل من و روشنائی دیدگان
من است پس فرمود که یا محمد صلی الله علیه و آله و وضع یده علی رأس الحسین علیه السلام بورك من مولود علیه
برکاتی و صلواتی و رحمتی و رضوانی و لعنتی و سخطی و عذابی یا محمد صلی الله علیه و آله و دست خود را
بر سر حسین علیه السلام گذارد و فرمود مبارک باد از مولودی که بر اوست برکات و صلوة و رحمت و
رضوان من و لعنت و سخط و عذاب و خزی و نکالی علی من قتله و ناصبه و ناواه و
نازعه اما انه سید الشهداء من الاولین والاخرین فی الدنیا والاخرة و خزی و نکال من بر
کشندگان و ناصبیان و از حرم تو او را دور کنندگان و با او منازعه کنندگان آگاه باش

بدرستیکه اوست سید و بزرگ شهدا از اولین و آخرین در دنیا والاخرة و سید
شباب اهل الجنة من الخلق اجمعین و ابوه افضل منه و خیر فاقرأه السلام
و بشره بانه رایة الهدی و منار و آخرت و سید و بزرگ جوانان اهل بهشت
از جمیع خلایق و پدر او فاضل تر و بهتر از اوست و او را سلام برسان و بشارت ده
که او علم هدایت و منار اولیائی و حفیظی و شهیدی علی خلقی و خازن علمی و
حجتی علی اهل السموات والارضین والثقلین الجن والانس او لیائی من حفیظ
و شاهد بر خلق من و خزینهٔ علم و حجت من است بر اهل آسمانها و زمینها و بر ثقلین که جن
⁖ و انس هم باشند **لمؤلفه** ⁖
هیچ دانی چیست این قول و بیان ⁖ کیست ظاهر بر نبی رمز دان ⁖ کو کیست این بیان ای پاک دین ⁖
هست اسرار ای زرب العالمین ⁖ سنگ چون گردد ز آتش کامیاب ⁖ پرتو افکن در او آید آفتاب ⁖
آب چون سازد کدورت پایمال ⁖ بنگرد بنماید او شب در رخ جمال ⁖ چیست مقصود در سنگ ای هوشیار ⁖
آن دل صافی که چون فصل بهار ⁖ گشت جا راز و انهار علوم ⁖ علم عشاقی منزه موهوم رسوم ⁖
چیست انهار الغزیر خوش تعار ⁖ نهر معروفات بحر او صیار ⁖ چیست آب او اهل نور وجود ⁖
گوشت عاشق لامکان من لمحه ⁖ چیست کدورت او هوای نفس شوم ⁖ گردوان نزاجهول و هم ظلوم ⁖
احمد او چون سنگ و آلی بود صاف ⁖ بود نوری حول مهر اندر طواف ⁖ او کلیم و چرخ گردان طور او ⁖
ما سوای روشنی ز ظل نور او ⁖ دید آیات سخن گوی از دو جاد ⁖ شیعه سازد آواز الحمد و درود ⁖
صورتی کو دید اصل است نیست ⁖ عاشق آن بلند رتبه منی است ⁖ او و آن مطلق او انگوی و نفس ⁖
غیر او در خانه نبود هیچکس ⁖ او حقیقت بود در مرأی علین ⁖ قبلهٔ عشاق شاه دین حسین ⁖

اوست

اوست مصدر بهر خلق او فعل حق ⁖ ان مکو بر فعل حق طعنی ورق ⁖ هر که او بر سنگ خود روشن نمود ⁖
جلوه کرد روی شاه و نکو ⁖ سینهٔ هر دل که باشد صافتر ⁖ جلوهٔ حق اندر آن شد بیشتر ⁖
راه مبدا هر که بنماید ز هر ⁖ مینماید اندر و آیات نور ⁖ دان بکار ذره هم معراجیند ⁖
جمله در مرقات خود معراجیند ⁖ هر کرا سیر سلوک آخر شدی ⁖ حضرت مصدر بود ظاهر شدی ⁖
چیست مصدر آیة الکبرای حق ⁖ دید هر کس پرده را بنمود شق ⁖ غایت معراج این منزل شدی ⁖
ذره بر خورشید خود واصل شدی ⁖ ذره در تجرید خود او واصل است ⁖ در مقام خود این وصف حاصل است ⁖
شمه از معراج خود باشد عیان ⁖ در زجاج آید بیت در بیان ⁖ این بود غیر و باشد علین او ⁖
لیک فعل اوست فعل علین او ⁖ خامه لب بند شد وقت دعا ⁖ برد عاشقان خود را برکشا ⁖
از خداوند کریم مهربان ⁖ کن طلب سازد ترا از زایران ⁖ پس مجاور سازد اندر آن مزار ⁖
پس قرین با شاه دین دار القرار ⁖ با تمامی زایران و بیکیان ⁖ شیعه آمینا و درود و حمد خوان ⁖

⁖ **المجلس الثامن** ⁖

در بیان برآمدن حضرت ختمی مآب محمد صلی الله علیه و آله بر صخره و بیان معراج که کیفا و کما قاصیه و ذکر جواب
اعرابی و در دیدن عجایباتی چند در آسمان اول و از انجمله ملائکه آن قایمند در عبادت و سر
قیام بودن ایشان و سر وجوب قیام در نماز حدیث ابوذر در شهادت حضرت بر پا ایستادن
⁖ ملائکه در آسمانها و در دیدن روح مقدس آنحضرت است ⁖

بسم الله الرحمن الرحیم

زلال سلسبیل سلسل ابی سدکاری برکات سلسان که از رود جیحون جبال ابر و بحر ادجیر پذیرفته درود
و حمد حضرت و دی است که کاخ عظمت رب العزت را بالتفاق از ناسوت موج بلاهوت معراج رسانید

در حق مراتقبین که بمعراج کافور وطعم زنجبیل ترکیب یافته شکر دیموم قیوم ربانی است که حجاب قلاده
ورب الرحمت رابمیزبانی مهمان ستوده از برای عبودیت بسبحان الذی اسری بعبده لیلا
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی از چهار سوق عالم عناصر بعالم تجرید شجره طوبی و سدرة المنتهی
کشانید لمؤلفه

هیچ دانی کیست آن عبد مسلّم در جهان ⁘ آنکه شد مصدر برای نه طاق فوج قدسیان
مالک الملکی که باشد معدن علم و سخا ⁘ نور بخش ماه و مهر اندر مدار چرخ حیدان
آنکه لولاک طینت پاک فردوسی مغاک ⁘ زیب یثرب بطن بطحی و نور کن مکان
آنکه بودی در ازل احمد ست شاه لم یزل ⁘ سجده بر نورش نمودندی همه پیغمبران
با همه ذرات لاهوت و ملکی خاص و عام ⁘ با همه ارواح روح کلی قدسی آشیان
احمد و محمود ابی القاسم شفیع روز حشر ⁘ صاحب حوض و لوا در حشر نزد عارفان
اوست محمود او محمد اوست ماحی فساد ⁘ او ممد دین حق در دهر و سرمد در زمان
سایر معراج ذی تاج رواج کوی عشق ⁘ مست حدت میر عزلت شاه عزت توامان
نور الانوار الهی ضوء خور تا گاو و ماهی ⁘ عزت ارباب شاه خسرو هر خاندان

تتمه حدیث مجلسی سابع است در وصف معراج آن حضرت ختمی مآب محمد صلی الله علیه وآله فرمودند که
جبرئیل دست مرا بگرفت و بر صخره آورد و چشم بر صخره بر آمدم معراجی یعنی نردبانی از صخره
تا آسمان ظاهر شد که حسن و جمال آن هرگز ندیده بودم و تعریف آن معراج در روایت
چنین آمده که آن معراج بر مثال نجره بود یک سرش بر زمین و سر دیگر بر آسمان و او را
ده پله بود یکی از یاقوت سرخ و دیگر از زمرد سبز که اگر یکی از آن ده پله بکستراندی بر تمامی

برآمدن حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر صخره
و از آن بر معراج شدن در بیان
که کیفیت معراج است

دنیا

دنیا محیط گشتی و مر آن معراج را پنجاه مقام بود و هر مقامی را پنجاه ساله راه و هر مقامی را یک فرشته
مقرب تعیین نموده اند و هر یکی از ایشان را پنجاه هزار فرشته دیگر از جمله توابع بودند و همه اینها
مر یکدیگر را بشارت میدادند و بسوی من اشارت میکردند که بلسان حال است لمؤلفه

در اشارت هر یکی چون خیل حور ⁘ میشتاب ای شاه بردار السرور
زینت اهل لامکانی را قرار ⁘ دیده‌های ما براهت انتظار
ای قوام هر مکان و لامکان ⁘ ساز از معراج ما را شادمان
نه قدم بر دیدهٔ اهل نظر ⁘ خاک پایت حور را کحل البصر
بهر دیدارت همه ذرّه دیده ⁘ مردمک غرقاب در هر دیده
هر دل از هر سینه قسمی خالی شد ⁘ هر پری رخ در فلک رقاص شده
دیده‌ئی نادیدنی در بزم شوق ⁘ عرشی و فرشی بجای محو و ذوق

و این معراج ممر آمد شد ملائکه است که از آسمان بزمین آیند و از زمین باسمان بالا روند
و گویند که ملک الموت علیه السلام از برای قبض ارواح از این معراج فرود می آید و در وقت مردن که
دیده‌ها خیره میگردد در آنوقت آن معراج مرئی میشود مجملا جناب ختمی مآب محمدی صلی الله علیه وآله بروایات
بر براق سوار و از این معراج بر آسمان بر آمد و بروایتی جبرئیل علیه السلام بر پر خویش نشاند بر آسمانی
بر آورد و بروایتی فرمود که مرا گفت دیدهٔ مبارک بر هم نه نهادم و گشادم خود را بر آسمان
اول دیدم و بروایتی آنکه فرمود که چون از این معراج در گذشتم بر سر آن فرشته از نور
سرشته دیدم بزرگ چنانچه دست گشاده بود و هفت طبقهٔ آسمان و زمین از او پرشده
دست ادب بر سینه گرفته و بر من سلام کرد و اظهار سرور و بشاشت نمود و عرض کرد که

یا رسول الله صلعم پیش از خلق حضرت آدم ع به پنج هزار سال بر سرای معراج مقام من تعیین
فرموده اند و از آن روز شهد محبت و حلاوت مودت شما را یا رسول الله صلعم در صمیم قلب خود مییابیم و بزبان
پیوسته بذکر او و تحیت شأن شما مشغولم و در این انتظار قدوم شما میبرم تا اینکه امشب بدولت ملازمت
مستعد و سرافراز گشتم چون از این فرشته درگذشتم بدریائی رسیدم بسیار عمیق و عظیم و مسافت
دویست ساله راه بود از هر جانوری که در بحر و بر میباشد در آن دریا بود و نام آن دریا قاصیه است و آبی
دریا معلق است در هوا که یکقطره از آن نمیچکد و رنگ آن دریا از غایت عمیقی کبودست و کبودی آسمان
از رنگ آن دریا میباشد و گویند لرزهٔ خورشید بجهت تموج آن دریاست **لمؤلفه**

ذکر بحر قاصیه تا ثبت اندر نامه شد ؛ خون دل از رقم دیدهٔ بر سان خامه شد
یادم آمد چرخ گاهی نیلگون که غرق خون ؛ از چه ره میباشد اندر سینه ام هنگامه شد
ستر نیلی بود ظاهر ولی رنگین کجون ؛ بود می حیران سویدای دلم غمخانه شد
یادم آمد بحر خونی را که در معراج عشق ؛ شاه دین کردی عبور صبر من ویرانه شد
غرق خون بودن بود عکسی از آن دریای خون ؛ فانی بیند هر که بینا از دل فرزانه شد
یعنی آن دریای خونی را که در دشت بلا ؛ دید اعرابی و ز دیدار آن دیوانه شد
یعنی اندر خواب دید و گفت با حیدر چنین ؛ وز بیانش گریه از هر دیدهٔ مستانه شد
هان بگویم رسم خوابش که دانی از چرا ؛ سیل اشکم سرو شمع دیده را پروانه شد

در کتاب مطایب العارفین مذکور است که روزی اعرابیی وارد مدینه شد و پرسید که
کیست خلیفهٔ رسول الله صلعم او را با بوبکر نشان دادند چون بنزد او آمد پرسید که توئی خلیفهٔ
رسول صلعم گفت که نمی بینی که بر منبر او نشسته ام مطلب خود را بگو اعرابی گفت که ای ابوبکر من خوابی

دیده ام

ذکر بحر قاصیه

ذکر خواب اعرابی که [illegible]
دریای خون دید

دیده ام وحی رسول کیست که بگوید که خواب من چیست و تعبیر آنرا بگوید ابوبکر گفت که من از غیب خبری
ندارم و لکن ترا هدایت کنم بعمر وی بنزد عمر آمد همان سؤال و جواب واقع شد و گفت برو بنزد
عثمان که او کاتب وحی بود اعرابی بنزد عثمان آمد و از او سؤال نمود آن لعین در جواب گفت که
من هم نمیدانم برو بنزد علی بن ابیطالب چون آنمرد بخدمت جناب امیر آمد سید مؤمنان و سرور
متقیان او را محول بسید النبی و جان حضرت امام حسین ع نمود و آنحضرت علی التفاصیل طفل بود
آنمرد گفت که مرا استهزاء و ریشخند میکنید حضرت فرمود که او را عالم خوابها یافت لسان حال امیر
المؤمنین ع است باعرابی **لمؤلفه**

گر نظاهر نیست او را خور دال ؛ اوست مخزون علوم ذوالجلال ؛ مهبط وحی است میزان علوم
می نیابی علم او را از رسوم ؛ دایهٔ او بود انگشت خلیل ؛ مهد جنبانش جناب جبرئیل
مرکبش دوش رسول کردگار ؛ روشن از نور رخش تا روزگار ؛ مادرش زهرای عرش آراستی
قابله بهرش بر آن لعیاستی ؛ خیل حور کش حجر کنیز از دو بر ؛ آستانش را ملک را رفت و رو
او سبب بر خلق آدم شدی ؛ بوالبشر از حب وی آدم شدی ؛ ناخدای کشتی نوح نبی
التفات وی بد از آن شد نجی ؛ او بر ابراهیم و ذبح آمد دلیل ؛ گشت ابراهیم از مهرش خلیل
نور او کن سینا جلوه گر ؛ شد کلیم از وی بسوی حق راه بر ؛ از چه عیسی با بی روح الله شد
نور وی بو سید سوی راه شد ؛ در طلب اندر رسانا چار مانی ؛ مشعل مهرش بکف گوید چنین
الغرابیت جا جمله خافقین ؛ ایکه تو بقعهٔ امکان حسین ؛ سیر معراج سلوک انبیا گر
سوی نور وی رسد بر انتها کار ؛ اوست کاندر راه عشق ذوالجلال ؛ تخته بند عنصری را با بیال
ساز و اندر کربلا باصد سرور ؛ غرق خون آید سوی دار السرور ؛ او زنان و فرزند و یار و اقربا

ساز اندر عشق رحمی فدا ❊ کی سؤال خوابی کردی کامیاب ❊ آنچه میخواهی بگو از وی جواب ❊

پس اعرابی بخدمت آن نور هر دو عین یعنی جناب اباعبدالله الحسین علیه السلام آمد آنحضرت روی مبارک بسوی اعرابی نمود و فرمود که تو از اهل عراقی عرض کرد که بلی فرمودند که تو در خواب دیدی که ستارهٔ با کمال نور و ضیا و فضل و بها را از آسمان بر زمین شبا در کنار شط فرود آمد و در آنجا در دریای خون غرق شد گفت بلی چنین خواب دیدم حضرت فرمود که منم آن ستارهٔ آسمان علم و امامت که در زمین شما شهید خواهم شد بتیغ اهل بغی و عدوان و با جگر تشنه و بدن خسته در دریای خون غرق خواهم شد و در خون خود دست و پا خواهم زد ❊ تا بلقای پروردگار فایز گردم لسان حال آنحضرت علیه السلام است ❊

❊ ❊ لمؤلفه ❊ ❊ ❊

کنار نهر فرات ای جوان نیک مآب ❊ شوم شهید ز لب تشنگی بچشم پر آب ❊
ز خون یاور و انصار من زمین بلا ❊ شود چو دجلهٔ جیحون فلکا کرب و بلا ❊
بجسم چاک در آن کربخون شوم غلطان ❊ بملک حور شود در عزای من گریان ❊
ز بحر خون بلا چرخ میبود گلگون ❊ لصبح و شام نماید جبین چو دجلهٔ خون ❊
فلک بدیده چه بینی که چهره خون پالاست ❊ بدان که عکس کار دیار کرب و بلاست ❊

مجلس ۱ تتمهٔ حدیث معراج است

الی جناب ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله فرمود که بعد از آن بخزانهٔ باد رسیدم باد را با هفتاد هزار سلسله محکم بسته دیدم هر سلسلهٔ بهفتاد هزار فرشته سپرده اند تا نگاه میدارند قلم بر فوق باد بنهادم و در گذشتم بعد از آن بفلک رسیدم و آن دریای است بر روی آسمان کشیده چنانچه دامنش بر زمین رسیده مانند سراپردهٔ و هر آسمانی را چنین فلکی است که بر روی آن دریای فلک

رسیدن بفلک

بلغ

بحمد و ثنا و ران تسبیح میکنند قال عزّ و جلّ من قائل و کلٌّ فی فلک یسبحون یعنی هر یکی از بزرگین در فلکی که ایستند سیر و ثنا مینمایند در بحری که بر روی آسمان کشیده است فرمان حضرت آلهی در رسید تا فلک از دورهٔ خود بایستاد و تمکین می نمود تا قدم بر فرق او نهادم و بر گذشتم و ❊ با آسمان دنیا رسیدم ❊ لمؤلفه ❊ ❊

هیچ دانی چشمه سار این بحار اندر فلک ❊ از کجا باشد بدان جاریست از چشم ملک ❊
آن زمانی را که آدم دید با حوا و حور ❊ پیکر زهرا از نهر را بمعراج السرور ❊
گوشوار گوش چپ را دید زنگیی در کلال ❊ گشت آدم گرد از روح الامین باز و سؤال ❊
گفت این فرزند در معراج دشت کربلا ❊ میشود غلطان بخون در راه عشق کبریا ❊
این بود نور حسینی را که مسجود ملک ❊ گشت اندر صلب تو ای بهتر فلک فلک ❊
آدم و حوا روان گشتند در بیت القراح ❊ با ضجیج و ناله و فریاد و درد و آه و آخ ❊
خیل ارواح ملایک در عزای آن عزیز ❊ جملگی در عالم تجرید گشتند اشک ریز ❊
این گمانم میرسد بحر بگریه دید آن رسول ❊ لیلة المعراج بحر اشک باشد کی قبول ❊
بر حسینی با همه ذرات جهان بگریستند ❊ آدم و عالم ملک با حوریان بگریستند ❊
آنکه بینی و نه بینی در عزایش در غمند ❊ در مکان در لامکان اشباه اندر ماتمند ❊
قبل خلق و دیدنی نادیدنی گریان بدند ❊ عالم بالا از این بر خویشتن لرزان بدند ❊
خواهی ار تفصیل این مطلب ببینی با یقین ❊ رو بنزهة الفردوس کی و کتاب نار زینی ❊

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که چون بر آسمان اول رسیدم جبرئیل در آسمان را بکوفت و آن در را بلفظ گویند و آن دریست از یکدانهٔ یاقوت سرخ فعلی از مروارید

رسیدن آنحضرت بآسمان اول

و شرح باب الحفظه است

بروی نهاده و بر آن باب بواب ملکی است موکل نام وی اسمعیل است دیگر ندای جبرئیل را شنیدم که آواز

جواب داد که هرگز مثل آن آواز نشنیده بودم گفت من الذی نادی یعنی کیست که آواز میدهد

حضرت روح الامین گفت منم جبرئیل اسمعیل پرسید که با تو کیست گفت جناب ختمی مآب محمد صلعم

پرسید که حضرت محمد صلعم ظاهر شده و در عالم شهود قدم مسعود گذارده جبرئیل گفت بلی پرسید

که او را طلبیده اند گفت آری اسمعیل گفت خوش آمدی کن الی دعجیت باو باد و مرحبا بر

فنعم المجیی جاء و در ان باب دو حضرت فرمود که اسمعیل را دوازده هزار فرشته تابع

بود و با هر فرشته دوازده هزار فرشته دیگر و بروایتی هفتاد هزار فرشته و با هر یکی هفتاد

هزار دیگر و بروایتی صد هزار فرشته و با هر یکی صد هزار دیگر و بروایتی هشتصد هزار

فرشته قاید دیدم که هر قایدی را هشتصد هزار فرشته دیگر و چندین سپاه است و تسبیح اسمعیل

و اشیاع او شنیدم این بود که سبحان الملک الاعلی سبحان العلی الاعلی سبحان من لیس

کمثله شیء و چون در آسمان دنیا در آمدم آسمانی دیدم بغایت صافی گویا آبی است منجمد گشته

و بروایتی از زمرد سبز آفریده نام او رقیعا و با نصد ساله راه قطر آن بود و در این

آسمان امور غریبه بسیار بنظر انور آنحضرت رسیده و از جمله آنها بهشت چیز میبینی میکرد اول

فرمود جماعتی دیدم از فرشتگان که هم صفها برکشیده و بقدم قیام ایستاده بودند و بخشوع

و خضوع سر برنیاورده این تسبیح میگفتند سبوح قدوس رب الملائکة والروح از

جبرئیل پرسیدم که عبادت این فرشتگان این است گفت از روز خلق آسمانها تا بقیام

قیامت عبادت این فرشتگان چنین است از حق تعالی درخواست تا این عبادت را با امت تو کرم

فرماید و من طلبیدم کرم فرمود و قیام را در نماز فرض کرداند در بر شما بار که تعهد او نیکو

بجا آرید

تسبیح اسمعیل ملک موکل بر آسمان اول

اسم آسمان اول رقیعا است

اول از عجایب مشاهده کرده در آسمان اول

بجا آرید و بعد از آن از جبرئیل پرسیدم که ای جبرئیل عدد این فرشتگان چند باشد گفت حق تعالی آفریده

عدد ایشان را میداند و ما یعلم جنود ربک الا هو

## لمؤلفه

فرض آمد این قیام اندر نماز ⁂ عارفان از در سلوک اهل راز ⁂ چیست میدانی نماز ای هوشیار ⁂

او صلوة الوصل وجه کردگار ⁂ وصل و جلوه حضرت نور علی ⁂ آنکه توجه بر رشته خوبان حسینی ⁂

چونکه قایم او قوام عالم است ⁂ قائما اندر نماز و قائم است ⁂ تا شود مامور او بر انتقام ⁂

یوم عاشورا و ساعت و السلام ⁂ بر تماشای این ملایک قائم مند ⁂ در نماز بر حسین در قائمند ⁂

لازم آمد شیعه را جمع آن قرار ⁂ بر امام دهر ملایک در سماء ⁂ زانکه قیام او فرض شد بر شیعیان ⁂

در نماز این بشنو بیدار ای جوان ⁂ خواهیست که کشف آید نیا کنون ⁂ از عوالم بشنو اسرار رموز ⁂

در عوالم العلوم سندا از ابی حمزه ثمالی مرویست که بخدمت حضرت امام محمد باقر ع

عرض کردم که یابن رسول الله الستم کلکم قائمین بالحق فالکل آیا نیستید همه

شما قائمین بحق فرمود بلی عرض کردم پس چرا قائم را قائم نامیدند فرمود ای ابا حمزه چون

در زمانی که جدم حسین ع شهید گردید ضجت الملائکة الی الله ع بالبکاء والنحیب

عرض کردند که الهنا و سیدنا آیا مهلت میدهی کسی را که کشته است برگزیده تو را و پسر

برگزیده تو را و بهترین خلایق را پس حق تعالی وحی فرستاد بسوی ایشان که قرار گیرید ای ملائکه من

فو عزتی و جلالی لا ینتقمن منهم ولو بعد حین پس قسم بعزت و جلال خود کرد البته

از ایشان انتقام کشم اگر چه بعد از مدتی باشد پس حجاب را از روی ائمه از ولد حسین ع برداشت

از برای ملائکه و ملائکه مسرور شدند فاذا احدهم قائم یصلی پس دیدند یکی از اولاد

آنحضرت را که ایستاده و نماز میکند پس حق تعالی فرمود که بذلک القائم انتقم منهم یا بنی جوان

سر دوم در بیان اسرار

ایستاده نماز گذار انتقام از قتله سید انام میکشم **و بروایت** کافی از حضرت صادق

آل محمد منقولست مضمون این حدیث شریف پس فرمود که بفتح آمدند ملائکه آسمانها و زمینها پس

حق تعالی وحی فرستاد بسوی ایشان که یا ملائکتی و یا سمواتی و یا ارضی اسکنوا یعنی فرمود

بجای از حجاب فاذا خلفه محمد و اثنی عشر وصیا له ثم اخذ بید فلان القائم من

بینهم فقال یا ملائکتی و یا سمواتی و یا ارضی بهذا انتصر لهذا قالها ثلث مرات

**لمؤلفه**

این شهادت بود اندر یوم ذر ؛ دید در معراج خود خیر البشر ؛ این قیام از آن زمان تا این زمان ؛

بود در املاک پیدا و نهان ؛ زین زمان باشد الی یوم الظهور ؛ جمله آیند در رکابش با سرور ؛

این خبر از انبیای سابقین ؛ آمده بر سالکان و عارفین ؛ آدم و نوح و خلیل این راز گفت ؛

دیگر اسمعیل صادق الوعد گفت ؛ دیگر از موسی و عیسی این کلام ؛ شد بروز ختم بر خیر الانام ؛

سر این معنی ابو ذر در نهفت ؛ یوم آخر حبی بعروه باز گفت ؛ **در** کامل الزیاره مسند اگر

از عروه بن زبیر مرویست که روزی که عثمان بن عفان علیه اللعنة و النیران ابا ذر را از مدینه بیرون

میفرمود که بجانب ربذه اهل مدینه گفتند که یا ابا ذر بشارت باد ترا الی بدرستیکه این در راه خداوند

قلیل است ابا ذر فرمود چه آسان است این امر و لکن چگونه است حال شما اذا قتل الحسین

ابن علی ع قتلا او قال ذبح ذبحا قسم بخدا اگر بعد از قتل خلیفه امیر المؤمنین ع در اسلام

بزرگتر از این قتلی نخواهد بود و بدرستیکه خداوند شمشیر کشد برای امت که دیگر آن شمشیر بغلاف

نرود هرگز از ذریه حسین ع برانگیزد قائم ع را که انتقام کشد از این امت جفا کار و انکم

لو تعلمون ما یدخل علی اهل البحار و سکان الجبال فی الغیاض و الاکام و اهل السماء من بکم

لبکیتم

[illegible]



لبکیتم و الله حتی تزهق انفسکم و بدرستیکه اگر بدانید شما آن غم و الم که بر اهل دریاها و قرار

و بر سکنه جبال در منازل شان و بر اهل آسمانها از قتل آنحضرت وارد میآید هر آینه آنمقدار بگریید تا آنکه

ارواح شما از ابدان شما مفارقت نماید و هیچیک از آسمانها نیست مگر آنکه روح مقدس حسین ع

بر آن عبور و مرور فرماید و از مرور آن بفزع می آیند هفتاد هزار ملک یقومون قیاما ترعد

مفاصلهم الی یوم القیمة برپا میباشند و میلرزد مفاصل ایشان تا روز قیامت و هیچ ابری

نگذرد و برق و رعدی ظاهر نشود مگر آنکه لعنت نماید قاتل آنحضرت را و هیچ روزی نیست مگر آنکه روح

مقدس حسین ع را عرض بر رسول الله ص نمایند پس ملاقات فرمایند یکدیگر را **لمؤلفه**

چه قیام او اصل شد اندر نماز ؛ هست آنکه محبوب حی کارساز ؛ زانکه شد هدایت اندر قیام ؛

بلکه العاکف در دار السلام ؛ روز عاشورا شد وقت زوال ؛ قائما اندر نماز ذو الجلال ؛

این قیام او فرض شد بر کاینات ؛ تا که باید هر کسی قائم بذات ؛ کیست قائم در مقام انتقام ؛

بهر خون خوار شاه تشنه کام ؛ آنکه سر داد و برادر با پسر ؛ با لب خشکیده و چشمان تر ؛

همچو بلبل زار نالیدی ز غم ؛ کرد هر دلدار را اندر الم ؛ آنکه تن کردی سپر بهر بلا ؛

در صف هیجا بدشت کربلا ؛ آنکه بر تن میخریدی تیر و تیغ ؛ سر براه حق است دادی بیدریغ ؛

خواهر ان را گفت ای سر و فتی ؛ گفتی این سود است در بازار عشق ؛ طالب دلدار را با جان و سر ؛

نیست کار زینبی مانند پسر ؛ این بود میزان ارباب ولا ؛ با خبر باشید ای اهل وفا ؛

بنگرید این باورانم پاره پار ؛ خواهرم بینید نالد چون هزار ؛ طفلکان چون مرغ بسمل ز اراک ؛

کار عشق این است دیگر قد یکی ؛ خواهی مقتول زارم تشنه کام ؛ سر بنیزه میروم تا شهر شام ؛

هست معراج آنکه بینم حق شمار ؛ در سنان بر در برابر زیاد ؛ کر مرا خواهد کشود سبی شتابها

[illegible]

سر نهم بر زیر چوب خیزران ∴ این سر و این چوب و این ظلم ∴ نیست ما را ز ابواب سموم

اگر خواهد درست و را بنده ام ∴ ز التفات او لبی شیر مندم ∴ خامه بر چین این اسای غم نشان

دیگر آور مجلسی اندر بیان ∴ دستها [illegible] سوی کردگار ∴ آه و یا رب یا رب از دل بر آر

کی طلان گردگار [illegible] ∴ زایر [illegible] ∴ ای مجاور [illegible] زان خاک

ساز دست [illegible] ∴ [illegible] ∴ در جوار آن شه گلگون قبا

درکنار حوض کوثر شاهدان ∴ [illegible] ∴ با هم ایران و کربان و حزین

یا ربا آمین رب العالمین ∴ شیعه آمین گوی حاجت ساز کن ∴ ای [illegible] از جگر آغاز کن

## المجلس التاسع

در بیان عجایب دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم که حضرت ختمی مآب [illegible] در آسمان اول مشاهده فرمودند و در ضمن آن اشاره میشود فضیلت زایران و بروایت داود بن کثیر و بعضی از مقامات سید الشهداء [illegible] و نعم ما قد علی الحبار و آیه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

طوطی شکر خوار شیرین گفتار را شهد جان حمد حضرت نطق آفرینی است که بزم لامکان از برای معراج مصدر ارسال از انوار شعشعانی نور ذات چراغان فرمود طاوس تیز پر لاهوت طیران را مدد رسان شکر صمد صورت آفرینی است که سیدان قدسیان را مقام وصال و خلوتخانه جلال عارفان نمود و صلوات اصلی و سلام بلا فصل نثار سر کوی حضرت علیه الذاتی که کمتر از ساعتی از مهد امهات تا سیر سلوک بر رسم ملوک در احوال آباء تسعه فرمود و در مقام قرب اقرب از قاب قوسین و کم فاصله تر از بیاض بجز سواد عین با حضرت نور

الانوار

الانوار چون مجالست یار با دلدار قرار و استقرار گرفت مستغرق ساخت حجب لطیف [illegible] را در مقام شهود

### لمؤلفه

آنکه خاک نعلی البیتی بود تاج سر کشان ∴ بود مجنون جمالش حور غلمان جنان

آنکه راکب لیلة المعراج آمد بر براق ∴ چرخ حیران گر یافتی از نعل اسب او نشان

بوسه دادی بر جبین سودی و دیگر جبهه را ∴ فرش کرسی بر مکان نعلش چشم دردی کشان

زلف مشکین بر عذارش همچو تار از آفتاب ∴ گشت از اقصی به بزم لامکان عنبر فشان

جان نثارش کرد هر کس دید از حور و ملک ∴ چشم کشید آن کفو دامن را امیر مهوشان

آنکه دادارش عطا فرمود زهرا منظری ∴ باب علی ستر معینی امیر مؤمنان

نور عینی قرة العینین شبیر و هم شبر ∴ آنکه مرکب گشتشان العفو گویان شد روان

احمد محمود بطحای محمد ستر غیب ∴ آنکه گرد از مکان معراج سوی لامکان

ای صفات اقدس جانان ما سوی باد افلاک ∴ از نگار مرحمت اندکی بر ما فشان

مرده کانم و غریق اندر کنار جرم خویش ∴ سایبان بر مرده گر افتد بیابد شهد جان

چشم امید شفاعت بر تو و آل تو است ∴ ما گروه شیعیان را چون تویی دار الامان

**دوم** از غرایب که آنحضرت در آسمان اول دید در لیلة المعراج این است که آنحضرت فرمود که آدم صفی الله را ملاقات نمودم بهمان قد و قامت که داشت در وقت خلق نمود و بر تختی از مروارید سفید نشسته و لباسها از نور پوشیده و حقتعالی ارواح اولاد او را امر فرموده بر حضرت آدم عرض کنند و بروی عرض مینمودند و چشم روح مؤمنی میدید شادمانی میکرد و میگفت که روح طیب در بدن طیب برای او رحمت و مغفرت میطلبید و بعد از آن از پی او آن روح را به علیین می‌بردند که

قال الله تبارک و تعالی کلا ان کتاب الابرار لفی علیین **وچون** روح کافری یا منافقی را میدید غمگین میگردید و بروی لعنت مینمود و میگفت روح خبیث من بدن خبیث بعد از آن بسجین میبردند کلا ان کتاب الفجار لفی سجین بعد از آن جبرئیل گفت که ای محمد ص این پدر تو حضرت آدم است پیش او رو و بروی سلام کن آن سرور تحیت بجا آورد و حضرت آدم خندان و شکفته جواب سلام آنحضرت گفته بشکر گذاری مبادرت جست و گفت مرحبا بالابن الصالح الحمد لله الذی اکرمک و خلقک من نسلی و تسبیح وی این بود سبحان الجلیل الاجل سبحان الواسع الغنی سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله بر جانب راست حضرت آدم دری دیدم که بوی عطر از آن می آمد و بر جانب چپ وی دیدم که بوی عفونتی از آن می آمد و حضرت آدم هر بار که بجانب راست در آن در میدید میخندید و هرگاه بجانب چپ در آن در میدید میگریست حضرت از جبرئیل پرسید که ما هذان البابان جبرئیل عرض کرد که آنچه بر یمین اوست دریست بجانب بهشت که ارواح سعدا از آن در به بهشت در می آیند و آنکه بر یسار اوست دریست بجانب دوزخ که ارواح اشقیاست چون حضرت آدم ع در آن در مینگرد بمشاهده ارواح طیبه مروح و مسرور میگردد و در آن دیگر بملاحظه ارواح خبیثه محزون میشود

تا وجه بیان است

## لمؤلفه

گفت جبرئیل امین با آن امیر کاینات ∴ ای همه عالم را روان او همی جان و حیات
حضرت آدم در این بابین فرماید نظر ∴ بلند او ارواح نیک و بد بخلد و در سقر
از یمین ارواح خوبان دید و گردد شادمان ∴ از یسار ارواح کفار و بر آرد الامان
منجلی بر خاطرم ای یاوران اهل هوش ∴ لطفها فی التفسیر این حرفی دارید گوش

بلند

بلند از این در بخون غلطان جوانان شهید ∴ بلند از آن در سنان و خولی و شمر و یزید
بلند از این در بکف بگرفته سر اهل وفا ∴ قاتلانی چند از آن در بلند از نسل زنا
بلند از این در تنی بس بخون غلطان زار ∴ کربلا قتلگاهی دشتی از خون لاله زار
بلند از آن در لعینی چند بر کفها سنان ∴ بر سنان هر سنان سر کسی ز قرآن آیه خوان
بلند از این در زنانی چند دل افکار زار ∴ ناله گر سینه زنان بر ناقه عریان سوار
مو پریشان روی خراشان هر زنی با صد فسوس ∴ بی برادر بی پدر بی شوهر بی رسم عروس
بلند از آن در سگانی کوفیان و شامیان ∴ کف زنانی بهر قتل شاه دینی شادمان
بلند از این در ذبیحی و خلیلی و مثا ∴ همچو هجران کشی در دور طرح رنج و عنا
یعنی اصحاب حسینی و حسین و اکبری ∴ قتلگاهی زیر از سر بوده مجمری
بلند از آن در سالی شهر آیین بستنی ∴ طشت زر رأس حسین از خیزران بشکستنی
بلند از این در سالی همروان یابد سرور ∴ بلند از آن در سالی کافر گردد ناصبور
بلند از این در گروهی زایر قبر حسین ∴ سر زنان در راه و منزل از فغان شور و شین
خاطرم آمد درین احوال با چشم پر آب ∴ این حدیث از ابن مسلم در کتاب خویش تاب
بشنو و گریان شو و رو آر سوی کربلا ∴ تا شود از دیدنت مسرور آدم در سما
کیست آن آدم سر آدم نور بخش خافقین ∴ مصدر ایجاد نور لامکان یعنی حسین

**در** مزار بحار الانوار از محمد بن مسلم مرویست که مولای ما حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع فرمودند که بدرستیکه حسین بن علی ع در نزد پروردگار خود میباشد و نظر بسوی لشکرگاه و قتلگاه خود مینماید و نظر مینماید بقبور شهدائی که با او شربت شهادت نوشیدند

روایت مذکوره در فضیلت زیارت حضرت امام حسین علیه السلام

ونظر مینمایند بسوی زوار خود و آنحضرت داناتر است بزایران خود و بپدرهای ایشان و بدرجات
و منزلت ایشان در نزد خداوند عز و جل از یکی از شماها بولد خود و بدرستیکه آنحضرت می طلبند کسی را
که با آنحضرت گریه است پس استغفار و طلب آمرزش از برای او میکنند و از آباء کرام خود مسئلت
مینماید که از برای او استغفار و طلب آمرزش نمایند و میفرماید که لو یعلم زائری ما اعد الله
له لکان فرحه اکثر من جزعه اگر بداند زایر من آنچیزی را که خداوند عز و جل از برای او مهیا
فرموده است هر آینه شادی او بیشتر از اندوه و جزع او خواهد بود و بدرستیکه زایر من برمیگردد
گناهی برای او نیست ابداً **و در حدیث دیگر** بمفضل بن عمر فرمودند که یا مفضل
گویا اینکه می بینم که ملائکه جا را تنگ کرده اند بر مؤمنین زایرین قبر حسین علیه السلام عرض کردم
که ملائکه حاضر میشوند بر قبر آن بزرگوار فرمود هیهات هیهات بتحقیق که چسبیده اند والله
مؤمنین را حتی اینکه مسح مینمایند روهای مؤمنین را بدستهای خود و نازل میسازد خداوند
عز و جل بزوار حسین علیه السلام هر صبح و شام از طعام بهشت و خدام ایشان ملائکه میباشند و عبد
زایر سؤال نمیکند خداوند را حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت مگر اینکه حقتعالی عطا میفرماید
حاجت او را عرض کردم که هذه والله الکرامة حضرت فرمودند زیاده بگویم عرض کردم
بلی ای سیدمن فرمودند گویا اینکه می بینم سریر و تختی از نور که گذارده اند در برای قبه از
یاقوت سرخ مکلل بجواهر گسترانیده و برپا نموده اند و گویا اینکه می بینم حضرت امام حسین
ابن علی علیه السلام را که بر آن تخت در تحت آن قبه نشسته است و در اطراف او هزار قبه سبزی می بینم
که برپا شده و گویا اینکه می بینم مؤمنین را که آنحضرت را زیارت میکنند و بر او سلام میفرستند
و حقتعالی بایشان میفرماید که اولیائی سلونی فطال ما اوذیتم و ذللتم واضطهدتم

فهذا

فهذا یوم لا تسئلون حاجة من حوائج الدنیا والآخرة الا قضیتها لکم ای دوستان من
سؤال کنید پس طول کشیدن زمان اذیت و آزار کشیدن شما از ناصبان و مخالفان و ذلت کشیدن
در نزد ایشان و بتنگ آمدید از آزار ایشان پس این روز روزیست که سؤال نمیکنید هیچ
حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت را مگر اینکه بر می آورم از برای شما پس میباشد اکل و شرب ایشان
از بهشت عنبر سرشت فهذا والله الکرامة التی لا منتهی لها شئ **لمؤلفه**

جسم شبیه زایران سر مقال ⁂ سازکی ناقتی و یک چند شال ⁂ سینه کوب دیده گریان سر زنان ⁂
رو نما بر کربلا افتان کنان ⁂ کن طوافی بر ضریح شاه دین ⁂ نور حق فرزند خیر المرسلین ⁂
یاد آر اندر طواف خویشتن ⁂ دستهای قطع شاه ذوالمنن ⁂ دیگر آن کشتی که مرتد کافری ⁂
قطع کرد از بهر یک انگشتری ⁂ یعنی آن بجدل سگ حرام زاده ⁂ قطع خنجر کرد انگشت و بمروان ⁂
دستهای پاره پاره صد چاک ⁂ خواهی را برباد اگر کنی هلاک ⁂ پای تو بگذار و جای در پای وی ⁂
چشم بیات نمی بر گرد جدی ⁂ او است کعبه زایران طایفین ⁂ پشت سر کن رکعتین و سجده ها ⁂
سر کویش باب زایر در نماز ⁂ کن بوجه الله اعمال راز و نیاز ⁂ گر بیابی رفتنی معراج خویش ⁂
گفته او ادنی ز قوسین یکی بنی ⁂ منتهای سیر معراج آمدی ⁂ اولیا گشتی و بر تاج آمدی ⁂
آنمکان لامکان باشد ترا ⁂ گر بیابی خویش با بی دوست را ⁂ خامه تحریرت بنقطه با منام ⁂
جز معراج آر تحریر و کلام ⁂ **عجایب سوم** فرمود بر جماعتی گذشتم که بزراعت مشغول بودند و
می کشتند و در همان ساعت میدرویدند و یکی از عشر بر میداشتند پرسیدم ای جبرئیل اینها کیانند گفت
آن کسانی اند که خدمت و طاعت از برای خدا کنند و صدقه و خیرات از برای خدا دهند مگر نشنیده که
حقتعالی فرموده مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة

عجایب سوم

## لمؤلفه وفقه الله تعالی

افضل از این قوم میدانی کیست — آنکه مشغولی بر فراری بزیست — نزد علامات بشنو از اهل فضل

نه حکیم و صوفی و زاهد از عقل — گیر که هم از تمامی خافقین — زایر کوی شه خوبان حسین

انگه گر تا سینه زن با اشک و آه — رو نهد بر کربلا و قتلگاه — در ایاب هر صرف سازد راه رو

ده هزار حج اجر می آید درو — احمدی از این نبی رضای کردگار — بلی علی حجر خلقی روزگار

احمد و دیگر امیر المومنین — بلی علی آل اهل بیت طاهرین — این خبر روایت از ابن سنان

در کتاب از صادق اهل زمان

در مزار کثیر الانوار بحار مسند از ابن سنان مرویست که خدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که جعلت فداک پدر شما که پدر بزرگوارت میفرمود که هر که در راه حج بیت الله درهمی صرف نماید حساب میشود از برای او بهزار درهم پس چه چیز خواهد بود از برای کسیکه نفقه نماید در زیارت پدر بزرگوارت حسین ع پس آنحضرت فرمودند که ای سنان حساب میشود از برای زایر قبر حسین ع هر درهمی بهزار و هزار هزار تا اینکه ده هزار شمردند و فرمودند که ده هزار درجه از برای زایر بهر درهمی رفع میشود در رضای خداوند از برای زایر بهترست و دعای محمد و علی ع و ائمه طاهرین بهترست از برای او

روایت ابن سنان در باب انفاق زایر در راه حضرت امام حسین ع

## لمؤلفه

جهد کن ای شیعه محزون و غمین — رو نهی بر کربلای شاه دین — تا کنی در قتلگاهش زار زار

هیچ در کلیسی که میناید هزار — گر گروان شوی خیمگه با شور و شین — یاد کن ز عطشانی شاه دین حسین

اندر آن منزل با گریه و بهوشی — غلغل نوحه آید بگوشی — فاتحه بر کبیر و عزبرف ۵

میکند نالهها و آه و فغان — میزند بر سینه گاهی بر سر — گاه بر یاد برادر گه پسر

موپریشان دختران غم خوار — هر یکی در گریه چون ابر بهار — گر گروان شوی بر مزار شاه دین

کی روان

کن روان سیلاب خونین بر جبین — یعنی علی اکبر اندوه شنین — خفته در پای شه خوبان حسین

پس نظر کن بر آن شاه جهان — بنگر شها و جان خم خشکان — پس روان شو سوی عباس علی

در حریمی فاتحه بخوان تر خفقی — سر بگو بشکر در آن زمین — یعنی صفا و مروه جان آفرین

زان حرم بیا این حرم زایر گلست — شو مهروانی بدان گر حجت — کوبر صور حشر ملت الله دان

شاهدین معز و وجه الله خوان — شاهدین باقی و فانی غیر او — کل شیء هالک الا وجهه

در حرم رو بر نماز آغاز کن — وجه حق بین آنچه خواهی راز کن

## عجایب چهارم که حضرت ختمی مآب محمد مصطفی ص در آسمان اول مشاهده فرمودند

و فرمودند که بجایی رسیدم که فرشتگان سرهای ایشان را بسنگ میکوفتند و باز بحالت اولی باز میگشت و باز میکوفتند از جبرئیل احوال ایشان پرسیدم در جواب گفت که اینها در نماز جماعت جمعه کاهلی ورزیده اند و رکوع و سجود آنرا تمام نکرده اند و در اوقات ادا اورا دانکرده اند قال الله تعالی فویل للمصلین الذین هم علی صلاتهم ساهون

## لمؤلفه

چیست ویل ادوی صحرای سراب — بنت روی کامجوی کامیاب — ویل بشد نقل تیم و عذاب

طالب این بود هر مرتدی — زان صلوة او و صوم کرد زبان — در صف اخلای بحر اندر ظنون

چیست میدانی صلوة اهل دین — طاعت امیر المومنین — بهم صلوة او وصل و جراد عیان

وجه حق شد فرض بر شیعیان — زان بود شرط قبول هر صلوة — مهره شاه تشنه کام اندر فرات

اوست کعبه او رکوع و او سجود — اوست رکوع و سجود و او قیام — اوست وجه الله در هر طاعتی

نیست جز وجهی در عالم حقی — آن نماز کو حقی معراج شد — اینه بو عامل لفر قربتی باج شد

هر که گرد بر ثلاثه اقتدای — ساهی آمد در نماز آن شوم رای — ویل او را منزلی که هم مقام

[illegible]

ساقی کوثر در صلوة این بی نوا ⁂ بر مکتب جابر نباشد اقتدا ⁂ این مکتب امیر است از لام و دال ⁂
جبت طاغوت و دیگر اصنام خوان ⁂ خواهی ار دشمن بر مبنای بیان ⁂ بشنو از صادق تو این رمز نهان ⁂

در عوالم العلوم از کنز الکراجکی مسندا عن داود بن کثیر مرویست که عرض کردم بخدمت حضرت صادق ع که انتم الصلوة فی کتاب الله عز وجل وانتم الزکوة وانتم الحج حضرت فرمودند که یا داود نحن الصلوة فی کتاب الله عز وجل ونحن الزکوة ونحن الصیام ونحن الحج ونحن الشهر الحرام ونحن البلد الحرام ونحن کعبة الله ونحن قبلة الله ونحن وجه الله قال الله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله ونحن الآیات ونحن البینات و دشمنان ما در کتاب خداوند فحشا و منکر و بغی و خمر و میسر و انصاب و ازلام و اصنام و اوثان و جبت و طاغوت و میته و دم و لحم خنزیرند یا داود بدرستیکه حق تعالی خلق فرموده ما را و گرامی داشت خلق ما را و فضیلت داده ما را و گردانید ما را امنای خود و خزانه خود و حفظه علی ما فی السموات والارض و گردانید از برای ما اضداد و اعدائی پس نامید ما را در کتاب خود و کنایه فرمود از اسمای ما باحسن الاسماء و احبها الیه و نامید اضداد و اعدای ما را در کتاب خود و کنایه فرمود از اسمای ایشان و از برای ایشان مثلی زد در کتاب خود از ابغض اسما نزد او و نزد بندگان متقین و پرهیزکار او

لمؤلفه ⁂

آنکه احمد لیلة المعراج دید ⁂ سنگ بر سر میزدی شان بر مزید ⁂ ساقی از مهر اما مبدا این گروه ⁂
مر خدا بندی روا داری شکوه ⁂ قلبشان حالی است کم از مهر یار ⁂ میرود در دوزخ اندر قعر نار ⁂
این بود سهو صلوة ای دوستان ⁂ بشنو باز من بیان راستان ⁂

عجایب پنجم بر کوه هیکل نشستم

برهنه و گرسنه و تشنه زنهای ایشان را میرانند بطعام و شراب و در زنجیر چنانچه بهایم را بچراگاه رانند

حضرت

حدیث داود بن کثیر رقی ... صلوة و سایر عبادات

عجایب پنجم منع الزکوة است

حضرت ختمی مآب محمدی ص فرمودند که از جبرئیل ع پرسیدم که کیانند اینان جبرئیل گفت این جماعت کسانی اند که منع زکوة کرده اند و بر فقیران رحم نکرده اند قال الله تعالی والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم

لمؤلفه

چیست میدانی ذهب ای کج نهاد ⁂ اول و ثانی بود بهر عباد ⁂ فضه او بشد افاخی کفر شوم ⁂
رفتن از دین کور کفار ظلوم ⁂ جان نکردن صرف در راه خدای ⁂ منع انفاق است یاد ای نیک رای ⁂
چیست راه حق امیر المؤمنین ⁂ بعد حسن مجتبی و شاه دین ⁂ آنکه او سر داد در راه خدای ⁂
در دیار خاک پاک کربلای ⁂ از زن و فرزند و مال جان گذشت ⁂ از ره و احباء یاران گذشت ⁂
کین آن دانی ز خلق منافقین ⁂ شاه سر از تن جدا از حسین ⁂

السلام علی الشهید الذی ذبح اطفاله و نهب امواله وسبی حریمه وقتل فطیمه

لمؤلفه

کوفی از بهر ذهاب شهر دین ⁂ ذاهب فالیقین شهر مشرکین ⁂ رمز این اندر معانی آمده ⁂
می شنو کاین از معانی آمده ⁂

در معانی الاخبار شیخ صدوق ره مرویست که از حضرت صادق آل محمد ص که فرمودند لعن الله الذهب والفضة دوست نمیدارد ایشان را مگر کسیکه از جنس ایشان باشد عرض کردم فدایت شوم طلا و نقره را میفرمایی حضرت فرمود که چنان نیست که تو فهمیده ای این جز این نیست مراد از ذهب آن کسیست که از دین بکوچید و برود و مراد از فضه افاضه کفرست یعنی کوچیدن از دین و رسیدن کفر و مخفی نیست که مراد از ذهب من ذهب من دینه و مراد از فضه بزرکوچیدن از شهرستان ولایت زیرا که افاضه بمعنی کوچیدن اطلاق شده کما قال الله عز وجل تبارک و تعالی فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام

عجایب ششم

حضرت ختمی مآب محمدی ص فرمودند که بجماعت دیگر گذشتم که در پیش ایشان مایده که بر او نعمتها گذارده

روایت معانی الاخبار در ذهب و فضه است

عجایب ششم ... خوردن مال حرام است

بودند و بجانب دیگر مقداری گوشت مردار و ایشان از آن مردار میخوردند و بان نعمتهای پاکیزه التفات نمیکردند
پرسیدم که اینها چه کسانند گفت اینها مردان و زنانی اند که جفت حلال خود گذاشته و بحرام میل
میکنند و طایفهٔ هستند که مال دارند و بحرام از سرقت و خیانت رغبت مینمایند قال الله تعالی
الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات **لمؤلفه**

نعمت مردار میلانی که حیبت ∴ کو نعمت مزن بهتی ای کان ثابت ∴ نعمت دنیا بود حب ولی ∴
دیگرت مردار آن تیم و عدی ∴ خان علم احمدی گسترده بی ∴ رو سرابت تیم را افسرده بی ∴
شیعیان آل حیدر کامیاب ∴ از شراب سلسبیل الجناب ∴ بر بصیرت کامیاب نشتیی ∴
زایر قربانی کوی حسینی ∴ شیعهٔ تیم و عدی خبران ممل ∴ زهر نوشی از منکر اندر ضلال ∴
بهر شان نار سقر شد موصده ∴ للخبیثین الخبیثات آمده ∴ شیعهٔ خاص امیر المؤمنین ∴
مست جام الطیبات للطیبین ∴ دان لهو مردار منکر در دو گونه ∴ شیعه آنکه باشد مکتب تیره گلی ∴
در عوالم این اشارات آمده ∴ شیعه را نور بشارات آمده ∴ **در** عوالم العلوم هستند از شرکتی

از مولای ما حضرت صادق ع مرویست که فرمودند که حق تعالی خبر داد پیغمبر خود محمد صلعم را بچیزی که ملاقات
مینمایند اهل بیت محمد صلعم و اهل مودت و شیعیان ایشان از بنی امیه در ایام و ملک بنی امیه فرمودند
پس حق تعالی این آیه را فرستاد در حق ایشان که الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا
قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار فرمودند که نعمة الله محمد و اهل بیت او صلعم
میباشند حب ایشان ایمان است داخل بهشت میشوند محبین ایشان و بغض ایشان کفر و نفاق است
و مبغضین ایشان داخل آتش میشوند **عجایب هفتم** که حضرت ختمی مآب در آسمان اول دید
فرمودند که بجائی گذشتم که بر دارهای آتشین ایشان را بر آورده بودند بر سر راه و آن دارها را

خوارها

فی ... قوله تعالی الم تر الی الذین
بدلوا نعمة الله کفرا الآیه

بیان هفتم در احوال عجایب ...

خوارها و چنگها بود که جامه و اندام گذرندگان را چاک مینمود جبرئیل گفت که اینها طایفهٔ هستند که
بر سر راهگذرها می نشینند و راهگذران را ایذا و بچشم و زبان غمز و دشنام مینمایند و مردم میخندند
قال الله تعالی ویل لکل همزة لمزة وقال عز و جل ولا تقعدوا بکل صراط توعدون وتصدون عن
سبیل الله و قال عز من قائل و اذا مروا بهم یتغامزون **لمؤلفه**

چیست ای غمز الیغر از مرد ∴ آنکه طعن او بروی الله کرد ∴ هر که طعن او بود طعن خدای ∴
هم بود طعنه زند روز جزای ∴ روی ای ارخواهی بدان این بیان ∴ از طریق میشنو راز نهان ∴

**از** شیخ طبرسی ره مرویست که روزی حضرت امیر المؤمنین ع با فقرای مسلمانان در جائی میگذشتند
جمعی از کافران و منافقان خندیدند و بچشم و ابرو اشارت کردند و طریق استهزا بجا آوردند
بعد از آن نزد یاران خود رفته میگفتند که ما امروز اصلع بود یعنی حضرت امیر المؤمنین ع
و باین سخن بسیار خندیدند و هنوز بمسجد پیغمبر نیامده بود که این آیات نازل شد در سورهٔ تطفیف که
از آن آیات است و اذا مروا بهم یتغامزون و منافقان بر مؤمنان میخندیدند و بچشم و ابرو
اشارتها میکردند **مرویست** که کفره و فجره که بر مؤمنان استهزا کنند همه اند چنین وارد
دوزخ شوند مؤمنان بر تختها و قصرهای خود مشرف بر ایشان شوند دری از بهشت بر روی
دوزخیان بگشایند و گویند به بهشت در آئید ایشان به تعجیل تمام بطرف بهشت روانه شوند
چون بنزدیک آن در برسند آن در را بر روی ایشان می بندند و از طرف دیگر میگشایند منافقان
مغموم و مهموم و محزون میگردند بایشان گویند که این جزای آن سخریه است که در دنیا بر مؤمنان
میکردید و مؤمنان برایشان نظر نمایند و شادان و خوشحالی کنند **عجایب هشتم** حضرت
ختمی مآب محمدی صلعم میفرمایند که در آسمان اول بر مردی گذشتم که بار بسیار بر پشت خود گرفته داشت که جا بجا

... همزه و لمزه ... غمز ...

در زیر بارها حرکت نتوانست و مردم را دلالت میکرد تا بارهای دیگر می آوردند و بر آن بار می افزودند از جبرئیل از وی سؤال نمودم گفت اینها طایفه میباشند که در امانتها خیانت کرده اند و با آنکه حقوق مردم در گردن ایشان بسیار است مظالم دیگری بر آن می افزایند قال الله تعالی
یا ایها الذین امنوا لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم و انتم تعلمون

## لمؤلفه

این امانت را که نهراز کو کار ❁ بر خیانت گشته برزات کار ❁ هیچ میدانی چه باشد ای عزیز
سر پنهانی است میباید تمیز ❁ کوش بکشا ای عزیز معنوی ❁ تا که راز از امانت بشنوی
اوست آن سری که ذو المنن ❁ امر بر رد در کلام خویشتن ❁ کو مؤمن را قدیم این فرض بود
بی خیانت در بر اهلش نمود ❁ کیست اهلش ای عزیز پاک دین ❁ حضرت مولی امیر المؤمنین
بر امام ثبت آمد فرض عین ❁ کو بلا حق بسپرد ما فی الیدین ❁ سر پنهان از صلاح مصطفی
جمله اسرار احکام خدا ❁ این امانت اصل و فرعی دان دیگر ❁ رد بر اهلش امانات دیگر
از عوالم بشنو این راز را ❁ از جناب صادق این آواز را ❁ در عوالم العلوم از جبر النعمانی

مسند از حضرت صادق ع مرویست از قول الله تعالی ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها فرمود که یعنی وصیت را دفع میفرماید مردی از ما آل محمد صلی الله علیه و آله بسوی مرد دیگر از ائمه ع و از مولای ما موسی بن جعفر ع از این آیه سؤال کرده شد فرمودند که این آیه مخاطب از برای مالکست خاصه حقتعالی امر فرموده است هر امامی از ما آل محمد صلی الله علیه و آله را که تا دیه نماید بسوی امامی که بعد از اوست و وصیت نماید بسوی او پس این حکم جاری شد در سایر امانات که رد بر اهلش نماید بتحقیقکه حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم از پدر بزرگوارش که پدر بزرگوار علی بن الحسین ع

فرمودند

فرمودند از برای اصحاب خود که بر شما باد برد و ادای امانت پس اگر قاتل پدر بزرگوارم حسین بن علی ع مرا امین نماید بشمشیری که پدرم را بآن شمشیر شهید کرده است هر آینه او را باو رد خواهم نمود

## لمؤلفه

از امانت گو بمن دیگر کلام ❁ بشنو ای شیعه ز خیر الانام ❁ باشد او بر هر مکلف فرض این
حیف حیف شاه مظلوم حسین ❁ شاه دین سر داد در راه شیعیان ❁ شیعه او واجب فدا سازد روان
در ره آن نور چشم عالمین ❁ سر در سر داد جانبازان حسین ❁ انکه دیدی در کربلا گریان و زار
در وداع مانند ابر نوبهار ❁ پاک کردی اشک و راز آستین ❁ با فغان و اشک و آه آتشین
گفت قلبم را مسوزان ای روان ❁ تا که باشد در تنم این نیم جان ❁ گفت با صبر نتوانم نمود
ناله ات صبر و قرار من ربود ❁ شاه دین گریان ز افغان کنان ❁ ناله کرد آمد بسوی کوفیان
ناله ای بی مغیث از دل کشید ❁ زان حسین خون از دیده گریان چکید ❁ شیعه شه کاه خود بنما روان
بلروی کن بر گروه کوفیان ❁ اشک انجم بهر چه افتاد از چرخ پیر ❁ پی نما سر افیلات در راه و حقیر
جمله ذرات عالم بیقرار ❁ در غزا ای چه گلی نالند زار ❁ تا ان شده وقت وعا کی شیعیان
بانک ای الله آرید از جهان ❁ یار با ماران برخاک وی ❁ زار نالیم از فراقش همچو نی
بر طواف قبر او ما را رسان ❁ ای خداوند کریم مهربان ❁ لی مجاور سازما را ای دیار
سار پنهان آن جشم دران مزار ❁ حشر فرما ای کریم عالمین ❁ با جناب شاه مظلومان حسین
در سنهای تمام شیعیان ❁ از جنابش تا بر غفران جنان ❁ شیعه از دل فقرا آیین سا زنی
لب با تجدد و درود را زنی

## المجلس العاشر

در بیان عجایب نهم الی عجایب بیستم که حضرت ختمی مآب محمدی صلعم در آسمان اول مشاهده فرموده اند
و ذکر تأویلات و اشارات آن عجایبات بنظر اهل عرفان و حزب دانشی و بیان و تأویلات آیات
مقرره در هر عجایبی از آنها

بسم الله الرحمن الرحیم

خوشتر روضه از ریاض رضوان حمد حضرت منان و درود رحیم رحمانی است که معراج افلاک را معراج حضرت مصدوقهٔ لولاک لما خلقت الافلاک نمود و نیکوترین روحی از روایح روح افزای جنان شکر ملک دیانی است که سراپردهٔ سرادقات بزم قرب را از ماه و مهر و نجوم سپهر بجهة میزبانی سید دو سرا چراغان فرمود و احسن صلوات و اکرم سلام نامیات نثار جمال نور بخش موجودات و گیسوان عنبرفشان لیالی دایرات حضرت طه ولیی اعنی سید اولین و آخرین و بر آل اطهار اجمعین او باد لمؤلفه

آنکه خطش دامن گل سنبل سیراب ریخت ؛ بر بیاض چهرهٔ خورشید مشک ناب ریخت
صفحهٔ زاوصاف حسنش خواند بلبل در چمن ؛ دفتر گل را صبا پیچید و اندر آب ریخت
هاشمی خالش بکنج لب چو شبگون داشت ؛ کز کف ترس زنده داران سجده در محراب ریخت
هیچ دانی کیست این محبوب کز حسنش سپهر ؛ بر نثارش انجم اندر فلک در گرداب ریخت
احمد و محمود معراجی و صاحب تاج دان ؛ آنکه از رشح علم دلهای اولوا الالباب ریخت
او است شهر علم و علم ما سوی رو ایهی دان ؛ قطرهای خون بلو کز کشته بر قصاب ریخت
ای فدایت خاک راهت جان در آتش گره ؛ در مدیحت خامه بنگر چشم در سیراب ریخت

ولعل عجایبهایی که حضرت ختمی مآب مصطفی صلعم در آسمان اول دیدا این است که

عجایب نهم حکایت ...

فرمود



فرمود که بر قومی گذشتم که بمقراض آتشین لب و زبان ایشان را می بریدند و باز رهاندم بحال خود باز می گشت و دیگر باره می بریدند که ساعتی مکث نمیکردند از جبرئیل از حال ایشان سؤال نمودم در جواب گفت که اینها طایفهٔ خطبا باشند که بر بالای منابر در می آمدند و خوش آمد ایشان میگفتند و دروغ و مقالات میگفتند و دروغها و مقالات ایشان را تصدیق میکردند و از ظلم و فسق ایشان نهی نمیکردند و بعدل و احسان ایشان را دلالت نمی نمودند قال الله تعالی و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار مؤلف گوید که ای شیعه آیا هیچ میدانی که این گروه کیانند اشاره بر جملهٔ ایشان بلسان خامه جریان پذیر در لمؤلفه

آنکه بر قابیل کشتی رهنما و هم دلیل ؛ کو نماید حضرت هابیل را از کین قتیل
آنکه بر نوح نبی خواندی که فرزند اهل توست ؛ نوحه گر در کشتی بنشاندند با اشک سبیل
آنکه بر نمرود خواندی کز ستم سوزد بنار ؛ بهتر عشاق را یعنی امام دین خلیل
آنکه فرعون را بقتل موسوی وادی عشان ؛ تا که بنمود آن لعین را غرق در دریای نیل
آنکه گردی قتل عیسی فلک پیمای را ؛ بر یهودان ستمکاران مهجور و علیل
آنکه بر تیم و عدی در جزء آمد راه بر ؛ تا خدیو بقعهٔ امکان کند خوار و ذلیل
آنکه در زد پهلوی زهرای فلک آرای را ؛ تا که از کین محسن وی را نمودندی قتیل
آنکه خواندی بر یزید و بر عبید الله شوم ؛ تا که شد لب تشنه او میرآب نهر سلسبیل
سر برهنه تا که ... سوار آرند شام ؛ ای حرمی را که بد دربان ایشان جبرئیل
قطع سازند آن دو دستی را که خیلی قدسیان ؛ هر فوادی از نهاد فطرتی سوئی بمیل
آنکه اندر مهر او ذرات را باشد هوس ؛ خون جان اندر رکاب وی نمایندی سبیل

و مراد از ظلموا در آیهٔ شریفه ظلم کنندهٔ بر آل محمد است که تیم و عدی و نعثل پیرسی ظالمانند حقتعالی نهی فرموده است از میل کردن ایشان و اشاره بجزای میل کنندگان فرموده بقوله عزّ و جلّ فتمسکم النار و مراد از نار عقوبات قائم آل محمد است در ظهور و در رجعت و در قیامت و در محشر کبری و اطلاق نار بر آنحضرت شده است در آیهٔ شریفه در سورهٔ مدثر که حقتعالی فرموده است و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکة و ما جعلنا عدتهم الا فتنة للذین کفروا الآیة

عجایب دهم در احوال نمامان و غیبت کنندگان

**عجایب دهم** بر گروهی گذشتم که گوشتهای اندام ایشانرا می بریدند و بدیشان میدادند تا میخوردند جبرئیل گفت اینها نمامانند که سخنها باز میگویند و غیبت مردم میکنند قال الله تعالی ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه الآیة

## لمؤلفه

| | | |
|---|---|---|
| چیست مردار اینجا بشنو ستمدار | کرکسان کفر کردی صد هزار | بهر این مردار دینی در باختند |
| خوانی را مطرود از حق ساختند | خواهی ار نام شناسی جلی | راه گم شان از مرد و تیم و عدی |
| از صف دیگر اگر خواهی عیان | حفصه و عایشه از خیل زنان | آنکه بد نمام در اخبار حق |
| بر پدر گفتی بر سر طعن و دق | آن پدر با دختر دیگر مدام | فکر شورا بود بهر انتقام |
| آنکه دادی نسبت هذیان بحق | آنکه ننمودی قبول از حق سبق | گفت میراثی نباشد بهر وی |
| عیب جویی کرد بر معصوم حی | در زدی با پهلوی زهرا از غضب | آن شقی زان شد ملقب او لقب |
| مرتضی را زار بر مسجد کشید | بانگ گفتی تا بعرش حق رسید | شد ز نفاقی روز شورش شبی |
| غرق در دریای خون شد حسینی | اهل بیتش را گرفته شهر و دیار | جمله بر ناقهٔ عریان سوار |
| کشت از تمام آن ناکسان | رأس پاکی زیر چوب خیزران | |

عجایب یازدهم در احوال شراب خواران است

**عجایب یازدهم** که حضرت

ختمی مآب

ختمی مآب محمدی صلعم در آسمان اول مشاهده فرمودند آن بود که میفرماید بر گروهی گذشتم که رویهای ایشانرا سیاه کرده بودند و چشمهای ایشانرا ازرق ساخته بودند و لبهای زیرین ایشان در زیر قدم ایشان میکشید و لبهای زبرین بر سر ایشان افکنده بود و ریم و خون و فساد از دهان ایشان میریخت و ایشانرا بقدحهای آتشین که عبارت از خوناب و زرداب جهنم است میدادند و ایشان چون خران بانگ میکردند از جبرئیل از احوال ایشان سؤال کردم در جواب گفت که اینها شاربان خمر اند از امت تو قال الله تعالی انما الخمر و المیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان

## لمؤلفه

| | |
|---|---|
| هیچ دانی چیست زین آیت مراد کردگار | گو بیت یک لحظهٔ بر گفتهٔ من گوش دار |
| هست مقصود احد ذکر لعینی کفر کیش | آنکه جام می کشیدی بر سر و کردی قمار |
| میسر و انصاب و ازلام ای همیشه کار بود | پیش روی خود نهاد از کبر طشت زرنگار |
| رأس پاک شاه دین بر طشت بنهادی عیان | در دمی افشاندی از کین بر سر آن شهریار |
| فخر کردی لیک شاهی بیان آراستی | سوختی جان حزین زینب بیکس زار |
| چوب لب از کین زدی بر آن دُرِ دندان وی | کردی از غم دختران شاه دین را اشکبار |
| ریخت از افغان ایشان بسکه آه و ناله شان | انجم از نه چرخ و از عرش معلی پود و تار |
| از جفای آنکسی هر دم بجانم میرسد | کوه کوه غم بجان از زور امواج نار |
| لعن حق باد از هر موجودی از بدو جهان | بر روان آن بو سفیان هزار و صد هزار |
| تا صف یوم القیام و بعد یوم رستخیز | تا بود لیل و نهار و تا فلک اندر مدار |

در احوال شهیدان و در عکوس این است

**عجایب دوازدهم حضرت ختمی مآب محمدی صلعم میفرماید که بر گروهی گذشتم**

که زبانهای ایشانرا از قفای سر ایشان کشیده بودند و صورت ایشان بصورت خوک مسخ گشته
از فوق ایشان عذاب و از تحت ایشان عذاب بود از حال ایشان پرسیدم حضرت جبرئیل گفت
که اینها طایفهٔ میباشند که گواهی دروغ داده اند قال الله تعالی الا من شهد بالحق و هم یعلمون

**لمؤلفه**

کیست دانی راکی این قوم لعین ؛ نعش آنکه دار خیلی مشرکین ؛ کعب الاحبار است دیگر ای عزیز
آنکه گردی بر ابوذر او ستیز ؛ دادی از بهر طمع آن بیفروغ ؛ بهر عثمان او گواهی دروغ
داد دین از بهر زر آن شوم رای ؛ داد از بیدینی دین های های ؛ دیگران ابتر کرد ادای از عناد
نسبت کذب او بر آن ابوذر استاد ؛ گفت احمد که شهٔ خیل انبیای ؛ نیست میراثی بجز علم خدای
تیم را کردی عدوی تصدیق زهو ؛ از دروغ خویش آن نمرود او ؛ لعنت حق بر روان کاذبین
باد می یوم البدا یوم دین ؛

احوال رباخوران است

**عجایب سیزدهم حضرت ختمی مآب محمدی صلعم میفرماید**

که در آسمان اول بر قومی گذشتم که شکمهای ایشان آماسیده و رنگهای ایشان زرد گشته و بندهای
بر دست و پا و غلها بر گردن چون میخواستند که برخیزند شکمهای ایشان ایشانرا فرو میکشید
تا بروی در می افتادند زیر و بالای ایشانرا عذاب فرو گرفته بود بعد از پرسیدن از جبرئیل
در جواب من گفت که اینها رباخواران اند قال الله تعالی الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما
یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ؛ **لمؤلفه**

چیست میدانی ربا ای کاردین ؛ حکم ظاهر ظاهر و باطن بر یقین ؛ آنکه تابع گشت بر تیم و عدی
گشت معرفی از امام متقی ؛ علم باطل اکل باطل دان زجام ؛ بیداف نزانظر سوی طعام

اوی

روی گردان از دل رحمن دین ؛ میشود شیطان شاید شیء قرین ؛ این رباخوار است شیطان های او
سینه دارد پر از وسواس او ؛ رشتهٔ تیم و عدی اور است بند ؛ دست و پا و گردنش در این کمند
رشتهٔ سبعون شنو با قلب واع ؛ سلسله مذکور سبعون ذراع ؛ بر رباخواران ملعون شقی
بند این بر تابع تیم و عدی ؛

در احوال خونی حق در بر زندگان است

**عجایب چهاردهم که جناب ختمی مآب محمدی صلعم در آسمان**

اول دیده اند فرمودند که بگروهی رسیدم که بکاردهای آتشین ایشانرا میکشتند و خون سیاه کنندهٔ
از ایشان میرفت و باز زنده میشدند و باز ایشانرا میکشتند تا ابد بعد از سؤال از روح الامین
جبرئیل گفت که اینها طایفهٔ است که خون ناحق ریخته اند و دامن مؤمنان را رنجه و میریزند و قال
الله تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها **لمؤلفه**

کیست مؤمن شنو بانگ جلی ؛ حالی المؤمنین علی ولی ؛ خواننده حق در کلام خوانی سخنی
مظهر حق بود بور نبی برین ؛ مصطفی گفت از زبان خدا ؛ وسعت ندارد ارض و سما
وسعتم داد لیک عرش برین ؛ قلب یک علی امام مبین ؛ معدن علم است قلب علی
مظهر حلم است حلم علی ؛ شهر علم خدا را باب است ؛ بسته را ناخش باب الابواب است
آنکه ریزد ز کفر و شتر آب ؛ خون پاکش بدامن محراب ؛ یعنی آن بن مرادی ابتر
او مخلد بود بنار سقر ؛ کشته و زنده و دیگر کشته ؛ تا باصل خبیث برگشته
اصل وی او درخت زقوم است ؛ در جحیم است و آنکه میشوم است ؛ این بیان میشنو ز بن عمار

غصه ... از ... بر ... لعین

اندکی در روایت این آثار ؛ **در بعض** از کتب معتبره مرویست که شخصی از منصور بن عمار
سؤال کرد از عجیب تر چیزی که دیده بود گفت این سنگی امی بینی در وسط دریا هر روز مرغی از دریا
بیرون می آید مانند شتر مرغ و بر آن سنگ قرار میگیرد و چون بر آن میایستد سر آدمی میکند

و بعد از آن درستی قی میکند و همچنین عضو عضو قی میکند و آن اعضا بعضی با بعضی ملتئم میشود تا اینکه انسانی کامل الاعضا میشود و می نشیند و بعد از آن قصد میکند که بایستد چونکه خواهد راست شود آن مرغ منقار میزند و سر او را بر میدارد و همچنانکه عضو عضو که قی کرده بود باز عضو عضو فرو میبرد و چون مدتی براینحوال گذشت و پیوسته آنرا میدیدم تا آنکه روزی ملتفت آن شخص شدم و گفتم وای بر تو کیستی متوجه من شد و گفت منم عبدالرحمن بن ملجم مرادی علیه اللعنه کشنده صالح المؤمنین علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام خداوند این مرغ را بر من موکل فرموده است که تا یوم القیامه مرا عذاب کند لعنة الله والملائکة والناس اجمعین الی یوم الدین اللهم عذبه عذابا لا تعذب به احدا من العالمین

در احوال زنان شوهر آزار است

## عجایب پانزدهم

که حضرت ختمی مآب محمدی در آسمان اول مشاهده فرمودند این است که فرمودند که بر گروهی گذشتم که رویهای ایشان را سیاه کرده بودند و چشمهای ایشان را ازرق ساخته بودند و جامهای آتشین بر ایشان پوشانیده بودند و فرشتگان ایشان را بگرزهای آتشین میزدند و ایشان چون سگان و خوکان بانگ میکردند بعد از سؤال از جبرئیل در جواب گفت که اینها زنانی اند که شوهران خود را آزرده اند قال الله تعالی الرجال قوامون علی النساء

## لمؤلفه

راکب این بر گشته بخت کیستند ❊ آن زنانی دیو سیرت کیستند ❊
زوجه لوط و دیگر اوفتی نوح ❊ حفصه و عایشه ابلیسی روح ❊
آنکه گو از خیر المرسلین ❊ تیر زد نعش حسن را او ز کین ❊
بعد از آن بر اشتر گشتی سوار ❊ بر خلیل افروخت آن نمرود نار ❊
یعنی از کین با گروه مشرکین ❊ تاخت او بر امیر المؤمنین ❊

## عجایب شانزدهم که حضرت ختمی مآب محمدی فرمودند

که چون بر گروهی گذشتم که مجبوس بودند میان دنیا و آخرت در هوا معلق ایستاده و بر هر یکی دو

فرشته

فرشته غلیظ نصب کرده بودند که از منافذ چشم و گوش و بینی ایشان آتش بیرون می آمد و بدست هر یک از این فرشتگان عمودی از آتش داده که هر عمودی را هفتاد شاخ بود که اگر یک شاخ از آن بر کوه ابوقبیس نهند بگدازد و با این عمودها این فرشتگان آن گروه را میزدند و این تسبیح میگفتند که سبحان القادر المقتدر سبحان المنتقم علی اعدائه سبحان الملک العظیم جبرئیل گفت اینها منافقانند قال الله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و قال عز من قائل یخادعون الله و هو خادعهم

## لمؤلفه

کیست دانی سرور اهل نفاق ❊ آنکه بود از نفاق اندر شقاق ❊
بخ بخ گفت او یوم الغدیر ❊ در سقیفه یار شد با کبر پیر ❊
شد از آن آتش عاشورا بپا ❊ از نفاقش کشته شد در کربلا ❊
کی امام نور بخش خافقین ❊ سالک معراج راه حق حسین ❊
آنکه مال و اهل و سر کردی فدا ❊ از ره اخلاص و از روی وفا ❊
بر وفای عهد الست او باز نمود ❊ بر وفای وعده حق را فی نمود ❊
خیمه اش اقصی و متکلم مقام ❊ کرد از معراج قوسین والسلام ❊

## عجایب هفدهم فرمودند

حضرت ختمی مآب محمدی که گروهی را دیدم که خلق بسیار بودند و ایشان را در وادیهای آتش بحبوس کرده و آتش ایشان را میسوخت و باز زنده میشدند و باز میسوختند بعد از سؤال از جبرئیل در جواب گفت که اینها نافرمانی مادر و پدر نموده اند قال الله تعالی و لا تقل لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریما

## لمؤلفه

بدانکه مادر و پدر است در کونین ❊ که عاقبت نشود رستگار در دارین ❊
که اشرف اند ز آباء انبیا بشری ❊ اگر ز عاشقان در زمانه سر ببری ❊
روز محشر بگذر از صف عشاق ❊ اگرچه مادر نبی ترا نماید عاق ❊
بگو بگیست که باشند آن پدر مادر ❊ پدر محمد و مادر بدان بود حیدر ❊
ز نور فضل ترا کردگار داده وجه ❊

پی مجاور سازم اندر آن دیار ❊ در جوار آن شهیدم اشکبار ❊
پی نهان در خاک پاکش سازیم ❊ از مجالش چشم سازیم ❊
با همه یاران خیل اشکبار ❊ یا رب حاجت مسکینان بر آر ❊
شیعه آیاتی گوی الحمد بخوان ❊ حق تو را احسان بزایران ❊

## ❊ المجلس الحادی عشر ❊

در بیان واقعه که حضرت ختمی مآب محمدی در آسمان دویم مشاهده فرمودند از مشاهده اسرافیل و ملائکه در رکوع و ملاقات حضرت عیسی و یحیی و ملائکه تسبیح و اشاره بقصه بخشیدن خاتم و بذل سید الشهدا و قصه یحیی نبی علیه السلام ❊

# بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و درود معبود بی نیازی است که در شادروان بیت المعمور سرادقات نه حجاب نیلی قباب را امر فات قرار فرمود فانوس شمع شادیانه شاکران را برای پروانه تیز پر نور پرواز نار گداز ربانی عروس طاوس عارفان شکر صمد قدوسی است که مصدر اکمال ذرات وجود سوبسیر معراج بمنازل و مراقی افلاک بخلوتخانه عالم قرب مهمانی نمود و صلوات بی در پی از سوابق و متحرکات حی بر روان و جسد و جسم و جان آن مهرو اوری بقعه امکان و مهیمن مکان و لامکان باد که اوست المقصود ❊

## لمؤلفه

آنکه بر باد صبا بوی خوش حیات آثار داد ❊ قامتش سرو خرامان را چه خوش رفتار داد ❊
عکس چهره اش تا فت بر گلزار خلد و حور عین ❊ تازگی بر هر گل و حور ابرخ رخسار داد ❊
از خمار چشم آن مهروی بر مه طلعت ما ❊ هر یکی از التفات او نرگس بیمار داد ❊

هر که

هر که از مهر ولی دو چشم بست از این جهان ❊ وعده اش در حشر او محرومی دیدار داد ❊
کیست او شاهی که در معراج بزم لامکان ❊ نور بر هر ذره از فاضل انوار داد ❊
احمد محمود ابی القاسم محمد سر غیب ❊ آنکه در معراج القرآنش هم اسرار داد ❊
شهر علم خویش خواندش حضرت دار غیب ❊ اندکی ز اسرار او بر ما سوی اظهار داد ❊

اول مطلب از آسمان دویم است و هم او قبیله است

## مخفی نماناد

که چون سید لولاک و سمند لا افلاک از آسمان اول عبور و بر آسمان دوم نزول فرمودند حضرت ختمی مآب محمدی میفرمایند که چون باسمان دوم رسیدیم آن آسمان را بغایت نورانی دیدیم چنانکه چشم در مطالعه آن خیره گشت و آن از زر سرخ آفریده گشته و نام او قیدوم است پس جبرئیل در آن در را بکوفت بواب گفت کیست جبرئیل گفت منم جبرئیل پرسید که با تو کیست گفت سید و سرا الحمد مصطفی پرسید که حضرت محمد مبعوث گشته جبرئیل گفت آری پرسید که او را طلبیده اند جبرئیل گفت آری گفت الحمد لله و در را بگشاد و در این آسمان نیز عجایب و غرایب بسیار دیدیم و از جمله اینها چهار واقعه بیان میکردد واقعه اول حضرت ختمی مآب محمدی فرمودند که چون در را گشودند نظر نمودم دری دیدم از مروارید و قفلی از نور و خازن او اسرافیل نام داشت و هفتاد هزار فرشته از توابع وی بودند که هر یک از ایشان را هفتاد هزار فرشته دیگر لشکر و سپاه بود بر ایشان سلام کردم و همه ایشان جواب بتعظیم و اکرام گفتند و مرا بکرامات بسیار بشارت دادند از نزد حق تعالی و تسبیح اسرافیل که بواب و خازن آسمان دویم بود استماع نمودم این بود که میگفت سبحان الله کلما یسبح الله مسبح والحمد لله کلما حمد الله حامد و لا اله الا الله کلما هلل الله مهلل والله اکبر کلما کبر الله مکبر واقعه دویم حضرت ختمی مآب فرمودند از اینها گذشتم بجماعتی از ملائکه رسیدم که صفها برکشیده اند و در رکوع اند و این تسبیح میگفتند سبحان الواحد

زرحمتش تو معمور شد از شهر شهو قال النبی عم یا علی انا وانت ابو هذه الامة و فی مختصر البصایر
فی حدیث ان الله خلق المؤمنین من نوره وصبغهم فی رحمته ان المؤمن اذا انظر ینظر بذلک
النور ولذا قالوا اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله

## عجایب هیجدهم

حضرت ختمی مآب محمد مصطفی صلعم میفرماید که در آسمان اول طایفهٔ دیگری را دیدم که طبقهای آتشین بر سرهای
ایشان گذارده بودند و رویهای ایشان سیاه و چشمهای ایشان ازرق و جامههای ایشان
از قطران سیاه و فرشتگان ایشان را عذاب میکردند بعمودهای آهنین و میزدند بعد از سؤال
از جبرئیل ع در جواب گفت که ایشان مطربانند قال الله تعالی فذرهم یخوضوا ویلعبوا حتی یلاقوا
یومهم الذی یوعدون

*در احوال مطربان است*

### لمؤلفه

نغمهٔ او مطرب بطال در بد و کار ٭ بود رقاصی کف مهر قمار ٭ کافران او را امامی ساختند
دین و دنیا در رهی در باختند ٭ لعنت حق باد بر او و دیگر ٭ باد بر شیوه و عدی بیدادگر

## عجایب نوزدهم

حضرت ختمی مآب محمد صلعم فرمودند که پس فرشته را دیدم بصورت آدمیان
نصف بالای او از برف و نیمهٔ اسفل او از آتش که آتش برف را نمیگداخت و برف آتش را فرو
نمی نشانید و تسبیح وی این بود که سبحان الذی الف بین الثلج والنار والف بین قلوب عباده
الصالحین بعد از سؤال از جبرئیل در جواب گفت که این فرشته را حق تعالی از کمال قدرت خود
آفریده و او را برابرها موکل گردانیده تا ابرها را بهر موضع که اراده اوست تعلق گیرد بآنجا
میرساند و نام این فرشته رعد است و سبب ایجاد رعد از سحایب اوست که چون ابر را براند
آواز رعد از آن پدید آید و چون ابر را بزند عنف کند برق ظاهر گردد قال الله تعالی فی القرآن

*ملک الحر والبرد*

یزجی سحابا ثم یؤلف بینه ٭ لمؤلفه

ای ملک

ای ملک اندر فلک دانم که چیست ٭ رمز او از عقل جهل آدمی است ٭ آنکه در آسمانها بر پا ستی
این بجسم آدمی بر جاستی ٭ مرد کامل جهل را سازد زبون (?) ٭ گو لنور زخرو درک او نشی (?)
کار چراغ حیان شد از سداد ٭ گوشها در ماتم شیون کناد ٭ دست من ببریده باد از منکبین
گر کشم تیغ شاه دین حسین ٭ اولی عقل او کامل چیست ٭ عاملی و دانا کار او معراج چیست
ختم مؤلف شد مقام کامل است ٭ ذوق رحمت در ضمیر جاهل است

## عجایب بیستم

*بحر الحیوان است*

حضرت ختمی مآب محمد صلعم فرمودند پس بدریای بزرگی رسیدم و عجایب و غرایب بسیار در وی دیدم که بوصف
در نیاید آب آن سفیدتر از شیر موجها بر می آورد بر مثال کوهها پرسیدم از جبرئیل ع گفت نام
این دریا را بحر الحیوان میگویند که چون وقت نشر اموات شود از این دریا باران بر زمین
بارد و اعضا و اجزای ریزیده و پوسیده را بآن آب با یکدیگر ترکیب کرده باز زنده گردانند
قال الله تعالی الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم الآیة بعد از آن فرمودند که چون
از این بحر درگذشتم بآسمان دوم رسیدم

### لمؤلفه

چیست دانی گو بحر حیوة ٭ رحمتی آل احمد با ثبات ٭ خواهم حب او بهر مشرقین (?)
رحمتی شاه شهیدان حسین ٭ رحمتش دارد حیوة جاودان ٭ در همه عالم است میر کاروان
هر که اندر ماتمش بگریسته ٭ اوست حی چه مرده و چه زیسته ٭ کار شاه دین جدا از کارهاست
حب ایشان میدان تعلیم حب غالب است ٭ اوست آنکه زایرش اندر طواف ٭ باید اکسیر گیرد یا کعاف (?)
پس بباید او حیوة جاودان ٭ سایر معراج گردد در امان ٭ خامهها برگیر عنان زین ره گذر
بر سکاره تیر بنما گذر ٭ بین که در وصف [illegible] احوال عجب ٭ حیف ها کی زحسینی تشنه لب
[illegible] یارب ای دستگیر ٭ دیدهها پر آب کن بهر دعا ٭ بر آنها زایرم کن از کرم
تا که بر کربلا گذرا کنم

الواسع سبحان الغنی الذی یدرک الابصار ولا یدرکه الابصار سبحان العظیم
العلیم واین فرشتگان در رکوع تواضع وخشوعی دارند که تا مخلوق شده اند سر جانب بالا
نکرده اند **لمؤلفه**

تمامی از حیا سرها بپایین ز سینه آه وبر رخ اشک خونین
همه خاضع چو چشم دلربایان روانشان از خشوع و از پریشان
بذکر حی قیوم توانا ز ذلت سر نکرده هیچ بالا

**و** از جبرئیل پرسیدم که عبادت فرشتگان در آسمان دوم چنین است گفت آری از خدای تعالی
بطلب تا این عبادت را بر تو وامت تو عطا فرماید دعا کردم رکوع در نماز بر من وامت من فرض
گردانید **لمؤلفه**

کی قامت کو برای فرض های یاران هوشی انکه قبل از خلق خلق از جام وحده کو نوشی
خواهی ار دانی که باشد آنکه یزدان خصال انکه افکندی ردا اندر رکوع خود زدوشی
بهر سایل پس عطا اندر رکوع خویشتن داد خاتم نه بدر را زان عطا لیکن حلقه گوشی
کیست آن میر غضنفر فرّا میر حیدر در انکه خلقی از خلائق ولی اندر سر و دوشی
گرچه گویست این بود او بنده خاص خدا لیک بر عالم خداوندست این در کن بگوشی
کو بجست بخشیدن خاتم از آن میزان حق پس نهم ز اسرار آنکه بر لبان مهر خموشی

**شیخ** طبرسی در مجمع البیان از ابی ذر غفاری حدیثی ذکر نموده که خلاصه مضمون آن حدیث
این است که از رسول خدا صلعم باین دو گوش شنیدم واگر نه کر باد و دیدم آنحضرت را باین دو چشم واگر نه
کور گردند که میفرمود که علی قائد البررة قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله
مستمع باشید که چه میگویم بدرستیکه من روزی از روزها با رسول خدا صلعم نماز ظهر گذاردم سایلی در مسجد

سؤال

سؤال کرد هیچکس چیزی بوی نداد سایل دست خود باسمان برداشت وگفت که اللهم انی سئلت فی
مسجد رسول الله صلعم فلم یعطینی احد شیئا یعنی خداوندا من در مسجد رسول صلعم سؤال کردم هیچکس
چیزی نداد حضرت امیر المؤمنین عم در رکوع بود و بوی اشاره بانگشت کوچک دست راست فرمود وطریقه
آنحضرت آن بود که خاتم بدست راست میفرمود پس سایل رو بسوی آنحضرت آمد تا اینکه انگشتر از انگشت
کوچک او گرفت وجناب اشرف نبوی صلعم آنرا مشاهده فرمود پس چون حضرت پیغمبر صلعم از نماز فارغ شد
سر مبارک بسوی آسمان کرد وگفت که اللهم ان اخی موسی سئلک فقال رب اشرح لی
صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من
اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد
عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما اللهم انا محمد صفیک ونبیک
فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری
یعنی بار الها بدرستیکه برادر من موسی عم از تو درخواست کرد وگفت خداوندا کشاده گردان برای من
سینه مرا یعنی حوصله کرامت فرما که متحمل وحی توانم شد واز هر سختی دل تنگ نشوم وآسان کن
برای من کار مرا یعنی که تبلیغ رسالت را قیام نمایم وبگشا گره وگرفتگی را از زبان من تا سخن مرا
فهم کنند واز اهل من برادر من هرون را وزیر من گردان یعنی یاری دهنده وبار بردارنده
من فرما وقوی گردان بوی پشت مرا و شریک ساز او را در کار من پس فرو فرستادی براو که زود
باشد که محکم کنم بازوی ترا یعنی بیفزاییم قوت ترا به برادر تو وبدهیم شما را غلبه وتسلطی برا عادی
پس نرسند ایشان بشما یعنی بر استیلا نیابند ودست تغلب ایشان بشما نرسد الهی بدرستیکه من
محمد صلعم برگزیده تو و پیغمبر توام پس گشاده گردان سینه مرا وآسان کن برای من کار مرا واز اهل من

فرستاده بود بهدیه وآنحضرت او را بعلی بن ابیطالب عم عطا فرموده بود وقیمت آن هزار دینار بود
که بحساب این زمان نه هزار تومان است او بر برداشت پس سایلی آمده عرض کرد که السلام علیک
یا ولی الله ومن هو اولی بالمؤمنین من انفسهم تصدق کن بر من مسکین امیر المؤمنین عم
آن حله را که در دوش مبارک داشتند انداختند واشاره بسایل فرمودند که این را بردار پس آن آیه را
حق تعالی فرستاد **لمؤلفه**

تا سواد خامه ام بر مرشد عنبر فشان زین بیانم خواطرم آمد جلیلی شهد جان
لیک سیل اشک من بی اختیار آمد ز عین مردمک از هر ره کف میگرفت گنج از دیده کان
در ضمیر از مردمک کردم سؤال این سیل چیست خامه دارد ذکر شوریدن از چه گشته خون فشان
گفت بذل شاه هدی در منظر من جلوه کرد کاروان دل ز راه سینه بر چشم روان
گشت با نخل لخت دل سر بار خوناب جگر گشت از یاد حسینی چشم ره این کاروان
آن زمانی را که بود اندر مصلایش قرار داد بر سایل ز یادان انچه بودی قهر آن
گوش ده تا گویمت پس از ره انصاف گو حق مرا باشد که با رم سیل گنج از دیده کان

**در** کتب معتبره اصحاب مرویست که روزی فقیری آمد بنزد مهر سپهر دین **حضرت**
اباعبدالله الحسین عم در حالتیکه آنحضرت بر مصلای خود قرار داشت وسؤال نمود حضرت فرمود
که هزار دینار بوی دادند آن مرد نشسته مرافق آن زر مینمود ونیک وبد آنرا امتیاز میداد
خزینه دار آنحضرت گفت برخیز چیزی نیکو وخوبی آن مرد گفت آب ورخ را فرو ختم حضرت فرمود
که راست میگوید انچه بسایل میدهند بعوض آبروی اوست که میریزد حضرت فرمود که هزار دینار
دیگر باو بده ودست مبارک در زیر مصلی کرده هزار دینار دیگر بخوبا و عطا فرمود پس فرمود که هزار دینار

اول



اول برای سؤال بود ودوم برای آبروی خود وسوم برای آنکه پیش ما آمدی ونزد غیر ما نرفتی
**لمؤلفه**

خواطرم آمد در اینجا ذکر و بیان بذل دیگر زان امام انس وجان بشنوید ای شیعیان اهل راز
**مرویست** که آنحضرت بعیادت اسامة بن زید رفت
مهوری بر شیعه اهل نیاز
در حال مرض واو را غمگین یافت فرمود که چرا غمگینی گفت شصت هزار درهم قرض دارم فرمود که
من او را ادا میکنم گفت میترسم که بمیرم فرمود که تا از مرگ تو ادا میکنم پس ادا فرمود پیش از مرگ او
**لمؤلفه**

بذل دیگر بشنوید ای دوستان کان بود بر اهل دین چون شهد جان
**مرویست**

که عبد الرحمن سلمی که تعلیم حمد بیکی از اولاد آنحضرت نمود آنحضرت هزار دینار و هزار حله وبیا با وداد
ودهان او را پر از مروارید کرد **لمؤلفه** این بیان تا ذکر کردم از سلف
بذل بر اعرابی پیش آمد بیاد لیک از ذکرش ملا دم خامه گشت غرق گوهر در قباب کسبر خوش
**مرویست**

که اعرابی وارد مدینه شد سؤال از کریم ترین خلق نمود جناب سید الشهدا عم را براو نشان دادند
بمسجد آمد دید که آنحضرت مشغول نماز است در برابر آنحضرت ایستاد وگفت لم یخب الان من
رجاک ومن حرک من دون بابک الحلقه کسیکه امیدوار بتو گردید نا امید نمیگردد وکسیکه حلقه
کوبان در تو گردید محروم برنمیگردد وانت جواد وانت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقة
لولا الذی کان من اوائلکم کانت علینا الجحیم منطبقة تویی صاحب جود وبخشش وتویی محل

بذل فرمودن آنحضرت
بذل فرمودن آنحضرت

برادر من علی را وزیر من گردان و قوی کن باو پشت مرا یعنی چنانکه موسی از درگاه تو استدعا نمود
می غیر آن استدعا را میشنیدیم ابوذر غفاری گفت بخدا قسم که آنحضرت دعا را اتمام نکرده بود که جبرئیل
امین از جانب رب العالمین براو نازل و گفت یا محمد بخوان گفت چه چیز را گفت بخوان که انما ولیکم
الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی این است
جز این نیست که صاحب اختیار و فرمان فرمای شما خدا است و رسول او و مؤمنان و آن مؤمنان که
برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه ایشان در رکوع اند **نظم**

صلوة او در شب بر با از سر صدق ❊ زکوة او کرد اعطا از سر صدق ❊ از و چون بود انگشتر واقع
در آن حالت مصلی بود راکع ❊ علی آن کار بی روی ریا کرد ❊ کرم را خاص از بهر خدا کرد

**قال النبی صلعم**

کنون ای مردمان آگاه باشید ❊ مطیع امر قال الله باشید ❊ مرا باشد بحکم حق اکبر
علی بن ابیطالب برادر ❊ ز بعد من امام شما او است ❊ امین دین و در راه خدا او است
خلیفه بعد من غیر از علی نیست ❊ جز او کس والی دین نبی نیست ❊ وصی و وارث من بی سخن او است
چه هرون بعد موسی بعد من او است ❊ ولیکن بعد من نبود پیمبر ❊ اگر بودی نبودی غیر حیدر
وصی دانید او را مقتدا هم ❊ بفرمان من و حکم خداوند ❊ **شیخ صدوق قدره**

**از ابی جعفر ع** روایت نموده که جمعی از یهود که از جمله ایشان عبدالله بن سلام بود و اسد
و ثعلبه و ابن یامین و ابن نوریا شرف اسلام دریافته بخدمت حضرت رسول صلعم عرض کردند
که یا نبی الله موسی وصیت کرد بیوشع بن النون یعنی او را وصی و جانشین خود گردانید
وصی تو کیست و بعد از تو ولی ما یعنی امام و پیشوای ما که خواهد بود پس آیه انما ولیکم الله

نازل

در بیان خاتم است

من براوان

نازل شد حضرت ختمی مآب محمدی صلعم فرمودند که برخیزید برخواسته بمسجد آمدند سائلی از مسجد
می آمد آنحضرت فرمود که ای سائل آیا بتو کسی چیزی داد عرض کرد بلی مردی که نماز میگذارد فرمود
بر چه حال بود که عطا کرد عرض کرد در رکوع بود پس آنحضرت تکبیر گفت اهل مسجد تکبیر گفتند پس آنحضرت
❊ فرمود که علی بن ابیطالب ع بعد از من ولی شما است ❊

**نظم**

براه حق شما را راه بر او است ❊ که حق با او و از حق باخبر او است ❊ چه راه او ندید آگاه گردید
چه بر گردید از او گمراه گردید ❊ چه او حق را و باطل را است فاصل ❊ بود هادی حق ما حق باطل
بعالم یک مسلمان کس نبیند ❊ که او بی حق خدا را می پرستید ❊ عرض کردند که رضینا بالله ربا
و بالاسلام دینا و بمحمد صلعم نبیا و بعلی بن ابیطالب ع ولیا پس حق تعالی این آیه را فرستاد که
ومن یتول الله ورسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون **و** بعضی
از مشایخ ذکر نموده اند که روایتی بنظر رسیده که آن انگشتر از یاقوت سرخ بود و وزن او
پنج مثقال و قیمت آن مساوی خراج شام بود که سیصد خروار نقره و چهار خروار طلا باشد
و آن انگشتر از طوق بن کنانه بود چون حضرت کرار بضرب ذوالفقار آتشبار بر فرق خرمن
حیات اهل کفر و انکار ریزد آن پلید نابکار را بقتل رساند آن انگشتر را از انگشت او
بیرون کرده بخدمت حضرت سید کاینات آورد و حضرت خاتم النبیین آن خاتم را با میر
المؤمنین عطا فرمود شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در نزول آیه شریفه از مولای ما
**حضرت صادق ع** روایت نموده حدیثی که خلاصه آن این است که **حضرت**
امیر المؤمنین ع در مسجد نماز ظهر را میگذارد دو رکعت گذارده و در رکوع بود و حله که هزار دینار بخدمت رسول صلعم

حکایت انگشتر [illegible]

اعمال و اتحاد من و پدر تو بر طرف کننده فاسقان و کفار بود و اگر دین حقی که از آبا شما
بهم رسید نبود البته ما در جهنم بودیم چون آنحضرت از نماز فارغ شد بقنبر فرمودند آیا چیزی از مال
حجاز مانده عرض کرد بلی چهار هزار دینار باقی مانده فرمود که بیاور پس بخانه رفت و آنرا در
ردای خود پیچید و دست مبارک را از شکاف در بیرون کرد از جهة حیا نمودن از اعرابی
و فرمود که خذها فانی الیک معتذر واعلم بانی علیک ذو شفقة یعنی این را و
عذر ما را بپذیر و معذور دار ما را که ما را با تو شفقت [illegible] میباشد لو کان فی سیرنا
الغداة عصا امست سماء علیك منا دفقة لكن ریب الزمان ذو غیر والكف منی قلیلة
النفقة اگر ما هم صبح عصائی در دست داشتیم یعنی اگر دست ما هم پاره چوبی بند بود حتی ما را
بالمره از ما گرفته بودند هر آینه آسمان مرحمت ما بر تو ریزش میکرد ولکن حوادث روزگار
او را متغیر گردانید و دست ما خالی و قلیل النفقه است اعرابی آنرا گرفت و گریست حضرت
فرمود که شاید عطای ما را کم شمردی عرض کرد نه ولکن گریه ام از این است که چگونه از دنیا
❊ میرود این دست چگونه در زیر خاک پنهان می شود ❊

**لمؤلفه**

ز رشید الطرم اندر تمام ذکر خبر ❊ حکایتی که برزم زدی الی جگر ❊ که در زمانی بلادت آنکه دین را
چگونه نظم نمود آن لعین بد اختر ❊ چگویم آه ز جفای کفر کیش لعین ❊ که سوخت ظالم [illegible]
برای بکه آن نابکار شوم دغا ❊ کمان سخت دل ز جفای بالی و پیغمبر ❊ بخلق حضرت ز برای [illegible]
روان بگریه [illegible] جگر شده یکسر ❊ ز تیغ شاه چگر آتشند دست ز شمشد ❊ روان شدند شکایت کنان برادر
بیان [illegible] از این غم تو ما را رحمتی داری ❊ بد هر ولی [illegible] تا بدامن محشر ❊ **واقعه سیم**

که حضرت

در حکایت ملائکه [illegible]

که حضرت ختمی مآب محمدی صلعم در آسمان دوم دیدان بود که فرمود پس برفرشته بگذشتم که مرا و را هفتاد هزار
سر بود و بر هر سری هفتاد هزار روی و بر هر روئی هفتاد هزار دهان و بر هر دهانی هفتاد هزار
زبان و هر زبانی را لغتی دیگر که هیچ لغت بلغت دیگر ملتبس نمی شود و تسبیح وی این بود که سبحان الخالق
العظیم الاعظم سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله بغیر از آن منظم
ساخته اند **مولویست** که هر که را عیش تنگ شود این تسبیح را میان سنت و فرض بامداد
ورد کند عیش بروی فراخ گردد از جبرئیل حال فرشته را پرسیدم گفت این فرشته ایست که بر
ارزاق بندگان موکل میباشد که تا رزق هر بنده را از مایده کرم حضرت الهی جل ذکره روز بروز
بوی میرساند اگرچه مقدر است بی زیاده و نقصان و نام او رقائیل است **واقعه چهارم** فرمود
که چون از این فرشتگان درگذشتم به دو جوان رسیدم پرسیدم از حال او جبرئیل گفت حضرت عیسی ع
و حضرت یحیی ع اند پسران خاله یکدیگرند بر ایشان سلام کن سلام کردم و شرایط تحیت بجا آوردم
جواب سلام من گفتند و گفتند مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح و عیسی ع با من مصافحه نمود و
بشارت بسیار مرا داد بکرامات و عواطف خداوند جل و علا و ذکر اختصاص آن کرامات بمن فرمود
از انبیاء و مرسلین و تسبیح حضرت عیسی ع این بود سبحان الحنان المنان سبحان الابدی الابد
❊ سبحان المبدی المعید **لمؤلفه** ❊

داستان حضرت یحیی مرا خاطر رسید ❊ سیل اشکم از غمش از دیده بر دامن چکید
رود اشکم شد بماهی ماه را هم شد بماه ❊ کوه سیر آفیلی پای غم بصورت خود رسید
چشم تا لم چشم نگریای عزیزان دیار ❊ کربهای حضرت یحیی مرا خاطر خلید
قصه یحیی بود رشحی ز بحر کربلا ❊ اگر بر یحیی دشت کربلا آمد پدید

[illegible]

حضرت عیسی و یحیی

گرچه چرخ از ماتم او خون گریست تا به روز ٭ لیک از بحر حسین خونبار تا یوم الوعید ٭
هان بگویم قصهٔ این هردو یحیی تا شوی ٭ اگر از احوال آن الیتیم شاه شهید ٭

قصهٔ یحیی بن زکریا علیه السلام

**امّا بعضی** از حکایت حال یحیی بن زکریا علیه السلام این است که وقتیکه آن تازه گل گلشن عصمت و سپند آتش تقوی و خشیت به بیت المقدس که علماء و عبّاد آن زمان در آن اجتماع داشتند رفته طریقهٔ القوم در عبادات و مبالغهٔ ایشان را در ریاضت مشاهده فرمود که پیراهنها از مو و کلاهها از پشم خالص بر سر ایشان بود در بر و بر سر داشتند زنجیرها بر گردن نهاده طرف دیگر آنها را بدیوارها بسته بودند نسیم عنایت خواهی بر ساحت خاطر سراپا اخلاص وی وزیده و آتش طاقت سوز خوف الهی در کانون درون پاکش شعله ور گردیده بنزد مادر رفت و گفت ای مادر برای من پیراهنی از موی و کلاهی از پشم بباف که به بیت المقدس رفته با احبار و رهبان بعبادت اشتغال نمایم گفت چندان صبر کن که حضرت زکریا علیه السلام آید و با او در این باب مشورت کنم پس چون زکریا آمد او را از سخن یحیی علیه السلام و ارادهٔ او اخبار نمود آنحضرت از غایت شفقت و مهربانی متوجه آن ربودهٔ جذبات ربانی گشته فرمود که یا بنیّ ما یدعوك الی هذا و انّما انت صبیّ صغیر یعنی ای پسرک من چه چیز تو را برین امر داعی است و حال آنکه تو کودک خورد سالی بیش نیستی حضرت یحیی فرمود که یا ابتِ اما رایت من هو اصغر سنّاً منّی قد ذاق الموت حاصل معنی اینکه ای پدر ندیدی که از من کوچکتران نیز شربت مرگ چشیدند یعنی جام مرگ برای خورد و بزرگ است و پیر و برنا را از این منزل فانی بعالم بقا بار رحیل میباید بست طی طریق بنده گی را معوق داشتن و کار خود را امروز بفردا گذاشتن وجهی ندارد پس حضرت زکریا بالتصدیق قول وی نمود و والدهٔ ماجدهٔ یحیی را بیافتن جامه و کلاه پشمین که در آن امت لباس اهل عبادت و ریاضت

بود



بود امر فرمود پس ماهر سر انجام آنها نمود آن ولی سرو ملابس پر زینت دنیا و سر کرم افراش خشیت و تقوی متلبس بآنها گردیده مانند آفتاب با دل و جان پرتب و تاب به بیت الشرف بیت المقدس شتافت و گوهر پاکش در سلک زهاد و عبّاد آن مقام فیض انتظام انتظام یافت تا آنکه اثر درشتی آن لباس پلاس و ولی بر تن نازک گل برگ مثالش رسید و جسم لطیف لطیفش از آن ریاضت آثار نزار و ضعیف گردید

گریستن یحیی علیه السلام

روزی بر گوشه نگریسته از ملاحظهٔ آنحال وحشت بهم رسانید آن لاغری و هزال گریان گشت خدای عزّ و جل بوی وحی فرستاد یا یحیی اتبکی مما قد نحل من جسمك و عزّتی و جلالی لو اطلعت علی النّار اطلاعة لتلدرعت مدرعة الحدید فضلاً عن المنسوج خلاصهٔ معنی اینکه ای یحیی آیا میگریی از لاغری جسم خود بعزّت و بزرگواری خودم سوگند که اگر یکبار بر آتش جهنم مطلع گردی هر آینه پیراهن از آهن در بر خواهی نمود یعنی برای ریاضت و بنده گی پس بعد از این خطاب آن ستودهٔ درگاه خشیت کباب یعنی حضرت یحیی چندان گریست که اشک گوشت هر دو گونهٔ روی انور وی را خورده سوراخ شد و دندانهای مبارکش ظاهر گردید این خبر بوالدهٔ ماجدهٔ وی رسید نزد او آمد و احبار و رهبان اجتماع نمودند و حضرت یحیی را از آن حالت اخبار نمودند گفت ادراک و احساس آن ننمودم لسان حال حضرت یحیی است

**لمؤلفه**

ز عشق دوست اگر صد هزار پاره دلم ٭ شود هزار اگر صد هزار پاره دلم ٭
مرا نه قوت احساس خویشتن باشد ٭ چرا که جسته ز اعضای من کناره دلم ٭
برای ز خون جگر بسته روزن دیده ٭ ز چاک سینه زخستی را کند نظاره دلم ٭
ربوده چنین رخ یارم ملامتم مکنید ٭ ز مهر غیر شد افتیل سنگ خاره دلم ٭
بمن نسیم سحرگاه کوی یار وزید ٭ بهر نیستی که زمن نیست پاره پاره دلم ٭

**مجملا** بعد از اطلاع حضرت زکریا علیه السلام بر آن احوال از آن نور دیده سؤال نمود یا بنیّ ما یدعوك الی هذا انّما سئلت ربّی ان یهبك لی لتقرّ بك عینی یعنی ای پسرک من چه چیز تو را باین همه رنج و ریاضت داعی و باعث میگردد من برای این از خداوند خود درخواست نمودم که تو را بمن عطا فرماید که چشم من بتو روشن گردد حضرت یحیی گفت که تو مرا باین امر کردی زکریا فرمود کی گفت که شما نفرمودید که ان بین الجنّة و النّار لعقبة لا یجوزها الّا البکاؤن من خشیة الله یعنی بدرستیکه میانهٔ بهشت و دوزخ هر آینه عقبهٔ ایست که از آن نمیگذرد مگر گریه کننده گان از ترس خدا زکریا فرمود که آری چنین است پس جد و جهد کن که کار غیر از کار من است یعنی حال تو فرق دیگر است پس حضرت یحیی برخواست و مدرعهٔ خود را افشاند که روانه شود مادر وی را گرفته گفت اذن میدهی که دو پاره نمد برای روی تو مرتب سازم که دندانهای تو را بپوشانند و رطوبت اشک تو را بر چینند یحیی راضی گشته مادر دو پارهٔ نمد ترتیب داده و بر روی آن جراحت بست دیگر باره چندان گریست که آنها تر شد پس یحیی آستین بر زده آنها را افشرد چنانکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری گردید و فرو ریخت حضرت زکریا از دیدن آنحال جگر گداز راحت بر انداز متوجه درگاه خداوند بی نیاز گردیده گفت که اللهمّ انّ هذا ابنی و هذه دموع عینیه و انت ارحم الرّاحمین یعنی خداوندا این پسر من است و این اشک چشمهای او است و تو رحم کننده ترین رحم کننده گانی

**لمؤلفه**

رفتن شهزاده علی اکبر به میدان

خامه تا گرد این رقم چون بستونم کوه غم ٭ آمد از سطوت قلم چون برجام جسم ٭
خواطرم آمد زه میر اکر شاهدنیا سوار ٭ کرد اکبر را روان میر تیغ اکی دمبدم ٭



میرود ای نور دو دیده از برم تا رزمگاه ٭ سوی تیر و سنان و خنجر و تیغ ستم ٭
از خدنگ آه بنگر سینه‌ام بشکافته ٭ آتش دل وز شکاف وی زند هر دم علم ٭
پس هم دست خویش سوی حق نمود از درد گفت ٭ الهی بنگر فلک زد قتل اکبر را رقم ٭
بنگر ای دادار اکبر میرود بر رزمگاه ٭ دام گرگان جفا افتاده بچه صید حرم ٭

**پس** علی اکبر را گریان گریان روانهٔ میدان فرمود و سر مبارک بسوی آسمان کرد و فرمود که اللهمّ فکن انت الشّهید علیهم فقد برز الیهم غلام اشبه النّاس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولك خداوندا گواه باش برین قوم که بسوی ایشان میرود فرزندم که شبیه‌ترین خلق است به پیغمبر تو در گفتار و سیرت و صورت کنّا اذا اشتقنا الی نبیّك نظرنا الیه هرگاه مشتاق لقای پیغمبر تو میشدیم بجمال او نظر میکردیم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان منع فرما و ایشان را پراکنده گردان و ولاة امر را از ایشان راضی مگردان که ایشان ما را طلب کردند که یاری ما کنند پس شمشیر کین بر روی ما کشیدند پس حضرت امام حسین علیه السلام بابن سعد لعین فرمود که خدا رحم ترا قطع کند و هیچ امری را بر تو مبارک نگرداند و مسلّط کند بر تو کسی را که تو را در فراشت ذبح کند چنانکه رحم مرا قطع کردی و قرابت مرا بر رسول الله صلّی الله علیه و آله مراعات نکردی پس باواز بلند این آیه را خواند که انّ الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذرّیّة بعضها من بعض و الله سمیع علیم پس آن شاهزادهٔ والا مقام بمیان میدان آمده و رو بدشمن را جران جمال عدیم المثال خود گردانید و مضمون این کلمات بر لسان مبارکش جاری گردید

**نظم**

منم وارث حیدر شهسوار ٭ شبیه بپیغمبر نامدار ٭ منم از حسین شمکش پسر ٭
که در راه دین میدهم جان و سر ٭ **مجملا** ٭ رجز گوی شهزادهٔ با شکوه ٭

برابر چه کرد ید با آن گروه ٭ جهان از جمالش پر از نور شد ٭ سراسر جهان وادی طور شد
سپاه علو واز لب ار روییی ٭ بکفتند با ابن سعد لعین ٭ چه در یا ست برکوشکین کوهر است
که در حسن مانند پیغمبر است ٭ چه از لشکران شور آمد پدید ٭ شنیدم که آن بدر شجرت عنید
ز سر عقل هر شش نکون تر شد ٭ بجنبش جهان تیره و تار شد ٭ بکفتا که این وارث حیدر است
حسین علا را علی اکبر است ٭ **مجملا** حضرت زکریا هر گاه متوجه است که بنی اسرائیل را
وعظ فرماید و بزلال نصایح دلپذیر غبار غفلت از چهرهٔ ضمیر ایشان بشوید بر است و چپ بنگریست
اگر یحیی حاضر بودی زبان بحرف جنت و نار نمیکشود **روزی** بدستور بنی اسرائیل را
موعظه میفرمود که حضرت یحیی سر مبارک را بعبائی پیچیده در میان مردم نشست حضرت
زکریا ملتفت راست و چپ گشته یحیی را ندید پس آغاز سخن کرد و فرمود که حدثنی حبیبی جبرئیل
عن الله تبارک و تعالی ان فی جهنم جبلا یقال له السکران فی اصل ذلک الجبل واد یقال
لها الغضبان یغضب لغضب الرحمن تبارک و تعالی فی ذلک الوادی جب قامته مائة عام
فی ذلک الجب توابیت من نار فی تلک التوابیت صنادیق من نار و ثیاب من نار و اغلال
من نار **حدیث** کرد مرا دوست من جبرئیل از حق تعالی که بدرستیکه کوهی در
جهنم است که آنرا سکران میکویند و در بیخ آن کوه وادی است که آنرا غضبان میکویند یعنی
خشمناک است و در آن وادی چاهی است که عمق آن صد ساله راه است و در آن چاه تابوتها است
از آتش و در آن تابوتها صندوقها است از آتش و جامها است از آتش و زنجیرها است از آتش
و غلها است از آتش چون حضرت یحیی وصف سکران از ابدی دستور شنید طوفان بیتابی و شور
از تنور درون پر شورش جوشیدن گرفته سر برداشت و اغفلتاه من السکران گفته بقرار

دشوریها

دشوریها دار رو بصحرا گذاشت پس حضرت زکریا از مجلس برخواسته نزد مادر یحیی آمد و فرمود برخیز
و یحیی را جستجو کن که بدرستیکه من بیم آن دارم که او را نه بینی مکر مرده یعنی میترسم که از بیتابی هلاک
شود پس مادر یحیی بیرون رفته در طلب یحیی میکشت تا بر جمعی از جوانان بنی اسرائیل گذشت کفتند ای مادر
یحیی اراده کجا داری کفت میخواهم فرزندم یحیی را جستجو کنم ذکر آتش نزد او شد و از آن جهة شوریده وار
بیرون رفته پس ایشان نیز در طلب یحیی با او متفق گشته روانه کردیدند تا بشبانی رسیدند
آن ضعیفه کفت ای راعی جوانی چنین و چنین دیدی راعی کفت شما یحیی را میخواهید کفت آری او پسر
من است سخن آتش نزد او مذکور کشته و لهذا شوریده وار بیرون رفته شبان کفت همین ساعت او را
من در فلان موضع واگذاشتم پاهای خود را در آب گذاشته و سر و چشم بسوی آسمان برداشته میکفت
و عزتک مولای لا ذقت بارد الشراب حتی انظر منزلتی منک یعنی سوکند بعزت تو ای
مولای من که آب خنک نچشم تا منزلت و مقام خود را که در نزد تو دارم ببینم **القصه**
آن ناتوان سرکشته آن یکانه کوهر کم کشته را یافته نزدیک وی رفت و سرش را بمیان دامان
خود نهاد و ویرا بخدا قسم داد که با او بخانه رود حضرت یحیی ناچار فرمان بردار کشته با وی
بمنزل آمد **لمؤلفه**
اندرین احوال ای اهل فلاح ٭ کوش کن آمد ناله از خیمه بناح ٭ در تکاپو و شور و بینش سوار
ناله و واکبراه و اشکبار ٭ دیده بر دوخت بلا میداشتی ٭ که یمین و کرب را افراشتی
یا علی یا اکبرا نیی در زبان ٭ ناله اش برهم زدی نه آسمان ٭ ای بابا کر کشت آتشه را ولیلی
بر ذبیح خود رسانیدی خلیل ٭ شاه دین چون دید اکبر غرق خون ٭ کوئی او را مانده را جوان
کوئی علی الدنیا بعدک العفا ٭ کشتهٔ عشق خدای مرحبا ٭ کرچه جان در راه جسم باختی

احوال شنیدن شهادت علی اکبر

لیک بیمار و این ساختی ٭ ای شبیه حضرت خیر الانام ٭ زنده کی بی تو بود بر ما حرام
قوة بازوی من نور دو عین ٭ کاشکی بی از تو بدی کشته حسین ٭ **مؤلف گوید**
مادر یحیی فرزند اشکبار را بنزد پدر حضرت زکریا آورد لکن اعضای یحیی صحیح و سالم لکن در
کربلای معلی علی اکبر کی یحیی آل محمد است پدر او را با اعضای پاره پاره بمحل خیمه بنزد مادر
و عمها آورد **لمؤلفه**
فوق این یحیی و یحیی حسین ٭ بین تفاوت بعد المشرقین ٭ آن یکی بدر کریان با اعضای صحیح
این یکی صد پاره معلق بتیغ ٭ بود اشکی بدیدگان آن روان ٭ خون این از زخمهای نه آسمان
رنگ خونی کاندرین نه اخضر است ٭ خون شاهزاده علی اکبر است ٭ **سید بن طاوس ره**
میکوید که چون آنحضرت بر سر کشتهٔ علی اکبر آمد روی شریف را برروی مبارکش گذارد و کفت قتل الله
قوما قتلوک ما اجرأهم علی الله و علی انتهاک حرمة رسول الله پس بی اختیار کریه بر آن
حضرت زور آور شده فرمود که علی الدنیا بعدک العفا اما تو ای فرزند کرامی پس خلاص شدی
از شداید دنیا و لیس روح و ریحان جنان شتافتی و قد بقی ابوک فما اسرع لحوقه بک ناگاه
زنان و دختران و خواهران آن کشتهٔ مظلوم فریاد زنان و شیون کنان از خیمها بیرون ریختند
و بجانب میدان بسوی نعش علی اکبر روان شدند و همکی ناله واعلیاه و اشهیداه و واقتیلاه
بر آوردند حتی اینکه زینب خاتون از خیمه بیرون آمده ناله میکرد و میکفت که یا حبیباه و یابن اخاه
یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه **حمید بن** مسلم میکوید که گویا نظر میکنم و می بینم
زنی را که از خیمها بیرون آمد مانند آفتاب با آن نور و بها آثار او ساطع بود و فریاد واویلاه
و واثبوراه میزد و ناله یا حبیباه یا ثمرة فؤاداه یا نور عیناه میکشید پرسیدم که کیست

دامان

این زن کفتند زینب خاتون دختر امیر المؤمنین است پس آمد و خود را برروی نعش مطهر علی اکبر انداخت بیان حال
٭ زینب خاتون است بر جسد پاره پارهٔ علی اکبر علیه السلام ٭
**لمؤلفه**
علی اکبر دل پر درد من بین ٭ سرشک کرم و آه سرد من بین ٭ غم مهجوری یار صبور بیست
همه بر جان غم پرور دمن بین ٭ چسان بینم ترا صد پاره پیکر ٭ پریشان کیسوی پر کرد من بین
تنم را سیل اشک آکنده کو بیت ٭ دل و لخت جگر آورد من بین ٭ ز داغ شاه شبیه شاه کو نین
سرشک سرخ روی زرد من بین ٭ **عمارة بن** واقد میکوید که من نظر میکردم در
آنحال زنی را دیدم از خیمهٔ حسینی بیرون آمد کانها البدر الطالع و ندا میکرد که واولداه
وامهجة قلباه یا لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء او کنت و سدت تحت اطباق الثری
کاشکی پیش از این کور شده بودم و این حال را نمیدیدم پس نزد آن نعش رسید خود را برروی آن نعش انداخت
٭ لسان حال مادر علی اکبر است که ای نور دیدهٔ مادر ٭
**لمؤلفه**
طرهٔ شبرنگ و جعد مشک سایت بنکرم ٭ در خم هر موت صد دل مبتلایت بنکرم
آمدم بالین یا سو عمها افتاده اند ٭ سر نهاده خون فشان بر خاک راهت بنکرم
بر نشان خاک بیت رخ نهم ای نور عین ٭ از زخم دیگر نشان خاک بیت ببنکرم
گو بده انصاف ای نور دو عینم من چسان ٭ خون چکان پیراهن و گلگون قبایت بنکرم
گر بپرسی بهر چه مادر زنی بر رو و سر ٭ کو لیت بر دولت و ای از خون حنایت بنکرم
**پس** سید الشهدا آمد و عبائی بر سرش انداخت و دست او را گرفته بسوی خیمه برکردانید پس حضرت

مروّت لیست

فرمود که او را بردارید و بنزد کشتگان نخو برید او را برداشته بنزد خیمها آوردند که در آن حال طفلی از سید الشهدا که او را جعفر میگفتند از خیمه بیرون آمد و در گوشی دو دانه دری بود و آن طفل مذعور و حیران وار از دهشت هراسان نظر بجانب راست و چپ مینمود و گوشوارهائی در میان گوشهائی میلرزید ناگاه هانی بن بعیث لعنه الله بر آن طفل ضربتی زد و او را شهید نمود راوی میگوید دیدم شهر بانویه را که نظر بر گشته آن طفل مینمود و هیچ تکلم نمیفرمود مانند مدهوشان **از شیخ مفیدره** نقل شده که او از جابر بن عبد الله روایت کرده که چون علی بن الحسین را شهید کردند جناب سید الشهدا داخل خیمه شد گریان و نالان و از جمله بانوی سکینه خاتون عرض کرد که ما لی اراک تنعی نفسک و تدیر طرفک این اخی علی ای پدر نور را چه رسیده که نزدیک است که روحت پرواز کند و چشمهایت بهر طرف میگردد برادرم علی کجاست سلطان ...

سکینه خاتونست ❊ **لمؤلفه** ❊

دل رمیده ام ای باب پاک هراسان است ❊ بمن زبان بلا شهر بت پرستان است ❊
زکوفیان شده نومیدان دل زارم ❊ برای اکبر زارم پدر در آزارم ❊
چرا ز مردمک دیده آیدت گوهر ❊ کجاست نور دو چشم پدر علی اکبر ❊

**حضرت** گریان در جواب آن نور دیده فرمود که قتلوه اللئام کشتند او را این گروه از رحمت الهی دور چون آن مظلومه این خبر را شنیدند فریاد وااخاه وامهجة قلباه برآوردند و خواست که از خیمه بیرون آید سید الشهدا از عقب او روانه شد و فرمود که یا سکینه اتقی الله واستعملی الصبر ای سکینه از خدا بترس و در مصایب روزگار صبر نما سکینه خاتون عرض کرد که یا ابتاه کیف تصبر من قتل اخوها وشرد ابوها ای پدر چگونه صبر کند کسیکه

برادرش را

برادرش را کشته اند و پدرش را تنها گذاشته اند و جمعیت او را پراکنده کرده اند حضرت فرمود که انا لله وانا الیه راجعون **مجملا** پس مادر یحیی آن نور دیده را پوشیدن جامه شالی و کندن جامه موی امر نمود آن معصوم قبول فرمود و طعام علسی برای او طبخ نموده تناول فرمود پس خوابید و چنان خوابش برد که برای نماز بیدار نشد یعنی نماز نافله پس در خواب نداییی بوی رسید که یا یحیی بن زکریا اردت دارا خیرا من داری وجوارا خیرا من جواری یعنی اراده نمودی سرائی بهتر از سرای من و جواری نیکوتر از جوار من پس آن مردم دیده بیدار و سینه کاوش بیقراری از جای جسته گفت که یا رب اقلنی عثرتی الهی فوعزتک لا استظل بظل سوی بیت المقدس یعنی خداوندا از لغزش من بگذر ای معبود من قسم بعزت تو که در هیچ سایه و زیر سقفی مقام ننمایم غیر از بیت المقدس **پس** دیگر باره آن مدرعه موئین را که عبارتست از پلاسی باشد گرفته پوشید مادر بوی در آویخته میخواست که او را از رفتن مانع آید حضرت زکریا فرمود که دعیه فان ولدی قد کشف له عن قناع قلبه ولن ینتفع بالعیش یعنی واگذار پسر او را که پرده از پیش دل او گشوده گشته و هرگز البته منتفع بعیش نمیشود یعنی از زندگانی و تن آسانی بهره نمی برد پس حضرت یحیی همان مدرعه موئی را در بر و همان کلاه صوف بر سر به بیت المقدس رفته با احبار و رهبان مشغول بندگی خداوند رحمن بود تا اینکه بدرجه شهادت رسید **لمؤلفه**

اندرین احوالی ای اهل تمیز ❊ دیده ام چون ابر گوهر اشک ریز ❊ برضمیرم جلوه گر شد مهر یار ❊
برق زد دیگر بلطف کردگار ❊ چیست علی چیست کیست نبی ❊ دید احمد در سماء دومی ❊
ارض میدان این جدال نور عین ❊ انتهاء القوات آمد زین ❊ چیست میدانی سماء دنیوی ❊
هیکلی ان است جسم برزخی ❊ چشم کز کشتی زینی اعلای فرزانه ❊ پس سماء دو تمثیلت جلوه کرد ❊

هست عیسی بسوی روح روان ❊ هست یحیی او حیوة جاودان ❊ عیش و یحیی حیات جسم و جان بود ❊
هر دو باقی اندر آن کیوان بود ❊ ارض یثرب دان سماء دنیوی ❊ بود بطحی ای رفیق اخروی ❊
کربلا میدان سماء جو تیهی ❊ مظهر اسرار رب العالمین ❊ عیسی و یحیی در آن ارض الیقین ❊
اکبر است و شاه مظلومان حسین ❊ اکبر احمد دیدن اسرار بود ❊ عقده مغز معارف بر کشود ❊
خامه چون بر گیر کفتار دعا ❊ اشک زیران گو بیا رب یا ❊ زایرم فرما خدایا شور شیتی ❊
بر مزار شاه مظلومان حسین ❊ اندر آن معراج ای پروردگار ❊ بنه مرا بر سر تو تاج افتخار ❊
یعنی ام سازی مجاور کی رضی ❊ در رواق فیض عرش هدی ❊ با هم حزب عزاداران وی ❊
زایران و دیدها گریان وی ❊ دست با و دامن آن هدی ❊ وصل بر آیین رب العالمین ❊
شیوه آیین کو خلاص بجوان ❊ **المجلس الرابع عشر** ❊ بعد حمدی یا در و جاودان ❊

در بیان عجایب و غرایبی که حضرت ختمی مآب محمد مصطفی صلعم در آسمانها شاهده فرموده اند و آن کشتی عجایب بود و از جمله آنها است عذاب جبابره و حکمرانان و در طوی آن ذکر میشود احوال جبابره شام و کوفیان و حرمله و ذریق و جبلی که در عسفان

**بسم الله الرحمن الرحیم**

شکر این شهد شیرین نمکدان رحمت بخشنده داران حمد حضرت رحمن است که بمرقات معراج کیوان حضرت نور الانوار مهمان خویش است شمع افروخته شاهد کوریها کان شکر حضرت منانی است که مراتع ملکوت و سرادقات بزم لاهوت را بانوار التفات بجهت براق سوار رفرف نشین اعنی حضرت خاتم النبیین منور بالرسالت و صلوات ذرات وجود و تحیات لسان هر موجود خاصه روان حضرت قوام کن فکانی است

که در شانش

که در شانش از روان روح القدس بر لسان خامه جاری گشت **لمؤلفه**

آنکه خورشید رخش تا ماه بعد المشرقین ❊ اهل بینش را تماشای جمالش فرض عین ❊
روی او چون مه عیان است جمالش لی تعمان ❊ در میان این و آن موی میانش بین بین ❊
خواهی ار طاعت کنی معبود خود را از یقین ❊ کن خم ابروی نمازی رکعتین ❊
آنکه او مقصود شد از ایجاد خلق ماسوی ❊ مهر او هر ذره را بر دل امانت دان و دین ❊
گلبت و انی آنکه بد مسجود صلب بو البشر ❊ شاه بطحائی لقب یثرب مقام زیب و زین ❊
آنکه نامش در سرادقها محمد خوانده حق ❊ پرتوی از نور وی روشن نمود عالمین ❊

**پس حضرت** ختمی مآب محمدی صلعم فرمودند که بعد از آن باسمان ششم رسیدیم و استفتاح جبرئیل بر طریق فتوحات ماضی بتقدیم رسانیده در ازبرای ما گشادند و عجایب و غرایب بسیار در آن آسمان مشاهده آنحضرت کرد بلی از جمله آنها شخص چیز مبتهی میکرد **اوّل** حضرت نور الانوار محمدی صلعم فرمودند که چون بر آسمان ششم در آمدم آسمانی دیدم تابان و روشن از مروارید سفید آفریده و دری از نور و بر آن در قفلی از نور نهاده نام این آسمان زیلون و مرا و را دربانی بود لعظمت که سیصد هزار فرشته از توابع وی بودند که هر یک سیصد هزار فرشته دیگر بودند و تسبیح وی این بود که سبحان المعطی الوهاب سبحان الفتاح العلیم سبحان المجیب لمن دعاه **دوّم** فرشتگانی دیدم بسیار همه صفها برکشیده و مجموع در سجود بودند بر ایشان سلام کردم سر برآوردند و جواب سلام من گفتند و باز بسجود رفتند و در سجود خود این تسبیح میگفتند سبحان الخالق العلیم سبحان الذی لا مفر ولا ملجأ الا الیه سبحان العلی الاعلی از جبرئیل پرسیدم که عبادت فرشتگان آسمان ششم چنین است گفت آری از حق تعالی بطلب تا این عبادت را بر تو و امت تو عطا فرماید طلبیدم عطا فرمود و در هر رکعتی دو سجده

فرق کواینده بنا بر آنکه این ملائکه سر از سجده بجهت جواب سلام من بر داشتند و باز سجده کردند

## لمؤلفه

چون بسجود او رکن اعظم در نماز ∴ آمده از فرق حق کارساز ∴ زانکه شد مرتضی اندر سجود
جان نثار راه معبود ودود ∴ غرق خون در صفحهٔ محراب بار ∴ فزت ورب الکعبه گفتی بودی بکار
اندر آن حالت جناب جبرئیل ∴ گفت اندر عرش شد حیدر قتیل ∴ زینب از افغان او آمد بشین
بر سر بالین شاه دین حسین ∴ گفت ای دل خسته مظلوم زار ∴ کشته هم کشته آنگاه لیتقار
سر بر آر از خواب و مسجد بیا ∴ چیست بنگ و امیر المؤمنان ∴ شاه مظلومان حسین تشنه لب
با برادر گرد از حیدر طلب ∴ دید در محراب غلطان بخون ∴ گفت انا لله و انا الیه راجعون
بر تن شاه دین در کربلا ∴ سر بسجده گشت طغرای العقاب ∴ زانکه سجاد دایم سجده بود
در عبادات خداوند ودود ∴ گاه اندر سجده فرمودی هزار ∴ ذکر سبحان مجید کردگار
اشک او جاری ز روی دیدگان ∴ خادم کردی سئوال از سر آن ∴ گفتی از یعقوب بگفت زندوار
گشت کشت او از غم یک پور کور ∴ من که هم زم در منای کربلا ∴ بهرام من نیم روز مبتلا
باب خود دیدم همان سر خلیل ∴ که اعضاء او قربانی قتیل ∴ بعضی اندر رتبه افزون از ذبیح
بعضی دیگر روح قدسی چون مسیح ∴ بر جنازه دختران و خواهران ∴ دیدام بر نیزه ها سرهای آن
پنج تن نام ها صداقت و شین ∴ کشته دیدم شاه مظلومان حسین ∴ سینه ام دارم ز غم من دردناک
یک دلی گز تیر غم صد جا چاک ∴ **سیم حضرت ختمی مآب محمدی صلعم فرمودند که**

پس در میان فرشتگان برادرم یوسف را دیدم و با او بود ند عبادات امت او و جبرئیل مرا بسلام او
دلالت فرمود سلام کردم جواب سلام داد و مرا معانقه نمود و مرا بکرامات حضرت آخر مژده کانی داد

و تسبیح

ملاقات حضرت یوسف

و تسبیح وی این بود سبحان الکریم الاکرم سبحان الجلیل الاجل سبحان الفرد الوتر
سبحان الابد الابد **چهارم** چون از یوسف گذشتم برداود و سلیمان ع ملاقات کردم و تحیت سلام
بجا آوردم جواب گفتند و مرا به رتبه کرامات دادند و گفتند امت در شفاعت امت تقصیر نکنی و تسبیح حضرت
داود ع این بود سبحان خالق النور سبحان التواب الوهاب سبحان شدید العقاب
و تسبیح حضرت سلیمان ع این بود سبحان مالک الملوک سبحان قاهر الجبابر سبحان من الیه المصیر

ملاقات داود و سلیمان

## لمؤلفه

این سلیمان است آنکه صاحب بساط ∴ داشتی اندر بساطش انبساط ∴ سیر کردی با بساط اندر هوا
تار سیدی بر دیار کربلا ∴ شد بساطش در تزلزل چون سراب ∴ آمدی بر خاک با صد اضطراب
از سبب او از جناب جبرئیل ∴ او سئوالی کرد ای ستر خلیل ∴ این فنای ذبح اعظم دان یقین
کربلا شاه مظلومان حسین ∴ او خلیل و اکبر اسمعیل وار ∴ جان سپارد در ره عشق کردگار
نی نی آنکه سر بوده مهر خدا ∴ سازد او خود را قربانی فدا ∴ در کشد خط بر تمام عاشقان
خون طپان معراج آید آسمان ∴ لعن کن بر قاتل او بر مزید ∴ زاده مرجان ملعون یزید

در احوال حضرت داود و سلیمان

**پنجم** چون از ایشان در گذشتم بفرشته رسیدم که بر کرسی نشسته مراو را اطفال هزار سر که
هیچ سری سر دیگر نمیماند و مراو را هشتاد هزار بر و بر هر بری سعر چندان بود که از مشرق
تا مغرب بگیرد و بر حوالی این فرشته فرشتگان عظیم الجثه دیدم طول هر یکی چهار صد و نود
هزار ساله راه و این فرشتگان عذاب میکردند جماعتی را بعمودهای آتشین میزدند چنانچه ریزه
ریزه میشدند و آتش در ایشان میگرفت و می سوختند و باز بحال خود باز میگشتند از جبرئیل
نام این فرشته و سبب عذاب این قوم پرسیدم گفت این فرشته را صاحب میگویند و گروهی که معذبند

جباران و متکبران امت تو میباشند که حق تعالی این ملک را با معاونان او موکل گردانیده بر این قوم
تا ایشان را با بیطریقه عذاب فرمایند تا بروز قیامت و تسبیح این ملک را استماع نمودم این بود که سبحان
من فوق الجبار بن سبحان المسلط فوق المسلطین سبحان المنتقم ممن عصاه

## لمؤلفه

زین بیانم خاطر شد خونین ملال ∴ آمدم جباری شام و کوفه یاد ∴ آنکه کردند آن ستمکاران ز کین
بر هواداران و یاران شاه دین ∴ در زمین کربلای پر بلا ∴ بر سر آن شه گلگون قبا
جمله یاران خود در بستند ∴ التب جسم شهیدان تا خشکند ∴ تازیانه بر لب زندی بر زنان
خیمها آتش زدند آن ناکسان ∴ ظلم کردندی بیرون از حد و عد ∴ منزل آنست تا دیر به در کمد
چیست میدانی کمدان نور عین ∴ منزل اعدای شاه دین حسین ∴ خواهی ار تفصیل دانی راز ها
لنظه ده گوش بر آواز ها ∴ **شیخ صدوق ره در عقاب الاعمال مسندا**

**از عبد الله بن بکر الارجانی** قال صحبت ابا عبد الله ع در طریق مکه از مدینه پس فرود
آمد آنحضرت در منزلیکه او را عسفان میگویند پس گذشتیم بکوهی که بر دست چپ راه بود و موحش بود عرض
کردم که یا ابن رسول الله صلعم بسیار هولناک و موحش است این کوه که من در راه و کوه مثل این کوه
ندیدم پس حضرت فرمود که یا ابن بکر آیا میدانی که کدام کوه است این کوه است که او را کمد مینامند و
او بر وادی از وادیهای جهنم است و در او است قتله پدرم حسین ع خداوند عذاب آن جبابره و
متکبران را در این کوه قرار داده و از تحت این کوه آبهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم جاری است
الی الان و آنچیزی که بیرون می آید از جهنم و آنچیزیکه بیرون می آید از طینت خبال و آن چیزیکه بیرون
می آید از لظی و آنچیزیکه بیرون می آید از حطمه و آنچیزیکه بیرون می آید از سقر و آنچیزیکه بیرون می آید

جبل کمد در راه مکه در منزل عسفان مکان قتله حضرت حسین ع

از جحیم

از جحیم و آن چیزیکه بیرون می آید از هاویه و آن چیزیکه بیرون می آید از سعیر و نگذشتهام از این کوه
در سفری پس ایستاده ام در اینجا مگر اینکه دیده ام جبت و زریق را که استغاثه و تضرع مینمایند
و بدرستیکه من نظر مینمایم بسوی قتله جدم حسین ع پس میگویم بجبت و زریق بدرستیکه این گروه ایشان
اگر شما دو نفر برپا کردید در سقیفه بانجام رسانیدند رحم نکردند با آل محمد صلعم زیرا که اعراض نمودید
از ما و کشتید مردان ما را و از میراث رسول الله ما را محروم ساختید و غصب حقوق ما نمودید و غیر
ما را اختیار کردید پس خداوند منتقم شما را رحم نکناد و ذوقوا وبال ما صنعتما و ما الله بظلام

## لمؤلفه العبید

خواطرم آمد در این ذکر خبر ∴ یک حدیثی کو بود دل سوز تر ∴ نالهای حضرت صادق از آن
میرسد بر گوش هوش شیعیان ∴ نالهام از ذکر آن شیدائی است ∴ مردم چشم از آن دریائی است
هر کرا مسموع کو آن سر و شی ∴ از سویدای دلش آرد خروشی ∴ ذکر سازم آن در یکو محکمیست
شیوه انصاف بهر حق بین است ∴ **در کامل الزیاره مسندا** از صفوان جمال مرویست
که در خدمت مولای ما حضرت صادق ع در طریق مدینه بودم که اراده مکه نموده بودم عرض کردم که یا ابن
رسول الله مالی اداک کئیبا حزینا منکسرا چه چیز است مرا که می بینم شما را محزون و غمناک و
شکسته خواطر فقال لو تسمع ما اسمع لشغلک عن مسائلتی پس حضرت فرمود که اگر بشنوی
آنچیزی را که من میشنوم هر آینه ترا آن شنیدن از سئوال نمودن از من باز میداشت عرض کردم
که چه چیز است که شما می شنوید ای مولای من قال ابتهال الملائکة الی الله جل و عز علی قتلة امیر المؤمنین ع
و قتلة الحسین ع فرمود که استغاثه و تضرع نمودن ملائکه را بر لعنت نمودن بر کشندگان امیر المؤمنین ع
و بر قاتلین جدم حسین ع و نوحه جنیان و گریهای ملائکه که در حول قبر آن بزرگوار میباشند و شدت جزع ایشان را

ثمن يتهنؤ معه هنا بطعام و شراب و نوم و ذكر الحديث يكي كلام كي است كه اين احوال

گوارا شود و لذت برد بغذاي يا آبي يا خوابي **ششم** از غرايب آسمان سوم حضرت ختمي مآب محمدي صلعم

فرمود که بدریائی بعد از آن رسیدم بغایت عظیم که ایلچی وصف آن نتواند کرد الاخذاوند بدیع جبرئیل گفت

این دریائی است که او را البحر النقم میگویند و مقداری از آب این دریا بود که بدنیا فرستادند که عبارت

از طوفان نوح است و این دریا هفت برابر تمام دنیا است یعنی از مشرق تا مغرب و از زمین تا باسمان

بعد از آن فرمود که چون از این دریا گذشتم باسمان چهارم رسیدم **مؤلف گوید**

که مولای ما حضرت امام رضا عم فرمودند که قد علم اولوا الالباب ان ما هنالك لا يعلم الا بما

هيهنا و حقیقتی که در کلام خدا میفرماید که سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم و مولای ما

حضرت صادق عم میفرماید که العبودية جوهرة كنهها الربوبية میتوان گفت که مثل آن

بحر سماوی در نشاء دنیوی دار غرور باشد و اگر سالکی در این بحر اجساد عنصری سیر نماید بیابد در

معراج نهان آن بحر را همچنانکه یونس نبی عم در سیر بحر بمعراج ظهور رسید **لمؤلفه**

نکته گویم تو را ای هوشیار ∴ هوش آ حرف فقیری گوش دار ∴ چیست آن دریا بدان دار غرور ∴

این جسدها در آن دریای شور ∴ نفس طرق یونس اندر بطن وی ∴ گو ظلمت نفس این معبود حی ∴

شمع سان میسوز تنگ از دیدگان ∴ از حبال سر بدامان کن روان ∴ تا بیاید آید استجابت از قفا ∴

این نصیحت گوش دار ای مبتلا ∴ کار معراج است که در آسمان ∴ گاه در دریا ببطن ماهیان ∴

یحم قدیم اقرب است از حبل الورید ∴ فوق عرش بطن حوت عارف ندید ∴ حرت او بحر حیات است ای پسر ∴

مرده را افکن بیجر افکن نظر ∴ بحر گر پیدا است بطن ماهی است ∴ فوق عرشی دان صفا آگاهی است ∴

نیست فرقی هیچ مفهوم و طوی ∴ چونکه مطلوب است دیدار عزوجل ∴ ماه بحر آن نور مخفی در حجاب ∴



بحر النقم

ابرتن افکن بر آید آفتاب ∴ چیست تن بحر هوا ها واهوس ∴ ماهی می آید شب بانگ جرس ∴

چیست ظلمات ثلثه شی العزیز ∴ ظلمت تن ما اولش دان بی تمیز ∴ ظلمت دنیا و غیبت از امام ∴

این بود ظلمات میدان و السلام ∴ یا رب آگاهم نما از خواب غم ∴ تا شوم هوشیار از دریا و نم ∴

خفته گورم خدا بیدار کن ∴ بهر معراجم خدا از زوار کن ∴ تا روم در روضه عرش اشتباه ∴

بر تراز معراج خاک قتلگاه ∴ تا به بینم بیجان از شور شین ∴ مدفن سردار مظلومان حسین ∴

قبر اکبر بینم و گریان شوم ∴ اصغر بی شیر را قربان شوم ∴ پس بیابم لبهای دردناک ∴

زار بنمایم گریبان چاک چاک ∴ بینم عباس و یاران شهید ∴ خیمه گاه آن فرد وحید ∴

گوش تم آید ناله زینب اورش ∴ سر معراج است گوی میفروش ∴ شیعیان را جملگی زوار کن ∴

عارف از احوال این اسرار کن ∴ وقت معراج است روی کن آسمان ∴ مستمع آمین بگو حمدی بخوان ∴

## المجلس الثالث عشر

در بیان عجایب و غرایب آسمان چهارم است از ملاقات فرمودن با موسی بن عمران و عبادت فرشتگان و دیدن مریم مادر عیسی و مادر موسی و آسیه زن فرعون و شهادت آن و ملاقات ملک الموت و روایت مسمع بن کردین عبد الملک و احوال گریه کنندگان است

بسم الله الرحمن الرحیم

**حمد** ضیاء و ضاح کوکب انی در سقف رجاجین و سراپرده مشکوة لاجوردین

حضرت رب العالمین است که عبد برگزیده از قدم را از جمیع امم چون نور و تموج از حضیض این بحر

مواج باوج معراج در رسانید و ثمره شجره مبارکه در ستهوای جبال جبلیه شکر جا علی شجرة طیبة ایتکم

از بطحی و طیبه آن ضیاء بقعه ایجاد و عماد سراپرده بی عماد در انجمن است از چهار سوق امهات

کشایند **و** صلوات معبود یکتا و ملکوت جلا اعلا بر روان قدسی آشیان قرب طیران آنمهر بزم

امکان افروزی باد که طوطی نطق آفرین بمداد انگبین بر لسان خامه تزیین دهد **لمؤلفه**

که در وصف کمال آن یگانه ∴ دیگر حسن جمال جاودانه ∴ نمیدانم چگویم لیک دانم ∴

که او مقصود دیگرها بهانه ∴ بلی حق بهر او بنهد عارض و خال ∴ بگوید طیر قدسی آب و دانه ∴

هر آن کو نقطه از عشق وی خواند ∴ نخواند عشق مجنون جز فسانه ∴ مجو از اغیار زین سر آستانی ∴

چه داند نطق طوطی مرغ خانه ∴ هما کو که کم از طرفه العینی ∴ بگو تسلی جست جا در آشیانه ∴

محمد شافع روز قیامت ∴ شفیع عاصیان با یک ترانه ∴ **و بعد حضرت**

ختمی مآب محمدی صلعم میفرماید که چون باسمان چهارم رسیدم و آن آسمان را از نقره خام یافتم

**و بروایتی** از مروارید تر هفت زمین و سه آسمان در حیطه وی چنین جلوه می نمود در بیابانی

نام وی بروایتی از بلور و مرا این آسمان را دری بود از نور قفلی بر وی هم از نور و بر آن قفل نوشته

بود که لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم و بر این در خازنی بود نام وی عزرائیل **و بروایتی**

موصائیل **و بروایتی** مومیائیل در را بعد از استفتاح بر طریقه معهود از برای من بگشاد

در آمدم و غرایب بسیار دیدم از آنجمله آنچه مبین میشود **اول** آنکه موصیائیل که دربان

این آسمان بود امور کلیه بوی مفوض و گویند تا بعلت موصیائیل چهار صد هزار فرشته بودند

که هر یکی از ایشان را چهار صد هزار ملازم بود استماع تسبیح وی نمودم این بود که سبحان خالق

الظلمات و النور سبحان خالق الشمس و القمر المنیر سبحان الرفیع الاعلی **دویم**

برادرم موسی کلیم را علی نبینا و آله و علیه السلام در این آسمان ملاقات کردم و بروایتی در آسمان ششم

...چهارم

دیدن موصیائیل

ملاقات حضرت موسی



والله اعلم جبرئیل مرا السلام او دلالت کرد پیش رفتم و تحیت سلام بجا آوردم برخواست و مرا در کنار گرفت

و میان هر دو دیده مرا ببوسید و گفت الحمد لله الذی اراني وجهك سپاس مر خداوندی را

که مرا بدیدار شما مشرف گردانید بعد از آن مرا بکرامات بسیار از نزد خداوند بشارت داد و چنین

گفت یا محمد صلعم امشب آن شبی است که تو را بایت یلدیی افتد راه میدهند و مجلس چنان خاص خواهد بود

که خلق در میان نگنجد **بیت** بروای جان نامحرم ∴ که امشب جنیبال او ∴

چنان خوش خلوتی دارم ∴ که من هم نیستم محرم ∴ **دانی** که چه میطلبی البته ضعفای امت را

فراموش نکنی هرچه بتو دهند نصیب امت طلبی و اگر خلافتی برایشان فریضه کنند تخفیف را التماس است

مسئلت نمائی و بآن مقدار که توانی مبالغه نمائی حضرت فرمود که گوئی فراداشتم موسی کلیم الله را این تسبیح

مشکل بود سبحان هادی من یشاء و مضل من یشاء سبحان الغفور الرحیم **سیم**

فرمود که فرشتگان آسمان چهارم را همه بزانو در آمده دیدم و این تسبیح میگفتند سبحان الرئوف

الرحیم سبحان النور المبین سبحان الذی لا یخفی علیه شیء سبحان رب العالمین پرسیدم

از جبرئیل که عبادات اهل آسمان چهارم این است گفت آری از حق تعالی بطلب تا به تو و امت تو ارزانی

فرماید طلبیدم کرامت فرمود در نماز قعده اخیر بر من و امت من فرض گردانید **چهارم**

فرمود که مریم مادر عیسی عم و مادر موسی عم و آسیه زن فرعون را در آسمان چهارم دیدم باستقبال من آمدند

و مریم هفتاد هزار کوشک از زبرجد و مروارید سفید و مادر موسی را هفتاد هزار و دیگر از زمرد سبز آسیه را

هفتاد هزار از یاقوت سرخ و هفتاد هزار از مرجان ∴

**لمؤلفه**

کیست دانی آسیه آن پاک دین ∴ آنکه فرد است از زنان عالمین ∴

حتی پرستیدی زمان در عمر خویش ∴ خانهٔ فرعون شوم کفرکیش ∴ بود او را زوجه‌ای از دیگری ∴
بود در دین ولی سرمدی ∴ دید در معراج خوان آن نیک رای ∴ می‌رود در وجه لعوقت بر سمای ∴
ملتفت شد کیست آن نیکو نهاد ∴ زوجهٔ خربیل را دید از رشاد ∴ دید فرعون را که او بگداخته ∴
آن تنوری را که ... ساخته ∴ لیک بود اینک آن زن را زکین ∴ بعد از وی اطفال ور آن ملعین ∴
بنگرید شرح آسیه احوال آن ∴ دید در فردوس خلد او جنان ∴ کرد او اظهار ایمان شد شهید ∴
از پی فرعون مردود پلید ∴ خواهر ار آگه شوی از آن حزن ∴ یک زمانی گوش ده تحریر من ∴

سوختن فرعون زن خربیل را

**از ثعلبی مرویست که** خربیل از اصحاب فرعون نجار بود و همان مرد بود که تابوت از برای مادر موسی ساخت و گویند که خزینه‌دار فرعون بود و مدت صد سال ایمان خود را کتمان میکرد تا روز یکه موسی بر ساحران غالب شد در آن روز ایمان خود را ظاهر کرد و با ساحران کشته شد و زن خربیل مشاطهٔ دختران فرعون و مؤمنه بود روزی شانه از دستش افتاد گفت بسم الله دختر فرعون گفت پدرم را میگوئی گفت نه بلکه کسی را میگویم که پروردگار من و تو و پدر تو است گفت بگویم این را به پدرم گفت بگو چون دختر آن قضیه را الفرعون نقل کرد فرعون لعین آن زن را با فرزندانش طلبید و گفت پروردگار تو کیست گفت پروردگار من و تو پروردگار عالمیان است پس آن لعین امر نمود که تنوری از مس آوردند و آتش در آن تنور افروختند و او را و فرزندانش را طلبید و گفت پروردگار شما کیست گفت پروردگار ما و تو خداوند عالمیان است پس ال ان حال آن ضعیفه است آنکه

**لمؤلفه**

نه روا آتش بیعاد افراشته ∴ ماه و خورشید اندر آن انگاشته ∴ جان دهد بر مرده‌ها جان آورید ∴
در قیامت زیر قبور دوزخی ∴ ار دار کشم علم اندر وجو ∴ جمکی بود از وی بند بود ∴

اوست

اوست قیوم صمد فرد وحید ∴ بی پدر بیمار آدم آفرید ∴ چیستی ای کفرکیش بی دلیلی ∴
حق نماید غرق اندر بحر نیلی ∴ مرند از دین حق بیگانه‌ٔ ∴ نیست کارت جز خرافات فسانهٔ ∴

**پس** فرعون لعین امر نمود که آن زن را با فرزندانش در آن آتش انداختند آن زن رو بفرعون کرد و فرمود که یک التماسی دارم که استخوانهای من و فرزندانم را بگوئی که جمع نمایند و بر زمین دفن کنند گفت تو چون بر ما حقی داری چنین خواهم کرد و امر کرد که یکیک فرزندان آن پاک دین را باتش می انداختند و چون فرزند آخرش که شیرخواره بود بآن تنور مسی افروخته انداختند آن زن

**لمؤلفه** ∴ چون آن حالت را مشاهده نمود ∴

دید چون اطفال آن نیکو نهاد ∴ خون جگر شد آن زن بیار ∴ سر بسوی آسمان کرد او برار ∴
ناله کرد دیدها مانند هزار ∴ گفت یارب آگهی از حال ما ∴ جسم و جان کردیم در راحت فدا ∴
در تنور نار فرعون سوختیم ∴ دیدها بر رحمتت ما دوختیم ∴ کافری کر سوخت ما را ابتدار ∴
تو کریمی رحمت فرما نثار ∴ در جنان ما را خداوند جهان ∴ در جمال حضرت زهرا رسان ∴

**پس** آن طفل شیرخواره بر خداوند قهار بسخن آمد و گفت صبر کن ای مادر که تو بر حقی پس آن زن را نیز بر تنور انداختند **و اما آسیه** زن فرعون پس او از بنی اسرائیل بود و موسی مخلصه بود و پنهان عبادت پروردگار عالمیان مینمود در خانهٔ فرعون و در وقت شهادت زن خربیل دید که ملائکه ارواح قادسهٔ ایشان را بالا می برند پس یقین او زیاده شد و در آنحال فرعون لعین بنزد آسیه آمد و قصهٔ زن خربیل را بجهت او نقل کرد آسیه فرمود که ای فرعون وای بر توای چه جرأتی است که تو داری بر خداوند عالمیان فرعون گفت بلکه توهم مثل آن زن دیوانه شده گفت دیوانه نیستم ولیکن ایمان آورده‌ام بخداوندی که پروردگار من و جمیع عالمیان است **لمؤلفه**

شهادت آسیه

آنکه از جود وش هم ذرات این مینا سپهر ∴ کامیاب اند از حیوة از ما هر از ماه و مهر ∴
زالتفاتی این جهان خلق پیدا و نهان ∴ از عدم بر شهر هستی آمد شاه مان ∴
اوست حی او توانا او سمیع است و بصیر ∴ اوست دادار همه ذرات از خورد و کبیر ∴

**پس** فرعون مادر آسیه را طلبید و گفت دختر تو دیوانه شده است بگو کافر شو بخدای موسی و اگر مرگ را بوی میچشانم هر چند مادر آسیه سعی نمود بر آن پاکدامن در وی اثر نکرد پس فرعون امر نمود که او را چهار میخ کشیدند و در آفتاب انداختند و امر فرعون سنگ آسیائی بر روی سینهٔ او نهادند حقتعالی پرده از پیش چشم او برداشت تا اینکه مکان خود را در بهشت مشاهده نمود **لمؤلفه**

چه دید یکی باغ رضوان جنانی ∴ هم حوران از آن در شادمانی ∴ نظر بنمود آن جشمهٔ جان ∴
بهر سو نهرها از آب حیوان ∴ هوایش زاعتدال جان گرفته ∴ نسیمش نعرتی تا کیوان گرفته ∴
زگل کرسایه بر خاکی فتادی ∴ زجاجستی و بر پا ایستادی ∴ اگر مرغی خرخی آرمیدی ∴
گل آری سایه اگه بال و پریدی ∴ گلی غنچه گل زخاک پروردهٔ ناز ∴ نوای بلبلانش عشوه پرداز ∴
هم قصرش زیاقوت و زبرجد ∴ بترتیب حروف گوی ابجد ∴ زخاک سنگ ریزهای عنبر ∴
توان از مشک تر سرا غش ∴ زعکس آب بر طاق ایوان ∴ توان دیدن زچهر ماه کیوان ∴
بگردون عکس طاقش تا که تابید ∴ عیان شد بر فلک انوار خورشید ∴ مسلسل عکس او را قوس ستاره ∴
روان بر سبحه کردان ماه پاره ∴ زعکس برجهای شاه وارش ∴ بگردون برشکل انجم کنارش ∴
زعکس میوه آن مفاتیح ∴ شده این کاخ مینا بر مصابیح ∴ **پس** از حقتعالی مسئلت نمود

که ربّ ابن لی عندک بیتاً فی الجنّة ونجّنی من فرعون وعمله ونجّنی من القوم الظّالمین

پروردگارا بنا کن از برای من خانهٔ در بهشت و برهان مرا از فرعون و کردار بداو و برهان مرا

از گروه

از گروه ستمکاران پس بسوی او الهام شد که سر بسوی آسمان بلند نماید چنین نظر نمود و منزل خود را در بهشت دید خندان گردید فرعون گفت که انظر بجنون ش کنید که من او را عذاب میکنم و او میخندد پس بر حمت الهی واصل شد **و** بروایت سلمان او را عذاب میکردند و ابر بر سر ش سایه افکند

**لمؤلفه**

بدتر از فرعون میدانی که بود ∴ آنکه میکرد و نهیب داعیم جود ∴ کیست دانی آنکه در را سوخته ∴
چهرهٔ زهرا از کین افروخته ∴ آنکه بر در زد لگد از کفر و کین ∴ سقط کرد حضرت زهرا جنین ∴
مرتضی کریان شد از آن داستان ∴ پا برهنه آمد از ایوان کنان ∴ دید زهرا را بخون غلطان زار ∴
با رخی بشکسته چشمی اشکبار ∴ گفت ای شیر محمد نور عین ∴ لعل مکن آه و فغان جان حسین ∴
زانکه از آه است عرش روانی ∴ در هلاکت چیزی روان تن فراق ∴ لیک عمر بر روی علی را از ستم ∴
سوی مسجد با غم و درد و الم ∴ هست این فرعون ای احمدی ∴ بدتر از فرعون غبطی مرتدی ∴

دیدن فاطمه حوریة ... را در آسمان

**پنجم** از علیه حضرت ختمی مآب محمد صلّی الله علیه در آسمان چهارم دیدم آن بود که فرمود فرشتهٔ دیدم بر کرسی نشسته اند که یمین و مقبوض و آن تخت او را چهار گوشه بود و هر گوشهٔ را هفتصد هزار پایه بود از زر سرخ و سیم خام و مروارید و در حوالی او ملائکه بکثرتی بودند که شمار آنرا بجز خداوند کی داند بر دست راست او فرشتگان نورانی بودند همه سبز لوی خوش بوی با روی روشن و با زبان بتلطف سخن گوی و دل بدیدار ایشان فرح جوی همه بخوب صورت و پاکیزه سیرت که کسی را چشم بر داشتن از روی ایشان دشوار بود و در دست چپ فرشتگان دیدم همه روی ایشان سیاه و لباسهای ایشان سیاه درشت خویان بد خویان تسبیح میگفتند و آتش از دهان ایشان مشتعل بود و در دست ایشان عمودها و گرزها دیدم همه از آتش چنانکه هیچکس طاقت دیدار

ایشان نداشتی و آن فرشته که بر تخت نشسته بود از فرق سر تا بقدم همه چشم است چنانکه چشمهای وی
بر مثال زهره و مریخ در آسمان میتافت و مر او را پرهای بسیار دیدم و پیش وی جریده دیدم
بغایت بزرگ و لوحی بر دست گرفته و پیوسته نظر بلوح است چنانکه از آن نظر بر ندارد و بر درختی بزرگ
پیش روی وی بر آمده و بر آن درخت چندان برگ بود که عدد آنها را جز خدای تعالی نداند و بر
و بر هر برگی نام کسی نبشته بود و دیگر چیزی بر مثال طشتی در پیش او دیدم و او هر ساعتی دست دراز
کردی و از آنجا چیزی برگرفتی گاه بدست راست بدان فرشتگان صبیح الوجه نورانی دادی و گاه
بدست چپ بان فرشتگان ظلمانی قبیح الوجه تسلیم کردی چون نظر من بر روی این فرشته افتاد هراسی
از او در دلم در آمد و لرزه بر اندام من افتاد و ضعف و سستی در وجود من پدیدار گشت از جبرئیل
پرسیدم که ای جبرئیل این فرشته کیست و نام وی چیست گفت این عزرائیل است که هیچکس را از دیدن
او چاره نیست هو هادم اللذات و مفرق الجماعات بعد از آن جبرئیل بنزدیک
وی رفت و وی را از حال من خبردار نمود و گفت یا عزرائیل این حضرت محمد است پیغمبر آخر الزمان
محبوب حضرت سبحان حضرت عزرائیل سر بلند نمود و در من نگاه کرد و تبسمی نمود و بتعظیم من برخواست
و گفت مرحبا بک حضرت ملک الملوک تو را هیچ پیغمبری نفرستاده عزیزتر و گرامی‌تر و بزرگوارتر از
تو و هیچ امتی نزد حق تعالی نیست گرامی‌تر از امت تو و من بر امت تو رحیم‌ترم از مادر و پدر ایشان
گفتم ای ملک الموت مرا دل خوش کردی و خواطرم از غم باز پرداختی اما خدشه در خواطرم هست میخواهم که
دفع آن نمائی گفت آن چیست گفتم تو را بغایت مقبوض وا دید و هیچکس و دل مشغول می بینم
سبب آن چیست گفت یا رسول الله حق تعالی تفویض این امر بمن نموده است و امانت آجال و ارواح
بمن سپرده است اهوال مهمومم و ترسانم که مبادا تقصیری از من سر زند و این خدمت کما ینبغی

بتقدیم

بتقدیم رسانم و بر ماخذه آن در مانم گفتم این طشت چیست گفت مثال تمام دنیاست که اکنون
تصرف من در این طشت است گفتم این لوح چیست گفت لوح آجال زندگان است گفتم این جریده
چیست گفت روزنامهای بندگان است گفتم این درخت چیست گفت نشان حیات و ممات بنیک
بختان است نام هر بنده بر روی برگی نوشته اند و سعادت و شقاوت وی بر روی دیگر چون آن
کس در دنیا بیمار شود آن برگ که نام وی بر آنست زرد گردد و چون اجلش در رسد آن برگ
از آن درخت جدا شود و این نام وی از لوح بسترد من دست دراز کنم و روح آن بنده خواه در
مشرق و خواه در مغرب قبض نمایم گفتم که این فرشتگان که بر یمین و یسار تواند در چه کارند
گفت فرشتگان دست راست فرشتگان رحمتند چون جان نیک بختان قبض کنم بایشان سپارم
و اهل یسار فرشتگان عذابند چون جان بدبختان قبض کنم بایشان تسلیم کنم گفتم اینها چه مقدار باشند
گفت عدد ایشان نداند مگر خدا و لیکن بقبض جان هر بنده ششصد هزار فرشته رحمت و ششصد هزار
فرشته عذاب حاضر آیند تا کدام فرقه بآن مخصوص گردند و دیگر تا بقیام قیامت نوبت بایشان
نرسد گفتم ای ملک الموت از برای هر روحی از ذوات ارواح تو را نحو متصدی میبایست بود یا دیگری را
باین کار امر توانی فرمود گفت از آن روز باز که در این مکان مرا متمکن ساخته اند من از محل خود
تجاوز ننموده ام و لیکن هفتاد هزار قابلید دارم که هر یک از ایشان هفتاد هزار فرشته در تحت فرمانند
چون آن وقت قبض روح بنده شود ایشان را بفرستم تا بقبض روح او اقدام نمایند جان او را بکنجه دار سانند
آنگاه دست دراز کرده باتمام رسانم بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله دست ملک الموت را بگرفت فرمود که ای ملک
مقرب مرا بخواهشی از تو دارم اگر قبول فرمائی بگویم گفت هر چه فرمائی بجای آورم فرمود مستدعیم که نسبت
با امتم برفق و سهولت معامله نمائی که جمع ضعیف و فرقه نحیفند قابض ارواح در جواب عرض کرد که

خواطر مبارک خوش دار بعزت معبودی که خلعت خاتمیت انبیا و رسل بر قد شریف شما پوشانیده
که هر شبانه روزی هفتاد هزار نوبت حضرت جلال احدیت جل و علا بخودی نحو با من خطاب
میفرماید که ای عزرائیل بامت محمد صلی الله علیه و آله سهل و آسان رفتار نمائی در قبض روح ایشان و بر سبیل
سهولت متوجه ایشان بالقطع رسانی لاجرم بر ایشان شفیق‌ترم از مادر و پدر مهربان بر فرزند خود

لمؤلفه

| | |
|---|---|
| هیچ دانی لیلة المعراج آن عالیجناب | یعنی آن نور مجسم حضرت ختمی مآب |
| کرد استدعا ز عزرائیل بر تسهیل کار | بهر امت کیست امت ای رفیق هوشیار |
| این سفارش دان بود مخصوص یاران حسین | زائران کربلا و با گریان با شور و شین |
| هر که اندر ماتمش گریان شدی با صد خروش | او بود منظور احمد بیشک ای یاران هوش |
| باشد عزرائیل با وی در زمان احتضار | مهربانتر از پدر و زمادر آن عالی تبار |
| خواهی ار فاش تر گویم ز صادق آن امین | میشنو از راوی کردین توانی راز قبلین |

در عوالم العلوم از کامل الزیاره از مسمع بن عبد الملک کردین مرویست که مولای ما
حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر امام حسین علیه السلام
میروی عرض کردم نه من مرد مشهوریم از اهل بصره و نزد ما جماعتی هستند که تابع خلیفه اند
و دشمنان بسیار دارم از اهل قبایل و از ناصبیان و غیر ایشان و ایمن نیستم که احوال مرا بوالی
بگویند و از ایشان ضرری بمن برسد حضرت فرمود که آیا بخاطر مرا آوری آنچه بآنحضرت کردند عرض
کردم که بلی فرمود که آیا جزع میکنی از برای مصیبت آنحضرت گفتم بلی بخدا سوگند که جزع میکنم و میگریم
تا آنکه اهل من اثر اندوه در من مشاهده مینمایند و امتناع میکنم از خوردن طعام تا از حال من آثار مصیبت

روایت مسمع بن عبد الملک کردین است ۳۴۵

ظاهر شود

ظاهر شود حضرت فرمودند که خدا رحم کند گریه تو را بدرستیکه شمرده میشوی از آنها که جزع میکنند از برای ما
و شاد میشوند از برای شادی ما و اندوهناک میشوند از برای اندوه ما و خایف میگردند از برای خوف ما
و ایمن میگردند از برای ایمنی ما و زود باشد که ببینی در وقت مرگ خود که پدران من حاضر شوند
نزد تو و سفارش کنند ملک موت را از برای تو و بشارتی دهند تو را که دیده تو روشن گردد
و شاد شوی و ملک موت بر تو مهربانتر باشد از مادر مهربان نسبت بفرزند خود پس حضرت گریست و
من نیز گریستم و فرمود که حمد میکنم خداوندی را که تفضیل داده است ما را بر خلق بخود برحمت مخصوص
گردانیده است ما اهل بیت را برحمت ای مسمع بدرستیکه آسمان و زمین گریه میکنند از روزی که امیر
المؤمنین علیه السلام شهید شده است تا حال از برای ترحم ما و آنچه از ملائکه برای ما میگریند زیاده از
دیگرانست از روزی که ما کشته شدیم گریه ملائکه ساکن نگردیده است و هر که گریه کند برای ترحم بر ما
البته خدا رحمت کند او را پیش از آنکه اشک از دیده او جاری شود و چون آب از
دیده او جاری شود اگر قطره از آب دیده او در جهنم بریزند هر آینه حرارت او را فرو نشاند
و کسیکه دلش از برای ما بدرد آید در وقت مردن چنان ما را به بیند شاد گردد و آن شادی از دلش
زایل نشود تا چون بر حوض کوثر بر ما وارد شود و چون آن حوض ما بنزد ما آیند آب کوثر شاد میگردد
و از لذت طعامهای الوان آنقدر بکام ایشان میرسانند که نمیخواهند از آنجا بر گردند ای مسمع هر که
یک شربت از آن آب بخورد بعد از آن هرگز تشنه نمیشود و تعب و مشقت نمی بیند و آن در سردی مانند
کافور است و بوی مشک از آن ساطع است و طعم زنجبیل دارد و از عسل شیرین‌تر است و از مسکه نرم
ترست و از آب دیده صاف‌تر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم بیرون می آید و در نهرهای
بهشت جاری میگردد و بر روی یاقوت و مروارید میگردد و بر کنار کوثر قدحهاست زیاده از ستارگان

دبوی خوشی آن از هزار ساله راه بمشام مردم میرسد و قدحهای آن از طلا و نقره است و از الوان جواهر است
و چون کسی اراده میکند که از آن آب بیاشامد جمیع سبوهای خوش را بمشام او میرساند و آن منده آن میگوید
که من رافیم که مراهیمی جا بگذارند و نعمت دیگر منبسطم و گویی از این مکان از نمیخواهم المسیح تو از آنها خواهر
بود که از آن حوض سیراب میکردند و هر دیده که برای مصیبت ما گریان گردد البته شاد میکرد و بنظر کردن
کوثر و بهره دوستان ما از آن آب مرادش منیده هر کسی بقدر محبتی که با ما دارد و لذت از آن میبرد که بیت

**لمؤلفه**

| | |
|---|---|
| یادم آمد بعد ذکر این خبر ⁂ قصه از دختر خیر البشر | آن زمانی را که با آه نهار ⁂ |
| زینب آمد مجلس ابن زیاد ⁂ آن لعین اظهار شادی مینمود | گفت زینب با غمی که روی او ⁂ |
| آن لعین از کبر نخوت از غرور ⁂ می نمود اظهار شادی سرور | را که اهدین اظهار شادی رو ⁂ |
| چوب بر روی میزدی آن کفر جو ⁂ یار با بر زینب دلخون زار | چشم گذشت خال بر آن دلفکار ⁂ |

**در** عوالم العلوم مرویست که چون اسیران اهل بیت را داخل مجلس ابن زیاد نمودند علیا جناب زینب
خاتون سلام نکرد و بر گوشه از آن مجلس قرار گرفت کنیزان مجبور وار گرد آن مهر گردون حیا و آفتاب را
گرفتند ابن زیاد از آن پرسید که این اوراجمانت است مرتبه دفعه ثالثه یکی از کنیزان آن بدر
آسمان سروری بر آن خبیث لعین گفت که هذه زینب بنت امیر المؤمنین ع و بنت
فاطمة الزهراء بنت سید المرسلین این زینب خاتون دختر امیر المؤمنین ع و بنت
فاطمة الزهراء بنت سید المرسلین محمد مصطفی صلعم است آن ولد الزنا گفت که ای خواهر حسین ع
وای دختر فاطمه زهرا ع حمد میکنم خدا را که شما را کشت و دروغ شما را ظاهر گردانید و شما را
رسوا گردانید لسان حال است **نظم**

دردا

حکایت حال زینب خاتون در مجلس ابن زیاد لعین بد آیین است لعنة الله علیه



| | |
|---|---|
| دردا که خامه درد دلم راز را بگو ⁂ یارا ز حرف مجلس ابن زیاد گو | کو عشاق آن شهر ابنیاء نکرد ⁂ |
| در روز اهل بیت رسالت حیا نکرد ⁂ گو از عتاب کمال از حزب ابو تراب | در دین برادر چه فساد بیا نکرد ⁂ |
| کفتم یزید به بیعت او را کرد ⁂ از سرکشی اطاعت فرمان نکرد | دیدی خدا چه کرد با و اهل جا و ⁂ |
| با او کسی این معامله غیر از خدا نکرد ⁂ در روز که دشتیم ز بدر و احد بلا | در کربلا تو واقعه کربلا نکرد ⁂ |

**زینب** خاتون فرمود که ای پسر مرجانه منت خدای را که گرامی داشت پیغمبر را که اورا و
دروغ نمیگوید مگر فاسق و رسوا نمیشود مگر بدکردار و آن ما نیستیم دیگرانند ابن زیاد گفت که ای خواهر
حسین ع دیدی خدا چه کرد با برادر تو و متمردین اهل بیت او و سینه های مجروح ما را شفا داد زینب
خاتون فرمود که ای پسر زیاد ما ندیدیم مگر نیکی شاه شهیدان بسعادت شهادت فایز گردید
ای پسر مرجانه اگر شهادت حسین ع باعث شفای قلب تو است باشد وای بر تو نزد دست که خدا تو را
با آبا و اجداد ما محشور گرداند و ایشان با تو در مقام مخاصمه بر آیند آنگاه معلوم گردد که فتح و غلبه
کراست لسان حال آن معصومه است **نظم**

| | |
|---|---|
| ای شه جوان لؤلؤ عمان افتخار ⁂ که تنگ روشنی و دامن مرجانگی دار | در راه دوست اگر سر فدا کند فدا ⁂ |
| دشمن نظام این شه جم چرا کند ⁂ جدم العز رسالت عزیز داشت | تا خلق ایمه که او آشنا کند ⁂ |
| با برادر مروج دین مبانی نمود ⁂ که ضرب تیغ یاری دین خدا کند | بدر حنین و خیبر و احزاب و کربلا ⁂ |
| فرق حکمان مدار که از بهر ما کند ⁂ گاهی گرسنه کشتی و گاهی تشنگی است | ترویج دین بهر چه زمان اقتضا کند ⁂ |
| خاتم امارت دیو دام است گو مبانی ⁂ بیعت بدست دیو سلیمان چرا کند | ضع متمردان سلیمان که او است ⁂ |

ار خندیده حسینه برادر و بوعا کند ⁂ **پس** آن لعین غضبناک گردید گویا که اراده قتل آن معصومه نمود عمرو
حریث گفت که ای ابن زیاد بر قول زنان ما تم زده دل سوخته مواخذه معقول نیست ای سر مبارک

سید الشهداء را طلبید و چوبی که آن لعین در دست داشت بر لب و دندان و بینی آنحضرت اشاره مینمود

**لمؤلفه**

| | |
|---|---|
| چوب میزد آن ستمگر بر لبی کو را نبی ⁂ | میمکید و بوسه میداد آن لب لبیلی نهار ⁂ |
| زینب آن گه کالت چه دیدای شیعیان نجم شمع سوخت ⁂ | در سر روز سر کربلا چه ابر نوبهار ⁂ |
| هرکه دیدی آن در دندان و چوب خیزران ⁂ | اشک بار او کوختی چون شمعه اشک زنده دار ⁂ |
| هرکه بشنیدی شدی دلخون و خون از چشم ریخت ⁂ | بر جبین و چهره چون گلی بر جبین کوهسار ⁂ |
| خامه گلنار ره ملامت شد ز نون مردمک ⁂ | گو بیا زینب رقم کردی شکایت اختیار ⁂ |

**پس** زید بن ارقم با آن لعین نهی نمود و گفت دیدم حضرت رسول صلعم که این لب و دهان را بوسه
میداد و شروع بگریستن نمود و آواز بلند آن لعین او را بخرافت یاد کرد و بد بشمنی خدا نسبت داد
زید گریان از مجلس بیرون رفت و بمذمت کوفیان زبان گشود **لمؤلفه**

| | |
|---|---|
| خامه سوخته دل وقت دعا کف بر گیر ⁂ | ناله یا رب و ایا الله بر سان حرف اثیر ⁂ |
| از خداوند طلب تا که جوار شه دین ⁂ | منزل معرفتی تو لوح نماید تحریر ⁂ |
| بر صف کرب و بلا در حرم عرش نشان ⁂ | سازدت حشر زیاران چه در فعل ضمیر ⁂ |
| کند در حرمت آن شاه زکریا حسین ⁂ | اگر در نامه شده ثبت از آنت تقصیر ⁂ |
| شیعه آیا سخنی گوی بخوان حمد و درود ⁂ | کی نثار نبی و بحب شه بیمثیل و نظیر ⁂ |

المجلس السابع عشر در بیان بحر ثلج و بیت المعمور و احوال آفتاب عالم تاب و طایفان
بیت المعمور و طایفان قبر مظلوم کربلا و غنایم حجه زایران حضرت حسین در شبهای جمعه است

**بسم الله الرحمن الرحیم**

لطایف

لطایف لالهٔ لاله رخسار لاله زار لاله رویان حمد حضرت لطیف رحمانیست که گلستان بزم قرب را که بهر
معراج لطیفه اولاد آدم بجنبی جبین زلف عروسان حوران جنان سنبلستان فرمود گلدسته
گلگون عذار گلچهره کان شکر کریم منانیست که اندام آبا را با متوطنان بزم السرور علیین
بجهت صف آرائی مهمان محفل لامکان بحجره کمر بسته و خلعت بوالکی نجوم و شان خورشید پروین
خلعت پوشان نمود **و** صلوات نامی ملک اعظم و سلام تقوی سکان بطنان سرادق معظم برروان
قرب آشیان نسخه احدیت در لاهوت و صورت معانی ملک و ملکوت و مظهر صفات الحی الذی
لایموت کیست آن شهر جان و مدد روان **لمؤلفه**

| | |
|---|---|
| آنکه هر سیمبری سنگ دلی سینه زنان ⁂ | ذکر خیر رش بجان و اشته شیرین دهنان ⁂ |
| بوی از عنبر زلفش بگل آمد بلبل ⁂ | آن شدی جامه دران و آن دیگری نعره زنان ⁂ |
| جلوه گر شد چه رخش ز عالم باطن بشهود ⁂ | متوطن الشهود شده بیوطنان ⁂ |
| کیست آن احمد محمود شه معراجی ⁂ | او محمد که بود رافع هر کفر نهان ⁂ |
| آنکه شد ز عالم ناسوت بمیدان که قرب ⁂ | گشت او محرم اسرار نهان رحمن ⁂ |
| ای تراب قدمت باد بها کحل بصر ⁂ | ای نثار قدمت باد زما پیکر و جان ⁂ |

**و بعد تتمه مجلس سابق است** ششم حضرت ختمی مآب محمد صلعم
فرمودند که در این آسمان چهارم دریائی دیدم که آب او از برف سفید تر بود از جبرئیل پرسیدم
گفت این بحر را بحر الثلج مینامند اگر مقدار سر سوزنی از این دریا بیرون افتد اهل سموات و ارضین
از شدت برودت هوا هم هلاک گردند هفتم بیت المعمور را آنحضرت در این آسمان دیدند بعضی
گویند که بر فوق آسمان هفتم سدرة المنتهی است **مجملا** حضرت ختمی مآب محمد صلعم در تعریف آنخانه

عجایب ششم در بیان آسمان چهارم و بحر الثلج است

عجایب هفتم در بیان بیت المعمور با قالب عالم

فرمودند که آن خانه‌ایست از یک دانه یاقوت سرخ و مر او را دو در است از زمرد سبز و در آنخانه
هزار قندیل از طلای سرخ و یاقوت گوهر آویخته و هر قندیلی روشن‌تر از آفتاب و ماه درخشان
و منبری از زر سرخ بر در آنخانه نهاده و مناره‌ای از سیم خام برافراشته ارتفاع آن پانصد سال
راه و از آن روز که این خانه مخلوق گشته تا بنفخ صور هر روزی هفتاد هزار فرشته از زیر عرش
بدریای نور درآیند و غسلی یک برآورده از آنجا بیرون آیند و ردائی نور بر دوش افکنده و
آواز لبیک برآورند و احرام بسته گرد بیت المعمور طواف نمایند و باز گردند که تا بقیام قیامت نوبت
بایشان نرسد

**لمؤلفه**

بیت معمور است چون بر کعبه حد ٭ طیف بیت الحرام ایلنش عدد
بهتر از این بیتها دانی کجاست ٭ آن حریم پادشاه کربلاست
کاندر آن هر روز بعد از هر نماز ٭ این عدد آید ملک بهر نیاز
زار و گریان در طواف خویشتن ٭ جملگی با شیون و درد و محن
طوف قبر آن امام راستین ٭ شوقها دارند با آه و انین
سر بخاک اکبری بنهاده زار ٭ هر یکی در طوف خود او اشکبار
که بقتلگه شوند زآنجا روان ٭ چون صفا و مروه بهر حاجیان
گاه بر عباس و گاهی خیمگاه ٭ چون منی و مشعر اهل صفا
این بود عرفان ایشان در مقام ٭ مثل عرفان صف بیت الحرام
خواهی ار فاش شود این رازها ٭ بشنو از یونس ز مولینا الرضا ع

**در** کامل الزیاره مسند است از یونس عن مولینا الرضا ع که آنحضرت فرمودند که کسیکه زیارت کند

حسین ع را

حسین ع را الی التحقیق که حج و عمره کرده است یونس عرض نمود که حجة الاسلام از آن شخص ساقط می شود
فرمودند نه الا آنکه حج ضعیف است تا اینکه قوة بکند و حج نماید بسوی بیت الله الحرام آیا ندانسته که بیت
الله الحرام طواف مینماید در هر روزی هفتاد هزار ملک تا شب شود چون ملائکه لیل آمدند آنها بالا میروند
و اینها طواف میکنند تا صباح و بدرستیکه حسین ع البته گرامی‌تر است بر خداوند عز و جل از بیت الله
الحرام و بدرستیکه در وقت هر نمازی البته نازل برمحل قبر حسین ع هفتاد هزار ملک ژولیده
مو غبار آلوده و دیگر نوبت بایشان نمیرسد تا یوم القیمة **مجملا** حضرت ختمی مآب محمدی ص
فرمودند که بعد از آن جبرئیل ع دست مرا گرفت و به بیت المعمور درآورد و گفت یا حبیب الله فرشتگان
هفت آسمان را امامت کن چنانکه در زمین امام امتی پیغمبرانی در آسمان نهم امام همه فرشتگان
باشی آنجا چهار رکعت نماز گذاردم و ملائکه هفت آسمان بمن اقتدا کردند حضرت ختمی مآب فرمودند که
چون آن جمعیت را مشاهده نمودم مرا آرزوی آن شد که امتم را نیز مثل این جمعیت پدید آید حضرت
عالم السر و الخفیات فی التفسیر مراد دانسته فرمان داد که یا محمد ص مثل این جمعیت در امت پدید
آرم و آن روز جمعه است و عبادات این عابدان را در مقام شریف در کار امت ضعیف تو کنم چنانچه
در کتب اهل تذکیر بنظر این فقیر حقیر رسیده که چون روز جمعه شود ملائکه ملاء اعلی و کروبیان عالم بالا
مجتمع گردند جبرئیل ع بر آن مناره بانگ نماز بگوید اسرافیل ع بر آن منبر برآید و خطبه بخواند و میکائیل
امامت فرموده نماز جمعه بگذارد و فرشتگان هفت آسمان بوی اقتدا کنند بعد از آنکه نماز را باتمام
رسانند جبرئیل ع فرماید ای جمیع ملائکه گواه باشید که ثواب اذان خود بموذنان امت حضرت محمد ص
بخشیدم اسرافیل ع گوید ثواب امامت خود را با امامان امت حضرت محمد ص و وزیر او بخشیدم و مسلم داشتم
فرشتگان بیکبار آواز بردارند و گویند هر ثوابی که ما راست در این نماز بگذارندگان نماز جمعه از امت

حضرت محمد ص بخشیدم فرمان حضرت عزت در رسد که بعزت ما سخاوت عرضه میدارید دعای آنکه خالق
سخاوت منم گواه باشید که من امت محمد ص را بخشیدم و از عذاب آخرت ایشان را ایمن گردانیدم

**لمؤلفه**

بهتر از این روز این فضل کجاست ٭ لیک الجمعه دو آن کربلاست ٭ روز جمعه از ملک در آسمان
مجمع ابلور دعا جمع سالکان ٭ از شبش شود آن نور حسین ٭ که یاد الترب بز شاهدان حسین
یعنی احمد مظهر ذات ازل ٭ با ملایک بهر خیل مثل ٭ انبیاء و اوصیا گریان زار
مجمع گریان در آن قبر و مزار ٭ این بود افضل ز زوار عمل ٭ شیعه بشتابد این بود خیر العمل
چونکه با الترب خارج از حقایق شد ٭ زایری مجمع البحرین شد ٭ روشن ار خواهی بر این بیان
بشنو از صفوان تو این رمز نهان ٭ این قول بود در کامل الزیاره مسند است از صفوان

جمال روایت نمودست که فرمود مولای ما **حضرت** صادق ع که چون بحیره روی آیا از برای
تو است که زیارت نمائی قبر حسین ع را عرض کردم آیا زیارت کنم آنحضرت را فدای تو شوم فرمود چگونه زیارت
نمیکنی قبر آنحضرت را و حال آنکه الله تعالی جل جلاله زیارت میکند آنحضرت را در هر شب جمعه و نازل میشود
با ملائکه بسوی قبر آنحضرت و پیغمبران و اوصیا و محمد افضل پیغمبران است و ما افضل اوصیا هستیم صفوان
عرض که کرد پس زیارت کنیم آنحضرت را در هر جمعه تا اینکه ادراک نمائیم زیارت الرب را فرمود که آری
ای صفوان همیشه زیارت نما که زیارت الرب تعالی نوشته میشود از برای تو در زیارت قبر حسین ع
و این است تفصیل و این است تفصیل **مؤلف گوید** که مراد از زیارت الرب تعالی
همان زیارت محمد بن عبدالله ص میباشد و آیات باهرات و احادیث وافرات باین معنی
دلالت دارد مثل ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و آیه یریدون ان

یطفئوا

یطفئوا نور الله و رسوله و آیه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
و فقره زیارت من عرفکم فقد عرف الله و آیه آسفونا انتقمنا بشرح بیان مولای ما
**حضرت رضا** ع که از برای ابی الصلت هروی فرمودند و در بسیاری از رسایل
خود آن حدیث را ذکر نموده‌ایم **مجملا** ذات واجب منزه است از هبوط و صعود
در هر حدیثی که بدین مضمون بود بجز مراد رسول الله ص است **و ایضا**

روایت دخترزاده ابی حمزه ثمالی در بیان زیارت کردن موسی بن عمران است بر حسین ابن علی ع

در کامل الزیاره مسند است از حسین دخترزاده ابی حمزه ثمالی که میگوید که من در آخر زمان
بنی مروان پنهانی از اهل شام بقصد زیارت حضرت امام حسین ع برآمدم تا بکربلا رسیدم از اهل
آنجا خود را پنهان داشتم تا نصف شب شد برخاستم و بجانب قبر مطهر روانه شدم و چون بنزدیکی قبر رسیدم
مردی بجانب من آمد بمن فرمود که انصرف ماجورا فانک لا تصل الیه برگرد در حالتیکه
مأجور هستی پس بدرستیکه تو بقبر آنحضرت نمیرسی برگشتم ترسناک چون بنزدیک طلوع صبح شد رو بقبر
مطهر آنحضرت رفتم و چون نزدیک قبر مبارک رسیدم باز همان مرد ظاهر شد بمن فرمود که بدرستیکه
تو نمیتوانی بقبر مطهر رسید گفتم که ای مرد عافاک الله چرا نمیرسم بآن قبر و حال آنکه من از کوفه بعزم
زیارت آنحضرت برآمده‌ام مرا منع منما از زیارت آنحضرت عافاک الله و بدرستیکه من میترسم که
صبح شود پس اهل شام مرا در زیارت کردن قبر مطهر آنحضرت بیابند و مرا بکشند پس آن جوان فرمود که
اصبر قلیلا اندکی صبر کن پس بدرستیکه موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام از حق تعالی سؤال
نمود و اذن زیارت آنحضرت را طلبید پس خداوند اعلی او را اذن داد بزیارت قبر حسین ع و آن
حضرت با هفتاد هزار ملک از آسمان نزول نموده بزیارت آنحضرت مشغولند از اول شب و انتظار طلوع
صبح میکشند و چون صبح طالع شود عروج بآسمان مینمایند پس من گفتم تو کیستی ایده حفظک الله عافیت یا عبد

فرمود که من از آن ملائکه میباشم که خداوند تعالی امر فرموده مرا بکبر است قبر حسین ع و استغفار نمودن
از برای زوار او فانصرفت فقد کان یطیر عقلی پس من بر گشتم و نزدیک بود که عقل و هوش
از سر من پرواز نماید از برای آن چیزی که از آن ملک شنیدم پس چون صبح طالع شد بنزدیک قبر رفتم
پس کسی مانع من نشد بنزدیک قبر مطهر رفته زیارت نمودم و سلام بآنحضرت کردم و لعن بر قاتلان آن
حضرت نمودم و نماز صبح را ادا کردم و بشتاب از کربلا بر آمدم از ترس اهل شام **لمؤلفه**

شیعه موسی وار رو بر کوه طور ∴ حول قبر در نگر اشجار نور ∴ ایچ مرئی ز پیلا ز رمز نهان ∴
در حرم بنگر بچشم سر عیان ∴ شاهدین نور خدای اکبر است ∴ اکبر شی از ابنیا و بالاتر است ∴
کو مقام انبیا و اکبری ∴ اشبر آن انبیا است بر پیغبری ∴ آن نبی که صفات الله بود ∴
کر نبود الله عبد الله بود ∴ این عبودیت مقام خلق نیست ∴ بحر تجرید است او را دل نیست ∴
زانکه مسجود شد بر ما سوی ∴ یوم ذر در صلب آدم چون ای ∴ اشبر مخلوق بر دی اکبر است ∴
حق خلق خلقت پیغمبر است ∴ این کلام است از کلام خافقین ∴ سرور لب تشنگان یعنی حسین ∴
آن زمانی را که اکبر شد سوار ∴ آمد شی کز ای لبوی کارزار ∴ شاهدین گریان شد و در سر بسکار ∴
گرد این مطلب لعرفی کبریا ∴ پس امان از دیده کشت خوان ∴ کو اوانا الی الله راجعون ∴

**عجایب هفتم** که حضرت ختمی مآب محمد ص در آسمان چهارم دیده اند

فرمودند که پس آفتاب را مشاهده نمودم که صد و شصت برابر تمامی روی زمین بود **و بروایتی**
ابن عباس عرصه آفتاب هشتاد هزار ساله راه است و چون حق تعالی آفتاب را بیافرید از نور عرش
از برای وی بپدید آورد تختی از یاقوت سرخ که آن تخت را سیصد و شصت پایه است و هر پایه را
هزار فرشته گرفته و آفتاب را اندرون زورق نهاده بر این تخت و سیصد و شصت هزار فرشته

آن تخت را

آن تخت را گرفته در دریای فلک که در تحت فلک چهارم است میبرند و هر صباح از مشرق بر می آورند و هر
بمغرب فرو میبرند و آن فرشتگان همه در آسمان بعبادت مشغول اند و روز دیگر سیصد و شصت هزار فرشته دیگر
می آیند و بدین مهم قیام می نمایند تا بقیام قیامت نوبت بایشان نمیرسد قال الله تعالی والشمس تجری
لمستقر لها **و در** بعضی از تفاسیر مستقر خورشید را بزیر عرش تعیین نموده اند که هر شب خورشید
بعد از غروب باستان عرش میبرند تا بآن حضرت خداوند جل جلاله را سجودی کند و همانجا باز دارند تا وقت طلوع
صبح آنگاه بفرمان حضرت حق جل ذکره باز او را از جانب مشرق بر آورند بر این و تیره میگذرد تا
بآن وقتی که فرمان لازم الاذعان حضرت حق آید که از جانب مغرب او را بر آرند و مولای ما حضرت
صادق ع فرمودند که ملکی که موکل بشمس است ندا میکند که یا ایها الناس اقبلوا علی ربکم
فان ما قل و کفی خیر مما کثر والهی و در نزد طلوع شمس ملکی موکل است که ندا میکند که یا ابن آدم للموت
وابن للخراب واجمع للفناء **لمؤلفه**

آفتاب ای ملک اهل کمال ∴ او بود اصل تدبیر را مثال ∴ در سمای چارمش باشد مقام ∴
هشت اینها را از نور خود تمام ∴ جمله انوار کاندر چرخ پیر ∴ مینمایند تا نجوم این اشیر ∴
جملگی ز آثار مهر خاورند ∴ در حیوة خویش سوی او سپرند ∴ گر نبودی مهر در چرخ سمار ∴
اقتهات اینها ز بند ظلمت سر آمد ∴ انچه می بینی حیات از کاینات ∴ ز علوی [illegible] زاره سبات ∴
جملگی از پرتو شمس ازل ∴ در لبای هستی اند اندر مثل ∴ جمله در زان اصل گشته کامیاب ∴
اصل هستی مان جناب بوتراب ∴ او مثل شد از خداوند جهان ∴ ما کمال نا شناسندش نهان ∴
شه حیدر که بیت ما نی نور حسین ∴ سرو سردار مظلومان حسین ∴ آنکه تربت امام و شه ولایت ∴
در ره امت سر از پیکر جدا است ∴ مستجاب اندر حریمش هر دعا ∴ هر مرض از تربتش یابد شفا ∴

هر دلی کز نور او شد کامیاب ∴ گشت اندر روزن افزون ز آفتاب ∴ هر که خواهد جلا از چشم سر ∴
ریکی از داغ آنقدر بشر ∴ چشم او از چشمه خورشید فزون ∴ ایچه در بر مبداء خود راجعون ∴
انچه غیر از شاهدین اندر دل است ∴ محو فرما کان شغل باطل است ∴ نور فرما قدیم ذو الجلال ∴
در نماز آنگاه که دارد مثال ∴ دست ما و دامن آل هدین ∴ زین جهان تا بعد یوم واپسین ∴
شیعه دستی باز کن سوی کریم ∴ کوی یا رب ای رحمن الرحیم ∴ یار با در کربلایم خاک کن ∴
از کدورات جهانم پاک کن ∴ سینه ام آه و چشم اشکبار ∴ بی جا و سازیم در آن دیار ∴
با هم یاران حرم شاه هدین ∴ یار با آمین رب العالمین ∴ حشر فرمایم کنار سلسبیل ∴
نزد آن برگزیده آل خلیل ∴ خوش بود در کوثر و نزد حسین ∴ خواستن بلبلم در آن بزم لهین ∴
شیعه آمین و حمد و درود ∴ باز گو تا کامیابی از ودود ∴

# المجلس العاشر

عشر در بیان مشاهدات آسمان پنجم است از ملک ها و فرشته جمعی از انبیاء و قصه
از یعقوب و دنیا و زینب خاتون و ملائکه خشوع و ملائکه عذاب و مستقر صورت امیر المؤمنین و حید
سید الشهداء ع و حکایت بنیها ماست

بسم الله الرحمن الرحیم

لیلای لآلی لیلة القدر ... لیالی است که سرا پرده لیله دارج را از برای معراج باطن اصل
قدیم بر افراشت و اضواء مشرقات شب زنده داران ارباب سجده شکر خالق صباحی است که انوار
اربعه عالین را بجهت قوام ارکان اربعه براق برق رفتار نگاشت **و درود** صلوات
و لآلی سلام نثار کیوان عنبر فشان حضرت عنوان ذات بیمثال که آل امجاد او که مصدوقه لنا

حضرت

**لمؤلفه** ضربت الامثال اندر ∴

آنکه در وصف جمالش خود هر ناطقه لال ∴ فهم ذاتش بغیر عرفان فرض محال ∴
تافت بر آینه صفحه امکان وجود ∴ پرتو نور رخش گشته چه کون لا اوال ∴
آنکه نایافته ناخواسته را فیض دهد ∴ در بر ش منکشف آید چه خیال و چه مقال ∴
مهر چرخ ازلی او است با خلاق یقین ∴ ما سوی سایه صفت پیرو او در دنبال ∴
احمد و حضرت محمود محمد او صاف ∴ ذکر و صفش بتحریر بر آید نه خیال ∴
ای فدای قدمش خاک رهت جان جهان ∴ انچه هستی است ز ارواح ز اشباه و مثال ∴

**و بعد** پس از دیدن احوال آفتاب حضرت ختمی مآب محمد ص باسمان پنجم بر آمدند فرمودند
که بر رسم سابق استفتاح آن آسمان حضرت روح الامین نموده و چون بر آسمان پنجم بر آمدم او را از
یاقوت سرخ و بروایتی از زر سرخ یافتم و بان و درخشان و او را چنان بزرگ یافتم که چهار آسمان
و هفت زمین در حیطه وی چون حلقه بود در بیابان و نام این آسمان ارقیع بنیان نیقون است و از
غرایبی که در این آسمان مشاهده فرمودند پنج غرایب ذکر میگردد **اوّل** فرمودند که دربان این
آسمان را فرشته دیدم که بر کرسی از نور نشسته و نام وی سقطائیل بود بروی سلام کردم جواب
فرمود و بکرامات و تشریفات بشارت داد و مرا او را یکصد هزار فرشته از توابع بود
که هر یکی از ایشان را یکصد هزار فرشته دیگر فرمان بردار بود و تسبیح این فرشته این بود که
قدوس قدوس ربنا لاربابا سبحان ربنا العظیم قدوس قدوس رب
الملائکة والروح **دوّم** حضرت ختمی مآب محمد ص فرمودند که چون از این فرشته گذشتم
بحضرت ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و لوط رسیدم بر ایشان یک یک گذشته نزد ایشان رفتم و بر

احوال آسمان پنجم

ملاقات فرشته

ملاقات جبرئیل از انبیاء

ایشان سلام نمودم جواب سلام من باز دادند حضرت خلیل الرحمن با من مصافحه نمود و فرمود که یا محمد
امت شما را وقوف باید که جلادت خواهد شد زینهار که تخفیف از برای امت ضعیف خود
طلب نمایی آنمقدار که توانی و آن جمع انبیا این تسبیح را میگفتند که سبحان من لا یصف الواصفون
عظمته و منتهاه سبحان من خضعت له الرقاب و ذلت له الصعاب

**لمؤلفه**

مرا در خاطر آمد زین حکایت چون بست شد دفتر ؛ ز دنیا هم ز یوسف زاده یعقوب پیغمبر
زمانی را که یوسف با برادرها تماشا رفت ؛ بسی زیر طریق ره بدو گشت حیران خواهر مضطر
که گرگانی ز کین بردند یوسف را بصد خواری ؛ همیشان دیده بگشود و روان شد چاره‌ای دیگر
ز غم گریان روان کاهی فتادی گاه بر منحوست ؛ رسیدی تا برادر دید با یاران هم یکسر
حلاوت خو بگردن کرد ولی بوسه‌ها دادش ؛ بلی از شوق گریان شد که تا بیهوش شد از سر
بیان قصه‌ای را اندکی گویم ز من بشنو ؛ از آن بنما قیاس زینب و فرزند پیغمبر
که در کرب بلا وقت وداع آن بنت زهرا را ؛ چه بگذشتی در آن وادی غربت بیکسی و بی رهبر

**در** کتب معتبره اصحاب وارد شده است که چون برادران یوسف از حضرت یعقوب رخصت گرفتند
که یوسف را با خود به سیر باغ و صحرا برند حضرت ایشان را اذن داد و خود همراه ایشان آمد تا شجرة
الوداع و برگشت و آن را شجرة الوداع از آن جهت میگفتند که مردم همراه مسافر تا آن شجره می‌آمدند
و بر میگشتند چون یوسف را بردند خواهری داشت دینا نام که از مادر او بود و بسیار محبت و علاقه
با او داشت در خواب دید که گرگی یوسف را در ربود دینا با شتاب از خواب بیدار شد و احوال یوسف را
پرسید چگونگی را با او گفتند او بی‌طاقت شده چادر عفت بر سر کرد و از شهر بیرون رفت و دید

که از

---

که از شجرة الوداع نیز گذشته‌اند دوان دوان می‌افتاد و بر منحوست و از دیده اشک میبارید و میگفت که
ای برادر صبر کن که یکبار دیگر تو را ببینم ای برادر تأملی نما که مرتبه دیگر روی منور ترا مشاهده
نمایم و بوی تو را ببویم چنان باضطراب میدوید که گفته‌اند چند جا بر زمین افتاد و دست و پای او مجروح شد
تا خود را به او رسانید و دست بگردن او در آورد و آنقدر گریست که بیهوش شد **خداوند**
بفریاد دل زینب خاتون برسد در وقتیکه برادر او سید الشهدا ع ذوالجناح را پیش طلبید که معصومه
مظلومه چه اضطرابها کرد و چه بلاها بجا نمود و چه گریه‌ها کرد و چه قدر دست بگردن او نمود و چه قدر
او را در بر گرفت و چه قدر گفت ای برادر ای عزیز زهرا صبر کن که یکبار دیگر تو را ببینم ای عزیز
خواهر تأملی کن که مرتبه دیگر روی تو را ببوسم و توشه از روی تو بردارم که دیگر تو را نخواهم دید
بلی زینب خاتون بی‌طاقت شده مقنعه از سر کشید و صورت خود را خراشید و فریاد **واحمداه**
**و واعلیاه و واحسیناه** از جگر برکشید و حضرت امام حسین ع او را تسلی داد و ذوالجناح را
پیش طلبید و چون خواست که پای مبارک در رکاب نهد زینب خاتون و سایر اهل بیت چهار اطراف
او را احاطه کردند البته یکی دست بگردن او کرده و یکی او را بسینه خود چسبانیده و یکی دستش را
بوسیده و یکی گفته که ای برادر چه خاک بر سر ما میشود و یکی گفته که ای جان برادر رفتی و دیگر تو را
نخواهم دید کنیزان شاید گفته باشند که در بیکسی تو آقای ما از سر ما میرود و زنان آزاد گفته
باشند که ای مولای ما ما را بکه میسپاری حضرت گریان فرموده که شما را بخداوند میسپارم و او
وکیل من است بر شما و سوار شد و رفت بمیدان و زینب خاتون با چشم گریان و دل بریان رفت بخیمه
و صبر کرد در راه خدا چنان صبری که احدی از زنان عالمیان را ممکن نیست غیر از او حتی آنکه دو طفل او
محمد و عون که از عبد الله جعفر طیار داشت شهید شدند آن مظلومه جگر سوخته شنید و از خیمه بیرون نیامد از آن

---

**آنچه مستفاد** از روایات میشود که آن سیده زنان هشت مرتبه سراسیمه
از خیمه بیرون آمده بعضی دفعه‌ها بیمار و بعضی از جمله در وقتیکه نعش علی اکبر را سید الشهدا به در خیمه آورد
و دیگر وقتیکه آنحضرت از مرکب بر زمین افتاد و دیگر وقتیکه ذوالجناح خبر شهادت بخیمه‌گاه آورد و دیگر
وقت موعظه آنحضرت در لیلة العاشورا و دیگر وقت نماز یوم العاشورا تفصیلی مراتب در اللهوف و دیگر کتب
ایراد شده است ان شاء الله تعالی طالب رجوع بر آن لازم است **سیم** فرمودند که چون از این انبیا
در گذشتم بملائکه بسیار رسیدم همه قایم بودند و نظر ایشان پیوسته ملازم اعمال ایشان بودند
همه بآواز بلند این تسبیح میگفتند سبحان القاضی الاکبر سبحان العدل الذی لا یجور از جبرئیل
پرسیدم که عبادت این فرشتگان این است گفت آری از حقتعالی طلب نما تا بامت تو کرامت فرماید طلب کردم
بمن و امت من عطا فرمود و این عبارت است از خشوع در نماز قال الله سبحانه قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلوتهم خاشعون **چهارم** و چون از این ملائکه در گذشتم بفرشته رسیدم
که اگر همه وقت فان عظمت و برابری کنند نتوانند بزرگی وی بمرتبه که تمام مخلوقات را اگر خواهد یک
لقمه نماید تواند کرد و بر حوالی او فرشتگان دیدم که سرهای ایشان در زیر عرش و پاهای ایشان در
زیر زمین هفتم در دست هر یک از ایشان عمودی از آتش و در پیش این فرشتگان طایفه دیدم از آدمیان
لباس آتشین در بر ایشان و بهاو آویخته و ایشان را بمقامع آتشین میزدند چنانچه آتش از دهان ایشان
افروخته میگشت و گوشتهای ایشان فرو میریخت و اعضای ایشان از یکدیگر منقطع میشد و باز بحالت
اول باز میگشت از جبرئیل سؤال کردم گفت یا رسول الله این طایفه مشرکانند که خدا را ثالث ثلثه
گفته‌اند این فرشته با اتباع خود موکلند من قبل الله تعالی بر عذاب ایشان که بانواع عذابها ایشان را معذب دارند
ابد الآباد قال الله عز و جل لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة و تسبیح این فرشته و اتباعش

دیدن ملائکه عذاب را

این بو

---

این بود سبحان الواحد الاحد سبحان من لیس له ولد و لا مولود **پنجم فرمودند**
بعد از آن بدریائی رسیدیم بر جوانب او ملائکه غلاظ و شداد بودند از جبرئیل پرسیدم از آن گفت این
دریا را بحر الصعق میگویند صاعقه‌های سوزنده و برقهای جهنده از این دریا پدید آید قال الله تعالی
هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا و ینشئ السحاب الثقال و یسبح الرعد بحمده و الملائکة
من خیفته و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء

**لمؤلفه**

خاطرم آمد از این ذکر خبر ؛ آنچه دیدم در کتاب محتضر ؛ زین خطر گردم لخت دل بگداخته
آه آتشبار و سوزان ساخته ؛ از ره رود دیده آید از جگر ؛ سیل خون از چشم تر دل بیشتر
اعتقاد دل چنین کای دوستان ؛ هر که بشنیده شده گوهر فشان ؛ مستمع دلخون و دیده اشکبار
هر دو بر باید چنین گوهر نثار ؛ خامه‌ام چون دل بر بیانش مایل است ؛ اعتقاد من که حق هم با دل است
حالیا آرم بتحریر و بیان ؛ تا نمایم حرف دل را امتحان

**در کتاب محتضر**

حسن بن سلیمان مسندا عن کتاب المعراج عن الصدوق ره و هو مسندا عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده
عن رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده‌اند که در شبیکه مرا باسمان بمعراج بردند پس رسیدم باسمان پنجم نظر نمودم
بسوی صورت علی بن ابیطالب ع پس از جبرئیل ع پرسیدم که یا حبیبی ما هذه الصورة اجابت من
چه جهت این صورت که مشاهده مینمایم جبرئیل ع گفت یا محمد ص ملائکه سموات را میل و شوق شد
که نظر بصورت امیر المؤمنین ع نمایند فقالوا ادنینا بدرستیکه بنی آدم در دنیای خود متمتع و محظوظ میکردند
در صبح و شام بنظر نمودن بر جمال و صورت علی بن ابیطالب حبیب تو و وصی و امین تو پس ما
گروه ملائکه را محظوظ و متمتع فرما بصورت آنحضرت بقدری که اهل دنیا را متمتع فرمودی پس خداوند از نور

فی فضیلت علی و الحسین و فاطمة و الحسن و اسماء النبی الخامسة صلی الله علیه و آله

قدسی نحو صورت آنحضرت را مصور فرموده در این آسمان یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام نزد ایشان است در شب
و روز زیارت او می نمایند و در صبح و شام دیده گاه خود را بملاحظه صورت آنحضرت منور میسازند راوی گوید
که یعنی خبر داد مرا اعمش از جعفر بن محمد علیهما السلام که فرمود که چون ابن ملجم لعین ضربت کین بر فرق مبارک
امیر المؤمنین علیه السلام زد اثر آن ضربت در آن صورتیکه در سما خامسه بود ظاهر گردد و ملائکه نظر بر آن مینمایند
در صبح و شام و لعنت میکنند بر قاتل آنحضرت ابن ملجم مرادی لعین و چون حسین بن علی علیه السلام در کربلا شهید
شد ملائکه از آسمان نازل شدند و جسد آنحضرت را برداشتند تا اینکه او را باسمان پنجم بردند و او را
در نزد صورت علی بن ابیطالب علیه السلام در آن آسمان گذاردند پس هر وقتیکه ملائکه از آسمانهای بالا نازل
شوند و ملائکه ما تحت سما خامسه بالا روند از برای زیارت صورت امیر المؤمنین علیه السلام و نظر نمودن
بسوی صورت آنحضرت و بر بینند حسین بن علی علیهما السلام را که بخون خود آغشته لعنت کنند بر یزید و ابن زیاد و بر قاتل
حسین علیه السلام **حضرت** صادق علیه السلام فرمودند که این از مکنون علوم ماست و مخزون او

## لمؤلفه

اظهار منما و رالکر را اهلی

دیده ام بعلاریان گردید تار ⁂ بی تأملی گشت یعنی گوهر نثار ⁂ خواهرم زمانی را که دید
مرتضی چون پیکر شاه شهید ⁂ چار هزار و سی زخم تیر از پس او ⁂ یکهزار و هشتاد از تیغ عدو
مرتضی را چون نمیدی حال آن زمان ⁂ او چه گفتی بر حسین تشنه جان ⁂ جای آن دارد اگر رسد از حسین
این چه حال است ای برادر نور عین ⁂ ای کدام بقعه جا مکان حسین ⁂ ای سبب افغان شور شیعی
تیرهای غضه جیب اندر تنت ⁂ زخم شبکه را چه پیراهنت ⁂ کو سرت کو دست های ای عزیز
پیکرت از خون چرا شد رنگ ریز ⁂ خواهران او دختران دلبرت ⁂ هم برادر که و اصغر جعفرت
در کجا بند ای مرا جان حزین ⁂ آمدی تنها بچرخ پنجمین ⁂ شاهدا اندر جواب آن کتاب



باز ان حال کفت ان بو تراب ⁂ سر گذشت من چه پرسی ای پدر ⁂ من چه سان گویم ز یاران و پسر
حال خواهرها چه پرسی از من ای پدر ⁂ دیگر از اطفال زار ناتوان ⁂ اکبرم عباس بیکرم دارد عیان
از زخم تیر و تیغ شمشیر و سنان ⁂ کوفیان یکباره بر من تاختند ⁂ ای تنم را تیر باران ساختند
آنچه بینی زخم که اندر پیکر است ⁂ چار هزار و سی زخم تیر کافر است ⁂ یکهزار و هشتاد دیگر را بدان
از زخم تیغ است و خنجر با سنان ⁂ از سرم پرسی که کم شد بر سنان ⁂ که گهی بر زیر چوب خیزران
از حدود دستم پرسی ای مهر و فا ⁂ قطع بجمال لعین بی حیا ⁂ آن تنم آن پیکرم اینم جدا دست
خواهرم را زین ستم پیکر شکست ⁂ سر برهنه زینب بی کس شد سوار ⁂ ناقه عریان با چشم اشکبار
خواهرم اندر قفای سر زنان ⁂ دختران بر سر زنان و نوحه خوان ⁂ اکبرم با سایر اطفال زار
با برادرها و هم انصار و یار ⁂ جملگی از روی تسلیم و رضا ⁂ در منای کربلا جانها فدا
کرده لیکن نی چو اسمعیل وار ⁂ من خلیلم ای پدر بهتر ادا بار ⁂ آمد از بهر کسی بلا و پی فدا
من نبودم طالب رمز بدا ⁂ مغفرم ذکر حسینی را آشکار ⁂ من نبودم در منی کان زوار
شاهدا این پیکر پاکت که بر ⁂ در سما نجمین بنگر پدر ⁂ خامه ها بر کربلا و از آن ایمان
الحی تا فکندی فواد شیعیان ⁂ دستها بردار از بهر دعا ⁂ با فغان بر کن یارب یار
سینه ام را از غم آفت اهدیی ⁂ کی چو آهم بر گزار آتشی ⁂ سیل اشکم چون فرات سلسبیل
ساز جارار از برای این خلیل ⁂ این نه نوح و نه خلیل آن منی است ⁂ این نه موسی و نه عیسی سماست
این نه ایوب و نه داود نبی است ⁂ این نه یعقوب و سلیمان زکی است ⁂ این نه یوسف و نه زکریا و شعیب
نه زکریای بلان و قت شیب ⁂ این خلیل الله خلیل کربلاست ⁂ کار او از کار هر عاشق جداست
اکبر کشی با صفر کشی پیر پاره یار ⁂ زخم تیر پیکر کشی پنج چار هزار ⁂ بر مزار کی روانم با غریوکی

زار عالم تا روم یکسر زهوش ⁂ از کرم در آنمزار نازنین ⁂ حشر فرمایم صف خلد برین
نام من بر در میان خافقین ⁂ این بود یکی از باب اهل حسین ⁂ جرم او بر شاه اهل بخشیده است
چونکه شهید او در بر ما زنده است ⁂ این دعا در حق ما و شیعیان ⁂ مستجاب آمد ز خلاق جهان
شیعه ام تنی بگو سمری بگوان ⁂ یعنی از روی عیب نیستی جاودان

## المجلس السابع

عشر در بیان اموراتیکه حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله در آسمان ششم ملاحظه فرمودند از
ملاقات رعاعیل و ملائکه قیام و باب الایمان و آن شکل عقلی مخلوق از عقل بودن و ملاقات مالک
جهنم و ملاقات ادریس و نوح علیه السلام و حکایت مسامیر مسمار سید الشهدا و ملاقات میکائیل علیه السلام و
تاویل میزان و مشاهده بحر اخضر و مظلم و ملائکه زائرین حسین علیه السلام

## بسم الله الرحمن الرحیم

اطیب امتعه میدان بازار بندگی [illegible] فی قرب حمد حضرت قیومی است که خلق عالم را در منشاء صدور
مواد حضرت انسان فرمود قال عزوجل وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا
**و درة** التاج تاج داران بزم انی شکر حضرت دیمومی است که از رشحات انهار و
فاضل انوار انهار جعل مواد حیات عزو آسمانی جهت بقاء مبروات ذرات موجودات در خزاین
و عوالم غیب و شهودات نمود که بکنگاه اجمال و باشتا ... انوار ... ازلیل داج تودهٔ خاک
برسم عروج بمعراج لامکانی فوق الافلاک درکشیانه شاخسار طلوع طیران نمایند قال ان الله
جعل نسب کل شیء الی الماء ولم یجعل للماء نسبا وقال ومن الماء کل شیء حی
**و** صلوات مصلین و سلام مسلمین نثار مقدم حضرت نور الانوار که مرتدی برد [illegible] مقامه



عزت است که بدین دو سیر در عوالم شهود و نهان نموده

## لمؤلفه

آنکه گاهی بر براق گاه بر رفرف نشست ⁂ در هوای مهروی ذرات عالم پای بست
از سرای تهانی شد ببزم لامکان ⁂ در مقام قرب شد جائیکه نتوان و هم جست
سر ز جیب چرخ چهارم سایران افراشته ⁂ بر تماشای عروج او ندای یوم الست
آنکه گردی او دعای مستجاب خویشتن ⁂ حفظ از بهر شفاعت کار هر بالا و پست
تا که در بازار عشاقان که صفها بشکند ⁂ تا رسد بر قنبر و نی بر بلال ویژه شکست
احمد و محمود و یسین حرف محمد کام جو ⁂ آنکه دامی بر فتاند از ما سوی الله زقید رست
ای فدای خاک پایت جسم و جان و هم روان ⁂ التفاتی بر سویدای دلم فرما که مست
گرد دار از توحید و تجرید آید کسی یابد حیوة ⁂ غرق در نار ولایت گشته چون یوم الست

**وبعد** حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله فرمودند که یعنی باسمان ششم رسیدم و بنحو آسمانهای گذشته
از استعلام و سلام استفتاح ابواب آن میسر گشته و نام آن آسمان عاروس بود و غرایب بسیار در
آن آسمان مشاهده فرمود **مؤلف گوید** که هشت چیز از مشاهدات آن آسمان
در این مختصر بتحریر و بیان می آید **اول** حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله فرمودند که چون در این آسمان در آمدم
بر ابواب او آنکه گویند نام او رعائیل است سلام کردم جواب گفت و مرا باین کلمات دعا کرد که بارک الله
فی حسناتک وزاد فی کراماتک و بعد لک فیک من آمین که نظر نمودم در زیر فرمان این
فرشته ششصد هزار ملک مطیع بودند که هر یک از ایشان ششصد هزار فرمان بردار دیگر بودند از ملائکه
و تسبیح این فرشته شنیدم این بود که سبحان الله الکریم سبحان الله النور المبین سبحان الرحمن

در بیان ملاقات رعائیل ... اول

ملاقات ملائکه قیام

فی السموات والذین فی الارضین **دوم** فرمود که مطیعان و عابدان این آسمان
کذشتم همه را در قیام بخشوع و خضوع یافتم و این تسبیح میکفتند که سبحان من یسبح له الطیور فی اماکنها
سبحان من یسبح له الانعام فی سعتها و صنکها **سوم** فرمود که از آن آسمان
کذشتم بدری رسیدیم از کافور سفید آستانه زیر بیش شبری رسیده و آستانه زبر بلندی بعرش کشیده

رسیدن کفر به باب الامان

و مرآن در راه معراج بود قفلی بروی به بزرکی آسمانها و زمینها نهاده و از عظمت آن در و بزرکی
قفل وی متعجب شدم و از جبرئیل استفسار نمودم کفت این در را باب الامان میکویند کفتم باب الامانش چرا
میکویند کفت یا رسول الله جهنم حقتعالی دوزخ را بیافرید و سلاسل و اغلال او بپدید آورد و عذابهای کوناکون
در وی ودیعت نهاد دوزخ زفره برآورد و خنده بلند ساخت تمام مکونات در معرض تلف درآمدند
خروشی از ملائکه هفت آسمان و ساکنان اطباق ارضین برآمد و حقتعالی برای این بحشید و این در را
در میان دوزخ و کل ممکنات پدید آورد تا هفت آسمان و زمین و ساکنان آنها در امان درآمدند و این
در را باب الامان بواسطه آن خوانند حضرت فرمود که از جبرئیل خواستم تا در را بکشاید و ماورای
آن در را بمن نماید کفت یا رسول الله ورای آن در دوزخ است و تورا از جز خیال چه کار است امشب
شب کرامت است بکذر تا زود تر بمقام کرامت رسی کفتم ای جبرئیل میخواهم که البته ببینم فرمان آمد که
بشارت حبیب من این در کشاده کردد و باشارت آنحضرت آن در کشاده کردید و تف دود دوزخ

پدیدار کشت **لمؤلفه**

هیچ دانی چیست این باب الامان ÷ کو میان کشت اندر آسمان ÷ در شب معراج از آن شد او مقام ÷
میشنو اندکی ز رمز کلام ÷ آدمی را شد مقام آن بکار ÷ هست این ایام سنت روزکار ÷
اولش یوم جسد دوم بدان ÷ یوم جسم سوم برطبع خوان ÷ یوم چارم نفس پنجم شعد و ع ÷

یکدم ای عقل ابواب الفتوح ÷ این مراتب کمان نفس دان ÷ نفس اماره است تا پنجم روان ÷
ازشما عقل او نور ولی است ÷ او بنور حق بیابی منجلی است ÷ نفس کافر کیش چون در راه شد ÷
ناسکار نجم او را راه شد ÷ نار دوزخ نار این اماره است ÷ امر او بالسوء او مکاره است ÷
در سماء سابع کشی نبود مقام ÷ او است وجه الله نبی والسلام ÷ او بود باب الامان شیعیان ÷
او است عابد در لباس این زمان ÷ قال الصادق العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان
او است راس خاص بهر مؤمنان ÷ بدو ختم شیعه را بروی بدان ÷ عقل کل را او است فرزند عزیز ÷
شیعه را این بیانم ده تمیز ÷ عقل کل باب الامان جزو کل ÷ عقل جزئی با جزئی دان ز کل ÷
قال العقل ملك له رؤس بعدد رؤس الخلایق الحدیث
شاهدی باب الامان عقل کل ÷ در زیارت بنکر وای شیعه قل ÷
÷ ÷ وجعل افئدة من الناس تهوی الیهم ÷ ÷
زین جهت اندر سما کرد کار ÷ او نجومی شد امان روزکار ÷
قال عز من قائل انعام وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر **در**
عوالم العلوم از حضرت رسول مرویست که آنحضرت فرمودند که ان الله جعل النجوم امانا لاهل
÷ السماء وجعل اهل بیتی امانا لاهل الارض ÷
عقل مخلوق نخستین زان نور شد ÷ شیعه موسی و جبلش طور شد ÷ ای جبلی احمد جبل احدی ÷
بالش آن نقطه را که سرمدی ÷ بیت علم احمدی این راه شد ÷ عقل و روح این دانه را آکاه شد ÷
بو این رمز حدیث و آیه ÷ کو بیت شنو زمن پیرایه ÷ قال الله تعالی واوحی ربك الی النحل
ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل

ربك ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلك لایة
لقوم یتفکرون **در** تفسیر عیاشی از مولای ما حضرت صادق علیه السلام مرویست که
فرمود نحل ما آل محمد صلی الله علیه و آله میباشیم و جبال شیعیان عرب ما میباشند و شجر شیعیان عجم ما و مما یعرشون
از موالیان ما **و** بروایت دیکر شجر موالی عتق و مما یعرشون یعنی اولاد و عبید از غیر آزادند
لکن دوستان خدا و رسول و ائمه میباشند و شیعیان و شراب مختلف الوان فنون علم
انجانی است که بتحقیق که میدانند ائمه و تعلیم شیعیان مینمایند و راه است شفا درمان میفرماید که
در علم شفا است شیعیان و دوستان ما است و شیعه او است نام غیر شیعه را خداوند دانا تر است که چه چیز ند
انکه نزدیک است و اکر کمان خلق بود بایست عسل را کخورد مکر اینکه شفا بیابد زیرا که خداوند میفرماید
فیه شفاء للناس و خلف ندارد و حال آنکه این است جز این نیست که شفا در علم قرآن است
لقوله تعالی وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة لاهله و شکی نیست در این
و آمر بین و اهل این ائمه هدی میباشند اکنان ائمه که حقتعالی میفرماید ثم اورثنا الکتاب
الذین اصطفینا من عبادنا **قال علی مولینا امیر المؤمنین** لیس
العلم فی السماء فینزل الیکم ولا فی الارض فیصعد الیکم ولکن العلم
مجبول فی قلوبکم تأدبوا بآداب الروحانیین یظهر لکم **لمؤلفه**

یعنی آیه و حدیث منه

خویشتن را هم از او کوای کن ÷ عقل را در فهم این غواصی کن ÷ شاهدی این نقطه را دریا بود ÷
این فلك تا او نبی عیسی بود ÷ او بسر داود شدی باب الامان ÷ تربیت شد زانجهت دار الامان ÷
معقل هر شیعه آنخاك شد ÷ زائری برتر ز افلاك شد ÷ با کیان او بروز و در لیل ÷
کرد کوثر جمله مجلس نشین ÷ اکثر بی دست و سر آنجا امیر ÷ هست امیر آب بر برنا و پیر ÷

با هم یاران سر از تن جدا ÷ یعنی آن خون خفتکان کربلا ÷ قاسم و عباس را کویم دیکر ÷
دیکر عبدالله آن نور بصر ÷ اکبر است و اصغر و جعفر بدان ÷ دیکر آن سرها که شد سر سنان ÷
خاتم معراج بودی در بیان ÷ کربلا افراشتی در آسمان ÷ ختم میکوید که من بی اختیار ÷
میکنم یاد حسین با تبار ÷ حال میکویم ز معراج سخن ÷ لیکن میدانم که نبود کار من ÷
ترك ذکر شاهدی و ذکر سیر ÷ چونکه نیست اندر ضمیرم ذکر غیر ÷ **چهارم**

دیدن مالك خازن جهنم را

از جبرهای که حضرت ختمی مآب در آسمان ششم ملاحظه فرمودند که در دوزخ نظر کردم فرشته بغایت مهیب
دیدم با سیاست که هیچ فرشته از او بزرکتر ندیده بودم بر منبر آهنین نشسته و آن منبر را هفتصد هزار
پایه بود هر پایه از آسمان تا بر زمین و سر به بلندی انداخته تسبیح میکفت استماع نمودم تسبیح وی
این بود که سبحان الذی لا یجور وهو مالك جبار سبحان المنتقم من اعدائه سبحان
المعطی لمن یشاء سبحان من لیس کمثله شیء این تسبیح میکفت و از دهان وی آتش میرفت هر
پاره آتش مانند کوهی و آتش از هر سوراخ بینی وی شعله میزد و این فرشته مقبوض و ترش روی و خشمناك
بود و مرا او را هر چشم بود هر چشمی برابر تمامی دنیا و از چشمهای وی آتش زبانه میزد و من از وی
بغایت ترسیدم که اکر نه حقتعالی نکاه داشتی بیم مفارقت روح بود از بدن کفتم ای جبرئیل این
کیست که از ترس وی راه کم کردم و بند بند من در لرزه درآمد و عقل من در جناح طیران است
کفت این مالك دوزخ است خازن نار که از آن روز که حقتعالی او را خلق فرموده هرکز نخندیده است
و استبشار ننموده پس رفتم و بروی سلام کردم از بسیاری خشمی که داشت سر بر نیاورد جبرئیل او را
خبر کرد که یا مالك این حضرت محمد صلی الله علیه و آله است پیغمبر آخر الزمان چون این شنید سر برآورد و جواب سلام من بکفت
و تعظیم من برخواست و مرا تواضع کرد و دست مرا بکرفت و کفت بشارت مر تورا ای محمد صلی الله علیه و آله که خشنودی

خدای تعالی و کرامتهای او حیّت بار عالم کوشت و پوشت تو را بر آتش دوزخ حرام کرده است و هر که متابعت تو کند
بلبرکت تو آن نیز بر آتش دوزخ حرام کرده و مرا حقتعالی فرموده اگر بر عاصیان رحم نکنم و انتقام از آنها
که بتو ایمان نیاورده اند و متابعت شما ننمایند بکشم پس فرمود که در دست مالک عمودی دیدم
با هفتصد سر که خلق اولین و آخرین آنرا از جایی بجانب دیگر نتوانستندی گردانید پس حضرت
استدعا فرمودند که درکات دوزخ را بتفصیل بآنحضرت بنماید مالک اطاعت نمود و آنحضرت در هر
درکه از درکات طایفه را بعذاب مخصوص دیده و در بعضی از روایاتست که در مراجعت مثالها فرمودند

ملاقات ادریس و نوح نبی علیهم

**پنجم** فرمودند که چون از اینجا گذشتم با درلیس و نوح پیغمبر علیهما السلام رسیدم بر یکی ایشان رفتم و سلام کردم جواب سلام
و معانقه کردند و بدیدن من شادمانی نمودند و گفتند که الحمد لله الذی اذانا و جعله دوحرزی
ملاقات ادریس در آسمان چهارم فرمودند و در خبر دیگر در بهشت او را ملاقات فرمودند و تسبیح ادریس
این بود سبحان بجیب الشایلین سبحان قابض الجبار سبحان الذی علا فعلی و بلغ علوه
احد و تسبیح نوح که من شنیدم این بود سبحان الحی الحلیم سبحان الخالق الفرد الکریم
سبحان العزیز الکریم **لمؤلفه**

نوح را نام شی سکن بودی ز خیل انبیا ؛ هیچ دانی از چه شد مشهور نوح مبتلا
آن زمانی را که کشتی ساخت از بهر نجات ؛ جبرئیل آورد مسمارش ز عرش کبریا
کوفت بر کشتی تمامی تا بمسمار حسین ؛ چون رسید او دید در معنی زمین کربلا
گشت آگاه از حکایات شهنشاه دیده کام ؛ نوحه گر گردید اندر بحر اعظم بانوا
زانکه بشد نوح نام نامیش در بزم قرب ؛ بسکه خون بارید در کشتی بشاه کربلا
در عوالم این بیان مرموز شد گر می شنو ؛ تا ترا آگاه سازم من ز اصل مدعا



حکایت مسمار کشتی نوح

در عوالم العلوم از کتاب خرایج و جرایح باسنادم فوع عن انس بن
مالک از حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله روایت کرده در زمانیکه حقتعالی
اراده فرمود که قوم نوح هلاک شوند وحی فرستاد بر تهیه تخته های کشتی بعد از سرانجام آنحضرت نمیدانست
که چگونه کشتی را بسازد پس جبرئیل علیه السلام آمد با تابوتی که در او یکصد و بیست و نه هزار مسمار بود بر آن
حضرت نازل شد و هیئت کشتی را بآنحضرت تعلیم فرمود پس مسمارها را کوفت تا اینکه پنج مسمار باقی ماند
پس یکی از آن پنج مسمار را دست برده برداشت چون بدست گرفت آن مسمار درخشید و مانند کوکب

مسمار محمدی صلعم

درخشان در فلک آسمان نورافشان گردید پس حضرت نوح علیه السلام از مشاهده آن حال حیران گردید پس مسمار
بامر خداوند جبار بزبان فصیح بنطق آمده و گفت که یا نوح من مسمارم باسم خیر الانبیاء محمد بن
عبدالله صلعم پس جبرئیل نازل گردیده و حضرت نوح از او پرسید که یا جبرئیل این چه مسماریست که من
مثل او در میانه این مسامیر ندیده ام جبرئیل گفت که این مسمار باسم سید انبیاء محمد بن عبدالله
صلعم میباشد و این مسمار را بر جانب اول کشتی بزن و آن حضرت چنان کرد **پس** مسمار دوم را
برداشت و آن نیز درخشان چون مهر آسمان نورافشان گردید حضرت نوح از آن سؤال فرمود جبرئیل
گفت این مسمار برادر و پسر عم آنحضرت سید اوصیا علی بن ابیطالب است پس او را بجانب چپ
کشتی بزن آنحضرت چنان نمود **و** مسمار سیم را برداشت پس آن نیز شعشعانی گردید و نورش
بجانب علو بود پس بعد از سؤال جبرئیل گفت این مسمار فاطمه زهرا است که میباشد او را بجانب مسمار
پدر یعنی حضرت ختمی مآب محمدی صلعم بزن **پس** مسمار چهارم را برداشت آن نیز درخشان و نور
افشان گردید جبرئیل علیه السلام گفت این مسمار حضرت امام حسن علیه السلام است او را بجانب مسمار امیرالمؤمنین علیه السلام
بزن **پس** مسمار پنجم را برداشت و آن نیز چون کوکب درخشان نورافشان گردید و نداوت و تری

بر دست حضرت نوح علیه السلام ظاهر گردید بعد از سؤال جبرئیل گفت یا نوح این مسمار سرور شهیدان حضرت
امام حسین علیه السلام است او را نیز بجانب مسمار امیرالمؤمنین علیه السلام بزن حضرت نوح فرمود که یا جبرئیل این نداوت
و تری چیست جبرئیل گفت که این نداوت خون است **پس** بقصه حضرت امام حسین علیه السلام اشاره
فرمود و عمل امت را در حق آن حضرت پس حضرت نوح علیه السلام و جبرئیل علیه السلام لعن نمودند قاتل آنحضرت را
و ظلم کننده گان و کسانی که آنحضرت را از حق خود منع نمودند بر همگی لعنت نمودند
**لمؤلفه**

نکو که نوحه نوح از برای طوفان است ؛ که نوح نوحه گر سرور شهیدان است ؛ بگفته الم از درد شاه دین گریان
بسینه من زده و اکبر و حسین گویان ؛ باه و ناله ببال دل است با کشتی یکسان ؛ که تا رسید بکردار کربلا حسین
در آن زمانی که کشتی بموج طوفانی ؛ رسید که کشتی در آن دشت نوح ربانی ؛ سبب سؤال بنمود از کوکب غفور
بگو رسید خطاب از حکایت عاشور ؛ بنوحه لب بگشود و هزار شیون کرد ؛ زمین کرب و بلا را ز اشک خون کرد
هزار لعن نموده بقاتلش شه دین ؛ از آن گذشت بانده و آه و درد و انین ؛ چو نوحه گر شده بر شاه کشور تقدیر
از آن بنوح ز خیل نبی لقب گردید ؛ **در** عوالم العلوم مرویست که چون کشتی نوح نبی علیه السلام در طوفان بکربلا
رسید بنحوی طوفانی شد که نوح ترسید از غرق شدن پس عرض کرد که پروردگارا جمیع دنیا را گردیدم
بچنین فزعی مبتلا نشدم که در این زمین هولناک مبتلا گردیدم جبرئیل نازل شد که یا نوح در این
موضع کشته میشود نور دیدگان خاتم پیغمبران حسین فرزند خاتم الاوصیا عرض کرد که کیست
قاتل او جبرئیل گفت کشنده او لعین اهل هفت آسمان و هفت زمین پس نوح چهار مرتبه آن
لعین یعنی یزید را لعنت نمود پس کشتی او در جودی قرار گرفت **ششم** حضرت ختمی مآب محمدی صلعم

دیدن میکائیل فرشته را

فرمودند که چون از آن دو بزرگوار گذشتم بمیکائیل رسیدم و دیدم که بر کرسی عظیم نشسته و در پیش روی



دی ترازوئی بود بزرگ چنانچه اگر کفه وی از آسمانها و زمینها بزرگتر و عمود وی از مشرق تا بمغرب
رسیده بود و طومارهای بسیار نزد وی نهاده پیش رفتم و بر وی سلام کردم جواب داد و بر پای خواست
و مرا در کنار گرفت و مرا دعا کرد و گفت زادک الله کرامة و فرجا و بعد از آن گفت ای
محمد صلعم بشارت میدهم ترا که هیچ امتی را خیر و کرامت چون امت تو نیست و میزان ایشان اثقل
موازین جمیع امم است خوشا حال آنکسیکه پیروی تو کند و محبت تو ورزد و وای بر آنکسیکه عصیان
شما نماید و بغض تو در دل داشته باشد و مرا او را اتباعان و سپاه بیشمار بود **مرویست**
که میکائیل را هفتصد هزار سر هست و هر یکی علمی و در زیر هر علمی هفتصد هزار فرشته دیگر
هم صفها کشیده منتظر فرمان میکائیل علیه السلام میباشند همگی مرا گفتند یا رسول الله صلعم ما همه خادم
تو ایم و بر تو صلوات میفرستیم پیش از خلق آدم علیه السلام بمدت بیست و پنج هزار سال و بر عدد قطرات باران و برف
و هر گیاهی که از زمین روید یکی از فرشتگان موکلست و تربیت آن مینماید و بکمال میرساند
و باز همگی نزد تو عود میکنند و تا قیام قیامت نوبت باو نمیرسد و تسبیح میکائیل این بود در ب کل مومن
و کافر سبحان من تضع ما فی بطونها الحوامل **لمؤلفه**

دیدن میکائیل

هیچ دانی چیست میزان ای عزیز ؛ وزن او دیگر چه باشد ده تمیز ؛ هست میزان شاه مظلوم حسین
وزن او باشد رسول مشرقین ؛ این بیانها از حضرت باقر رسید ؛ شیعه را بر ذکر او دادم نوید
**در** عوالم العلوم از مولای ما حضرت باقر علیه السلام مرویست که رمضان مگوئید و شهر رمضان بگوئید
زیرا که رمضان اسم خداست و کسیکه در شهر رمضان از خانه بیرون رود و در راه خدا قدم گذارد
خدای اینجا نیکه کسیکه داخل گردید طواف کند حسین را و حسین اسم امام است پس تکبیر گوید در نزد
رؤیت امام علیه السلام از برای او است در روز قیامت صخره و سنگی در میزان او که سنگین تر از آسمانها و زمینها

در زمینهای مشکانه بوده باشد با آنچه در ایشانست و در جوف و تحت ایشانست راوی عرض کرد که میزان چیست ای مولای من حضرت فرمود که نظر را رفیق نمودی با سعد بدانکه صخره رسول الله است و ما ئیم میزان و این است که حق تعالی در شان امام میفرماید که لیقوم الناس بالقسط و کسیکه تکبیر گوید در نزد امام و بگوید که لا اله الا الله وحده لا شریک له حق تعالی رضوان اکبر را بجهة او بنویسد و جمع فرماید میانه او و ابراهیم و محمد و پیغمبران مرسل در دار الجلال عرض کردم که دار الجلال چیست فرمود مائیم دار الجلال و این است که حق تعالی میفرماید که تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون فی الارض علوا و لا فسادا و العاقبة للمتقین و میفرماید که تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام پس مائیم جلال خدا و کرامت او و آنچنان کرامتیکه اکرام نموده است حق تعالی بندگان را بطاعت کردن ایشان **و در** زیارت مولای امیر المؤمنین است که السلام علیک یا میزان الاعمال و سیف ذو الجلال و ساقی السلسبیل الزلال **و در** روایات متواتره است که وزن و سنگینی میزان حب آل محمد است و سبکی و خفت میزان عداوت ایشانست صلوات الله و سلامه علی محمد و آله و ذریته اجمعین **هفتم** فرمودند که بعد از دیدن میکائیل بدریائی رسیدم سبز و نورانی و در روی چندان ملائکه دیدم که شمار آنها را هیچکس نداند جز خداوند عز و جل با آواز بلند این تسبیح میگفتند سبحان القادر المقتدر الکریم الاکرم سبحان الجلیل الاعظم از جبرئیل پرسیدم که این چه دریاست گفت این را بحر اخضر میگویند که اصل جمیع خضروات از اینست **هشتم** فرمودند که بدریائی دیگر رسیدم مظلم و در روی چندان فرشته دیدم که شمار آنها را کسی نمیداند بجز خداوند عز و جل همگی آواز بلند این تسبیح میگفتند که سبحان من علا فقهر سبحان المطلع علی من خافه و جهر از جبرئیل سؤال از آن دریا و سکان او

نمودم

نمودم که ایشان در یا و سکان او را کسی نمیداند بجز الله تعالی **لمؤلفه**

این ملایک را که عقد و حصر نیست ⁂ جمله را دائی که شغلی غیر حبست ⁂ جملگی اذن زیارت از خدا ⁂
باز گیرند از برای کربلا ⁂ دسته دسته در نزول و در صعود ⁂ در حرم گه در رکوع و گه سجود ⁂
گاه چون حجاج طواف از شور شین ⁂ مینمایند قبر شاه دین حسین ⁂ گاه سر بر تربت اکبر نهند ⁂
گاه رو بسوی شهیدان میکنند ⁂ گاه اندر خیمه گه قتلگاه ⁂ گاه اندر ناله و گه آه و آه ⁂
گه بسوی عباس آیند بزار ⁂ ناله کرده فصل کلی الله زار ⁂ از جناب صادق این گفتار شد ⁂
راوی کاملی بن عمار شد ⁂

**در** کامل الزیاره مرویست مسندا از اسحق بن عمار عن ابی عبد الله که آنحضرت فرمودند که نیست هیچ ملکی در آسمانها و زمین مگر اینکه ایشان از خداوند عز و جل مسئلت مینمایند که ایشانرا اذن دهد در زیارت قبر حسین پس فوجی نازل میشوند و فوجی عروج مینمایند **و در** حدیث دیگر فرمودند که بعد از هر فریضه هفتاد هزار ملک بزیارت قبر آنحضرت می آیند **و در** حدیث دیگر در هر مسائی هفتاد هزار و در هر صباحی هفتاد هزار و در این مضامین اخبار بسیار بما رسیده است و در اینجا بوجیزه بر جمله از آنها اشاره نموده است **لمؤلفه**

وقت دعا آمده دستی بر آر ⁂ بانگ بیا الله و اشکی ببار ⁂ مطلب از ناله بعد شور و شین ⁂
تا برواق شه خوبان حسین ⁂ سر بگذاریم ببوی جان خویش ⁂ باز سپاریم بدین قلب ریش ⁂
در صف محشر بر آن هدین ⁂ جمله بکوثر شده مجلس نشین ⁂ شیعه ز کاغ جگر آتش بر آر ⁂
حمد درود محبان نثار ⁂ المجلس السابع عشر در بیان واقعات آسمان هفتم است و ذکر هفتاد امر عجیب که در شب معراج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در آنجا دیده بجمله آنها ذکر ملکیه چهار رو دارد و اسرافیل صاحب صور و ملاقات ابراهیم خلیل الرحمن و اشاره بفوق منبر خلیل الرحمن در رمز و خلیل الله در صحرای کربلا و بعضی از وارد ات آنحضرت

بسم الله الرحمن الرحیم ⁂

اهتزاز سرادق بیستون را که بیستون حمد حضرت معبود ستونست و کار سبعه متلاطم الامواج را شکر حضرت مسجود لنون است آن معبودی که سراپرده انس را بجهة معراج شاه صاحب تاج برافراخت و بزم علیین و سدرة المنتهی را چراغان بشعل سرضیا و نور کائنات **و** صلوات اسمای اشیاء و سلام بجهة بقای ذرات کابوعا و ما ادنی نثار کیوان عز و شان حضرت مسند نشین محفل او ادنی و آل و امجاد آن در یتیم یکتا باد ⁂ **لمؤلفه** ⁂

آنکه از شور جمالش این جهان بر پا ستی ⁂ بزم امکان از فروغ نور روی برجاستی ⁂
از مکان تا لامکان و ز لامکان تا بزم جان ⁂ جمله را عز رفتن در لیلة الاسرا استی ⁂
ز التفاتی از سرادقهای عزت تا بعرش ⁂ هر مواری را ببطن ام نحو آراستی ⁂
در حقیقت او مثلی بهر خدای بیمثل ⁂ گر چه شد لیکن مثل بیمثل و بیهمتاستی ⁂
اوست آن نوری که در معراج قرب شد چنان ⁂ اقرب از قوسین و او مصداق او ادنی استی ⁂
احمد محمود سلطانی محمد نور پاک ⁂ آنکه او قایم مقام خالق یکتاستی ⁂
بعثتش را بیعت نحو خواند حق ذو المنن ⁂ دست او از جمله دست کن فکان بالاستی ⁂

**و بعد** پس از مقام سابق الاشاره حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله میفرماید که پس باسمان هفتم رسیدم غلظ هر آسمانی پانصد ساله راه و مسافت بین السمائین نیز پانصد ساله راه بود و این آسمانرا از جوهر سفید و بروایتی از در سفید و بروایتی از نور تابان یافتم و نام وی اسحاقائیل بعد از استفتاح جبرئیل چنین بدین آسمان در آمدم و هفت چیز از مشاهدات آن بتحریر می آید **اول** فرمودند که خازن او را دیدم روحائیل نام وی بود بروی سلام کردم جواب داده و بملاقات من بشارتم تمام نمود و مرا

بقبول

بقبول حسنات و رفع قضای حاجات بشارت داد و کرامتهای بسیار و علا فرمود و در فرمان او هفتصد هزار فرشته دیدم که هر یکی را خیلی و لشکر هفتصد هزار فرشته دیگر بود و تسبیح آن فرشته این بود که سبحان الذی بسط السموات فرفعها سبحان الذی سطح الارضین ففرشها سبحان الذی اطلع الکواکب و اذهرها سبحان الذی ارسی الجبال فثبتها **دوم** فرمودند که بفرشتگان عبادت آسمان گذر کردم همه در قیام بودند با تذلل و با آواز بلند این تسبیح میگفتند که سبحان الملک العلی العظیم سبحان الجلیل الکریم الحلیم سبحان من لا یصف الواصفون کنه صفته عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا **سوم** فرمودند در میان این فرشتگان فرشته دیدم بعظمت ایستاده سر او بساق عرش رسیده و پاهایش بزمین هفتم و اگر خدای حق تعالی فرماید که تمام عالمیان را بیک لقمه نماید تواند کرد تسبیح وی شنیدم این بود سبحان المحتجب بنور جلاله سبحان المصور فی الارحام ما یشاء **چهارم** فرشته دیگر دیدم در میان فرشتگان مر او را هفتصد هزار سر و بر هر سری هفتاد هزار روی و بر هر روی هفتاد هزار دهان و در هر دهانی هفتاد هزار زبان تسبیح میگفت بهر زبانی هفتصد هزار لغت که هیچ لغتی بلغت دیگر نمیمانست و مر این فرشته را هفتصد هزار بال بود و هر روز در نهر النور که جوئیست از جویهای بهشتی هفتصد بار فرو میرود و غوطه میخورد و بیرون می آید و پر و بال خود میافشاند از هر قطره خداوند اعلا بکمال قدرت خود فرشته می آفریند که تسبیح میگویند تا بروز قیامة و تسبیح آن فرشته را شنیدم این بود که سبحانک ما اعظم شأنک سبحانک ما اعلی مکانک **پنجم** فرمودند که فرشته دیگر دیدم در میان این فرشتگان بر کرسی نشسته و مر او را چهار روی بود یکی از آنها چون روی آدمیان و یکی او چون روی گاو و یکی او چون روی شیر و یکی او چون روی مرغ و بروایتی بجای شیر و بجای مرغ کرکس مذکور است

بهر روی بزبان مناسب او تسبیح میگفت از روی آدمیان این تسبیح میگفت که سبحان من اذا سئل اعطی
و از روی بقر میگفت که سبحان من یسبح له الخلایق اجمعین سبحان یرزق من یشاء
و از روی سبع میگفت سبحان من یرزق السباع یا مفضلی و از روی طیر میگفت که سبحان
الجواد المفضل سبحان من یسبح الطیر فی اوکارها سبحان رازق المطیع یا رحیم
و بعد از هر تسبیح از برای هر صنفی که مشابه آنها است از حضرت حق تعالی طلب آمرزش برای افراد آن صنف
مینمود و به برکت دعای او حق تعالی آن صنف را روزی میداد لمؤلفه

هیچ انسی در توجیهت آن چار روی ؛ روح الایمان روح انسانی بجوی ؛ روح قوت این بقر داوش ان
روح شهوت آن سبع دان بیگمان ؛ طیر او روح مدرّج آمده ؛ آدمی جاوی مفرّج آمده
ز عالم روحت الی چرخ جسد ؛ این ملک هشتم فلک باشد رسد ؛ گر تو ای معراج دانی نکته را
ور زخفته اونی بار دخفته را ؛ راز امر ششمی سازم بیان ؛ لب ببندم بر از این راز نهان

ششم فرمود که بعد از آن بر فرشته گذشتم بر کرسی نشسته سروی در زیر عرش و پایهای وی در زیر زمین
هفتم عظمتش بمرتبه که دنیا و آخرت یک لقمه وی است مر او را دو بال یک بال در مشرق و بال دیگر در مغرب
در پیش روی وی هفتصد هزار قاید از فرشتگان بزرگ فرمان بردار هر قایدی را هفتصد هزار فرشته
لشکر وی از جبرئیل ع پرسیدم که این چه فرشته است فرمود که این اسرافیل است صاحب صور پیش او رفتم و
سلام کردم جواب فرمود و بشارات و کرامات بسیار مرا مبشر گردانید و شنیدم که تسبیح وی این بود
که سبحان السمیع العلیم سبحان المحتجب من خلقه سبحان ربنا و تعالی هفتم فرمود
که ابراهیم خلیل الرحمن را در آسمان هفتم دیدم جبرئیل ع گفت این پدر تو است برو سلام کن رفتم و تحیت سلام
بجای آوردم جواب داد و گفت مرحبا بالابن الصالح والنبی الصالح و مرا وصیت فرمود که

ملک اسرافیل صاحب صور

ملاقات ابراهیم خلیل الرحمن

اما خلیل کربلا

یا محمد ع



یا محمد صلی الله علیه و آله امت خود را بگو که زمین بهشت پاک و صافی زراعت است تا در روی درخت بسیار بنشانند پرسیدم
که درخت نشاندن در بهشت بچه چیز حاصل میشود جواب داد بگفتن لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

## لمؤلفه

خامه تا ذکر خلیلی آورد تحریر بیان ؛ آتش افتاد اندر سینه و قلب و روان
یادم آمد از خلیل و ذبح وی اندر منا ؛ دیگر از ذکر که بنمودش خلیل کربلا
آن خلیلی اندر منی کرد بست ستان پسر ؛ تیغ بر حلقش نهاد و کرد بر بالای سر
لیکن از بهرش فدا و ذبح شد بی ولوله ؛ با پسر او از منی آمد صفا با هروله
دید تا خنجر بر گلوی طفل آثار میشی ؛ گشت از آن لرزان و رنجوری و شد از دار فنا
هیچ میدانی خلیل کربلا را با پسر ؛ چون شدی احوال ایشان گویم روان کن از بصر
این پسر آزادت بهر رزم دیدش زیر تیغ ؛ گفت اکبر نوجوانم آه و افسوس و دریغ
شد بیالینش پدر او را غریق بحر خون ؛ خیمه گه آورد و گفت انا الی الله راجعون
ام لیلا دید فرزندش سر حجره کشید ؛ سر برهنه پا برهنه زینب آمد تا که دید
ناله و اولداه و اکبرا در دشت کین ؛ خواست زانوی ان لیلی سکینه شد با گه آتشین
واخاه واسیداه گویان در آن دریای شین ؛ گفت کو جان عزیزم اکبرم یا حسین
شاهدین اشک از چشمش پاک کردی زان جبین ؛ ریخت سیلاب جگر از رود دیده بر جبین

مؤلف گوید که فرق میانه خلیل الرحمن و ذبیح منی و خلیل حضرت منان و ذبیح کربلا بسیار بخاطر الکال
این فقیر بفضل و رحمت پروردگار متجلی و لکن بر بعضی از آنها اشاره میشود یکی آنکه خلیل الرحمن پدر مهربان

بود دو دست و پای آن فرزند عزیز تر از جان را ببست و حلق در از گوشی را در زیر او گسترانید و
کارد بر حلق نازنین آن در ثمین گذارد و سر بالا کرد و کشید و کارد نبرید کارد را انداخت
و شکایت از کارد پیر داخت پس فدا مقرر گردید لکن خلیل کربلا فرزند گرامی خود علی اکبر را
لباس حرب پوشانید و روانه میدان کرد کان کوفان و شامیان را خون آشام میدان نمود و مشاهده
مینمود که هر کس هر حربه که دارد از خنجر و تیر و نیزه و شمشیر بر آن نور دیده بی نظیر که اشبه الناس
خلقا و خلقا و منطقا برسول البشیر بود میزند و وقتیکه بر بالین پسر آمد او را غریق لجه خون
دیده و ناله علی الدنیا بعدک العفا بر آورد و کمر از مرگ عباس برادر شکسته و قامتی از
مصیبت قاسم خمیده و دل از پای خدنگ آه اهل بیت مجروحسان گشته و گوش از شنیدن
ناله خواتین سرادقات عصمت بیت القرآن کردیده آن جسد پاره پاره را برداشته مهرولا از مقتل
حربگاه بصفای خیمگاه آورد و دیگر آنکه اجر را فرزندی تشنه و جگر برشته نبود و جز اثر کارد
بر گلوی فرزند خود چیزی دیگر ندیده بود از دو لخت آن بیمار و رنجور دست بسر سیل خون جگر از دو رود
بصر و در میانه وادی روی زمین دو دیده و از آن بیمار رحمت آلهی رفت لکن ام لیلا و
زینب خواتون ناله یا ابتاه العطش قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی و هل الی
شربة من الماء سبیل را از آن نور دیده اخیار و یادگار محمد مختار صلی الله علیه و آله می شنیدند و میکردن
حضرت امام حسین ع با زبان خشک آن مصدوقه ذبیح منای از دو مان خلیل کربلا را در میانه
میدان میدیدند در خیمه جبر و دست سکون متمکن و بسر میبردند تا اینکه آنکوزجسد پاره پاره
آنمهرکردون ملاحت را بدر خیمگاه اهل بیت عترت مخدرات عصمت و طهارت آورد آه آه
ای شیعه و امصیبتاه مای شیعه در آنحال چه گذشت بر زینب خواتون و ام لیلا که بعد از اطلاع بی اختیار

با آه

با آه آتشبار و دیده اشکبار مانند متحیران حافیات و حاسرات بر پای تو بار میگردیدند و ناله کنان
مو برکنان اظهار بیقراری مینمودند امان امان ای شیعه

## لمؤلفه

آه آتشبار آید از درون ؛ یاد زینب میبرد از من سکون ؛ ناله ای بر گوش ای کر گوشم میرسد
خون دل از دیده ام زان میچکد ؛ گوییا این چرخ جان بهلدار ؛ گه از بهر بلاها اختیار
از بنات آدم آن عالیجناب ؛ زینبی را از تمامی انتخاب ؛ حرف زینب چون بگالوان جگر
بگذرد بر دل زند صد نیشتر ؛ خامه تا نامش بتحریر آورد ؛ مو بر شانش بتصویر آورد
بلبلی بر جسم سر بر سر زنان ؛ گر گهی بر سینه و آتش فشان ؛ بانگ و ابلای وی آید بگوش
میبرد از سر روان او عقل و هوش ؛ ای فدایت عصمت زهرا و شک ؛ صحن افغان و آه دردناک
کاش آنوقتیکه تو از خیمگاه ؛ آمدی بیرون روان بر حربگاه ؛ دیدی اکبر را غریق بحر خون
رفت از جانان دولت صبر و سکون ؛ بودمی با این جسد در کربلا ؛ جان و سر کردم برای هم فدا
بر نثار مقدمت جان حزین ؛ دادمی یا بنت خیر المرسلین ؛ چون اشک آن همت کن قبول
سیل اشکم در رهت بنت البتول ؛ دارم امید که اندر گره باز ؛ گه از یاران حسینی سر فراز
گوییم کای بلبل الودی شیفتین ؛ در زمان غیبت از داغ حسین ؛ لیک نقایم که این از ماستی
او ستا غایت از درستی ؛ سازیم از این بیانش سرفراز ؛ برده عالم فخر بنمایم بنیاز
نکته دارم دیگرای دوستان ؛ کو بود حرفی ز رمز داستان ؛ از چه ابراهیم دانی شد خلیل
کرد ما خودی لیک راه حق سبیل ؛ جبرئیل اسم خداوند جهان ؛ در منی کعبه را انداخت برزبان
گفت ابراهیم یاران این که بود ؛ برد اسم حضرت رب ودود ؛ کرر انده بار دیگر برزبان

ثلث مال خود هم او از جان ؛ برد جبریل و عطا کرد خلیل ؛ گفت بار دیگر ای کوی سبیل
ثلث مال دیگرم سازم عطا ؛ بود هم راست برگو مرحبا ؛ گفت هم راست دیگر جبرئیل
ثلث دیگر را عطا کردی خلیل ؛ گفت کر بار دیگر آری تو نام ؛ جمع مالم میدهم من والسلام
برد جبریل تمامی مال را ؛ داد ابراهیم ازو در راه ؛ کرد پس جبریل گفتا ور آکه من
جبرئیلم مال باید کار ما ؛ پس خلیل آواز دادش از صفا ؛ هر که باشد مال باید کار ما
چون بنام راست بنمودم نثار ؛ دیگری بر من نباشد هیچ کار ؛ آنچه می بینی بکوه و دشت بار
از شکار و آهوان بی هزار ؛ با شد این اغنام مال خلیل ؛ گو بنام بذل بود جبرئیل
بود هم راست ای عزرائیل مرد ؛ شد خلیل این بذلها را هیچ کرد ؛ چیز بود این بذلها در راه عشق
با شرکت آهوان بر دمشق ؛ بنگر از الطاف وی بازو فا ؛ شیوه بر بذل خلیل کربلا
بر رضای راست از بهر اکرام گذشت ؛ از زن و از جان او فرزندان گذشت ؛ سینه را کردی هدف بر تیرها
تشنه لب جان داد در دشت بلا ؛ خیمگاهش را ز کین بر سوختند ؛ آتش کفر اندر او افروختند
جسم صد چاکش نمودند پایمال ؛ از ستور خواری آن قوم ضلال ؛ اهل کوفان اهل بزم شامیان
دختران زار او بی حرمتی زان ؛ دختران و خواهرانش بیقرار ؛ بر برهنه ناقه و عریان سوار
گاه اندر کوفه در بازارها ؛ در شماتت گاه شام از آنها ؛ این بود این بذل خلیل کربلا
انوکی ظاهر شد از آن مدعا ؛ نکته دیگر مر اخواطر خلید ؛ از خلیل آن نور اسرار مجید
ناله ای کو نمود اندر منی ؛ او نبودی بهر فرزند و فدا ؛ بلکه او گشتی سیقم از شور شینی
در نجوم او دیدن چنین نجم چنان ؛ حق بوی داشت بلا را آنا نمود ؛ تا از آتش گلبن پذیرا آن نمود
بشنو از من ای حکایت جانفزا ؛ یا من چه دید آخر خلیل اندر منی ؛ از چه بانگ شیون تش عالم گرفت



گو بو شیدش سیه ماتم گرفت ؛ گو بجز بنت القران آسمان ؛ غمکده ها شد برای شیعیان
اول ماتمکده در روی خاک ؛ این حسینیه است ز ابراهیم پاک ؛ این نباشد نزد عقبا هیچ دور
آنکه گوید من از آن کنه شور ؛ هان بپردازم بذکر این خبر ؛ تا برم از دل قرار هوش سر

در کتابیکه در تفسیر سوره مبارکه یوسف نوشته شده است مرویست از کتاب مناقب الطالبین از مولای ما حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که چون حقتعالی ابراهیم را از ذبح اسمعیل باز داشت حضرت خلیل الرحمن در حکمت منع حضرت منان متأمل و حیران بود که مبادا تقصیری در اطاعت فرمان لازم الاذعان خداوندی پدید آمده باشد حقتعالی وحی فرستاد که من اسمعیل را بجهت آن از قربان کردن صیانت فرمودم که حامل نور خاتم انبیا و ملائکه است و در انکال حجاب بود اشت و مراتب و درجات و منازل محمد و آل او را بآنحضرت ابراهیم خلیل الرحمن عرض فرمود و فرمود که اینها هم فرزندان اسمعیل اند و در میان آنها حضرت ابراهیم حضرت امام حسین بن علی را دید و درجات شهادت و فوز بسعادت آنحضرت را مشاهده فرمود عرض کرد که بار الها در میان آل محمد این مراتب که راست خطاب مستطاب از مصدر جلال در رسید که فرزند اسمعیل حسین است که دختر زاده رسول آخر الزمان است ابراهیم خلیل عرض کرد که یا رب من حسین را دوستتر از اسمعیل میدارم حقتعالی فرمود که ما اورا الفدیه اسمعیل قبول کردیم الآیه یعنی دوست تر داشتنی تو حسین را در نزد ما بمنزله آن است با بهتر از آن که فرزند خود را قربان می نمودی پس ذبح عظیم حسین است و بجهت نسل بودن فدیه اسمعیل است آنحضرت نه کبشی زیرا که ذبح کبشی سنتی است جاریه و گوسفند را آن اعتبار نیست که حضرت قدسی منان اورا ذبح عظیم در قرآن فرماید و در عوالم العلوم مرویست در ذیل آیه فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم یعنی پس ملکوت آسمانها حضرت ابراهیم مشاهده فرمود و انوار نجوم آل محمد را کشف انی سقیم

لما ینزل بالحسین واعتبار این تأویل در کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض بعید نیست زیرا که این است دیدن او در آسمان در فلک امثال که میان کرسی و عرش رحمن است و در ملکوت ارض نیز حضرت خلیل الرحمن بصحرای کربلا رسید و اسبش بسر درآمد و آنحضرت بر زمین افتاد سر مطهرش شکسته خون ازاو در آن صحرا ریخت بعد از سؤال از خداوند متعال مأمور شد که از اسب بپرسد و بپرسید اسب در جواب عرض کرد که من خجالت کشیدم از خلیل الرحمن لکن این زمینی است که خون فرزند پیغمبر آخر الزمان که از نسل تو حضرت حسین ریخته خواهد شد و بواقعات کربلا اشاره رفت خون تو در این زمین ریخت تا آشنا بالحسین آنحضرت با اسب خود لعنت بر یزید و قاتلان آنحضرت نمودند و گذشتند

لمؤلفه

خامه عنان گیر جهان سوختی ؛ آخر کرم بر همه افروختی ؛ دست کش بهر دعا بر سما
اشک جگرگون ز بصر کن رها ؛ مستطلب از حضرت رب غفور ؛ تا فکند در فلک قلب نور
سازدت آگاه ز سر خفی ؛ یعنی از اسرار نبی و ولی ؛ دیگرت از حضرت حقان شاه
آوردت در صف معراج گاه ؛ عرش برین بر جسدت جا دهد ؛ طایر روحت بمر آنجا برد
عرش برین چیست صف کربلا ؛ شاه که با شد در کفن قبا ؛ کاش بر آن شه رخ و جان دهم
از قفس عنصر بر غم رهم ؛ با شه عزادار زیارت ادی ؛ با همه یاران وفا فی لدی
شیعه گویان حمد و آمین بگو ؛ سوره اخلاص نما جستجو

## المجلس الثامن عشر

در بیان رسیدن بحجابات و سدرة المنتهی و غرایبات عشره سدره و شجره سدره و ذکر کسیکه دیدن انهار حکایت نهر فرات و رؤیت کوثر و نهر الرحمة و نهر توبه و احوال حر شهید و جانمکی و فرشته مژدن

و ابو ثمامه صیدای است

بسم الله الرحمن الرحیم

سلم سلامت و ارباب تسلیم حمد حضرت سلامی است که از برای عروج مسلمین معراج حجابات در فوق عوالم اجسام سموات سبعه بر قرار داشت و مرقات مراقی اهل قرب شکر حضرت قریبی است که سراپرده سدرة المنتهی را بجهت حدوث سیر معراجیان از حضرت روح الامین و ما دون او نگاشت قال عز حکایت عن روح الامین للنبی و ما منا الا وله مقام معلوم وصلوات موصل و سلام موسوم راهی سر کوی پرتو نور قدسی که قدوسیان از تعالی ذاتش عاجز و سکان سرادقات عوالم قرب را معلم باشارات و بشارات مرموز سکنه خطه خاک را بر توحید ذات هادی بکلمه علیکم بدین العجایز و بر آل امجاد و ذریه اطهار و عترت اخیار او باد صلع

لمؤلفه وفقه الله تعالی

آنکه از یاد تش قلم شکوکت شد عنبر فشان ؛ بر عذار لوح از طوفان نون لامکان
جمله عالین ولی کرد و بتابین از نیار وی ؛ کامجو و کامیاب از فیض رب کن فکان
آنکه بودی نور وی در سجده رب ودود ؛ در دو هور رخ بذکاند روشن بود این و آن
پی مشیت خلق ولی اشیا را از آن گر شد پدید ؛ بر خزانات او معلم گشته از رمز نهان
گر بیان رمز توحید او نفرمودی بخلق ؛ خلق بر خر شرک کفر برخی دیگر در علان
مستبد ماندی و راه معرفت دیگر نبود ؛ خوان حدیثی کو نماید این حکایت را بیان

قال العالم بنا عرف الله و بنا عبد الله و لولانا ما عرف الله و ما عبد الله

کیست آنکس احمد محمود کردون سیر شرب بی تخت ؛ آنکه نام محمد شد قلوب عارفان
ای سر و جانم فدایت این چه تحریر از قلم ؛ ما سوی باد فدای [illegible] پیکان

برفوای آل اطهار که آل الله شدند ⁂ آنچه اندر وتن باشد ز جان هم روان ⁂

در بیان رسیدن بحجابات

ولبعد حضرت ختمی مآب محمد صلعم فرمودند که چون از آسمان هفتم گذشتیم بهفتاد هزار حجاب از آتش رسیدم بعد از آن بهفتاد هزار حجاب از ذهب بعد از آن بهفتاد هزار حجاب از استبرق بعد از بهفتاد هزار حجاب از یاقوت بعد از آن بهفتاد هزار حجاب از ظلمت و هر حجابی تا حجاب دیگر پانصد ساله راه بعد از آن هفتاد هزار حجاب دیگر دیدم از برف بعد از آن هفتاد هزار حجاب دیدم از نور بعد از آن هفتاد هزار حجاب دیدم از آبها تا بحجب سلطان رسیدم بعد از آن حجب عظمت بعد از آن حجب کبریا بعد از آن حجب ملکوت بعد از آن حجب جلال بعد از آن حجب فردانیت بعد از آن حجابات دیگر هر یک از این حجبات هفتاد هزار غلظ هر حجابی پانصد ساله راه و از هر حجابی تا حجابات دیگر پانصد ساله راه بعد از آن مرا بظل ظلیلی سدرة المنتهی رسانیدند

لمولفه غفر الله

در آن لامکان که نیست امر حجابات ⁂ میسر لا ضمیر است و خیالات ⁂ هوای نفس کافر کیش می رود پیش ⁂
بود اعظم حجاب عالم خویش ⁂ هوای نفس اماره حجاب است ⁂ تو را در هر دمی آن سراب است ⁂
هوا ها چونکه گوناگون گشته ⁂ بهر رنگی که میخواهی سرشتی ⁂ تو را گر میل معراج است درویش ⁂
بنه یکسر هواهای بداندیش ⁂ چو احمد او نبود در هیچ پابست ⁂ از آن یکدم بافتادهای نشست ⁂
نوری چون ز گل دستی نداری ⁂ سرپائی که بگوش حق گذاری ⁂ سویدای دلت مغز کرد دوست ⁂
شود وقتیکه برآئی تو از پوست ⁂ کجا پیت مثال او بگذارد ⁂ که رحمن ستون بر عرش دارد ⁂

مجملاً غرایبات و عجایبهائی که حضرت ختمی مآب صلعم در سدرة المنتهی مشاهده فرموده اند های از آنها در این موجز بر سبیل اشاره ذکر میشود اول در بیان وجه تسمیه آن بسدرة المنتهی است بدانکه علما را در این باب وجوهات ذکر نموده اند بعضی گویند باو منتهی میشود علم همه علما و ما ورای آنرا

وجه تسمیه سدرة المنتهی

هیچکی

هیچکی نداند جز خدای تعالی و این قول منقول از ابن عباس است و بعضی گفته اند که بسدرة المنتهی منتهی میشود هرچه از تحت بجانب فوق میرود و آنچه از فوق بجانب تحت می آید و بعضی گفته اند که ارواح شهدا و آنجا منتهی میشود و بجهت آن ملقب بمنتهی گشت و وجوه دیگر نیز گفته شده و در تفسیر ابن عباس مذکور است که سدرة المنتهی درختی است ساق وی از زر سرخ و از اصل وی تا شاخهای وی پنجاه هزار ساله راه و برگهای وی بر مثال گوش فیل و ثمره وی هر یکی بر مثال سبوئی از سبوهای هجر و نور حق تعالی آن درخت را پوشیده چندان فرشته بر آن درخت مشاهده کردم که عدد ایشان جز خدای تعالی کسی نداند و تمام برگهای آن درخت را پوشیده بودند و بر مثال ملخان زرین میدرخشیدند و چون ستاره و شمع نور می افروختند قال الله تعالی اذ یغشی السدرة ما یغشی مفسران گفته اند که مراد آن فرشتگان میباشند که از کثرت آن درخت را پوشیده اند که بر هر برگی بعدد ستارهای آسمان و ریگهای بیابان فرشته بودند بصورت پروانهای زرین و گویند همه این فرشتگان بنظاره آن سلطان انس و جان آمده بودند آنحضرت فرمودند که بر من سلام کردند و مرا بشارت دادند برحمت حضرت الهی جل و علا و بدیدار من ابتهاج نمودند و میگفتند

⁂ نظم ⁂

ای بدرت فلک و ملک ملتجی ⁂ جئت الینا ولنعم المجیئ ⁂ آمدی و آمدنت بس خوش است ⁂
دیدن روی تو عجب دلکش است ⁂ خاک رهت بر سر ما تاج باد ⁂ هر شب عمرت شب معراج باد ⁂

مقام جبرئیل

دوم از غرایب سدرة المنتهی مقام جبرئیل است و آن چنان است که حضرت ختمی مآب محمد صلعم فرمودند که بر سدره در میان شاخهای وی شاخی است از یکدانه زمرد سبز که ارتفاع آن صد هزار ساله راه بر سر آن شاخ برگی است فسحت آن هفت آسمان و هفت زمین را پوشانده و بر روی آن

برگ بساطی از نور گسترده و بر آن بساط محرابی از یاقوت سرخ بر افراشته ارتفاع آن هشتاد هزار ساله راه و این مقام جبرئیل است سیم از غرایب سدره آن بود که در پیش آن محراب جبرئیل کرسی دیدم بنام رسالت پناه نهاده و از روز خلق تا این شب کسی را مجال جلوس بر این کرسی نبوده و نخواهد بود فرمود که جبرئیل مرا پایاورد و بر این کرسی نشانید و بر هر جانبی از جوانب این کرسی کرسیها دیدم اما در پیش این کرسی پس ده هزار کرسی نهاده بودند از مروارید سفید و بر این کرسیها توریة نهاده بودند و بر گرد هر کرسی چهل هزار فرشته ایستاده توریة میخواندند و بر جانب دیگر ده هزار کرسی دیدم از زمرد سبز و بر این کرسیها انجیل نوشته و در حوالی هر کرسی چهل هزار فرشته ایستاده انجیل میخواندند و بر جانب دیگر ده هزار کرسی دیدم از زبرجد سبز بر این کرسیها زبور نوشته بودند و بر امن هر کرسی چهل هزار فرشته ایستاده زبور میخواندند و بر جانب چهارم ده هزار کرسی دیگر از یاقوت سرخ و بر آن فرقان نوشته بودند و بر جوانب هر کرسی چهل هزار فرشته دیگر بتلاوت قرآن مشغول بودند بعد از آن جبرئیل گفت یا رسول الله مگر مرا بتو حاجتی است حضرت ختمی مآب محمد صلعم فرمودند که آن حاجت کدام است عرض نمود که میخواهم در این مقام دو رکعت نماز نمائی تا مقام من از برکت قدوم مبارکت شرف یابد در استدعای وی قبول فرموده دو رکعت نماز در آن مقام ادا فرمود و تمامی فرشتگان سدره بوی اقتدا کردند چنانچه در بیت المقدس بامامت سایر انبیاء شرف آنحضرت برایشان معلوم گشته بود اینجا نیز شرف وی بر ملائکه متحقق گردید چهارم فرمودند که در اصل آن درخت چهار جوی نهان ببهشت میرود و آن دو جوی ظاهر نیل است و فرات که بدنیا میروند

در وصف محراب

در بیان انهار

لمولفه و فقر الله تعالی فی الدارین

جوی مخفی او رحیق و زنجبیل ⁂ جوی ظاهر است او فرات و جوی نیل ⁂

حضرت

حضرت زهرا چه شد مخطوبه حرات ⁂ این همه جواز جمله کابین او است ⁂ نهر نیل او کار خود کرده صواب ⁂
بحر موسی کو فرعون غرق آب ⁂ من چگویم از فرات بی سکون ⁂ از چه نمود دل لبریز خون ⁂
کف نموده بر لب اندوه شبین ⁂ سر بسر وا جان بنا دار احیان ⁂ خوانت کام تر کنند زان آب جوی ⁂
نیرگیها آمد از آن قوم عدوی ⁂ بردهای کوفیان الله برد ⁂ قول و معنا کلام الله بود ⁂
تیرگی این اندر آن ماور نمود ⁂ جوی خون از آن زمان کرما کشود ⁂ بر جهان سیل خون شد از دل ⁂
ریخت شاهدین ز کف آب روان ⁂ بود جای آن که فرماید خطاب ⁂ نفی قدری از میزان صواب ⁂
وصل جوی آن خوار مهر جان در بدن ⁂ نیست ممکن دست شو از جان و تن ⁂ آب او تو حیات دنیوی است ⁂
تخم طار زنده کی سر طی است ⁂ این اشارت شد که بگذر از حیات ⁂ رو بسر عالم دار الثبات ⁂
بگذر از دار فنا بی گفتگو ⁂ نه قدم در بزم باقی سرخ رو ⁂

الیشیعة

نهر الله فرات نهریست بر فطرت ولایت جاری و از اجزای کابین سیده نساء العالمین از هزاران هزار کوه از موج خولیش در زنجیر سر بر سنگهای گران کوه این نهر را بدار الامان کربلا با تمیدوار سیر آب ساختن آن میر آب کوثر و سلسبیل و تسنیم و زنجبیل رسانید اما چکنند فرات که پانزده هزار تیر اندازان از کرکان کوفیان و سگان دغلکان خون آشام میان حدود جریان او را سد و دمهم انداو را از رسیدن بر کام تشنگان آل اطهار منع نمودند فرد

دلت بیچاره چنین بکار رسد ⁂ چاه جز برف در بدن نیست ⁂

لهذا فرات خون دل اطهار از [illegible] ولطافت نهر را بر کنار [illegible] آثار در آن دیار کنار مینماید و حکایت لخونی نهر را

⁂ بلبلای خونی زنگی نهر منظر خواهی شیعیان آل اطهار که برمی آورد ⁂

⁂ لمولفه ⁂

هرکه را باشد دو چشمی غرق زین چشمان سر ❊ بلبلی او گریان فراقی را ز خوناب جگر
بوریا دارد آن دو لعلی کو مکیدی انگبین ❊ از سر انگشت شیرافرفشانی خیر البشر
او کی ومنعش از آب فرات ای تیر کین ❊ این چه ظلم ای فلک فریاد ای بیداد گر

فریاد مر

**در آنحال** مشرکی برآورد که یا حسین تو آب میبینی تشنه و لشکر مخالف بخیمگاه متوجه گردیده اند الحذر این خبر وحشت اثر بعد از رنگینی آب از فرات بیرون تاخت و جمع کثیر از آن سنگدلان را برتیغ المعیر فرستاد و خود را بانجام کردن اهتمام رسانید و دید که آن خبر بی اصل بوده واز روی مکر آن فریاد برآورده بودند دانست که قلم قضا جریان نوشیدن آب لقا در آن بقیة الله فی الارضین را در کنار تسنیم در گلزار گلعذار نعیم بپذیرفته لهذا امره آخر آن دل شکستگان ناچار ستم را وداع فرمود و وصیت بصبر و شکیبائی نموه کمر را برشتۀ ارادت مودت و زنجیر اشتداد محبت محکم بسته بجویبار زخمها سوی سواد ازها ورای ور آورد واز جزم هستی فنا کرد در فنا قدم بمعرکه کارزار گذارده الحدیث **پنجم** حضرت ختمی مآب محمد صلعم فرمودند که در

دیدن کوثر

آنجا جوی دیدم که بر لب آن جوی خیمها از یاقوت سرخ ولؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم که گردنهای ایشان بر مثال گردنهای شتران بختی بود از جبرئیل پرسیدم که این چیست گفت این جوی کوثر است که حق تعالی بتو عطا فرموده است قوله تعالی انا اعطیناک الکوثر واین جوی بر روی رضراضی میرفت از یاقوت و زمرد و رضراض سنگ ریزه گویند واب این جوی از شیر سفیدتر بود ظرفی از آن ظروف برداشتم واز آن آب پر ساختم ونوشیدم از عسل شیرین تر بود واز مشک خوشبوتر بود **ششم** فرمودند که در اصل اندرخت یعنی سدره چشمۀ از آب روان بود که آنرا سلسبیل گویند واز آن چشمه دو جوی منشعب میشد

دیدن نور الرحمة

بلی کو

❊ یکی کوثر دوم جوی دیگر که آنرا نهر الرحمة میگویند **لمؤلفه** ❊
کوثر آن نهر است کاندر حشر شاه دین حسینی ❊ مجلس آرایدا اندر وی چه مهران لجین
اندر آن منبر نشیند گرد وی یاران او ❊ زایران و با کیانی چار جانب گاه گشتی
او بوعظ و جمله یاران مستمع در ساق عرشی ❊ جام نوشی و کامیاب و خشکی بر روی فرشی
حوریان اندر اشارت زایران برشا هدایا ❊ دیدها بر ماخته چشم حور در خلد برینا
اهل محشر تشنه کام و غرق بحر انفعال ❊ دل شکسته در حساب و رو سیاه و در کلال
زایران حضرت شاه رضا روحی فداه ❊ صدر آنمجلس تمامی صاحب تاج و کلاه
یاربا سازی تو ما را از اهل آنمجلس حساب ❊ تا شویم از مهر آنمهر ین زانجا کامیاب
خواهی ار تفصیل یابی از بیان راستین ❊ بین حدیث بن شبیب و دیگر از کردی یابی بین

**هفتم** فرمودند که در آنجا جماعتی دیدم که رویهای سفید داشتند و قومی دیگر متغیر اللون بودند و در جوی در می آمدند و غسل کرده بیرون آوردند رویهای سفید بر مثال گروها و آلین از آن آب بیرون می آمدند از جبرئیل از کیفیت احوال ایشان سؤال نمودم گفت این جماعت گروهی هستند از امت تو که اعمال شر با خیر مخلوط ساخته اند و بعد از آن توبه کرده اند و حق تعالی توبۀ ایشان را قبول فرموده **لمؤلفه**

آبحال اهل سیئات

این در مکنون چه شد در نهر جا ❊ یالم از جرم آلود و دشت بلا ❊ شاه زخم از بار عصیان چون بجان
دست بر سر آمدی چون ناوها ❊ سیل اشکی چشم فراق سکون ❊ آهی آتشناک همچون بستون
از خیال سر بزیر انداخته ❊ نالها از کاخ دل افراشته ❊ ای امیر نور بخش مشرقین
الجلیل ولعبه دو امکان حسین ❊ پشت ازدها برکنده خم کشته این ❊ کامیاب این بندۀ گم گشته بین
از لطف خود بهر در با ختم ❊ کور گور از فضایت باختم ❊ خاک راکو بهر دردی را شفاعت

دیدۀ هر ذره را طوطیاست ❊ تا شدی بر خاک راهت آشنا ❊ دیدۀ کورم شده بروی شفا
شد بصر روشن بصیرت یافتم ❊ بند کان بر در گهت بشتافتم ❊ عبد ابن عبد یکم آیا توبه ام
میشود مقبول شاها بنده ام ❊ گر مرا بر بنده کی سازی قبول ❊ شرمسارم تا کنی روی تبول
ای کرده من بر احوال تباه ❊ رو سیاهم روسیاهم روسیاه ❊ بخشش شو منت آنی بر این غلام
بر شهادت تا که نوشتم شهد جام ❊ ستر کبر رحمت ای رسول ❊ اذن داد و توبه ای گو قبول
رو سیاهی رو سفید آمد برزم ❊ بی شهادت شد فوت یا غرور زرم ❊ جان نثر خاک راه شاه شد
کشته اندر مغفرا الله شد ❊ نور الله هر که را گو دلیل ❊ کو بود نمرود میکرد دخلیل
نیست راهی راه رو آگاه شو ❊ یکقدم تنها بی مرد راه شو **هشتم** فرمود که بعد از آن

عرض ظرف ثلثه

سه ظرف پیش من آوردند یکی خمر و یکی شیر و یکی عسل من شیر را از میان آنها اختیار کردم جبرئیل گفت فطرت را یعنی دین اسلام را قبول کردی و امت بر دین ثابت خواهند بود و بروایتی آنکه جبرئیل گفت که الحمد لله الذی هدیك الی الفطرة لو اخذت غوت امتك فطاهر الذی یعنی حمد مر خداوند جل و علا را که تو را راه نمود بفطرت یعنی دین اسلام اگر خمر را فرا میگرفتی امت تو گمراه میشدند **نهم** حضرت فرمودند که بعد از آن فرشتۀ را دیدم که با عظمت که بطول

ملاقات فرشته

و عرض وی فرشتۀ ندیده بودم بمرتبۀ که بلندی آن فرشته هزار هزار ساله راه بود و مر او را هفتاد هزار سر بود و بر هر سری هفتاد هزار روی و بر هر روی هفتاد هزار دهان و بر هر سری هفتاد هزار گیسو و بر هر گیسوئی هزار هزار لؤلؤ بود معلق بقدرت حضرت الهی آویخته و در درون هر لؤلؤ گوهری بود از نور و در آن گوهرها میان در جولان و هرماهی را حکایت سال راه درازی آن و بر پشت هر ماهی نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله این فرشته یکدست بر سر خود

نهاهم

نهاده بود و دست دیگر در پشت خود و بتسبیح مشغول بود و هر بار که تسبیح میگفت از حسن صوت او عرش مجید در لرزه و اضطراب می آمد از جبرئیل سؤال کردم که این فرشته کیست و کار او چیست جبرئیل گفت این ملکیست که حق تعالی او را پیش از آدم بدو هزار سال آفریده گفتم ای جبرئیل منزل و مأوای این فرشته تا اکنون کجا می بود جبرئیل گفت چهار هزار فرسنگ در چهار هزار فرسنگ از آن مرغزار جای قرار این فرشته و محل بودن وی می بوده از آنجا تا باینجا ایش آورده اند و بتسبیح مشغول گردانیده اند یا رسول الله تعالی بر وی سلام کن حضرت فرمود که بر وی سلام کردم از غایت اشتغال بتسبیح سلام مرا نشنید تا جبرئیل او را واقف گردانید تعظیم من بال اقبال نمود بگشاد چنانچه آسمانها و زمینها را ببال خود بپوشانید و مرا در بغل گرفت و بوسه بر روی من داد و گفت ای محمد بشارت باد که حق تعالی تو را و امت تو را بیامرزید از برکت ماه رمضان از این بشارت فرحناک گشتم نظر نمودم در پیش وی دو صندوق دیدم بر سر هر صندوقی هزار قفل نهاده از نور از جبرئیل پرسیدم که این صندوقها چیست گفت یا رسول الله تعالی خواند و سؤال کن از وی پرسیدم گفت یا رسول الله تعالی در این صندوقها برات صائمان است از امت تو از آزادی از آتش جهنم

در بیان تحقیق صائمان بارات

❊ وبر طبق آن برات گواهی طوبی لك ولا مثلك ❊
❊ **لمؤلفه** ❊
کیست صائم آنکه از حق رو نیافت ❊ آنکه غیر از حق بدل ما کی یافت ❊ چیست روزه حب شاه دین علی
چیست روزه لعن بر تیم و عدوی ❊ گر نظاهر ترک نان و آب شد ❊ لیک باطن ترک هر ناپاک شد
اصل روزه پاکی دل دان ز غیر ❊ غیر حق نبود تو را در کاخ دیر ❊ غیر مولی هر که را مولی کنی
او صنم دان گر دلی پر و کنی ❊ او نباشد روزه دار از هیچ باب ❊ کو کند در حسرت دل کباب

نان و آب ای حکم اهل ظاهر است * روزه عامی است حکمی ظاهر است * ترک آب و نان چه گو او مسکن است
خون و مال و عرض و زن آن مسلم است * نان زر دل ز نهر پاک پاک * کی تو صایم بخود در این مغاک
گر نسازی قلب را صایم ز غیر * روزه وات هر آن نبود با بسی * ظاهر است گر گشت با اهل یکی
روزه داری ای پسر لازم بندگی * گر نباشد قلب را صوم نهال * حاصلی نبود ز ترک آب و نان
سنیان بیتیم و علوی را طالبند * کی شود از روزه اینان متمند * روزه شان جز ترک نان و آب نیست
کار جز کو بسته در حلاب شد * ترک آب و نان ندارد حاصلی * جز به ایجاب عبادت را واصلی

ملاقات فرشته موذن

دهم حضرت ختمی مآب محمد صلی الله علیه و آله فرمودند که فرشته موذن را ملاقات فرمودم و او را فرشته یافتم بصورت خروس سفید و در زیر عرش قبه ایست از یاقوت و آن قبه بر عمودیست از نور و هفتصد هزار بال از پهلوی راست و هفتصد هزار دیگر بر جانب چپ بر هر بالی هفتصد هزار پر از مروارید و هفتصد هزار دیگر از یاقوت و هفتصد هزار هزار از زمرد سبز و هفتصد هزار هزار از زر سرخ و هفتصد هزار هزار پر از نقره و هفتصد هزار هزار پر از مشک و هفتصد هزار هزار پر از عنبر و هفتصد هزار هزار پر از کافور سفید و هفتصد هزار هزار پر از زعفران و عظمت وی بر تمامی دنیا و قدوری از عرش تا بزمین هفتم و بر هر بالی نوشته بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله کل شیء هالک الا الواحد القهار هر وقت نماز سر برآورد و بگوید بسم الله العظیم و بجمال و بر هر دو بالها یکه دارد همه را بر هم زنند و از آن پرها و بالها بر هم زدن نغمهای خوشی پدید آید چنانچه آواز اندر بهشت برین افتد و اغصان بهشتی در حرکت آید حوریان جنان از آن نغمه و نوا آگاه کردند فی الحال بشرفات جنت و کنگرهای آن از یاقوت و لعل میباشند بالا میروند و یکدیگر را بشارت دهند که وقت عبادت امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و چنین این فرشته که بنیاد آن عمود و قبه

حرکت کند

حرکت کنند عرش مجید در اضطراب آید خلاف حقیقتها بیوفرشته آید که چرا می جنبی و حال آنکه از هر دانا ترم گوید الهی امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله مشابعان حبیب تو بنماز برخواسته اند فرمان الهی جل و علا در رسد که او حیدت لهم رحمتی اشهدوا علیهم فلتو رحمت و نظرت علیهم بالرحمة حکم فرمودم و حکم مرا رد نبود و گواه باشی ای فرشته که برایشان رحمت کنم و بنظر رحمت ان منظور ساختم ام
هر که منظور رحمت مالک است از دوزخ اگر او رست و جنت و جنه الماوی است

## لمؤلفه

چیست میدانی نماز او وصل یار * سجده کو آن بهر وجه کردگار * دل است افشاندن ز کل ماسوی
در ره حب جناب کبریا * این نماز از آن نجابی ملاذ * از کدامین شاه کردیدا شکار
انکه او از جان و دل یار انکه گذشت * از پسر و هم و ادلارانکه گذشت * از برادر و برادر زاده کان
دیگر از اخوات و خواهر زادگان * دیگر از جان و تن و دستان و سر * دیگر انگشت و دهان و رخت بر
انکه در عاشور هنگام زوال * کرد سجده بهر وجه لایزال * از زمانی را که صیداوی بگفت
وقت وصلی یار است مرموز نهفت * وقت ظهر است یار انکام شوق بنی * العباد تقویم امکان حسینی
شاه دین سرکو بالادید مهر * سیل خونان زیر آن شوق بی روو چهر * کوف حسین نماز وحباب اربع عباد
حسن زخیل مصطفی در معاد * خواطر ما آورید وصل یار * سجده در بزم حضور کردگار
پس زهیر و سعد کردیدند کباب * پیش شاه و آن گروه ما صواب * انچه از تیر و سنان آمد بشاه
سعد کردی سینه را آماجگاه * انچه آمد تیر از خیلی عدو * سعد بر سینه خرید و چهره رو
تا فارغ از سهام و از سنان * پیش او شاه مظلوم حسین * دیده کرباشاه را تکریم کرد
لی فیست کشته جان تسلیم کرد * شاه دین فرمود در کیر جنان * پیش او هم سعد باشتی بیکمان

هر کرا شهر سعادت راه شد * چون سعید آخر بجاب الله شد * حق شاهدین چاه و حب خدا است
بی حجاب او جناب کبریاست * شاهدین فرقی دیگر کرد ادا * بی طلب فرمود اهل خیمه سو
کوش یاران این حریم از احمد است * عصمت کبرای فاطمه سوده است * بی زنان از خیمه بیرون رکشند
دامن شرع جهانت آویختند * شاهدین کریان و دیر بیافغان * جملگی بر سینه و بر سر زنان
عرض کو نزد اکبرلو ممکنات * تا که ما را جان یابتن دارد ثبات * جملگی بازیم در راهت تنوق
بی تکلف با شعف داریم ذوق * بی امام و بر شهادت خواسته شد * خونی را بر جهان آراسته شد
یک بیک پوشید از آن شهید حلیم * تا که ماندی شاه تنها و السلام * انکه جنتی حتی الله بود
دیدنی اوی رسول الله بود * هر که اندر معرفت او را شناخت * در ثنا سایش بچون رشناخت
انکه بهر باشقاوت توامان * کور از عرفان خلق جهان * نه خدا شناخت نه حق کو سجود
کور بودی تیر باران نمود * غافلی از این کاین حجاب اکبر است * این جنابادی کل پیغمبر است
ذات بیچون بجز زحسم و بالا بری است * حرب این شه حرب حق داوری است * انگه کردند از جفا بر شاه هدی
کرده انداز کین برب العالمین * یار با آیا ملک ویدایی نماز * او چه گفتی بر کریم بی نیاز
حوریان دیدند اندر کربلا * این نماز شاه در خون خفته را * کر نبودی این نماز اندر جهان
هیچ مصداقی نبودی بهر آن * این نماز اکسیر هر راز و نیاز * بشیعه را القید شد بر این نماز
خامه چون باری نمودی نامه را * رنگی از جسم عالم داده را * سیل خون از چرخ بکشاه تا بمیس
بر حریم شاه مظلومان حسین * آمدت وقت دعا حقی بر آر * مسلکت نماز از پروردگار
تاکه زایر سازدت بر کربلا * بی مجاور در حریم کبریا * تا نمائی رکعتی از نماز
با توجه سوی حق کارساز * در حریم شاهدین با شور شینی * در خم محراب ابروی حسین

شرط

شرط محبت و جزو عارفان * اوست او جز الله بهر عابدان * اوست سوی حق بر عالم رهبران
بگو از روی سوز و گل بریان * بی واق شه کنم آلوده جان * که آنجا فی این منت کشیدن کوان
باهم یاران شاه تشنه کام * شیعه آمین کو و حمدی والسلام

## المجلس التاسع عشر در بیان گذشتن از سدره و انتها و رسیدن بمقام جبرئیل و امدن میکائیل در رفرف سبز و ظهور اسرافیل در رفرف مروارید و ظهور رفرف های دیگر تا عرش و طی حجابات و رسیدن بمقام قاب قوسین او ادنی و معراج حسینی در قتلگاه

### بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیس قدوسیان در بارگاه قدس حمد حضرت قدوسی که مربیت طبقات و ترکیب سموات فی تالیف کابات را السباب عروج و مراقی معراج ذات متعالی و جود حبیب اقدس حضرت خیر ماب گیتی نمود و تمیز روحانیان مخلع بخلعی کبر بدیدر برطانی شکر حضرت سبوحی است که جمال رفرف بجهت همگی شاه من عرف از فوق سدره و عرف فی مورد خلق فرکی ز حجابات شمر است که مقام او ادنی را بدان تواند نمود نمود و صلوات ارباب سلوک و سلام ذرات از عوالم ملک و ملکوت از نابعین و ملوک بر نثار نقطه از تار موی زلف عنبرفشان و رهایی طایر تیز پر قدسی شان حضرت قدسی خصال هاشمی خال صاحب اقبال مکی بدر و مدنی ختم اغنی حضرت خاتم الانبیاء مکی و آل امجاد و ذریه او اطهار او باد

## لمؤلفه

انکه در ادراک ذاتش انبیا حیران شدند * در مدیحی جزو کل حیران و سرگردان شدند
در معلم خانه بطن کرد و بیتین تمام * از کتاب صبح وی حرف طفلی ابجد خوان شدند
ما سوی از فیض جودش کامیاب اما بدان * مستمد این جمله از یک نقطه آن عطا شدند

اگر گویم است محدود و نباشد وصف او ⁂ جمله محدودات در بزم جسد مهمان شدند
از شعاع آن جسد مخلوق عقل انبیا ⁂ انبیا را زان سبب شیعه اگر وجدان شدند
نیست ذکری فوق ذکر انبیا در باب راز ⁂ جمله در مادون ذکر انبیا گویان شدند
اوست نامحدود این محدود با نیر تاب نیست ⁂ زانکه در پرده بر مادون در آفاق شدند
کیست ملائکه را فرق نبی در سیر قرب ⁂ انکه خیل ماسوا این بنده فرمان شدند
نام نامیش محمد زبدهٔ خاص احد ⁂ ماسوی زان که سیر مرتضی صاحبان شدند
هرکه انکار وصیش کرد [illegible] مرتدی است ⁂ گر بظاهر هم قطار قنبر و سلمان شدند
حب و بغض حضرت مولی بود میزان حق ⁂ مومن و کافر بظاهر نیست در میزان شدند
چیست میزان بطن ام کریمی این مرموز را ⁂ منکشف بی علتی و تیم از کبران شدند

## وبعد حضرت ختمی مآب محمدی صلعم

رسیدن بحجابات

فرمودند که چون از مقامات سدرة المنتهی گذشتم جبرئیل گفت که یا محمد تقدم فانك اكرم على الله منی شما [illegible] رو بدرستیکه تو بزرگوارتری نزد خداوند عز و جل از من پس من روان شدم و جبرئیل از عقب من آمد تا رسانید مرا بحجابات زربفت بعد از آن بحجاب رسیدم آوازی آمد که گفتند کیست گفت جبرئیل است و با من حضرت محمد صلعم است ملکی از ورای حجاب گفت که الله اکبر الله اکبر از ورای حجاب آوازی آمد که صدق عبدی انا اکبر انا اکبر ملک گفت اشهد ان لا اله الا الله از ورای حجاب ندا آمد صدق عبدی انا لا اله الا انا ملک گفت اشهد ان محمدا رسول الله از ورای حجاب آوازی آمد که انا ارسلت محمدا ملک گفت حی على الصلوة حی على الفلاح ندا آمد که صدق عبدی و دعا الی عبادی انا دعوتهم الحافلح من لجاب داعی

ملک

ایستادن جبرئیل و ماندن براق

ملک گفت لا اله الا الله ندا آمد صدق عبدی لا اله الا انا بعد از آن ندائی شنیدم که یا محمد الحمد لله الذی شرف على الاولين والاخرين ختم الله شرف و فضیلت و کمال تو را بر اولین و آخرین بکمال رسانید از جبرئیل از احوال آن ملک پرسیدم گفت سوگند بخدائی که تو را براستی بعث فرمود که من اقرب خلقم عند الله من این فرشته را هرگز ندیده بودم آنگاه ملکی از ورای حجاب دست بیرون کرد و مرا برداشت و جبرئیل بایستاد گفتم ای جبرئیل در چنین موضع از من چرا تخلف مینمائی گفت که یا محمد و ما منا الا له مقام معلوم یعنی نیست هیچکدام از ما مگر او را مقام معلومیست که از آنجا تجاوز نتواند کرد اکنون بجهت احترام تو باین مقام رسیدم و الا مقام معلوم من نزد سدره است حضرت فرمود که ای جبرئیل من پنداشتم که تو با خداوندم مقام تو هنوز اندر مقام مانده من در ضیق عامر عجب عین اما [illegible] پس حضرت دست مبارک دراز کرد دست جبرئیل را گرفت دیگر قدمی پیش برد جبرئیل برابر گنجشکی گردید از هیبت جلال حضرت الهی جل علا و در اضطراب و لرزه در آمد و آب از دیده اش میریخت و زاری مینمود که یا رسول الله مرا برگردان بمقام خود که لو دنوت انملة لاحترقت چشم حضرت ختمی مآب صلعم دید که جبرئیل بکلی احتراق هم نزدیکست نبود گردید بدست مبارک اشارتی فرمود پانصد ساله راه را که بیکقدم طی کرده بود باز بمقام خود باز رفت ایزد پاک لب شریف خواجه لولاک در داد که یا محمد چند فکر راه جبرئیل دور از قیامت مینمائی اینجا بیک اشاره دست تو پانصد سال راه را جبرئیل بیک قدمی باز میآید فردا که لب شفاعت بجنبانی اگر پنجاه هزار ساله راه قیامت را بدمی بازآری چه عجب است

**مولف گوید** که بعضی از اهل ادراک گفته اند که از حرف جبرئیل که و ما منا الا له مقام معلوم معلوم میشود که از آدمیان کسی هست که او را مقام معلوم نیست تا ذکر منا فایده بخشد اگر کسی از آدمیان را این معنی متحقق که غیر حضرت ختمی مآب محمدی نباشد **مجمل ۱** لیحضرت ختمی مآب

میکائیل و رفرف

فرمود که چون جبرئیل ایستاد براق نیز از تکاپو ماند آنگاه حضرت میکائیل با رفرف ظاهر شد و گفت اکنون یا رسول الله نوبت خدمتگذاری منست که بوسید قدم بر پرده پرهای خود مرا برداشت در رفرف سبزی که ضیا او بر آفتاب غالب بودی و مرا بر آن رفرف بنشانید و روانه شدیم از حجابهای نور و ظلمت بگذشتیم تا اهشار حجاب منقطع گردید و غلظ هر حجابی پانصد ساله راه و ما بین هر حجابی تا حجاب دیگر پانصد ساله راه **وبعد** از آن بدریاهای آب رسیدیم میکائیل پر میزد و از یک یک از دریاها میگذرانید تا بدریاهای آتش رسیدیم گمان بردم که تمام ملکوت را آتش گرفته است میکائیل از این دریاهای آتش نیز مرا بطیران خود بگذرانید بعد از آن پردهای پیش آمد هر یکی پانصد ساله راه در تحت طیران در آمد بعد از آن حجابهای پیش آمد هر حجابی هزار ساله راه میکائیل را دیدم ضعیف گشته و از طیران باز مانده مرا بر پردهٔ اولین بنشانید و عذر خواهی کرده باز گشت **اسرافیل را**

رسیدن اسرافیل

دیدم پیش آمد و شرایط تعظیم و احترام بجای آورد و مرا بر بال خود بنشانید و از این حجابها که غلظ هر یکی هزار ساله راه بود بتمامی بگذرانید دریاهای پیش آمد بسیار بزرگ هفت دریا دیدم هر یکی سو کشاده کی هفتاد هزار برابر دنیا از مشرق تا بمغرب مثال کی وی یعنی هر یکی هفتاد هزار برابر آسمان تا بر زمین از این دریاها بگذشتم دیگر هیچ آوازی نشنیدم و تسبیح و تهلیل هیچ فرشته دیگر بسمع من نرسید چنان از خلق غایب شدم که گوئی هرگز کون در عظمت خداوندی جل و علا مضمحل و متلاشی گشته اند بعد از آن بجایها رسیدم که اگر صفت کنم بهمه عمر دنیا وصف آن میسر نگردد و اسرافیل هر بار که بال خود حرکت دادی از حجابی باز این حجابها بگذشتی تا بحجاب قدرت پدید آمد از آن در گذشت بحجاب عظمت رسید آنجا فرو ماند و معذرت نامهٔ عجز خود بر خواند و مرا بر حجاب عظمت

ظهور رفرف

نشانید و قدم پس کشید و باز ماند ناگاه رفرف پدید آمد و بر من سلام کرد و آن لب طی است

از نور

از نور و بروایتی از یک دانه مروارید سفید تسبیح میگفت و غلغلهٔ تسبیح و آواز تهلیل او در ملکوت پیچیده بود قلم بر فرق رفرف نهادم و بیک حرکت ساق عرش نزدیک رسیدم

## نظم

چه بیرون رفت از این دهر خوار ⁂ رکاب افشاند و شد صحرا الصحرا ⁂ بر آن پرنده کی طاوس اخضر
فکنده از سر عرش [illegible] بر ⁂ چو جبریل از رکابش باز گشت ⁂ عنان بر زد ز میکائیل بگذشت
سرافیل آمد و بر پرش نشستی ⁂ بهودج خانه رفرف نشستی ⁂ جریده بر جریده نقش میخواند
بیابان بر بیابان رخش میراند ⁂ چو برپشت آسمان افرس [illegible] ⁂ باستقبالش آمد تا [illegible]
فری بیرون جهاند از کال گیتی ⁂ علم زد بر سریر قاب قوسین

## مجمل ۱

رسیدن با حضرت بساق عرش

حضرت ختمی مآب صلعم فرمودند که چون بساق عرش رسیدم بعد از آن حجابهای بسیار دیدم پیش آمد و از جملهٔ آنها هفتاد هزار حجاب بود از زر و هفتاد هزار حجاب از سیم و هفتاد هزار حجاب از مروارید و هفتاد هزار حجاب از زمرد سبز و هفتاد هزار حجاب از یاقوت سرخ و هفتاد هزار حجاب از نور و هفتاد هزار حجاب از ظلمت و هفتاد هزار حجاب از آب و هفتاد هزار حجاب از آتش و هفتاد هزار حجاب از باد و سطبری هر حجابی هزار ساله راه حضرت ختمی مآب محمدی صلعم فرمودند که رفرف مرا از این حجابها

رسیدن حضرت به پرده داران عرش

بگذرانید تا بعد از آن به پرده داران عرش رسیدم هفتاد هزار پرده دیدم و هر پرده هفتاد هزار سلسله برگردن هفتاد هزار فرشته نهاده بزرگی هر فرشته چندانکه از کتف و گوش تا بکتف دیگر هفتاد هزار ساله راه است و این پردها بعضی از مروارید سفید و بعضی از یاقوت سرخ و بعضی از جواهر و بر هر پرده فرشته ملازم که هر یکی را از این فرشتگان هفتاد هزار فرشته تابع اوست این رفرف مرا از این پردها یک یک میگذرانید تا میان من و عرش یک پرده پیش نماند رفرف را دیدم که از زیر قدم من ناپدید گشت و صورتی پیش من آمد بر مثال اسب یکدانه مروارید سفید تسبیح میگفت

و نور از دهانش میرکیب و مرا بر داشت و می برد تا از آن پرده در گذرانید و بساق عرش رسانید

بحجاب

و چون بحجاب کبریا رسیدم آنگاه ناپدید گشت و دیگر مرکبی که مرا حامل تواند شد نماند در آن فرد

بی مستندی بماندم خطابی شنیدم که الحبیب در گذر نگاه کردم از حجاب کبریا در گذشتم بعد از آن

خطابی شنیدم که ادن منی یعنی نزدیک شو بمن هر بار که این خطاب میشنیدم قدمی می انداختم

بهر گامی چندانکه از زمین تا بآسمان رسیده بودم طی مینمودم هزار بار خطاب ادن منی شنیدم و بهر خطابی

گامی مینهادم و آن مقدار که از زمین تا بآسمان ترقی می نمودم تا از آنجا بمرتبه دنی رسیدم و

بعد از آن بدرجه فتدلی ترقی یافتم و از آنجا بکلو مکانت فکان قاب قوسین او ادنی رسیدم

و محرم اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی گشتم مولای ما **حضرت**

صادق ع فرمودند که نزدیک شد حضرت ختمی مآب صلعم به پروردگار خود بی کیف فتدلی یعنی بر داشت

حجابها را از آن حجاب بگذشتم و باز فرود گذاشت حجابها را تا دیگر هیچ ملکی مقرب او را نه بیند تا از

هفتاد هزار حجاب از نور و هفتاد هزار حجاب از ظلمت و هفتاد هزار حجاب از آفتاب و هفتاد هزار حجاب

از ماه و هفتاد هزار حجاب از زمرد و هفتاد هزار حجاب از در و هفتاد هزار حجاب از یاقوت و هفتاد هزار

حجاب از جواهر در گذشت حتی کان بین الحبیب و المحبوب قاب قوسین و اگر براین اکتفا

نمودی تو هم مکانی بودی لاجرم گفت او ادنی بلکه اقرب بلکه اقرب بلکه اقرب تا هیچکس را

توهم مکان نماند کما فی تاج الذاکرین **در** شرح تعرف مذکور است که چون حضرت

ختمی مآب محمدی صلعم از جبرئیل ع مفارقت فرمود بر هفت مقامی بگذرانیدند که هر مقامی چند هزار

بار از عرش تا بثری بیش بود و جبرئیل امین که محرم اسرار سید المرسلین صلعم بود از مقام و لیس

خبر نداشت تا چه رسد بآن منتهی مقام دیگر **مرویست**

که چون

که چون بخطاب ادن منی مشرف میگشت هر بار گامی می انداخت تا ندا آمد که ای حبیب من ما اندر مکان

نیستیم تا در تو مکانی بما بگام بود حضرت عرض کرد که پروردگارا آنچه در دست من است این بی نمود

توحید حقیقی تعلق بتو دارد و بستر وی این ندا در دادند **بیت**

از تو تا دوست گر از عرش بود تا بثری ∴ از کم و بیش میندیش که یک گام دگر است ∴

**محمد** چندان رفت که هیبت جلالی و جمالی ظاهر شد عزت ربوبیت ندا کرد که فراتر

آی چندان بر بساط قرب برفت در دایره حدوث قدم گرد گشته بدا و الیه یعود ظاهر گشت

و قوسین بارتفاع خط امتیاز رخ بنمود در کسوت دایره ظاهر شد **محمد** در بساط قدم بی در پرده

بود و تن بخدمت و دل بقربت و جان بمشاهدت و ستر بمواصلت رسیده دیده حسی و سمع

ظاهر بیکار مانده بودند از عالم عنایت کلام غیبی استماع نمود تا سلام ملک علام جلی ذکره بسمع حظ

و او سمع افتاد و دیده تنها بی بهره مانده فریاد میکرد که ما زاغ البصر و ما طغی یعنی آن تجاوز

که دیگران کردند ما نکردیم تا در مقام او ادنی علم عین مسافت و مقابله از میان ساقط گشت

نور ربوبیت حجب را خرق گردانید حضرت ختمی مآب صلعم آینه گشت دل در آینه دیده جمال بی زوال

بدید الم تر الی ربک کیف ببصیرت بصر گشت و هو یدرک الابصار مرئی نظر **نظم**

چه بگذشت از جهت ره گشت باریک ∴ باحضرت شد برب العزه نزدیک ∴

در آن حضرت چه گویم آنکه چون بود ∴ که اندم از وجود خود برون بود ∴

ز حسی بگذشت و ز جان هم گذر کرد ∴ چه بیخود شد ز حق در حق نظر کرد ∴

الهی چند انکه چشمش کار میکرد ∴ دلش در چشم او دیدار میکرد ∴

در آن هیبت محمد ماند از کار ∴ محمد را احد شد ناپدیدار ∴

**لمؤلفه طال الله عمره**

فی معراج الحسینی ع

چه خاتم کرد معراج رسالت ∴ بنام سبط با رمز اشارت ∴ گذشت احمد ز استار حجابات ∴

بساق عرش آمد با کرامات ∴ بخواطر آمدم با اشک گلگون ∴ ز معراج شهید غرقه در خون ∴

شهی کو بر براق عشق بنشست ∴ ز بیت رب تا حرم بر سر بر بست ∴ بر فرق ره حرم بر بست محمل ∴

بعرش کبریا فرمود منزل ∴ ز فرش زین بعرش فلک جاه ∴ قدم بنهاد بیاری کجا گاه ∴

شهادت تا بقرب بود ماهی ∴ ز زین تا بر زمین شد قاب قوسین ∴ فرش در زیر پایش گشت مخفی ∴

بمقتلگه نمودش حق تجلی ∴ شد اندر آن تجلی محو دیدار ∴ که اکبر منخرق گردید استار ∴

حجابی دیگر از فرزند و یاران ∴ ز احباب و دیگر از اهل بیت داران ∴ ز ترجیحانه و زتن در بیان وقت ∴

ز آنکه تن و نه سر نه همراه دستی ∴ شد آن آینه عکس بهر دیدار ∴ تجلی کو دروی مهر دلدار ∴

هر آن چیزی که احمد دید در عرش ∴ شد دیدار دید در مقتلگه عرش ∴ حسینی را گشت جنم معراج از فرش ∴

از آن شد کربلا بالاتر از عرش ∴ چرا وی برده جان بنمود قربان ∴ از آن شد زائرش زوار رحمن ∴

از این ستر حدیث ابلی اوت را ∴ که زوار حسین بود در عرش الهی ∴ بود اندر حجاب کبریائی ∴

مزور از رب در عرش کربلائی ∴ **فی** کامل الزیاره مسندا عن مولینا الرضا ع

قال الحسین بن محمد القمی من زار قبر ابی عبدالله بشط الفرات کان کمن زار الله

فی عرشه فوق کرسیه و عنه ع من زار قبر ابی عبدالله الحسین ع بکربلا کمن زار

الله فی عرشه ∴ **لمؤلفه** ∴

توان گفتن که معراج شه دین ∴ کهی بد فوق معراج نبیین ∴ چه فوق انبیا بود ای محمد ∴

حسین معراج گو را شاه احمد ∴ برای معراج حسین انرا گرد دلی ∴ بدین گفته نمود مقالی ∴

هر آن

فی رکوب علی کتف النبی ص

هر آن چیزی که احمد دید در عرش ∴ حسینی در جای احمد بالا ز فرش ∴ چه بود جای احمد مرکب او ∴

بلی معراج بالاتر از او ∴ **در** مصایب الحق رفیعی از کیفیت منقولاتست که صغیر نبوی ع

روزی با گروهی از اصحاب خود نماز میکرد و حضرت امام حسین ع صغیر و کودک بود و در پهلوی پیغمبر نشسته بود

پس حضرت چون بسجده رفت برخاست و بر پشت مبارک آنحضرت سوار شد پس حضرت او را برفق و مدارا

گرفتند و در پهلوی مبارک خود بر زمین گذاردند پس سجده دوم رفتند حضرت امام حسین ع دیگر باره

بر پشت آنحضرت سوار شد پیوسته چنین میکرد و حضرت با او چنان میکرد تا از نماز فارغ شدند و یهودی

در آنجا حاضر بود و نظر میکرد که امام حسین ع با جدش چه میکند و حضرت با او چه میکند پس یهودی گفت چه

بسیار نیکو است خوی تو و چه بسیار خوش است خلق تو پس آن یهودی مسلمان شد و از طرق سنیان

مرویست که امام حسین ع سوار میشد بر پشت جد بزرگوار خود در نمازها و حضرت باین سبب سجده را طول

میداد که امام حسین ع از پشت حضرت پایین آید باختیار خود و چون حضرت از نماز فارغ میشد او را

میگرفت و بر زانوی خود مینشانید و دهان او را می بوسید و بسینه خود می چسبانید و میگفت

ذروها بابی و امی من احبنی فلیحب هذین بگذارید این دو نور دیده مرا که پدر و مادرم

فدای ایشان باد هر که مرا دوست دارد پس باید ایشان را دوست دارد ∴

**لمؤلفه**

این زعرش و سر ز ما بالاتر است ∴ این ز هر معراج یاران برتر است ∴ این عجب نبود که بر یاران امر شکی ∴

بود ز نشاط هدایت بر عرش کوکبی ∴ قلب احمد عرش رحمن است او ∴ کو شود معراج رحمن است او ∴

او بود قلب نبی را زینت و کوکبی ∴ می نشیند احمد زکوی نکو روشی ∴ زانچه گردنی بر گردن سوار ∴

یوم عید العوزکنان آن شهریار ∴ **در** بحار العلوم مرویست از مولای ما حضرت صادق ع که آنحضرت

فرمودند که حضرت امام حسین رضی الله عنه در یوم عید بر گردن رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار شد و عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم

قل یا جمل عف عف واو صوت شتر است حضرت رسول از برای حسین فرمود عف عف

لمؤلفه

کشت آن عفو عفو جرم شیعیان ❖ ما تقدم ما تأخر بعد از آن ❖ آیهٔ انا فتحنا را نگر

این بدی معراج شاه خون جگر ❖ کردن احمد ز عرش حق تعال ❖ همت بالاتر ز استار جلال

شاه دین را غیر از این معراجهاست ❖ آخرین معراج دشت کربلاست ❖ کربلا رضوان حق داور است

او ز هر معراجدان بالاتر است ❖ پردهٔ دیگر درین معراج نیست ❖ اندرین دریا دیگر امواج نیست

ختم شد سیر و سلوک سایران ❖ اندرین معراج الحب دلان ❖ خاص آمد موسم وقت دعا

دست بردار و بگو که یا ربا ❖ ساز معراج مرا کوی حسین ❖ تا نمایم در مزارش شور و شین

زایرم سازی مجاور بعد از آن ❖ خاک فرمایم در آن عرش آستان ❖ حشر فرمایم ز یاران حسین

سازیم با وی روان در جنتین ❖ با همه یاران و زواران او ❖ سینه بریان دیده‌ها گریان او

شیعه آیم گوی اخلاص خوان ❖ بعد حمد یا حق از جان شادمان

المجلس العشرین در بیان مقام فتدلی و او ادنی و اسناء عرش سید بکر سیر حسینی بیان عظمت عرشی سر تجلیات الهی و تشهد تعیین قبر و فضایل تشهد با ولی عبادی آیهٔ آمن الرسول و حکایت نصر ملک و آمدن در کربلاست

بسم الله الرحمن الرحیم

احسن بشارات مبشرین بارباب اشارات حمد خداوند بشیری است که بجهت بشارت دادن احمد که بر غفران ذنوب عباد سامی معراج عالم قرب را مهیا فرمود و الطف لطایف لطیف طینتان شکر حضرت لطیفی است که

جمی

جمیل است که شفاعت را در لیلة الاسری از برای شیعه و سر امت اکرم نمود وصلوات زاکیات و سلام نامیات نثار گیسوی مشکین و نقطهٔ خال عنبرین حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین و آل و امجاد و ذریهٔ اطهار و عترت اخیار او باد لمؤلفه

آنکه بعد روز و شب در فکر امت در نهان ❖ آنکه داد حق نوید بخل جرم شیعیان

کرده در انا فتحنا رمز دیگر او نمود ❖ در طی آیات الرحمن با آن قدسیان

آنکه کردی صبر بر ایذای بوجهل لعین ❖ دیگری بر ظلمهای بولهب آن مرده جان

آنکه کردی بر فقیران بذل مال خویشتن ❖ تا نماندی هیچ کردی بر حصیری تن نهان

لیلة الاسری نوید داد حق بهر عطا ❖ هیچ جز امت طلب ننمود از رب جهان

احمد محمود در سدره سیر با حق هم کلام ❖ در مقام قاب قوسین در او ادنی امان

آنکه نامش را محمد خوانده حق اندر کتاب ❖ قبلهٔ ارباب دل در نهان و در علان

ای فدای دوستانت جان جمله دوستان ❖ یعنی آنکه کو نمودی لیله قدریه بر تو جان

حیدر آن میر غضنفر فرکه حب و بغض وی ❖ باشد او ایمان و کفر کو بدل ننمود آن

تفسیر آیهٔ ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی

ولعد مؤلفه گوید که ارباب اشارات در این آیه کلماتی چند دارند بر بعضی از آن اشارت ره میگردد از آنجمله از ابن عباس مرویست در تفسیر آیهٔ فکان قاب قوسین کفت قدر الذراعین و یسمی الذراع قوسا لانه لا یقاس به المذروع او بل ادنی من ذلکم فلم یکن بالقریب اللاحق له و لا بالبعید الممانع من التمکن و من التقل الیه ما یقلد من مجالس الخواص من العظماء فی الدنیا کذا فی التفسیر و بعضی چنین گفته اند که آنحضرت بمقامی رسید که تمام کون ندانست که قدم گاه او کجاست و قدم ندانست که نفس او کجاست

و نفس ندانست که دل او کجاست کون در طلب قدم او بود و قدم در طلب نفس و نفس در طلب دل و دل در طلب جان و جان در طلب سر و سر در مقام وصل الحبیب الی الحبیب و بعضی از ارباب اشارت گفته اند که ثم دنی اشارتست بمقام نفس آنحضرت فتدلی اشارتست بمقام قلب و فکان قاب قوسین اشارتست بمقام روح و او ادنی اشارتست بمقام سر و در این چهار مقام هر کدام از نفس و دل و روح و سر بمطلوب خود رسیده بودند مثلا نفس در مقام خدمت بود و دل در مقام محبت و روح در مقام قربت و سر در مقام مشاهدت و حقیقت آنکه هر یک از این چهار بمطلوب خود واصل بودست که ارباب تحقیق گفته اند حیات نفس بخدمت است و بقای دل بمحبت و قیام روح بقربت و غذای سر بمشاهدت و این چهار دولت آنحضرت را در این مقام بتمام میسر بود چنانکه گفته اند که اگر یک نفس از آسایش بکونین نظر کردی بی خدمت ماندی و اگر دل در نفس دیدی بی محبت ماندی و اگر روح در دل دیدی بی قربت ماندی و اگر سر در روح دیدی بی مشاهدت ماندی و کامل را اینها نقصان تمام است چنانکه گفته اند بیت

هر آنچه دور کند مر ترا از دوست بدست ❖ بهر چه روی نهی جز وی از نکوست بدست

فراق دوست اگر اندکست اندک نیست ❖ درون دیده اگر نیم تار موست بدست

و بعضی این آیت را چنین معنی کرده اند که دنی عبدا فتدلی فردا دنی ملکیا فتدلی ملکیا دنی فرشیا فتدلی عرشیا دنی مجاهدا فتدلی مشاهدا دنی طالبا فتدلی مطلوبا دنی افتقارا فتدلی افتخارا دنی منادیا فتدلی مناجیا دنی مادحا فتدلی محمودا دنی شاکرا فتدلی مشکورا مجملا همه عالمیان از تفسیر این آیت عاجز و معارف جملهٔ عارفان از تقریر این معنی قاصر ای عقول عقلای عالم در سراپردهٔ معرفت جلال و جبروت تو گمراه

ای السنه

و ای السنهٔ فصحای بنی آدم از استیفای نعت تو کوتاه نظم

در وصف جلال تو زبانها کوتاه ❖ در بادیهٔ عشق تو جانها گمراه

هر کس که ز لطف قدرت آمد آگاه ❖ از قهر تو با لطف تو آورد پناه

این همه قرب و منزلت که می شنوی از حقیقت حال حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه وسلم قطره ایست از صد هزار دریا نتواند بود چرا که اورنگ شان بود که محمل سبحانی را بکنیسان بلند کوهان افلاک و شتران سرمست بادیهٔ خاک نتوانستند کشید مسند جلالت او مقربان عالم ملکوت و موبدان حظایر جبروت نتوانستند اندیشید نظم

شهباز فضای لامکانست ❖ غواص جواهر معانیست ❖ مجموعه گشای عالم غیب

گنجور خزینهای لاریب ❖ گنجینهٔ کیمیای عالم ❖ پیشی از اهم پیشوای عالم

کلک از صفتش زبان بریده ❖ نه بحر ز کلک او چکیده ❖ ذیل کرمش ز فتنها دور

خاک قدمش بدیدهٔ نور ❖ بسته کمر آسمان بکارش ❖ انجم همه جانفشان ابرش

بر کنگرهٔ کشیده فتراک ❖ کانجا نرسد کمند ادراک

مجملا آنحضرت در مقام قرب بمقامی رسید که حق تعالی در شأن او فرمود که من یطع الرسول فقد اطاع الله ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و چون جرعه نوشان خمخانهٔ حضرت محمدی صلی الله علیه وسلم را از عطیات آنحضرت چاشنی می رسیده و هر طالبی از آن خرمن خوشه میچیده در دهان مشتاق می نهد و از شراب وحدت جرعه بایشان میچشاند که ما زال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها نظم

من کبابان زنده ام ور جان نزارم ❁ من ز جان بگذشتم و جانان زارم ❁ چشم کوری دست و پایم او گرفت ❁
منزل و مأوای داریم او گرفت ❁ این البحرین سمع الالآ اوست ❁ بلکه فرات تنم مرآت اوست ❁
چون تجلی افکند بر ذات من ❁ حاکی آید از زبان مرآت من ❁ آینه چون صاف بی زنگ آمده است ❁
تا توانی زنگ هر رنگی گزین ❁ تا شوی هم رنگ آن یار گزین ❁ هر که در بحر هویت غرق شد ❁
آب او راهم قدم هم فرق شد ❁ **و** بعضی چنین گفته اند دنی فتدلی ترک نفسه فی السماء فتدلی

ترک قلبه تحت سدرة المنتهی و ترک روحه بقاب قوسین فبقی سره و دنیه قالت النفس این القلب و قالت القلب این الروح و قال الروح این السر و قال السر این الحبیب قال الله تعالی یا نفس لک النعمة و المغفرة و یا قلب لک العشق و المحبة و یا روح لک الکرامة و القربة و یا سر انا لک و انت لی فذلک قوله تعالی او ادنی بعضی از اهل کمال

❁ گفته اند **نظم** ❁

ذروهٔ علیای عشقش عروه و ثقای ماست ❁ جنة الماوی وصلش مقعد الاقصای ماست ❁
تا بکی در دام آب و گل توان محبوس بود ❁ در فضای لامکانی منزل و ماوای ماست ❁
یکقدم بر فرش کوییم آن دیگر بالای عرش ❁ زانکه در راه طلب کونین زیر پای ماست ❁
سر ما زاغ البصر چون شد قرین همتم ❁ هر شبی معراج سبحان الذی اسری ماست ❁
در میان مجمع البحرین امکان و قدم ❁ قاب قوسینم گذشت و وقت او ادنای ماست ❁
صد هزاران طالب دیدار موسی وار هست ❁ رب ارنی گوی اندر سینهٔ سینای ماست ❁
وجه جای کوه طور و عرش و فرش و بحر و بر ❁ زان تجلیهای گوناگون که در اوهای ماست ❁
صورت غیبی است عکسی افکنده در مرآت جان ❁ تا نه پنداری که عکسی صورت از اسمای ماست ❁



چشم نابینا ندارد بهره از دیدار دوست ❁ جلوهٔ حسنش برای دیدهٔ بینای ماست ❁
طوطیان قدسی بطلب بهمان معین ❁ کاین زمان وقت نثار کلک شکر خای ماست ❁

**مجلس** حضرت رسالتپناه صلعم فرمودند که چون بر استار عرش مجید رسیدم جبرئیل از من تخلف نموده اسرافیل که با من همراه بود هفتاد هزار پرده دیدم غلظ هر پرده هفتاد هزار ساله راه از پرده تا پرده هفتاد ساله راه بعضی از آن پردها از یاقوت و بعضی از جواهر و بعضی از زمرد و بعضی از ذهب و بعضی از فضه و بعضی از آهن و بعضی از شبه و بعضی از صفر و بعضی از برف و بعضی از نار و بعضی از باد و بعضی از سنگ و بعضی از ظلمت و بعضی از نور بر هر ستری از این استار فرشته موکل بود در فرمان هر یکی از این فرشتها هفتاد هزار قاید که هر قایدی را هفتاد هزار فرشته دیگر تابع بود چون به پردهٔ اول رسیدم اسرافیل آن پرده را حرکت داد آن فرشته که پرده دار بود پرسید که کیست اسرافیل گفت منم گفت با تو کیست گفت حضرت محمد صلعم آن پرده دار پرده را یکسو کرد و دست مرا بگرفت و گفت مرحبا مرا اندر برو بفرمان خدا تعالی اسرافیل باز گشت و گفت و عده من تا باینجا بیش نبود با آن فرشتهٔ پرده دار روان شدیم تا مرا به پردهٔ دوم رسانید این فرشته اول پرده را حرکت داد پرده دار دوم استفسار نمود که کیست آن فرشته تعریف حال نمود پرسید با تو کیست گفت حضرت محمد صلعم پرده برداشت و دست مرا بگرفت و مرا برد تا به پردهٔ سیم رسانید با بیظر لقیه از هفتاد هزار پرده در گذشتم تا به پردهٔ آخرین رسیدم و آن پرده بود از نور از آنجا فرشته دست مرا بگرفت و مرا برد بکرسی از لؤلؤ بیضا رسانید که قوایم او از یاقوت حمرا بود ناگاه از ورای این ستر آوازی شنیدم که یا محمد صلعم از دهشت آواز از هوش شدم چنانچه از کرسی میل افتادن کردم ناگاه قطرهٔ از آب رحمت از عرش رحمان چکید منادهان بکنام در

وآن قطره را بدهان خود گرفته فرو بردم و الله که هیچ شیرین تر از آن چیزی نچشیده است از آن قطره علم اولین و آخرین بر من کشف و مکشوف شد و زبان من آنکه گشته بود از دهشت و هیبت حلاوتی یافت و آن هیبت و دهشت که بر من مستولی شده بود بفرح و اطمینان مبدل گردید

❁ **لمؤلفه** ❁

چیست دانی عرشی ای نور دو عین ❁ او حریم شاه مظلومان حسین ❁ قبهٔ آفتاب عرش داور است ❁
بقعهٔ او پرده دار کان بر در است ❁ زایرش چون گشت زوار خدای ❁ خوان تو الرحمن علی العرش استوی ❁
نور شاه دین بود مصدر بدان ❁ بر همه ذرات پیدا و نهان ❁ یعنی الرحمن از آن نور آفرید ❁
[illegible] آمد از انبیا پدید ❁ افسره از نای ز نور و بند ❁ هر کجا باشند در طور و بند ❁
او چه شد اصلی خشوع اندر جهان ❁ هر دلی خاشع شود باشد از آن ❁ ای در آن دلی از خشوع خویشتن ❁
تحت قبه اش چون دعا آرد لسن ❁ لذ دعا کردد بلاشک مستجاب ❁ پس بود در قبهٔ آن عالیجناب ❁
باشد از انسی و یا جن و ملک ❁ از دو دوازده دام در جوف فلک ❁ هر که را تابنده انوار و جو ❁
لطف دارد او ز انوار شهود ❁ نور اندر هر کجا باشد اسیر ❁ و جز او باشد با جلی آن منیر ❁
خاشع هر کس باشد اندر هر کجا ❁ باشد او اندر ضریح کربلا ❁ هست ایلر تخت عرش کبریا ❁
مستجاب او بود هر جا دعا ❁ الف الف عالم پروردگار ❁ جمله باشد تحت عرش کردگار ❁
اصل عرش حق که دارد زینت ❁ هست او قلب ضریح خوان حسین ❁ شرح عرش ار خواهی آید در بیان ❁
بشنو از من این حدیث را استان ❁ **از انس بن مالک مرویست که گفت از حضرت ختمی مآب محمدی صلعم** از عظمت عرش پرسیدم آنحضرت فرمود که من از جبرئیل امین سؤال نمودم وی گفت من از میکائیل امین پرسیدم وی گفت من از اسرافیل وی گفت من از لوح محفوظ سؤال کردم



لوح گفت من از علم خداوند جل و علا معلوم نمودم حقتعالی فرمود که عرش مرا سیصد و شصت هزار قایمه است هر قایمهٔ شصت هزار بار برابر آسمانها است و زمینها و از زیر هر قایمه شصت هزار شهر است و در هر شهری شصت هزار صحرا است و در هر صحرای شصت هزار عالم است و هر عالمی شصت هزار برابر آدمیان و پریان که هیچ از ساکنان هر عالمی نمیدانند که حقتعالی آدمی آفریده است یا نه و در ساق عرش الهی جل و علا صد هزار قندیل آویخته است که هفت آسمانها و هفت زمینها و هشت بهشت و هفت دوزخ اگر یک قندیلی از آن قندیلها در آرند در آن قندیل گنجد و همه این قندیلها از خلق ملکوت و هیچکس بر آنها اطلاع ندارد جز الله تعالی

❁ **لمؤلفه** ❁

چیست دانی این بیان راستین ❁ وصف نور ذات اصل شاه دین ❁ شاه دین در سیر معراج بلا ❁
کرد خرق او جملهٔ استار را ❁ بلکه باقی عرش شد آینه سان ❁ آیة الکبرای حق دیدی عیان ❁
آیت او مخلوق اعظم از بدان ❁ ذات حق را آیت قید عیان ❁ بنت محمود و دیگر تا بینید ببصر ❁
دید احمد آیت ای مؤمن خبر ❁ آیة الکبری بمیدان کربحیث ❁ نور حق ذات حسین بن علی است ❁
ساز مست من فانی سر گشتگی ❁ خوان حسینی عزا ماه من حسین ❁ دید احمد نور الانوار حسینی ❁
فوق عرش حالت با جلد زینت و زین ❁ دید شاه دین خاک قبلگاه ❁ نور احمد را محل سجده گاه ❁
آنکه گوداد سر سردار شد ❁ سیر معراجش صف دیدار شد ❁

**مجلس** حضرت ختمی مآب محمدی صلعم فرمودند که حضرت جلال احدیت مرا از آن هیبت و دهشت بیرون آورد و مرا امر فرمود که یا محمد اثن علی ربک خدای خود را ثنا بگو پس ملهم شدم بگفتن التحیات لله و الصلوات و الطیبات جمع کرد تمام ثناها و مدحتها و طاعات و عبادات و خدمتهای زبانی و طاعات و عبادات و خدمتهای بدنی و خیرات و مبرات و احسانهای مالی بجمیع را مستند

باتحضرت گردانید و گویند این سه کلمه از جمله جوامع الکلم است که هیچ چیز از اعمال خیر قولاً و فعلاً از این
بخارج نباید چون حضرت ختمی مآب محمد صلعم این نثار ایجاب حضرت قدسی الهی عرض نمود حق تعالی تحفهٔ سلام
نثار حبیب خود فرمود و فرمود که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت ختمی
مآب جواب خود باز داد که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **بیت**

چه حتی میباید کو میزد پروبال ❁ بدلالت سالکی کرد در حال ❁ ازآن حالت دمی با خویش آورد ❁
سلام و ملیکی پیشش آورد ❁ خطاب آمد که ربع لفنک درون ای ❁ برای سمع و بی بصر بیرون آی ❁
بخواه هر آرزوی هست زودت ❁ چرا بیخود شدی آخر چه بودت ❁ بخواهی هرچه بودت خواستن ❁
ز تو درخواست و زیارت کردن ❁ چو رب العزت در اسرار آمد ❁ پیمبر نیز در گفتار آمد ❁

**مرویست** که چون ملائکهٔ ملکوت این مرتبه و کرامت را درباره ختمی مآب محمد صلعم مشاهده
نمودند بیکبار هم آواز برکشیدند و غلغله در ملکوت و ولوله در جبروت انداختند و همگی گفتند که
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صلعم **بیت**

چون همه از خود بدر آمد تمام ❁ یافت خطاب لطف قبول سلام ❁ پرده برانداخت ز روی وصال ❁
از در تعظیم سرای جلال ❁ تاج تو و تخت تو دارد جهان ❁ تخت زمین آمد و تاج آسمان ❁
صدره زآرایش صدارت رهیست ❁ عرش در ایوان تو کرسی گهیست ❁ روزن جانت [illegible] تاب ❁
ذره بود عرش در آن آفتاب ❁ گر ز در چرخ آینه بیرون فتاد ❁ نور تو بر خاک زمین بخش فتاد ❁

**مجملا** چون آنحضرت بالسلام علینا و علی عباد الله الصالحین امت را
داخل کرد فرمود که ندائی شنیدم که یا محمد صلعم در حرم وصال خود جبرئیل را راه ندادیم تو امت
**نظم** ❁ خود را در میان آری ❁ ❁

خورده

خورده شرابی که حق آمیخته ❁ جرعهٔ آن بر دل ما ریخته ❁ لب بلب شکر خنده بیاراسته ❁
امت خود را ز خدا خواسته ❁ امتی از گنج تو انگر شده ❁ جمله مقصود میسر شده ❁

**بعضی** گویند که چون آنحضرت السلام علینا گفت بسروش در دادند که ای دوست بغیر از تو
کسی اینجا نیست و علینا چیست عرض نمود که پروردگارا فقیران من اگرچه با من نیست شده و لکن
بجان با من پیوسته نظر عنایتم همراه ایشان است غیبةً و حضوراً اکنون بسلام مرا از همه مکروهات
ایمن گردانیدی در حین عطا آن شکسته [illegible] ممتحن دامن آخر الزمان را که غرق بلاها و فتن میباشند
چگونه با خود در سلامت و وسعت و امنیت شریک نگردانم تا چنانچه من با این حالت مستعدم آن فقیران را
نیز بحکم وللارض من کاس الکرم نصیب ازین خرمن خوشه چینی و ازین خوان توشه رسد **فرد**

گر گدائی طعمه از خوان احسانی برد ❁ از سر خوان خداوندی چه کم خواهد شدن ❁

**و** حق تعالی فرمود که یا محمد صلعم چون امت را در سلام جمع نمودی نیز سلام ایشان را حواله تو فرمودیم اذا
جاءک الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم و رحمت را نیز بواسطت تو بر
ایشان مسلم داریم که بگو کتب ربکم علی نفسه الرحمة و برکت را از خزانهٔ کرم حواله با ایشان
فرمائیم که تبارک الذی بیده الملک **و** همچنین که ایشان را در سلام شریک گردانیدی ما نیز بتو شرط
فرمودیم که در ایام حیات و ممات تو هر سالی یک شب بر مثال این شب از برای امت تو تعیین فرمائیم
و آن شب قدر است که لیلة القدر خیر من الف شهر و در آن شب پاس خاطر امت را عنایت کنم
رفعهای ایشان اجویم و بر افراد امتان تو سلام گویم که سلام هی حتی مطلع الفجر **بیت**

چه یافت خواجه سلام خدا شب معراج ❁ به کنگاه سلامت نهاده بر سر تاج ❁
چگونه برنپرد جان ز ذوق او شب قدر ❁ که حق سلام فرستد بر بندهٔ محتاج ❁

بظلمت است نهان آب زنده کی امشب ❁ وصال حرست طلب در سواد لیلهٔ داج ❁

❁ **لمؤلفه طال الله عمره** ❁ ❁

لیلة القدر که بر احمد رسید ❁ لیلة الاسری بدان اجابت که عید ❁ لیلة القدر ای عزیز شهریار ❁
اوست زهرا عصمت پروردگار ❁ حب زهرا نزد حق کارساز ❁ لیلة هست از الف شهر اندر نماز ❁
هر که مهر او شد بدل او را قرار ❁ او سلامت گشت روز شمار ❁ زانکه او در راه حق آزرده شد ❁
پهلو و بازوی او بشکسته شد ❁ محسن او سقط شد در راه حق ❁ او شکایت گو برب الفلق ❁
در وفات احمدی آزرده جان ❁ کرد شیون روز و شب با گریه‌ها ❁ بود با کلثوم و زینب غم شبی ❁
با حسن نالید گر با حسینی ❁ جسته وی را کرد او جب کارساز ❁ در عبادت خاصه در وقت نماز ❁
در اذان خیر العمل زهراستی ❁ لیلة القدر اوست اندر راستی ❁ لیلهٔ مبارک اندر کلام ❁
هست او زهرا ابیها لی والسلام ❁ صد هزاران لعن بر تیم و عدی ❁ بر روان نعثل آن شوم ردی ❁

**مجملا** حضرت کردگار بر رسول مختار فرمود همچنانکه امشب بی واسطه با تو سلام و کلام در میان
آوردم فردا آنجا کسی را ز امت تو بیش برم سلام قولا من رب رحیم نی نی بلکه آن سلام
دائم است اما امروز گوش ایشان را بواسطهٔ کثافات آب و خاک گرانی حاصل آمده است و فردا که
غشاوهٔ خاک از روی نقادهٔ پاک برخیزد سلام ما آن روز مسموع ایشان خواهد گشت **فرد**

سلام من شنوی در لحد خود سود است ❁ که هیچ وقت نبودی ز چشم من مستور ❁

**مرویست** که چون بنده در تشهد بگوید که التحیات لله حق تعالی فرماید که ای بندهٔ
من ثنا گفتی مرا من نیز بر تو ثنا گویم در روز قیامت تحیتهم فیها سلام و چون گوید و
الصلوات حق تعالی فرماید که من نیز بر تو صلوات فرستم هو الذی یصلی علیکم و چون گوید و الطیبات

حق تعالی

**مؤلفه گوید** حق تعالی فرماید تو را یک دانم الطیبات للطیبین و مساکن طیبة فی جنات عدن
که در کلام مجید تطهیر و تطییب شیعیان را حضرت قدسی منان بآیات بسیار یاد فرموده است از آنجمله و ما کان
الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب فیجعل الخبیث بعضه
علی بعض فیرکمه و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب **تتمهٔ روایت این است**
و چون گوید که السلام علیک حق تعالی فرماید که من نیز بر تو سلام میکنم سلام قولا من رب رحیم
و چون گوید ایها النبی فرماید که وعده دادم نبی تو را که در قیامت او را نومید نگردانم از شفاعت
او را در بارهٔ تو قبول فرمایم یوم لا یخزی الله النبی و چون گوید و رحمة الله حق تعالی فرماید بر
تو رحمت کنم کتب ربکم علی نفسه الرحمة و چون گوید و برکاته حق تعالی فرماید بر تو برکت عطا
فرمایم و برکات علیک و علی امم ممن معک و چون گوید السلام علینا حق تعالی فرماید در دنیا
بتو سلام کنم من کل امر سلام و چون گوید و علی عباد الله الصالحین بنویسید حق تعالی از برای
او بعدد هر فرشته که در آسمان است و بعدد هر چیزی که موجود گشته و بعدد هر بندهٔ صالحی ده حسنه و چون
بگوید اشهد ان لا اله الا الله حق تعالی فرماید ضامن شدم که ساکن گردانم تو را در مرافقت خود و
حسن اولئک رفیقا و چون گوید که اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی فرماید
ضامن شدم که محمد صلعم را شفیع تو گردانم لا یشفعون الا لمن ارتضی **لمؤلفه**

کیست صالح ای عباد صالحین ❁ حق بگو صالح امیر المؤمنین ❁ ربنا کرد از القرآن مبین ❁
می نگر جبریل و صالح المؤمنین ❁ اوست صالح عبد و دیگر کیست ❁ هر که گوید در ولایت بی الیت ❁
بندگان صالح و اهل فلاح ❁ هر که شد تابع بر آن نور صلاح ❁ چیست تابع دور از تیم و عدی ❁
ام ز نعثل هم ز رابع مرتدی ❁ حق جلید رحمت او اهل صلاح ❁ بغض نعثل دان تو میزان فلاح ❁

هر ستان حیدر زند اهل سلام ❊ صفحهٔ معراج احمد والسلام ❊ حسب حیدر راست میزان دیگر ❊
شیوه زنجوای و بر میزان نگر ❊ چیست آن میزان نمودن شور شین ❊ در عزای شاه مظلومان حسین ❊
خواطرم آمد دیگر دشت بلا ❊ عرصهٔ هنگامه خیز کربلا ❊ خواطرم آن وقتی که افتاد از زین ❊
شاه از معراج اینسان بر زمین ❊ نالهها آن مغیث از جان پاک ❊ مینمودی او آه دردناک ❊
هر طرف کردی نظر یاور ندید ❊ شمر دون از کفر خنجر بر کشید ❊ شاه گوا آب طلب از آن کفر کیش ❊
گفت سیر آب نماید جد خویش ❊ ناگهان قومی برای قتل شاه ❊ آمدند از هر یکه بر قتلگاه ❊
زرعهٔ بیدین بدبخت لعین ❊ زد بدست شاه دین شمشیر کین ❊ خولی آن ابن یزید کفر کار ❊
تیر زد بر سینهٔ آن بی تبار ❊ ابن سنان آمد سنان بر آن جناب ❊ زد که شد شاه و گرد عالم خراب ❊
بی لقصد قتل خنجر بر کشید ❊ خولی این شاه بروی بنگرید ❊ المعین گفت دید چشمان حسین ❊
لرزه بر حالش فتاد از شور شین ❊ روی بنمودی بسوی قوم جهول ❊ گفت جانا خصم کهوم ز رسول ❊
شمر جانب بی آمد و خنجر کشید ❊ رأس شاه تشنه لب زان کین برید ❊ زان ستم بر چرخ گردان تار شد ❊
لرزه بر اندام دلی خونبار شد ❊ مهر افکند از سر چرخ هم کلاه ❊ مهر من بر شاه گردان کوه آه ❊
زینب از سر بافغان معجر کشید ❊ حافیات از غم بمقتلگه دوید ❊ من چه گویم آنچه دید آن مهرتاب ❊
زینب آن بنت جناب بو تراب ❊ گاه با آه و گاهی با افغان ❊ کشور گرد جهان از غم سیاه ❊
نیست یارای بیان بر خامه ام ❊ سوز دارد تحریر گرد دنامه ام ❊

**مجملا**

چون حضرت ختمی مآب صلعم بمقام قرب رسید و سلام حضرت ملک علام را شنید از مرتبهٔ علم الیقین
بمرتبهٔ عین الیقین رسید و ایمان غیبی شهودی گشت حقتعالی از ایمان او خبر داد که آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه و بروایت دیگر حقتعالی پرسید که امن الرسول بما انزل الیه من ربه

حضرت

حضرت ختمی مآب صلعم عرض نمود که نعم والمؤمنون کل امن بالله یعنی سخن شیعیان نیز از جانب
شرک بری و بیزار ساخت و باز گفت وملائکته یعنی کلام مومنان را از کافران که ملائکه را
بنات الله میگفتند ممتاز گردانید بعد از آن گفت وکتبه ورسله تا ایشان نیز از جهودی و
ترسائی مبرا گرداند زیرا که ایشان ببعضی از انبیا گرویدند و ببعضی نی و ببعضی کتاب ایمان
آوردند و ببعضی نی آنگاه فرمود لا نفرق بین احد من رسله این سخن حکایت که حقتعالی
از امت حضرت محمد صلعم میفرماید که ایشان گویند که میانهٔ انبیا جدائی نیفکنیم یعنی بهمه ایمان آوریم
و اینکلام را دروغگو نگردانیم بعد از آن گفت وقالوا سمعنا واطعنا یعنی شنیدیم
و اطاعت کردیم امر تورا یا چنین گوئیم که شنیدیم که بلطف و کرم خود بر ما ثنا گفتی و ما با وجود آن
بتن خویش اطاعت نمودیم بعبودیت تو اعتراف نمودیم یعنی هر چند میشنویم ستایش تورا لکن
پای از حد بنده گی بیرون نگذاریم و بدین ستودن مغرور نگردیم باز گفت غفرانک ربنا
ای اغفر انک اهل للتفضل الینا کانه یقول الله عز وجل ای بنده من از
تو همین پسندیده است که خود را محتاج من دانی و آن نیکوست که جهودان گفتند ان الله فقیر
ونحن اغنیاء ایشان خود را توانگر گفتند فقیرشان گردانیدیم وضربت علیهم الذلة
والمسکنة تو فقیری خود اسناد کردی و بدرگاه ما گدائی پیش آوردی غفرانک ربنا
ما تورا پادشاه ممالک جنت گردانیدیم واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا بعد
از آن گفت والیک المصیر یعنی بازگشت همه بسوی توست ما را پاک و آلوده نزد خود بپذیر ما پاک
و آلوده بعد از آن فرمود لا یکلف الله نفسا الا وسعها و این جوابی است مر دعای
حضرت رسول صلعم را که گفت ربنا لا تحملنا ما لا طاقة لنا به بعد از آن

فرمود که لها ما کسبت یعنی من طاعتها وعلیها ما اکتسبت یعنی من معصیتها
حقتعالی خود را بی نیاز فرمود از فعل بندگان اگر طاعت کنی تورا است و اگر معصیت کنی هم بر توست نفع و
ضرر آن بتو راجع است نه بما بعد از آن فرمود که یا محمد صلعم امشب عطاست بطلب پس از آن حضرت فرمود که
منی این مراد خواستم که ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا خطاب آمد که خطا و
نسیان از امت تو برداشتم و بر این زیاده نیز گویم اگر از ایشان باکراه صادر شود آنرا نیز عفو
فرمودم حضرت ختمی مآب صلعم خبر داد که ان الله تجاوز عن امتی الخطاء والنسیان وما
استکرهوا علیه بعد از آن گفتم ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا
یعنی آن بار گران که بر امتان پیشینیان نهادی بر ما آن بار منه و شریعتها را چون شریعت ایشان دشوار
مگردان جواب آمد که ویضع عنهم اصرهم **مرویست** که بارهای گران که در شرایع سابق
بود ملائکه تفصیل ذکر مینمودند حقتعالی تجاوز می نمود یکی از آنجمله آن بود که چون امتان پیشین گناه کردی
بامداد در خواستشان بعضی را بر در خانه و بعضی را بر پیشانی نوشته بودی که فلانی چنین گناه کرد کفارهٔ
آن خود را کشتن است یا با آتش سوختن و دیگر آنکه نجس جامهٔ ایشان نجس شدی بریدن آن واجب بودی
در شستن پاک نگشتی و دیگر آنکه هر که دشنام مادر و پدر دادی واجب القتل گشتی و دیگر آنکه هر که گواهی
بدروغ دادی کشتن حق او بودی و دیگر آنکه ایشان را نماز جایز نبود مگر در مساجد ایشان و دیگر
تیمم صلاة در دین ایشان مجوز نبودی و دیگر آنکه زکوة مال ایشان ربع نصاب بودی مثلا از صد بیست
درهم پنجاه درهم و در ایام صوم بعد از نماز خفتن مباشرت با اهل خود جایز نبود و دیگر آنکه
اگر کسی در ایام صوم تناول کردی صوم او باطل شدی و دیگر آنکه افطار نیز جایز نبود بعد از نماز
خفتن تا نماز شام روز دیگر از حقتعالی اینها را و امثال اینها را در خواست نمود حقتعالی کرم فرمود

این بارهای

این بارهای گران را از این امت برداشت والحمد لله وحده بعد از آن گفت ربنا ولا تحملنا
ما لا طاقة لنا به خداوندا بر ما منه آنچه ما طاقت کشیدن آن نداریم ارباب بحث چنین
گفته اند که این بار قطعیت صحبت است بلاها و محنتها طاقت داریم اما با قطعیت طاقت نداریم و
بیشتر دعای عارفان این بوده است که یا رب بفراق مکن دیگر هرچه خواهی بکن **فرد**
بدان خدای که کس را جز او خدائی نیست ❊ که از فراق بتر در جهان بلائی نیست ❊
جواب آمد که لا یکلف الله نفسا الا وسعها چون شما را طاقت فراق نیست شما
را هرگز بیرون طاقت شما تکلیف نکنم بعد از آن گفت واعف عنا واغفر لنا از اینها هرچه
ناشایسته بود جواب آمد که یعفوا عن السیئات و تمام سیئات را محو یاد کرد تا دانی که
هیچ گناه بزرگتر از عفو او بیرون نیست باز گفت واغفر لنا چشم عفو کردی بپوش تا پرده
دریده نشود و غیر از تو کسی بر قبایح افعال ما اطلاع نیابد جواب آمد که ان الله یغفر الذنوب جمیعا
بعد از آن گفت وارحمنا بر ما رحمت کن یعنی چنانچه گناهان ما را در گذرانیدی و بپوشیدی
اکنون اسباب روح و راحت ما گردان نه ملتزم زخم و جراحت جواب آمد که وکان بالمؤمنین رحیما
اگر اکنون بر امت تو رحمت نکردمی هلاک از امت بر آمدی کلمهٔ کان آورده تا بدانی که بود برایت
امت رحیم بود ای محمد صلعم نه دعای تو ما را بر رحمت آورده بلکه رحمت ما بود که تو را بدعا آورده یا محمد صلعم
عنایتها از شفقت تو پیشتر است شفقت تو وقتی است و عنایت ما ازلی است وقتی و تو این تقاضا
میکنند بهمین تمام ازلی ما چه تقاضا نماید یا محمد صلعم آنگاه که تو نبودی من ایشان را بودم اکنون که
تو هستی جز ایشان را نباشم تو مر ایشان را از آن که تورا بایشان دادم و من از آنم که تو مرا بایشان
دادی تو را ایشان یافتند و ما را تو کسی را که از ما یافتند چنین شفقت است ما را که هم یافتند

بر این که چگونه باشد باز گفت انت مولینا ای ولینا و حافظنا و ناصرنا جواب آمد
که ذلک بان الله مولی الذین امنوا و ان الکافرین لا مولی لهم باز گفت فانصرنا
علی القوم الکافرین جواب آمد که در نصرت دوستان حاجت بطلب نیست بلکه بکرم خود
واجب گردانیده ام نصرت ایشان را و کان حقا علینا نصر المؤمنین **نظم**

زهی شفاعت فرستاده کان ∴ بپذیرنده عذر افتادگان ∴ گزین گوهر درج عالم توئی ∴
چو تو کرکسی آنکه تو ئی ∴ توئی قفل گنجینه را کلید ∴ در نیک و بد گوهر با پدید ∴
هر آنچه ایزد از تحفه پرداخته ∴ تو آنرا نثار ره ساخته ∴ ز بهر دل خاکساران خویشتن ∴
فراز آمده روح ایوان نخوتی ∴ چه بهر دلها فرود آمده ∴ سرای بهر ایران درود آمده ∴
درود فراوان پر از آن جلالشی ∴ بپایان روان بار تا مرقد شی ∴ **مروی است**

که در این سؤالات پنج چیز از برای امت خود طلب فرمود عفو و مغفرت و رحمت و ولایت و نصرت
عفو از عیوب و مغفرت ذنوب و رحمت بر معاصی و خطایا و ولایت در اسلام و ایمان و سایر
عطایا و نصرت بر اعدا و هر یکی را جواب طبق مراد آنحضرت آمد **مروی است**
که بعد از آن حضرت ختمی مآب محمد صلی الله علیه سر مبارک در پیش افکند خطاب حق تعالی در رسید که یا محمد صلی
ارفع راسک سر بردار چرا سر مبارک فرو افکندی عرض کرد که پروردگارا در این امر
متفکرم که من بچه عمل مستحق این همه کرامات گردیده ام که این همه لطف باندازه اعمال من نیست
حق تعالی فرمود که انی فعلت ذلک بالفضل لا بالمکافات آنچه با تو پیش بردم محض فضل
من است نه مکافات عمل تو چنانچه امشب این معامله با تو نمودم فردا با امت تو در عرصات قیامت
همین معامله فرمایم ∴ **بیت** ∴

ای کریمی که

ای کریمی که در سرای وجود ∴ دست جود تو در کرم بگشود ∴ ما گدا و تو پادشاه صمد ∴
جرم بخشا و عذر خواه همه ∴ ما جفا کار و تو وفا داری ∴ ما همه معیوب و تو خریداری ∴
با جفا پیشگان جرم اندیش ∴ جز وفا و کرم نورزی پیش ∴ رحم فرمای گر تو کاری لنرزد ∴
تو خدائی و غیر این نسزد ∴ بر ضعیفان قوی ستم نکند ∴ برگدا شاه جز کرم نکند ∴
گر تو ما را بجود بنوازی ∴ برگ و حال ما بجنبانی ∴ **لمؤلفه** ∴
هیچ دانی چیست تعبیر الشیء باب ∴ لیلة المعراج آن عالیجناب ∴ خواست از عز جناب کبریا ∴
بهر امت یا بانه هر موزرا ∴ نصر منصور ملک دان ای عزیز ∴ کو بود در حرب اعدا در ستیز ∴
دشمنان دین را بکوبی هلاک ∴ ریخت چون برگ وی بر روی خاک ∴ یاور آنی مردفین و منزلین ∴
دیگر از افلاکیان و مسومین ∴ بود منصور او بنصرت کامیاب ∴ تا حسین کوثر بشرب یار کاب ∴
اندکی منصور با خیل ملک ∴ نزد شاه تشنه لب آوار از فلک ∴ عرض کو نذر آنکه دنیا و دین ∴
حق بما امداد خیر المرسلین ∴ کو در غزوات اندر حربگاه ∴ حال ما مور یم کاندر رزمگاه ∴
در مدد کاری تو جان بازی کنیم ∴ پیش روی تو جگر سربازی کنیم ∴ شاه فرمود که باشد وعده گاه ∴
در صف کرب بلا و قتلگاه ∴ راه پیمودی بمعراج بلا ∴ تا رسیدی ساقی عرشی کربلا ∴
دید چون آن فوج پر شور و شینی ∴ نعره زن فوج ملائک الیمین ∴ با سپاهی وایدیم خراب ∴
آمدند آن عرض پر انقلاب ∴ عرض کو نذر آنکه دنیا و دین ∴ حکم فرما ما مطیع سامعین ∴
آنچه فرمائی بفرما بنده وار ∴ زود بر آریم از اعدایت دمار ∴ شاه فرمود او بمنصور ملک ∴
حکم حق چون بود اندر فلک ∴ واجب آن فرموده سازم قبول ∴ با امر اکثار فرموده ای رسول ∴
کف منصور ملک از شور شینی ∴ حق تر اختیار فرموده ای کینی ∴ شاه فرمود در تعلی قطرانی ∴

من لقا دوست خواهم در جهان ∴ وعده کردم بجوی ازل ∴ بر خداوند کریم لم یزل ∴
جان نثار آیم بمیدان بلا ∴ کشته گردم در زمین کربلا ∴ تا شوم شافع بخلق تشنتین ∴
روز محشر نزد رب خافقین ∴ با بدم امروز سربازی نمود ∴ جان فدای الترب را راضی نمود ∴
باشی بنگر با بین وفای عهد را ∴ بچه ها یم بین بمیدان بلا ∴ زین منی بنگر که چون باشم خلیل ∴
سازم قربان خدا قربانی قتیل ∴ دیدی اسمعیل اکبر را نگر ∴ اکبر ذبیح الله ثانی را نگر ∴
بحمله فرزندان یاران وفا ∴ بهر فدا سازم در این دشت بلا ∴ این برادر را که مهر خاور است ∴
هم علم دار است هم آب آور است ∴ بر رضای دوست با صد شور شین ∴ دستها سازد نثار از منکبین ∴
دیگر آن قاسم که نور دیده است ∴ با این چه سان در طلب حق تو با وفا است ∴ خواهرم کو عشق زهرا استی ∴
باین که در تسلیم چون بر جاستی ∴ بر رضای دوست کو زار زار ∴ سر برهنه ناقه عریان سوار ∴
این همه دست من که او دست خداست ∴ سعی من سعی بلاست کبریاست ∴ چون کند جانان از بازو جدا ∴
باشم اندر راه تسلیم و رضا ∴ سر دهم بر شام و کوفه بر سنان ∴ گر لب لعلی زند چوب خیزران ∴
سینه ام کو مخزن علم خداست ∴ او هدف تیرها و تیغهاست ∴ این چنین کوشی بر عرش یا هدی ∴
بعد منصور ملک در آن زمین ∴ این بود منصور کو تاهی نکرد ∴ شاه دین یکی هیلان یاری نکرد ∴
ور نه منصور او ستاره بنده وار ∴ گر بفرمودی بر آوردی دمار ∴ چون جواب الی داد در فوقی شد ∴
از وفا و یاری او مایوس شد ∴ حق تعالی امر کردی با حشم ∴ آید او عزادار حرم ∴
در حریم شاه دین باشد خدام ∴ زار و گریان باشد اندر اکرم ∴ زایران را دیدن و یاری کند ∴
در مرض در موت غمخواری کند ∴ یاریها بر حق شاه تشنه کام ∴ سازها زایر وهم از خدام ∴
سازها از خاک ای رب رحیم ∴ اندر آن فردوس جنات النعیم ∴ سازها هم زحوبن زایران ∴

در شمار

در شمار و در حساب زایران ∴ با همه خیل محبان حسین ∴ خاصه زایرانی که دارند شور شین ∴
شیعه آمین بگو حمدی بخوان ∴ بعد اخلاص و درود از روان ∴

المجلس الحادی والعشرون در بیان اقوال سید ازما و حکم منافی عالین بحکم حضرت خاتم
النبیین صلی الله علیه و آله و خیر تاج اهل بیت طاهرین در ذیل کفارات و بیان منجیات و درجات و مهلکات و بیان اسرار
ما اوحی و ذکر انعام شیعه معنی توبه و تنزیه ذات حضرت قدسی از صفات مخلوقین و تکلم رأس شریف حضرت
سید الشهداء در مواضع متعدده و کیفیت معراج آنحضرت

**بسم الله الرحمن الرحیم**

ستر و ستار الستر مستتر بالستر حمد ستر مقنع بالستر است که ارباب معراج در ادراک عظمت کبریائی
در اول سیری از استار سوز ارنی حیران و سیر ملی ستار ارباب ستر شکر حضرت مستور است که معراجیان
در ادراک حقیقتی در فیفای سرگردانی بر زبان میزبانی خارج عن الحدین لا ابطال و التشبیه
والنائی عن المدرکین مدرک الجواهر والاعیان در توصیف و بیان لا یدرکه الابصار و
هو یدرک الابصار **و صلوات** بیعد و سلام بی عدد از حد و عد مرآن بنده را که در شان
حضرت قدسی بیان میفرماید که ولقد رای من آیات ربه الکبری فاوحی الی عبده ما اوحی **لمؤلفه**

آنکه او را جز خدا و مرتضی نشناختی ∴ گر کسی لاف شناسائی زدی در باختی ∴
آنکه از بهر عروج حضرت یزدان پاک ∴ نردبان کرسی و عرش برین افراختی ∴
آنکه در شب براقش گنبد مینای چرخ ∴ در نثارش مهر و مه در مقدمش انداختی ∴
از برای تکیه گاه حضرت رضوان پاک ∴ متکا از استبرق فردوس اعلی ساختی ∴
بهر استقبال خاک مقدمش میکال چرخ ∴ صف صف یار فرش میدان عرشی تاختی ∴

آن محمد نام محمودی لقب در بارگاه ∴ آنکه در معراج رحمتش لیس سوا اختی ∴
ای نثار خاک راهت جان ذرات جهان ∴ ای که در هر نعمتی یاران بخویشتن آختی ∴

**وبعد** از آنکه چنین در میان کشتان یکرنگ اسرار السیار واقع میشود که جزایشان از خارجیان اطلاع برآن بهم نرسانند لهذا چنین حضرت ختمی مآب محمدی صلعم بسدره رسید و از عجایب و غرایب آنحضرت قدس عج باانحضرت اطلاع داد در مقام ابهام که غیر ایشان برآن مطلع نکرد و بیان فرمود که اذ یغشی السدرة ما یغشی و بیان غاشیه نفرمود و همچنین در نمودن آیات بینات نیز طریقه ابهام رعایت فرمود و گفت ولقد رای من آیات ربه الکبری و در تکلم ایشان گفت فاوحی الی عبده ما اوحی علماء جسارت در رمز و تعیین این کلمات ننمایند و این راز سربمهر پنهان را بمفتاح بیان نگشایند و اقتصار نمایند بآنچه از خاندان عصمت و طهارت عز و صدور یافته **و سی و شش** قول آن در این وجیزه مرقوم میگردد

**قول اول** آنکه حضرت ختمی مآب محمدی صلعم فرمودند که در مقام او ادنی رایت ربی فی احسن صورة یعنی دیدم آیة الکبرای حضرت پروردگار خود را در بهترین صورتی از من پرسید که فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز مخاصمه میکردند ملأ اعلی و سکان عالم بالا عرض کردم که آگاهی تو دانا تری فوضع کفه بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی یعنی آیة الکبری کف کفایت را میانه شانهای من نهاد و اثر برودت و راحت و رحمت و خوشی آنرا در میان دو پستان خود یافتم و جمیع مغیبات ارضی و سماوی بر نظر من مکشوف گردید بعد از آن پرسید که هل تدری فیم یختصم الملأ الاعلی آیا هیچ میدانی که فرشتگان ملأ اعلی و سکان صوامع عالم بالا در چه چیز مخاصمه مینمایند عرض کردم بلی ای پروردگار من فی الکفارات والمنجیات والدرجات والمهلکات حق تعالی فرمود که صدقت یا محمد صلعم پس از آن خطاب مستطاب حضرت رب الارباب العالمین ساکنین صوامع قدس عز بر اسرافیل که

ای ناب



سؤال اسرافیل از کفارات

این است حل مشکلات هر مشکل کردار بر مشکلات خوانیم از او سؤال نماید پس اسرافیل پیش آمد و پرسید که یا محمد ما الکفارات گفتم اسباغ الوضوء فی السبرات والمشی بالاقدام الی الجماعات وانتظار الصلوات بعد الصلوات یعنی شستن اعضای وضوء بفراوانی آب و کمال آداب و پیاده بنمازهای جماعت رفتن و بعد از اداء فریضه انتظار نماز دیگر کشیدن **لمؤلفه**

چیست اسباغ وضوء ای مرد حال ∴ آنکه سازند عاشقان اندر مآل ∴
او وضوء با شد بخون خویشتن ∴ در مقام حق خط الملتن ∴ این وضو نه شد مبشر بر خلیل ∴
نز نبوع ای کلیم بحر نیل ∴ نز یعنی نز کلیل انبیاء ∴ غیر کلی و شهید کربلا ∴
شاه دین از زخم امتران و ضوء ∴ کرد و پیاله عشق نمود از خم رو ∴ یعنی آن تیر سه شعبه کز کمان ∴
کامد و بر صدر شاه تشنگان ∴ شاه با سم الله کف و بر سما ∴ کف ها ریت میسنگر احوال ما ∴
خون روان گوید همچون نمودار ∴ شه بروما لیدوهم بر آسمان ∴ راشی سر تیر کو او از خم خوانی ∴
کف التقی هکذا بر جدخویش ∴

**در دعوا امام العلو** مرویست که تیر ابوالحکم بر اندام آنحضرت آمد در پیش روی آنحضرت بود بعد از تیر باران نمودن آنحضرت ساعتی ایستاد که آرام گیرد بجهت ضعفی که در قتال با اعداء بر او عارض شده بود در اثنای سنگی بر پیشانی نورانی آنحضرت زدند که پیشانیش مجروح گردید حضرت جامه را گرفت که آن خون را از روی مبارک پاک فرماید که ناگاه تیر زهر آلودی که سه شعبه داشت بر سینه آنحضرت که صندوق علم یزدانی بود آمد **و بروایتی** بر قلب آنحضرت که عیبه اسرار کردگار بود آمد پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که بسم الله و بالله وعلی ملة رسول الله صلعم پس سر مبارک را بجانب آسمان نمود و فرمود که الهی انت تعلم انهم یقتلون رجلا لیس علی وجه الارض ابن نبی غیره پس تیر را از پشت سر کشید پس خون مانند ناودان جاری گردید و دست مبارک را

برآن جراحت گذارد و چون پر از خون گردید بجانب آسمان افکند و از آن خون قطره برنگشت و سرخی آسمان از آن خون ظاهر گویید پس ثانیا دست مبارک را برآن جراحت گذارد و چون پر از خون گردید بر سر و ریش مبارک مالید و فرمود چنین ملاقات میکنم جد خود را و حال آنکه من خضاب کرده باشم بخون خود و میگویم که یا رسول الله صلعم کشته شدم من فلان و فلان پس ضعف از قتال بهم رسانید

**لمؤلفه وفقه الله تعالی**

این وضو صادر نشد دیگر زکس ∴ غیر او ای دان فریاد رس ∴ یعنی احمد یا علی مرتضی ∴
دیگری زهرا و شاه مجتبی ∴ هیچ دانی از چه بود ایشان وضو ∴ بود از زخم شهید سرخ رو ∴
یعنی اندر کربلای شاه هدی ∴ آنکه زدی بعد حجال لعین ∴ دستهای شاه هدی ببریده دید ∴
احمد از دل آه و زاری برکشید ∴ از شهید تشنه دستانت کجاست ∴ کو فتاد از ظلم حجال دغاست ∴
از حسین احمد شنید این گفتگو ∴ شد بمقتلگه برای جستجو ∴ دید آن سنگ را رسول عالمین ∴
این چه بیدادست که بر حسین ∴ قطع کرد دست با اعتراز خلیل ∴ کان هی بوسید و را جبرئیل ∴
اهل نه افلاک از وی مستمند ∴ در تبرک جستن از وی بهره مند ∴ حق کند رویت سیاه ای بدسرشت ∴
دستهایت قطع زین افعال زشت ∴ حشر زهرا با محمد کرد رو ∴ کو از زخم حسین سازم وضو ∴
احمد از آن داد و فرمود آنچنین ∴ سازمان نیز سازیم اینچنین ∴ جمله از خون خود وضو ساختند ∴
سرخ رو در قرب اعلی تاختند ∴ این وضوی کامل است ای زیرکان ∴ کان بود مقبول درگاه خدا ∴
این کند کفاره ذنب ما سوی ∴ ای فتح است برای سر گواه ∴ قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک وما تاخر ∴ روز کن فرقها و بیش بین ∴ کان بود عفو گناه مذنبین ∴
خواجه بهر شیعیان این پاک ∴ کرده ام اسرار او آنجا عیان ∴ **مجملا** پس حق تعالی فرمود

که صدقت

سؤال میکائیل

که صدقت یا محمد صلعم بعد از آن میکائیل پیش آمد و گفت ما الدرجات یعنی اعمالیکه درجات بنده بآن مرتفع گردد چیست حضرت فرمود که اطعام الطعام وافشاء السلام والصلوة باللیل والناس نیام طعام دادن و سلام کردن و نماز شب گذاردن در وقتیکه خلایق در خوابند حق تعالی فرمود که صدقت یا محمد صلعم **لمؤلفه**

لیل چه بود در راز دادام ∴ غافل از یاد امام آمد بنام ∴ کشتگان رستخیز کربلا ∴
لیلة العاشور شور و نوا ∴ در نماز و در دعا کار ساز ∴ قائما بودند در راز و نیاز ∴
اهل شام و اهل کوفه در نیام ∴ بدتر از قوم یهود اندر منام ∴ نه امام و نه خدا اشناختند ∴
بر خداوند و رسولش تاختند ∴ تیرها افکنده بر آن رهنمای ∴ غافل از این کاین بود جنگ خدای ∴

سؤال جبرئیل

**بعد از آن** جبرئیل پیش آمد و پرسید که ما المنجیات یا محمد صلعم که بنده را از عذاب الهی نجات دهد چیست حضرت ختمی مآب محمدی صلعم فرمودند که خشیة الله فی السر والعلانیة والاقتصاد فی الفقر والغناء والعدل فی الغضب والرضا یعنی ترسیدن از خدا تعالی در نهان و آشکار و میانه روی در درویشی و توانگری و راستی در خشم و خوشنودی حق تعالی فرمود که صدقت یا محمد صلعم

سؤال عزرائیل

**بعد از آن** عزرائیل پیش آمد و گفت ما المهلکات هلاک کننده بندگان چیست فرمود که شح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه یعنی بخلی که اطاعت او کنند هر چه فرماید بآن عمل نمایند و پیروی هوای نفس کردن و بخود اعجاب نمودن یعنی نیکی خود اعتقاد کردن حق تعالی فرمود که صدقت یا محمد صلعم **مرویست** که این مسئله بود که چهار صد هزار سال این چهار ملک مقرب کروبی عالمیند در این مسائل بحث میکردند و جواب آن نمیدانستند تا آن شب از آنحضرت تعلیم گرفتند و بر حقیقت آن راز مطلع گردیدند و گویند که سبب بردن حضرت ختمی مآب صلعم بمعراج یکی از آن

السباب این بود **قول دوم** خطاب آمد که یا محمد صلی الله علیه و سلم چون نماز گذاری بگو اللهم
انی اسئلک الطیبات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفر لی خطیئتی وترحمنی
وتتوب علی واذا اردت فتنة فی قوم فتوفنی غیر مفتون **قول سوم** حق تعالی
فرمود که عبلتنا فی الخلق فاشفع لامتک فی الخلق عبارت ما کردی در خلوت لیکن شفاعت کن
امت خود را در خلوت **قول چهارم** حق تعالی فرمود که لولا حبک العتاب ما کان مع امتک
الحساب اگر نه عتاب بجهت رعایت داشتی هرگز ایشان در قیامت حساب نکردمی **قول پنجم**
خطاب فرمود که یا محمد صلی الله علیه و سلم انا وانت وما سوی ذلک خلقتها لاجلک یعنی ای محمد صلی الله علیه و سلم مقصود این
منم وتو و هرچه ورای من و تو است همه مخلوق از برای تو است **بیت**

حکمت از ایجاد عالم چه بود ⁂ تا محمد کند اظهار جود ⁂ گر نه کرد نورش ز قدم تافتی ⁂
زآدم و عالم که نشان یافتی ⁂ قرص تباشیر صباح وجود ⁂ نور طلوع از افق او نمود ⁂
کون و مکان هر دو زخیلی وید ⁂ جان و جهان جمله طفیلی وید ⁂ **قول ششم** خطاب آنحضرت فرمود
کرالم یجدک یتیما فاوی ووجدک ضالا فهدی ووجدک عائلا فاغنی الم نشرح لک
صدرک ووضعنا عنک وزرک الذی رفعنا لک ذکرک **قول هفتم** وحی فرمود که امت
حرامست بر همه انبیاء تا که تو درآئی و حرامست بر همه امتان ما دامیکه امت تو درآیند **قول**
**هشتم** یا محمد صلی الله علیه و سلم مال امت تو را بسیار نکردم تا حساب ایشان در قیامت دراز نشود و عمر ایشان را
دراز نساختم تا املهای ایشان محکم نگردد وایشان را ببرگ مفاجات هلاک نکردم تا بی توبه از دنیا
نروند وایشان را بعد از همه امم در دور آخر الزمان بیرون آوردم تا مکث ایشان در قبر بسیار نشود
**قول نهم** حق تعالی فرمود که یا محمد اهل ذکری فی ضیافتی واهل شکری فی زیادتی واهل طاعتی

فی کرامتی

فی کرامتی واهل معصیتی لا ییاسوا من رحمتی وهم مرضی وانا طبیبهم فان تابوا فانا
حبیبهم فان لم یتوبوا فانا داویهم بالمصائب لیتطهروا عن المعایب **قول دهم**
حق تعالی فرمود که زنده کانی کن چنانکه خواهی که عاقبت از جمله مردکانی و دوست دار هر کرا که خواهی که
آخر از وی جدا خواهی شد و عمل کن هرچه خواهی که جزای آن بتو خواهد رسید اگر نیکی کنی جزای نیکی یابی و اگر بدی کنی
سزای آن بدی یابی و از همه خلق نومید شو که بدست ایشان هیچ نیست و همنشینی با من کن و صحبت با من
دار که باز گشت تو در آخر کار با من است و دل خود را بدنیا متعلق مدار که تو را از برای دنیا نیافریده ام
**قول یازدهم** حضرت فاطمة الزهرا رضی الله عنها فرمود که از پدر بزرگوارم رسیدم که حق تعالی در لیلة المعراج
با شما چه گفت فرمود که قال رب العزة جل جلاله نظرت فی ذنوب امتک فلو دعا الی الوجه الا اکرم
العفو **قول دوازدهم** حضرت خداوند عز وجل فرمود که یا محمد صلی الله علیه و سلم هدیه از برای ما چه آوردی
گفتم خداوندا دو قبضه آوردم در یک قبضه تقصیر طاعت و در قبضهٔ دیگر جفای امت و معصیت ایشان فرمود تقصیر
طاعت را برحمت خود آمرزیدم و جفای امت و معصیت ایشان را بشفاعت تو بخشیدم **قول سیزدهم**
حق تعالی فرمود که یا محمد صلی الله علیه و سلم بطلب تا بدهم آنحضرت عرض نمودند که خداوندا تو عالم السر والخفیات ناگفته میدانی
و ناشنیده میخوانی مقصود من نزد تو معلومست حق تعالی فرمود که شاید تقصیرات امت تو را محزون دارد آنحضرت
عرض نمود بلی پروردگارا حق تعالی فرمود انت شفیعهم فیما یقصرون فی فرایض طاعتی وانا اکون
شفیعا لهم فیما یقصرون فی سنتک **قول چهاردهم** امت تو از دو کس بیرون نیست شد
یا مطیعند یا عاصی طاعت ایشان برضای من است و معصیت ایشان بقضای من است ایشان قبول کنم کریم و
آنچه بقضای من است بیامرزم که رحیم **قول پانزدهم** سیدة النساء العالمین حضرت فاطمة الزهرا رضی الله عنها
فرمود که پدر بزرگوارم فرمود که از حق تعالی درخواست نمودم که بمن بخشی تمام امت را فرمود که ثلثی از امت

بتو بخشیدم و ثلثان دیگر را روز قیامت بتو بخشم **قول شانزدهم** خطاب آمد که یا محمد صلی الله علیه و سلم چه
میخواهی عرض نمود که الهی امت را فرمودی که هفتاد هزار بتو بخشیدم باز خطاب آمد که چه میخواهی عرض کردم که امت
خود را مرة ثالثة باز این خطاب آمد و جواب واجابت واقع گردید **مروی است** که هفتصد هزار بار
خطاب آمد که دیگر چه میخواهی گفت امت خود را فرمان آمد که اگر همهٔ امت را بتو بخشم نه رحمت من پدید
آید و نه عزت تو بنماید یک قسم امشب بتو بخشیدم و دو قسم دیگر در توقف داشتم تا روز قیامت که از من
درخواهی و بتو بخشم که تا رحمت من و عزت تو بر همه ظاهر شود **قول هفدهم** وحی حضرت خداوندی
آمد که یا محمد صلی الله علیه و سلم آنروز که مریم متولد شد هرکس بکفالت او میل میکردند که تا تکفل او نمایند من گفتم که قلمهای
ایشان در آب اندازند انداختند قلم زکریا را بر سر آب آوردم وما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم
یا محمد صلی الله علیه و سلم اگر تو آنجا حاضر می بودی قلم تو را بیرون می آوردم کذلک چون روز قیامت شود در بارهٔ امت تو
هر فرقه سخنی خواهند گفت دی الوبیت در بارهٔ ایشان خواهند نمود هرچه مطیعانند انبیاء را در جای
شفاعت و تعهد ایشان درآیند مثلا حضرت آدم گوید فرزندان منند و نوح گوید فرزندان من اند
و حضرت ابراهیم گوید صاحب ملت منند و هرچه عاصیانند دوزخ و مالک و زبانیه و ابلیس و غیرهم
استحقاق آرند و من که خداوندم بالقای اقلامشان دلالت فرمایم و از آن میان قلم شفاعت تو را
بیرون آورم و تمام امت را تسلیم تو نمایم **قول هیجدهم** آنستکه حضرت ختمی مآب محمد صلی الله علیه و سلم از حضرت
رب العزت درخواست نمود که حساب امت مرا در قیامت بما باز گذار حق تعالی فرمود که یا محمد صلی الله علیه و سلم عرض تو از
این التماس چیست عرض نمود که الهی نمیخواهم که امت من رسوا شوند حق تعالی فرمود که یا محمد صلی الله علیه و سلم من حساب ایشان را
بر وجهی نمایم که تو نیز بر قبایح اعمال ایشان مطلع نگردی و قبیحه گناهان ایشان را از تو که پیغمبر شفیقی
مستور دارم از بیگانگان بطریق اولی پوشیده دارم یا محمد صلی الله علیه و سلم اگر تو بر ایشان شفقت رسالت داری

من بر ایشان

من بر ایشان شفقت رحمت ربوبیت دارم اگر تو پیغمبر در بعضی ایشانی من معبود و خداوند ایشانم تو امروز
می بینی و من از ازل تا ابد نظر عنایت در بارهٔ ایشان داشته و خواهم داشت **بیت**

ای بازل بوده و نابوده ما ⁂ وی بابد سوده و فرسوده ما ⁂ بی طلب از همه ساز زنده ⁂
جز تو نداریم تو اندازه ⁂ از پی آن تو است پناه رسیدیم ⁂ هم تو ببخشای ببخش ای کریم ⁂
چاره ما ساز که بی یاوریم ⁂ گر تو برانی بکه رو آوریم ⁂ هیچی تو کر بی سروپا آمدیم ⁂
قافله شد و اپسی ما بر پای ⁂ جز در قبله بخواهیم ساخت ⁂ کر نشوار ز تو که خواهد نواخت ⁂
**قول نوزدهم** از ما وحی در خبرست که رب العزت بحضرت ختمی مآب صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر نه آن بود که دوست میدارم
که با امتان تو سخن گویم هر آینه از قلیل و کثیر ایشان سخن نمیکردم **قول بیستم** در خبرست که حق تعالی فرمود
که یا محمد صلی الله علیه و سلم از بندگان مومن شکایت دارم که در خلوت عصیان من مینمایند و در انجمن طاعت من می نمایند
ولکن من نظر باسرار ایشان دارم می آمرزم و پرده می پوشم **وازمولای ما امیر المومنین**
مرویست که از یکسخن از اسرار او وحی از حضرت رسالت سؤال نمودم فرمود که حق تعالی بمن فرمود که یا محمد صلی الله علیه و سلم
امتان پیشینی چون عصیان من میورزیدند من عذاب بر سر ایشان فرو میفرستادم چون قوم نوح و
عاد و ثمود امت تو گناه کنند من از کمال ستاری پرده بر قبایح اعمال ایشان میپوشم و پیشینیان را
بزمین فرو میبردم بسبب عصیان چون قارون و قوم او و امت تو چون گناه کنند گناهان ایشان را بر زمین
فرو برم و پیشینیان را بشومی عصیان مسخ میگردانیدم و تبدیل صورت ایشان میکردم چون قوم داود
و عیسی علیه السلام و امت تو چون عصیان ورزند سیئات ایشان را بحسنات مبدل کردانم و بر پیشینیان بسبب عصیان
سنگ بر ایشان می بارانیدم چون قوم لوط و رحمت خود را بر سر عاصیان امت تو فرو میفرستم **قول بیست و یکم**
حضرت بتول عذرا سیدة نساء و سیدة نساء العالمین روحی و جسمی لها الفداء فرمودند که از حضرت

خبر داد محمد بن عبد الله از اسرار خود که سؤال نمودم نه چیز بمن بیان فرمودند اول آنکه حق تعالی فرمود که یا محمد ع من ضامن رزقهای بندگان خود شده ام و امت تو بر ضمانت من اعتماد نمیکنند یعنی کوشش بسیار و غم بیشمار در امور نا آمده بخواطر راه میدهند دوم آنکه بهشت را بجهت دوستان تو آفریدیم و امتان تو بآن رغبت نمی نمایند یعنی در اعمال خیر تقصیر مینمایند سوم دوزخ را بجهة دشمنان تو آفریده ام و امتان تو سعی مینمایند تا در دوزخ در آیند یعنی دلیری در معاصی مینمایند چهارم با من خصومت مینمایند و با بندگان من مصاحبت میکنند یعنی در خلوت گناه میکنند و از من شرم نمیدارند و در میان مردم از معاصی اجتناب میکنند و از ملامت ایشان اندیشه مینمایند پنجم من از ایشان عمل فردا نمیطلبم و ایشان از من روزی فردا و هفته و ماه و سال میطلبند ششم من روزی ایشان را بغیر ایشان نمیدهم و ایشان طاعت مرا بغیر میدهند یعنی در طاعت ریا و رزند و غیر مرا در آن شریک میدارند هفتم عزیز کننده و خوار کننده منم و ایشان امید بغیر من دارند و از غیر من می ترسند هشتم نعمت من بایشان میدهم و ایشان غیر مرا شکر میگویند نهم ملائکه من هر دم اعمال ناپسندیده ایشان را بر من عرض میکنند و من بر هیچیک از ملایکه از ایشان شکایت نمیکنم و اگر اندک مصیبتی و بلائی بر ایشان نازل سازم همواره پیش خلق شکایت ؞ از من نمایند و بیجای کنند

نظم ؞

نزل بلا عافیت اولیاست ؞ وانچه ترا عافیت آرد بلاست ؞ زخم بلا مرهم بیدینی است ؞
تلخی هر مایه شیرینی است ؞ هیچ نه بندد گره ای بسرت ؞ تا بگشاید گره دیگرت ؞
شادی و غم که دران دیر تنگ ؞ شاهد غم هر دو عذار ند رنگ ؞ انجم افلاک بگشتی دراست ؞
راحت و محنت بگذشتی دراست ؞ هر که یقینش به ارادت کشد ؞ خاتم کارش بسعادت کشد ؞
هر که یقینش راه توکل سرشت ؞ برکرم الرزق علی الله نوشت ؞ روزی تو باز نگردد ز در ؞

کار خدا

کار خدا کن غم روزی مخور ؞ بر در او شو که از اینها بر اوست ؞ روزی او خواه که روزی ده اوست ؞
عمر چه یکروزه قرارت نداد ؞ روزی ده سال چه باید نهاد ؞ روزی از آنجا که فرستاده اند ؞
آن نخوری اینجا که ترا داده اند ؞ گر چه درای خلق بسی جهد کرد ؞ بیشتر از روزی خود کی خورد ؞
جهد بدین کن که بدین عهد ؞ روزی و دولت نفزاید بجهد ؞ تا شوی از جمله عالم عزیز ؞
جهد تو می باید و توفیق نیز ؞ قول ایشت دوم فرمودند حضرت ختمی مآب محمد صلعم که حق تعالی بمن وحی فرمود که میان من و امت تو سه شرط است که بسبب رعایت خاطر تو توانند بود اول آنکه هر که از امت تو اطاعت ما نماید او را در نظر داریم و بقدر طاقت ایشان از ایشان طاعت طلبیم نه بسزاواری خود اما جزا دهیم نه بقدر طاعت ایشان بلکه بخور کرم عطا فرمائیم دوم اگر کسی از امت تو گناهی کند و بعد از آن توبه نماید و جازم شود که دیگر آن گناه عود نکند توبه اش را بپذیرم و از گناهانش چنان پاک فرمایم که گویا هرگز گناه نکرده است سوم بهفت اندام بنده نظر فرمائیم اگر شش اندام او در معصیت باشد و یکی در طاعت آن شش اندام عاصی را بآن یک اندام مطیع او بخشم و هر هفت اندام او را از آتش دوزخ

؞ دوزخ آزاد فرمائیم و مستحق بهشت کردانیم لمؤلفه ؞ ؞

چیست دانی هفت اندام ای پسر ؞ با دو دست و فرج کوش و چشم بصر ؞ دیگرست آن شد زبان اندر دهان ؞
قول بنجم جای سهو از زبان ؞ آن شش اندام اول است دارد که ؞ قول طاعات خلاف است و لبی ؞
دل بود جای جناب کبریا ؞ جای حب شاه دشت کربلا ؞ حب مولی کر ترا در دل بود ؞
انچه میخواهی ترا حاصل بود ؞ نیست بر دیگر جوارح حیله ؞ می نکر کل لیل علی شاه کلم ؞
حب علی ستر توحید خداست ؞ هر کرا نبود ز توحید او جداست ؞ دعوی ایمان ز اعرابی نکر ؞
احمد او را نفی کرد ای سر بسر ؞ گفت سلامید ایمان نیستید ؞ کافر مولی مسلمان نیستید ؞

تا بکاخ دل نکردد منجلی ؞ نقش ثابت مهر مولینا علی ؞ کی شما کردید از ایمانیان ؞
باطن اسم علی ایمان بدان ؞ او بیان کیف ز اصحاب الیمین ؞ آنکه هاتیم و علی باشد یکین ؞
باشد اصحاب یمین را فتح عین ؞ افتده مخلوق از نور حسین ؞ این بود اکسیر ابر سیئات ؞
سازد او تبدیل جمله حسنات ؞ مختصر بشنو حدیث احمدی ؞ کو بود سرّی ز بحر سرمدی ؞
قال النبی صلعم حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة
خواهی ار کردد گناه تو تمام ؞ زایر قبر حسین شو و السلام ؞ در کامل الزیاره سند اعن مولینا
الصادق ع مرویست که بدرستیکه از برای خداوند عز و جل ملائکه است که موکلند بقبر حسین ع که چون
اهتمام بزیارت آنحضرت کسب مردی از شیعیان و محبین ما آن ملائکه گناهان او را جمع نموده بنزد او آورند
و چون قدم اول بعزم زیارت قبر حسین ع گذارد محو فرماید آن گناهان را و سایر قدمهائی که میگذارد
بجهت او حسنات مضاعف گردانند پی در پی ازال حسنات او مضاعف گردد تا اینکه مستوجب بهشت گردد پس
او را در کنف رحمت برآرند و تقدیس نمایند و ندا نمایند ملائکه آسمان که تقدیس و پاک نمائید زوار
حبیب حبیب الله را و چون غسل زیارت نمودند محمد صلعم فرماید ایشان را که یا وفد الله ابشروا بمرافقتی
فی الجنة پس امیر المؤمنین ع ندا نماید که ای زوار ان خدا من ضامن حوایج شما را و دفع البلاء از شما
؞ فرمایم در دنیا و آخرت ایجانب راست و چپ آن زایر را الله فرقتها اهل خوب بگهد ؞ ؞

؞ ؞ لمؤلفه ؞ ؞ ؞

دل چو شد مخلوق از آن نور ای عزیز ؞ باشد او دایم ز هر عصیان گریز ؞ هر خطائی کز جوارح بر ظهور ؞
آید آن دل هست پیکر انوار طور ؞ نام ستارکار نفی یک پرست ؞ بهر علاج عذر آن کردار وی است ؞
نفی کار فرط خطی از نار عدالت ؞ رشحی از بیم رحمت میلام تری است ؞ انکه عیش غالب در این ملک بدان ؞

عادت

عادت بنشسته بتخت ادمی ؞ ادمی را پاک میسازد قرار ؞ بر سلیمان ملک میگرد قرار ؞
ای سلیمان قلب مومن اهرمن ؞ خاتم دست انگشت مکین ؞ دور شو رازی است در قلب کلین ؞
شیر نکر آن دارد بدال الحق الیقین ؞ گر گنه کارت در اسلام تنی ؞ بشنود هم حسین کرد چه می ؞
اشک برز سیل بحر سازد روان ؞ بهر یاد کشتگان تشنگان ؞ یعنی از یاد اسیران حسین ؞
یاوران و نوجوانان حسین ؞ قاسم و عباس گویم دیگر ؞ اکبرش و اصغر آن نور بصر ؞
آنکه تیری خورد در دامان شاه ؞ دیده با زور پدر گرد نگاه ؞ دید بازوی شه دایان زخم ها ؞
گفت بابا روح من با افلاک ؞ لب کشود و بر پدر تعظیم کرد ؞ جان پاک اندر ره حق تسلیم کرد ؞
شاهدین از کمال گشته دیده خون ؞ گفت انا لله و انا الیه راجعون ؞ چهارم چون از دل بنده بدانم که
بخیر گناه خود را یاد میکند غمگین و اندوهناک میگردد و از ارتکاب آن گناه پشیمان است او را بیامرزم و
قلم عفو بر خطاهای او در کشم مؤلف گوید که برای اشاره است ما قاله سیدنا
و مولینا علی بن الحسین ع الهی ان کان الندم علی الذنب توبة فانی و عزتک من
النادمین و ان کان الترک لمعصیتک انابة فانا اول المنیبین و ان کان الاستغفار
من الذنوب حطة فانی لک من المستغفرین پنجم چون بنده مومن مقر بود و پشیمانی نمیخورد و درد ها
و بیماریها و مصیبتها و رنجها بفرستم تا کفاره گناهان وی شود ششم در سالی دو بار دو ماه و بر آن کنیم
یکی در تموز و دیگری در دی و از آتش و زمهریر دوزخ نصیب ایشان در دنیا بدیشان رسانم
تا فردا از آن محفوظ باشند هفتم آنکه امت تو را اشمار فضل تو کنم نه بعدل اگر طاعت ناقصه آید جزای
آن باضعاف آن لطف سازم و اگر معصیت زیادت آید بر گردان کسانی نهم کرد بر ایشان ظلم کم باشند
هشتم ایام بزرگوار از روزها و شبها و ماههای برگزیده بسبب وقت ایشان فرستم و حسنات ایشان را

در آنوقت مضاعف فرمایم تا در قیامت بگویند ایشان بسیار لهو و بر بدیها راجح آید **نهم** آنکه احاسبهم یوم القیمة بکرمی واغفر لهم ذنوبهم بفضلی وادخلهم الجنة برحمتی

**قول بیست سوم** حقتعالی فرمود که یا محمد امت خودرا از ما شش پیغام برسان **اول** آنکه اگر کسی را از جهت احسان دوست میدارد سزاوارتر آنکه مرا دوست دارد که احسان من در بارهٔ شما بسیار است **دوم** آنکه اگر از کسی از اهل آسمان و زمین بترسید که مبادا بسخط و غضب او گرفتار شوید اولی آنکه از من ترسید از جهت کمال قدرت من بر شما **سوم** آنکه اگر بکسی امیدوار باشید که از او بمراد برسید اولی آنکه بمن امیدوار باشید که بنده کان را دوست میدارم **چهارم** آنکه اگر از کسی شرم دارید بکفا نمود در بارهٔ او اولی آنکه از من شرم دارید که از شما هر جفا کار آمده است از من وفاداری **پنجم** آنکه اگر کسی را بمال و نفس خود برگزینید تا مال خود صرف او کنید و تن در خدمت او نمائید اولی آنکه این معامله بمن برید زیرا که من معبود شمایم **ششم** آنکه اگر کسی را در وعدهٔ او معلق دارید اولی آنکه القدر مرا نمائید زیرا که من از کذب و خلف منزهم و از شایبهٔ عرض مبرا

**قول بیست و چهارم** فرمود که یا محمد من از آن بزرگوارترم که مرا بشناسی و تو از آن عالیقدرتری که تورا گویم خلق را بمن دعوت کن

**قول بیست و پنجم** فرمود که هیچ میدانی که چرا تورا آخر انبیا گردانیدم عرض کردم که نه یارب فرمود که امت خودرا سلام ما برسان و بگو که خداوند شما میفرماید که شمارا آخر امم از برای آن گردانیدم که شمارا نزد هیچ امتی فضیحت نکرده‌ام بلکه امم سالفه را پیش شما فضیحت کرده‌ام

**قول بیست و ششم** حضرت ختمی مآب فرمود که از حقتعالی درخواست نمودم چهل سالگان امت را فرمود که آمرزیدم عرض کردم پنجاه سالگان امت را فرمود آمرزیدم شصت سالگان امت را آمرزیدم و هفتاد سالگان امت را فرمود که یا محمد بدرستیکه من شرم میدارم از بندهٔ خود که مدت هفتاد سال عمر کشد

کرامت

کرامت فرمایم که در این مدت مرا پرستیده باشد و بدرگاه من شریک نیاورده باشد اینکه اورا بآتش بسوزانم اما احقاف یعنی هشتاد و نود سالگانرا در قیامت حاضر دارم و گویم در آرید هر کرا میخواهید در بهشت عزیز شرحت

**قول بیست و هفتم** فرمود که یا محمد چشم بگشای و در زیر قدم خود نگاه کن نظر کردم مشت خاکی دیدم فرمود که اگر لباس هستی پوشیده اهل خاک قدم توست حاشا که بجا نماند آید و قدمش در راه غبار آلود کرد و آن غبار قدم خودرا از حضرت خود خواهد بود و مضایقه نکنند اهل عالم غیب و شهود که غبار قدم توست در کار تو کردن نزد من آسمان ترست از آن کرد و غبار که بر پا و در می

## نظم

حرکتی نشنید و آن حرکت بلوای کشید

عالمی از زر شکر کرم اوست ⁂ آدم کف خاکی ز غبار قدم اوست ⁂ عیسی که بچرخ چهارم رسیده نقیر افلاک

در آن روز شاه عالم علم اوست ⁂ هر بنده که دارد خطا از دوزخ ⁂ آن بنده غلام و آن خطا قلم اوست

شاهی جهانگرد و فلاح امت ⁂ دانی که شمار جهان ظلم اوست ⁂ **قول بیست و هشتم**

حقتعالی فرمود که یا محمد پای مبارک فرو گذار فرو گذاردم چنان نمود که چیزی بپای مبارکش رسید بعد از آن دور گشت فرمود که این عرش مجید بود پرسیدم که آخر چرا از من دور گشت فرمود که او دور شد تا من اورا در کردم از جهت کرامت تو نزد من اگر عرش مجید چندین شود کفایت قدم کی می آید بقبضهٔ خاک قدمت نزد من

## نظم

از ده عرش مجید عزیزتر و محبوبتر باشد

ایکرده خاک پای تو با عرش همسری ⁂ ختم است بر کمال تو ختم پیمبری ⁂ در موقف ظهور نگرد از علو قدر

با آفتاب سایهٔ شخصت برابری ⁂ برعزم قاب قوسین اندر دم لطیف ⁂ خیمه برگذشت ز افلاک چنبری

بر راه تو نهاده ملک صد هزار چشم ⁂ در آن روز آنکه در او بلکه ننگرا ⁂ تو برگذشته فارغ و آزاد از همه

جاکه جبرئیل نمانده است رهبری ⁂ **قول بیست نهم** فضهٔ کنیز فاطمهٔ زهرا گفت عرض کردم که یا رسول الله

بکنیز حضرت زهرا آهنت گذارد و بستری از اسرار ما او وحی مفتخرش ساز حضرت فرمودند که ای فضه حقتعالی بمن فرمودند که اطلب العلة لان اغفر الزلة یعنی بهانه میجویم که گناه گنهکارانرا ببخشم

**قول سی ام** فرمود که کمال حدیث عرض نمودم که یارب من بشرم که بر یکی از امت خود دعای بدی کنم خداوند آنرا بنیکوئی مبدل گردان خطاب فرمود که چنان کنم عرض کردم که هر که از امت گناه اقرار بمعصیت نماید مرا شفیع او گردان فرمود که آن من است من بکرم خود برایشان رحم نمایم تا بعضی منت از من باشد و بعضی از تو

**قول سی و یکم** در خبر است که حضرت ختمی مآب فرمودند که رب العزت بمن فرمود که اگر یکی از امتان تو از کثرت معاصی مستوجب آتش شود و دام شود بر فقیر و زنج آن بنده نزد من دوست تر باشد از بهشتیان

**قول سی و دوم** حقتعالی فرمود که یا محمد تا کی غم امت خود خاطر شریف خود راه دهی چنانچه از سرای قهرمانی با یجابی تو و شوق تورا رسانیدم کل امت تورا روز قیامت که پنجاه هزار سال که طول آن باشد بر پل صراط که سی هزار ساله راه مسافت آن بود بطرفة العین بگذرانم که هیچ مشقت و کلفت بایشان راه نیابد

**قول سی و سیم** حضرت فرمود که از حقتعالی چهار چیز مسئلت نمودم اول آنکه خداوند بر قوم شعیب آتش بارانیدی و قوم لوط را سرنگون سار گردانیدی و قوم داود را مسخ فرمودی و قارون را با قوم او خسف کردی الهی امت مرا از این عذابها در امان دار وحی فرمود که قد فعلت ذلك بامتك وقد غفرت منهم

**قول سی و چهارم** عرض کردم که پروردگارا دوست میدارم که امت مرا از گناهان معصوم فرمائی تا بی گناه بجناب تو حاضر گردند حقتعالی فرمود من این نیز با تو امر دلالت کرده‌ام که جهت شفقتیکه نسبت بایشان دارم و با وجود این تقدیر کرده‌ام که بگناهان مبتلا گردند تا ابواب خزاین رحمت بر روی ایشان گشایم یا محمد تو امین منی و جبرئیل برگزیدهٔ منی و امت تو اضیاف منند در آخرت و للمضیف ان یکرم ضیفه **قول**

کاتم

**قول سی و پنجم** حقتعالی فرمود که یا محمد تورا بکراماتی مکرم گردانیده‌ام که هیچیکی از انبیا را ما تقدم بآن حالت مشرف نگردانیده‌ام یکی آنکه در بارهٔ تو فرموده‌ام ورفعنا لك ذكرك تا در مشرق و مغرب شبانه روز پنج نوبت ندا میکنند بر منارها نام تورا و نام تورا با نام خود مقرون ساختم تا هر که بمن ایمان آورد و بتو ایمان نیاورد ایمان اورا قبول نکنم و نوح نبی دعا کرد بهلاک قوم خود اجابت کردم و همهٔ قوم اورا اهلاک گردانیدم کذلك هر دعائیکه از نبی در حق امت خود کردی همه را مقرون باجابت گردانیدم وایشانرا بفوز و نجات و رفعت درجات مشرف گردانیدم وایشانرا قشهدوا وادان و خواتیم سورهٔ بقره عطا فرمودم و پنجاه وقت ایشانرا به پنج وقت باز آوردم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم

**قول سی و ششم** حضرت ختمی مآب چون بدولت مشاهدهٔ سری حضرت رب الارباب جل جلاله مشرف گشت و مطالعهٔ انوار حقیقت نمود از نفی وجود مجرد گشت و بقوت ایمان و عرفان باقی ماند خطاب حقتعالی بآنحضرت رسید که یا محمد طایفه از مشبهه مرا صورت اثبات میکنند و طایفهٔ یهود ید الله مغلوله میگویند و نصاری ثالث ثلثه میدانند و طایفهٔ از مجسمه قایل بجسمیت میشوند فراه محمد من غیر ادراك ولا احاطة ولا حلت ولا من شيئ

## لمؤلفه

ولا علی شیئ

دیدی کیف احد اندر لامکان ⁂ آنچه دید شاه هدی زرا که سنان ⁂ دید احمد فوق عرش کردکار

آنچه دید شاه هدی شهر و دیار ⁂ آنچه دید احمد اندر آسمان ⁂ دید شه در زیر چوب خیزران

آنچه احمد دید در فوق حجاب ⁂ نور رب العزة بی ستر و حجاب ⁂ در سنان دید حسین نازنین

جلوهٔ انوار رب العالمین ⁂ میکنود احمد بلا احسن زبان ⁂ شاه دین اندر سنان شد آیه خوان

دید احمد در سرادق بحر نور ⁂ شاه خواند آیات کهف بزم طور ⁂ خواهم انکشاف باب شان

حکایت سر مبارک امام حسین ع

بین چه خواندنی شاهدین بر کوفیان ؛ **شیخ مفید** ره روایت میکند از زید بن ارقم که
بعد از آنکه عبید الله بن زیاد لعنه الله امر نمود که سر مطهر نور دیدهٔ خیر البشر را بر سر نیزه
نمایند و در کوچها و قبایل کوفه بگردانند و با مر آن ولد الزنا چنان کردند چون آن سر مطهر را
بنزدیکی غرفهٔ من آوردند شنیدم که این آیه را میخواند که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم
کانوا من ایاتنا عجبا چون این را دیدم موهای بدنم راست شد عرض کردم که یا ابن رسول الله
سر مبارک تو را بر نیزه زدن بسیار عجیب تر است از قصهٔ اصحاب کهف و رقیم **سید ابن**
طاوس ره میفرماید که سزاوار است بیان کنیم بطریق مثل این اشعار را و بعضی ذکر کرده اند که هاتفی
در بالای سر ندا داد باین اشعار که راس بن بنت محمد و وصیه للناظرین علی قنات
یرفع والمسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع منهم ولا متوجع سر فرزند دختر پیغمبر
و وصی او را بر سر نیزه مینمایند بجهت اینکه مردم بر او نظر کنند و جماعتی که میگویند مسلمانیم میبینند
و میشنوند و نه کسی بر او جزع میکند و نه کسی از این بلیه والمی بدرد می آید کحلت بمنظرک العیون
عمایة واصم رزئک کل اذن تسمع کور شود دیده که تو را ببیند و کر شود گوشی که مصیبت تو را
بشنود و دلش بر تو نسوزد ایقظت اجفانا وکنت لها کری وانمت عینا لم تکن بک تهجع
دیدهای دوستانت را که از برکت وجود تو در امن و امان بخواب راحت بود از مصیبت خود
خواب را از ایشان بردی و دیدهای دشمنان خدا را که از تشویش تو بخواب نمیرفتند بعد از کشته شدن
تو بخواب راحت رفتند و در امن و امان شدند ما روضة الا تمنت انها لک حفرة ولخط
قبرک مضجع **و در حدیث** دیگر وارد شده است که جمعی نقل کرده اند که چون سر مقدس
آنحضرت را در بازار کوفه بر نیزه کردند سورهٔ مبارکهٔ کهف را خواندند تا باینجا رسید که انهم

فتیة



فتیة امنوا بربهم وزدناهم هدی **و دیگری** نقل کرده که سر مطهر را در کوفه
بر درختی آویختند من نزدیک وی ایستاده بودم و نظر میکردم دیدم که لبهای مبارکش حرکت میکند
چون گوش فرا داشتم این آیه را میخواند که فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **ابن جوزی** در مرآة الزمان از
سلمة بن کهیل روایت کرده که میگوید دیدم آن سر مطهر را که بر نیزه که بود و آن سر مقدس تلاوت
قرآن می نمود گوش دادم میگفت فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم **و در** بعضی
از کتب معتبره مرویست از حارث بن وکیده که گفت من از کسانی که سر مقدس را برداشته بودند بودم
شنیدم که سورهٔ کهف تلاوت میفرمود در شک افتادم و در تحیر فرو رفتم از یک جهت می شنودم صدای
مبارکش را و نغمهٔ آواز او را از یک جهت تفکر میکردم که سر بی بدن چگونه سخن میگوید که بیک مرتبه
دیدم که بمن فرمود یا ابن وکیده ان معاشر الائمة احیاء عند ربنا نرزق آیا نمیدانی که
ما معاشر ائمه زنده میباشیم همیشه و مرگ ما را فانی نمیکند چون این را شنیدم تعجب من زیاده تر شد
در دل گفتم نباید گذاشت که این سر مطهر در دست این جماعت باشد که با او این استخفاف روا دارند پس
در دل گفتم که من این سر را می دزدم از ایشان ناگاه شنیدم که بمن خطاب فرمود که یا ابن وکیده
الی ذلک من سبیل ای پسر وکیده باین فکر که کردهٔ نرسی و راهی بخواهش نیافت و از جهت تو میسر نخواهد
شد ریختن ایشان خون مرا اعظم تر است در نزد خدا از گردانیدن سر من بگذار تا هر چه میخواهند بکنند
زود باشد که نتیجه عمل خود را اذا الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون **لمؤلفه**

| | |
|---|---|
| کر نبد معراجش فوق سنان ؛ او مجلی اندکالجسم و جان | از کجا خواندی کلام ذوالمنن ؛ |
| کی سر بریده میگوید سخن ؛ بلی بار آن گشتگان عرش برین | بوسه بارب العزه همقرین ؛ |

فیتم

شرب با لبی بچشم حجاب الله بود ؛ انچه فرمودی کلام الله بود ؛ ان سری کاندر سنان گوید کلام ؛
ان لسان الله باشد والسلام ؛ پرده در معراج گر احمد شود ؛ در مقام سر هدای معراج بود ؛
واحد آمد این دو معراج یکیش ؛ بدر حسین از احمد احمد از حسین ؛ مختلف گشته مقاماتش بدان ؛
گر نبد در ستو گر راکب سنان ؛ شاهدین را مقعد از معراج دان ؛ در دو عالم قبلة الآفاق خوان ؛
اوست اصل و هر دو عالم فرع دان ؛ سوی او پیدا و پنهانی روان ؛ او شفیع مطلق آمد در معاد ؛
هر خبیث از طیب این گو نهاد ؛ هر خبیثی بر خبیثی متصل ؛ ساز داو هر طیبی را طیب جل ؛
خامه هنگام دعا شد وقت تنگ ؛ گویی تا ربی یا رب بیدرنگ ؛ یار با برکربلایم کن روان ؛
زایرم سازی بر آن دار الامان ؛ پی عباد و ساز یم منت نهم ؛ سر نهم آن آستان و جا دهم ؛
استخوان عاصیم را در رواق ؛ جز رام جزء شه را لا یطلاق ؛ زایران دو هم آستان شاهدین ؛
جمله را در این دعا فرما قرین ؛ وقت مرگ برزخ و گیم ب ؛ جای ده تحت لوای بوتراب ؛
جمله این دوستان اشکبار ؛ ؛ حق شاه تشنه دلخون زار ؛
مستمع اخلاصی حملی کن قرین ؛ **المجلس الثانی والعشرون** ؛ لی بگو آمین رب العالمین ؛

در بیان ما اعطی جبرئیل و آدم و ما اعطی النبی صلعم فی مقابلتهما و فیه اربع اشارات
الاول فی ان نور النبی کان مسجود الملک الثانیه فرق بین خلق آدم ع و احمد صلعم الثالثه و کتابت اسم
النبی صلعم والولی ع فی ذرات الوجود الرابعه شهادات ها بیل و شهادت سید الشهداء علیه السلام

؛ بسم الله الرحمن الرحیم ؛

احسن اذکار ذاکرین حمد حضرت جانآفرینی است که خیل ملایک را اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع
جعل فرمود و اکمل ثنای مخلوقین شکر حضرت رب العالمینی است که ارباب خلایع انبیاء را بمقامات معراج

بزم

**حضرت** بزم قرب و ملاء اعلی متباع نمود و اشرف اوراد ارباب ید درود بر روان
محمودی است که از تودهٔ خاک پیر فرق افلاک و از آسمان بفرازی لا مکان و نهایت مقام پردهٔ امکانی
بانک دقتی عروج بمعراج نهان از ادراک انس و آن فرمود و بر اکی اطهار و ذریهٔ مختار و عترت اطهار او باد

؛ **لمؤلفه** ؛

انکه در فوق سرادقهای رب العالمین ؛ منزل ادنی کی بودی بغیر در استیلاین ؛
انکه وصاف جمالش بود از روز ازل ؛ جملهٔ مزمل و مدثر و تا بیوم و الیسین ؛
انکه عیسی بهر سیرش شد روان با صد شتاب ؛ مشعل خورشید بر کف تا سمار چاربین ؛
انکه افتان گر نماید نه سپهر هفت خاک ؛ جمله پر عنبر شود زان گیسوان عنبرین ؛
انکه گر برقع بر اندازد ز روی خویشتن ؛ در نقاب آیند حور خلد فردوس برین ؛
احمد محمود در فرق سیر او ادنی مقام ؛ انکه شد نامش محمد در صفوف سالیین ؛
ای شده خاک رهت هر دیده را مردمک ؛ از تخوم ارض تا فوق حجاب آخرین ؛
گر کنی از مرحمت یکره نظر بر این فقیر ؛ میسزد گر خامه خم کحل ریزد انگبین ؛

سؤال از وصل جبرئیل

**و بعد** حضرت ختمی مآب محمد مصطفی صلعم میفرماید که در ملاقات آیة الکبری و در پردهٔ ما اوحی چند
چیز از حضرت رب العالمین پرسیدم و جواب آنها را شنیدم و از پرسیدن آنها پشیمان شدم
**اول** آنکه عرض کردم که الهی جبرئیل امین را ششصد هزار پر دادی و مرا در برابر آن چه عطا فرمودی
حقتعالی فرمود که یا محمد صلعم یکتار موی تو نزد من دوست تر است از ششصد هزار پر که بجبرئیل داده ام
یا محمد صلعم بهر تار موی تو صد هزار عاصی را فردای قیامت از آتش جهنم آزاد کنم یا محمد صلعم چون جبرئیل
هر نوبت بخواهد قاف تا بقاف بگیرد و چون تو گیسوی شفاعت را بر دست نهی از قاف تا بقاف عاصی بگیرد

همه را در کار تو فرمایم **مؤلف گوید** که بخاطر مرتجل است که در ضمن این سؤال بر ضمیر
حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله این امور را جلوه ظهور داشته باشند که

**لمؤلفه**

بتن زد حضرت ما تشبه ذات عظیم ∴ نمیرسد بمقامات کی ز ره تکریم ∴ تمام خیل ملائک ز صوامع ملکوت
قبول مهر تو کردند در صفات و ذات ∴ اگر نبود قبول ولایت تو نبود ∴ کسی بصفحه امکان برای ... بگو
زشهر بند عدم پا بمحفلی بگذارد ∴ کسی که او رود که از مر تقضای اسرار ∴ علی عالی حیدر و لقی احمد یک
قوام داده عمود سرادق افلاک ∴ هما ملکی که بدی او معلم جبرئیل ∴ ز نور روی حسینی تقرب دارد جبریل
حکایتی است جبرئیل از شیعه بشنو ∴ اگر نبود ملکی جبرئیل بود کرو ∴ **مقدس** از ره بیان

کیفیت جبرئیل با حضرت امیر

از بستان الکرم روایت است که روزی جبرئیل امین در خدمت سید المرسلین صلی الله بصحبت مشغول بود که امیر
المؤمنین علیه السلام پیدا شد و چون جبرئیل آنحضرت را دید برخواسته شرایط تعظیم بجای آورد پس حضرت رسالت
پناه صلی الله فرمود که یا جبرئیل تو از برای این جوان تعظیم میکنی گفت چون تعظیم نکنم که او را بر من حق تعلیم است
آنحضرت پرسید که چه تعلیم و چگونه بود آن تعلیم گفت در وقتیکه خالق بیچون مرا خلق فرمود از من پرسید
که تو کیستی و من کیستم و نام تو چیست و نام من چه من در جواب متحیر شدم و ساکت ماندم و مدتی در
مقام تحیر بودم که این جوان حاضر شد در عالم نور و مرا تعلیم فرمود و گفت بگو که تو پروردگار جلیلی
و نام تو جمیل است و من بنده ذلیلم و نام من جبرئیل است لهذا چون او را دیدم تعظیم او نمودم پس آنحضرت
از او پرسید که مدت عمر تو چند سالی باشد عرض کرد که یا رسول الله صلی الله ستاره ایست که هر سی هزار
سال یکبار طالع میشود و من او را سی هزار بار دیده ام و از این جهت است که آنحضرت فرمود که لو
کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر کشف حجب از این جسد ظلمانی عنصر خاکی شود

دم

دم را تبه وصول العالم لنور لم یبرسد یقینی من زیاده نمیشود و بر علم من چیزی نمی افزاید چه علم من بذات
احدیت و صفات صمدیت عین الیقین من بوجود حضرت سبحانی و ربوبیت جناب ربانی و صفات قیومیت
و سلطنت ازل الازال ... دانی و غیب الغیوب مرتبه لامکانی و دارنده ممالک کون و امکانی بمرتبه
عین الیقین رسیده است و بدرجه ترقی نمود که دیگر را وقوف بر آن مرتبه میسر نیست یا محمد صلی الله

**لمؤلفه**

باشد این جبرئیل دربان شما ∴ بلکه از هر امهد حنبان شما ∴ چون حسین بپوشد لباس عنصری
ایکه این جبرئیل بهر یاوری ∴ گر کند قنداق که تطهیری ∴ گاه ذکر خواب گوید بهر وی
گاه آرد بهر تسکین ملک ∴ جامه قنداق او از بر فلک ∴ آنچه از خیل ملک در پرده اند
دست بر بوسند از او شرمنده اند ∴ زانکه در عاشورا بهر یاوری ∴ امر کرد بر ملک از داوری
در زمان آیند اندر کربلا ∴ شاه دین را کشته یابند از جفا ∴ جملگی بر سر زنند از شور شینی
از فوات یاری رزم حسین ∴ امر ما آید بر آن خیل گروه ∴ در حرم باشند بر پا گرده مو
گرد آلود و غبار افشان بوند ∴ در حرم کریان و پی نالان بوند ∴ گاه استغفار آرند بر زبان
بهر زواران و خیلی بگیان ∴ گاه استقبال زوار حسین ∴ گاه گریان در حرم با شور شین
اینچنین باشند تا روز پسین ∴ شاه دین کز شوق طلبی شنین ∴ ضو و علمت ملک تابان بود
جبرئیل او طفلی کبیر خوان بود ∴ ز تبارک از جمله ذریات رسالت ∴ واصف ذات خلاق اکبر است

سؤال از آدم

**دوم** از سؤالات حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله که میفرماید عرض کردم که الهی بدرم آدم را مسجود ملائکه
گردانیدی مرا در برابر آن چه عطا فرمودی حقتعالی فرمود که یا محمد صلی الله آن سجده نیز از برای تو بود که نور
تو را در پیشانی او نهاده بودم گفتم الهی آدم را در بهشت برین در آوردی فرمود که ترا در آورم و باز

بیرون بردم و امت تو را چنان در آورم که هرگز بیرون نبرم عرض کردم که آدم را بید قدرت خود
آفریدی و ملائکه را بسجود وی امر فرمودی خطاب آمد که یا محمد صلی الله تو بهتر از آن هستی بردم و آن آنستکه
نام تو را با نام خود در ساق عرش نقش فرمودم پیش از آنکه آدم را بیافرینم بدو هزار سال و ملائکه را
بتو شناسا گردانیدم و هنوز از آدم نام و نشانی نبود و نام تو را بر ابواب سموات و سرادقات
حجب و ابواب جنان و قصور و اشجار و حلی و حلل آن نوشتم تا آنکه در تمام جنت هیچ چیز نیست مگر آنکه
بروی نوشته ام که لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله و این مرتبه رفیع تر از مرتبه آدم است حضرت
**مؤلف گوید** که در این سؤال و جواب اشاراتی چند بخاطر فقیر میخلد که ذکر آنها خالی
از تذکر از برای اهل ذکر نخواهد بود و آن ... **اشاره اولی** در بیان اینکه مسجود
ملایک شهود و عالم وجود در صلب آدم حضرت نور الانوار محمدی صلی الله و علوی و فاطمی و حسنی و حسینی بودند
میگوییم که بسم الله ... گرامی مخصوص اعلی است که نظام توحید شی نفی صفات از ذات عاری از مثال اوست
و لطایف اسرار خامه صمدیت که اگر چه دانی که گوئی و دانی و نگوئی و ندانی که بگوئی یا نگوئی نمی ازیم
بکار علوم علیم البدء والانتهاء عنوان ذات جلال اوست **لمؤلفه**

گفت این عنوان ذات ذوالجلال ای هوشیار ∴ آنکه بد مسجود ذرات نهان و آشکار
آنکه در صلب آدم نور پاکش با نهار ∴ خلق آدم صف کشیدند ای تمامی بنده وار
از گروه تن و هستی و هم خیل ملک ∴ آدم خاکی از آن حیران و گفتا کردگار
گر منم مسجود یا رب پس اینهم از چه رو ∴ صف کشیدند ذرات ملایک در قطار
وحی رب آمد مرا که نزد ای بو البشر ∴ گشت مسجود ملایک کو بیت من آشکار
آنکه مقصود است از ایجاد جمله ما سوی ∴ آنکه گردم از ازل من نور پاکی اختیار

آنکه

آنکه نامش را بنام خویشتن کردم قرین ∴ در قدم پوشیدم اندر امش لباس اعتبار
احمد محمود مقصود از وجود جزو کل ∴ هان بشنو آنکه او است مسجود ملک با اقتدار

**قلم** عنبر افشان بر صفحه خواطر مهوشان نور روشان از سواد مداد مشک فشان بدین زبان فاتحه تحریر
بنای بیان قرار نور حضرت نور الانوار در روضات مخلوق بید حضرت منان ... و بیان مینماید

**لمؤلفه**

بر قلم گو که این بنیان گرفت ∴ بوی عنبر بقعه امکان گرفت ∴ هر چه ... را بتن جان آمده
نام احمد جا چه در دیوان گرفت ∴ بشنوید آوازی از من اهل راز ∴ کآشکار آنکه سبحان گرفت
سر غیبی پرده ایجاد جود ∴ جلوه اش در صفحه امکان گرفت ∴ **بدر عوالم العلوم**

از صادق آل محمد صلی الله مرویست که بعد از خلقت حضرت آدم علیه السلام حضرت قادر منان نور مقدس خاتم پیغمبران را
در صلب مطهر برگزیده از آدمیان حضرت ابو البشر قرار داد پس ملائکه را امر فرمود بسجود آن برگزیده
حضرت معبود بعد از ظهر روز جمعه و ذرات ملائکه در سجده بودند تا وقت عصر پس حضرت آدم از صلب خود
صدای تسبیح و آواز تقدیس شنیدند و آواز مرغان بلند و حضرت معبود لسان عرض گشود که یا رب
این چه صدا است خطاب جبار مستطاب رسید که یا آدم این آواز تسبیح مقربین از اولین و آخرین است یعنی
آواز محمد عربی تهامی مکی است **لمؤلفه**

این صدای علت ایجاد تو است ∴ این صدای اطهر امجاد تو است ∴ این صدای احمد پیغمبر است
آنکه ذرات جهان زار رهبر است ∴ مصدر ارسال پیدا و نهان ∴ شاهد ابراهیم پیغمبران
او است جان بو تراب و آل یاسین ∴ روح حیدر ... آگاهی ∴ **یا آدم** پس سعادت از
برای کسی است که او را متابعت و اطاعت نماید و شقاوت برای کسی است که او را مخالفت نماید پس بگیر آدم عهد مرا

و او را بسیار مکرر برحمهای پاکیزه از زنان عفیفه و طیبه و صلبهای پاکیزه از مردان پس حضرت آدم ع
عرض کرد که پروردگارا بسبب این مولود شرف و بها و حسن و وقار مرا زیاده گردانیدی **مجملا**
پس حوا را بمهر بیست ده صلوات بر محمد و آل طاهرین او تزویج حضرت آدم ع برآورد قاضی خداوند عالم
علا قد جبرئیل ع و گواهان ملائکه مقربین بودند پس ملائکه در عقب سر حضرت آدم ع صف کشیده
می ایستادند حضرت آدم ع عرض کرد که پروردگارا بچه سبب ملائکه در عقب سر من صف میکشند حقتعالی
فرمود که برای نظر کشند در نور محمد صلعم که در صلب تو است آدم ع عرض کرد که آن نور را در پیش روی من قرار ده

**لمؤلفه**

که تا ملائکه در برابر روی من بایستند

کرد آدم عرض کای پروردگار ؛ پیش رویم نور احمد ده قرار ؛ تا ملایک پیش رویم صف کشند

رو برویم جمله صف صف کشند ؛ **پس** حقتعالی بروایتی آن نور را در پیشانی حضرت آدم ع قرار داد
و ملائکه در برابر آنحضرت صف میکشیدند آدم ع عرض کرد که ای رب آن نور را در جائی قرار ده که من نیز توانم
دید حقتعالی نور محمد صلعم را در انگشت شهادت قرار داد و نور علی ع را در انگشت میانین و نور فاطمه ع را
در انگشت بعد از آن و نور حسن ع را در انگشت کوچک و نور حسین ع را در انگشت مهین و پیوسته
این انوار از حضرت آدم ع ساطع بود مانند آفتاب و زمین و عرش و کرسی و سایر پردهای ظلمت و جلال
همگی بآن انوار منور و روشن گردیده بودند **و** از این روایات ظاهر آمد سر این حدیثی که
در لیلة المعراج مذکور شد که حضرت ختمی مآب صلعم عرض کرد که پروردگارا پدرم آدم ع را مسجود ملائکه گردانیدی
در برابر آن از برای من چیست حقتعالی فرمود که یا محمد صلعم آن سجده نیز از برای تو بود که نور تو را در پیشانی

حضرت آدم ع قرار داده بودیم یعنی مسجود ملائکه تو بودی

**لمؤلفه**



بود ذاتت مقصد مقصود ما ؛ از سجود ابو البشر مطلوب ما ؛ سایه جسم تو جان عالم است
عالمی از سایه جسمت پایست ؛ مهر را انوار شید روی شمس ؛ جزو غدر بر غدر روان و اسکی
مشتق او اجزای فرع مصدر است ؛ شرط در مشتق بقای مصدر است ؛ فرع هر شی با اصلش خود روان
فرع جسم و اصل روح است ای روان ؛ جسم تابع بر فعال روح شد ؛ دیده بکشا جمع پا مفتوح شد
گرچه آدم بود در فلک فلک ؛ نور احمد بود مسجود ملک ؛

**اشارۀ ثانیه در بیان**

خلقت جسد و روح حضرت آدم ع است و کیفیت خلقت حضرت ختمی مآب محمد صلعم جسدا و روحا اما جسد آدم ع
پس بروایت ابن عباس آنحضرت را حقتعالی خلق فرمود از تراب و او را خداوند مصور گردانید بید قدرت خود
و تصویر او از هفت اقلیم کوید پس خلق فرمود سر آنحضرت را از تربت کعبه و گردن او را از تربت بیت
المقدس و صدر و سینه او را از تربت حرم و امثال که موضعی است مابین مکه و بصره و پشت او را از تربت هند
و دستهای او را از تربت مشرق و پاهای او را از تربت مغرب و جلد و لحم و عظم و عصب و عروق آنحضرت را
از سایر ترابها سفید و سرخ و زرد و هر رنگی از رنگهای آدمیین در آدم بود مکرر او که مانند
آفتاب درخشان در اعلی درجه حسن بود **وبروایتی** وهب بن منبه خلق فرمود خداوند
اعلی سر حضرت آدم ع را از زمین اول و گردن او را از زمین دوم و دستهای او را از زمین
سوم و سینه اش را از زمین چهارم و شکم و پشتش را از زمین پنجم و ران و ذکر او را از زمین
ششم و ساقها و قدمهایش را از زمین هفتم **و** اما روح مقدس حضرت آدم ع که حقتعالی میفرماید
و نفخت فیه من روحی پس مقام خلقت ارواح مقدس حضرت این مقام است **وبروایتی**
ریاض الجنان از جابر بن عبد الله که میگوید سؤال و عرض کردم بخدمت حضرت ختمی مآب محمد صلعم از
اول ما خلق الله که آن چه بود حضرت فرمود که نور نبیک یا جابر خلق فرمود او را حقتعالی پس خلق



فرمود از او هر چیزی را پس برپای داشت آن نور را در مقام قرب بقدری که خواست پس او را چهار قسم
فرمود پس خلق فرمود عرش را از قسمی و کرسی را از قسمی دیگر و حمله عرش و کرسی را از قسم دیگر و برپای داشت
قسم چهارم را در مقام حب آنقدری که خواست پس او را چهار قسم فرمود پس خلق فرمود قلم را از قسمی و
لوح را از قسمی دیگر و بهشت را از قسم دیگر و قسم چهارم را برپای داشت در مقام خوف آن
مقداری که میخواست پس او را چهار جزو فرمود پس خلق فرمود ملائکه را از جزئی و شمس را از جزئی و
قمر و کواکب را از جزئی پس برپای داشت قسم چهارم را در مقام رجا بقدری که خواست پس گردانید
او را چهار جزو پس خلق فرمود عقل را از جزئی و علم و حلم را از جزئی و عصمت و توفیق را از جزئی
و برپای داشت قسم چهارم را در مقام حیا آنمقداری که خواست پس نظر فرمود بسوی او بعین هیبت
پس ترشح فرمود آن نور و قطرات از او چکید یکصد و بیست و چهار هزار قطره پس خلق فرمود حقتعالی
از هر قطره روح پیغمبری را و رسولی را پس نفس کشیدند ارواح پیغمبران پس حقتعالی خلق فرمود از نفسهای
پیغمبران ارواح اولیا و شهدا و صالحین را **مؤلف گوید** که این مقام از تنزلات
نور حضرت ختمی مآب محمدی صلعم مقام خلقت ارواح انبیا و رسل است منجمله ایشان حضرت آدم ع است
که حقتعالی میفرماید که و نفخت فیه من روحی **لمؤلفه**

این مقام جسم و روح آدم است
هر دو منسوب خدای عالم است

قال الله تعالی خلقته بیدی و قال و نفخت فیه من روحی

گشت زین مجمل بر اهل روزگار ؛ خلقت آدم بجمله آشکار ؛ او صفی حضرت ایزد بود
بو البشر ارباب ایمان بود ؛ او حبیب مختار خدای فرد هی ؛ ذره هر پیغمبری در صلب وی



خلقتش اندر بهشت جاودان ؛ در صفا از نور اندر بزم جان ؛ صورتش در خلد بود حوری لجین
بود رضوان وصیف حور عین ؛ این شنیدی بشنو از خیر البشر ؛ جسم و روحش کم ز بدر و بدر و در

**و** اما خلق جسد جناب ختمی مآب مسعود صلعم پس بروایت حضرت امیر المؤمنین ع فی حدیث طویل الی آن
الی ان قال پس حقتعالی امر فرمود بجبرئیل امین که بیاور آن قبضه سفید نورانی را که طینت مقدس پیغمبر
آخر الزمان صلعم بود و اصل همه مخلوقات بود پس جبرئیل با ملائکه کروبیان و ملائکه صافان و
مسبحان بیامدند و بنزد موضع ضریح مقدس آنحضرت و آن قبضه را گرفتند و باب تسنیم و آب تکریم و
آب تکوین و آب رحمت و آب خشنودی و آب عفو خمیر کردند پس سر آنحضرت را از هدایت و سینه اش را
از شفقت و دستهایش را از سخاوت و دلش را از صبر و یقین و فرجش را از عفت و پاهایش را از
شرف و نفسهایش را از بوی خوش آفرید **مجملا** پس بروایت مولای ما حضرت صادق ع آن
حضرت را حقتعالی شش لباس پوشانید از کرامت خود پیراهن رضا و ردای هیبت و سراویل معرفت
و بند آن سراویل از محبت بود و نعلین خوف و عصای منزلت بدو داد و آن پیراهن را شش چیز
بود قامتش از یاقوت و هر دو آستین از مروارید و بند آن از بلور زرد و دو بخت آن از مرجان
سرخ و دامن آن از زمرد سبز و گریبان آن **وبروایتی** بنور محمد صلعم حقتعالی خلق فرمود عقل را
از نور مخزونی که مکتوب بود در سابق علم آن چنانکه مطلع نبود بر آن نه نبی مرسلی و نه ملک مقربی
پس گردانید علم را نفس او و فهم را روح او و زهد را سر او و حیا را چشمهای او و حکمت را لسان او
و رأفت را هم او و رحمت را قلب او پس او را جان و قوت داد بده چیز بیقین و ایمان و صدق
و سکینه و اخلاص و رفق و عطیه و قنوع و تسلیم و شکر **و** اما خلق روح جناب ختمی مآب صلعم
پس آن **بروایتی** مولای ما علی بن الحسین ع این است که حقتعالی خلق فرمود محمد و علی و ائمه اثنی عشر را

از نور عظمت خود ارواح در ضیاء نور خود که عبارت از ادمی نمودند قبل از خلق خلق و تسبیح و تقدیس خداوند عز
می نمودند و ایشان ائمه اند از آل محمد صلعم

## و در حدیث

دیگر فرمود که حقتعالی خلق فرمود
محمد و علی و طیبین آل ایشانرا از نور عظمت خود و ایشانرا بر پای داشت اشباح قبل از مخلوقات اکثریت

## و در

کتاب مختصر از جابر از مولای ما حضرت باقر ع مرویست که خدای تعالی خلق فرمود چهارده
نور از نور عظمت خود قبل از خلق آدم ع بچهارده هزار سال و آن انوار ارواح ما بودند

## و بروایت

جابر جعفی از مولای ما حضرت باقر ع که فرمودند یا جابر کان الله و لا شیء غیره لا معلوم و لا
مجهول فاول ما ابتدأ من خلق خلقه فرمود محمد صلعم را و خلق فرمود ما اهل بیت را از نور خود
با نور او و از عظمت خود بر پای داشت ما را ظلالی خضرا پیش از آنکه نه آسمان و نه زمین و نه مکان
و نه شب و نه روز و نه آفتاب و نه ماهتاب هیچ نبود یفصل نورنا من نور ربنا کشعاع الشمس من
الشمس

## و در

حدیث دیگر مولای ما حضرت باقر ع بثمالی فرمودند که بدرستیکه الله تعالی منفرد
بود در وحدانیت خود پس تکلم فرمود بکلمه پس گردید آن کلمه نوری پس از آن نور خلق فرمود محمد و علی را
و عترت ایشانرا پس تکلم فرمود بکلمه پس گردید روحی و آن روح را ساکن در آن نور گردانید و اسکنه
فی ابداننا فنحن روح الله و کلمته حتجب بنا عن خلقه فما زلنا فی ظل عرش الحدیث
و اخبار در این باب بسیار و در مواضع خود مذکور و بجهت اشاره از برای اهل اشاره در مذکور کفایتست

## لمؤلفه طال الله عمره

مقام جبرئیل گر روح احمد لولاک
چنین ز نظم مقرر چنانکه نیز زدیک
میان احمد و آدم تفاوت این مذکور
نبرد بکسی که نماید این ادراک
بلی مقام محمد مقام او ادنی است
چه نسبت است بگو نور را بالعلم خاک
فدای آنکه لب و دندان او شکست خالق
نکست آن معراج رسیده افلاک
چه دانی تو آن که تو از وصف جمیع اوصاف گفت



سئوال ثانی تو از نیر اگر کند کو شد حاکی
نبرد بکسی وصف پیامبر احمد
بجز علی و خداوند فرد ایزد پاک
میان احمد و آدم سئوال شد ز خرد
چه نسبت است که زیبا اولیک پاک
نکو گفت که هر کس تکمیل سئوال از من
ز سر علیک سر ان شد سر جلد ادراک

## مؤلف گوید

که ممکن است که بر قلب آنحضرت نور الانوار
ریخته شده باشد در جواب آن سئوال که یا محمد صلعم اگر چه آدم را بجهت قدرت خود آفریدیم لکن خلقت آن
صفی این بود که ذکر شد جسما و روحا و خلقت جناب مقدس است این مذکور گردید و عرفی از ایام آنحضرت
بدان عزت این بود که و عار نور تو باشد و هر احترامیکه بجهت او مقرر گشته طفیلی وجود تو مقرر گردیده

## نظم

ای نام تو دستگیر آدم
وی خلق تو پای مرد عالم
فرا تخت در رخت کلیم عمران
جا وی رخت مسیح مریم
از نام محمد است مسمی
حلقه شد این بلند طارم
تو در علم و گرفته قدرت
اقطاع وجود زیر خاتم
در خلوت انبیاء مشرف
در حرمت اولیاء مکرم
تا بود بوقت خلوت تو
نه عرشی و نه جبرئیل محرم

## اشارة ثالثة

در بیان ثبت فرمودن حقتعالی نام آنحضرت را بر جمله از ذرات وجود که فرمود
یا محمد صلعم نام ترا با نام خود در ساق عرش ثبت فرمودم پیش از آنکه حضرت آدم را بیافرینم بدو هزار سال
الی قوله و این مرتبه رفیع تر است از مرتبه آدم صفی

## مؤلف گوید

که بیان این کتابت
در روایات بسیار اشاره شده است از آنجمله روایت احتجاج است که مولای ما حضرت صادق ع میفرماید
که چون حقتعالی عرش را آفرید کتابت فرمود بر او که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع
و چون آب را خلق فرمود در مجرای آن کتابت فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع
و چون کرسی را خلق فرمود بر قوایم آن کتابت فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع
و چون لوح را خلق فرمود بر آن کتابت نمود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع
و چون اسرافیل را خلق فرمود بر جبهه او کتابت فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع
و چون جبرائیل را خلق فرمود بر جناح او کتابت فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع
و چون آسمانها را خلق فرمود بر اطباق آنها کتابت فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع
و چون زمینها را خلق فرمود در اطباق آنها کتابت فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع
و چون کوهها را خلق فرمود بر روی آنها کتابت فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع
و چون آفتاب را خلق فرمود بر او کتابت فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع
و چون قمر را خلق فرمود بر او کتابت فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع
و این است سوادی که بر چهره قمر می بینید و چون یکی از شما بگوید که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر
المؤمنین ع

## و مولای

حضرت رضا ع فرمودند که فطرة الله التی فطر الناس علیها جمیعا
او لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ع است و تا اینجا است توحید خداوند و مستفاد
از روایات است که بر اشجار و اوراق و انجم و اشجار را اشجار طیار و جنات حور العین و بر قلوب مؤمنین
و بر هر شیء که آن شیء این کلمات کتابت گردیده و قوام ذرات وجود بدین کلمات است

## لمؤلفه

این مقام است نور را اهل حال
خاصه بر احمد و اطهار و آل
بنگر که بره ز ذرات وجود
بر مقام حمد ای اهل شهود
اهل توحید ایمن ز هوشیار
کیست دانی بر مقام کوئی دار
آنکه گرد اقرار بر فرد وحید
با هر ارکان بود آنکس سعید
چیست ارکان اقران ذات حق
با محمد با علی بی طعن و دق
این موحد گشته در میزان است
شیعه حیدر بکوثر دان که اوست



هر کرا جز این بدل شد اعتقاد
رو سیه گردید در یوم المعاد
او و قود نار باشد در شمار
در کف میزان نباشد اعتبار
باشد او از اشقیاء و مشرکین
در جحیم آید بوصف خالدین
این بیان مخصوص ذات احمد است
گر کسی زین غیر گوید مرتد است
هیچکس از انبیاء و مرسلین
نبود اندر خاتم این نگین

## قال فی الجامعة الکبیرة

اتیکم الله ما لم یؤت احدا من
العالمین طأطأ کل شریف لشرفکم و بخع کل متکبر لطاعتکم و خضع کل جبار لفضلکم
و ذل کل شیء لکم و اشرقت الارض بنورکم

## اشارة رابعه

در عطیات آنحضرت است
که جامع صفات انبیاء ع جمیعا بود کمالات آنمقام و مقام حضرت آدم ع و در این باب روایات بسیار است منجمله

## مرویست

از یکی از ائمه اهل حق ما که گفت آمنه خاتون ام حضرت ختمی مآب محمد صلعم که میفرماید در حدیث
طویلی در تولد آنحضرت بعد از سجده افتادن و تسبیح و تهلیل بجای آوردن پاره ابر سفیدی دیدم که ناگاه
فرود آمد و آنحضرت را از پیش من برداشت و آوازی شنیدم که یکی میگفت محمد صلعم را باطراف زمین و
اکناف عالم بگردانید و او را عطا دهید بصفای آدم ع و قوت نوح ع و خلت ابراهیم ع و صبر ایوب ع و فصاحت
اسمعیل ع و بشارت یعقوب ع و جمال یوسف ع و صوت داود ع و زهد یحیی ع و کرم عیسی ع

## مؤلف گوید

که در این کلمات اشارات عجیبه فهمیده میشود که ذکر آن از وضع این وجیزه بیرون است لکن اشاره اجمالیه
بر بیان صبر آنحضرت بخواطر میآید صبر حضرت آدم ع اما صبر آدم ع در بلایا و مصایب است آنکه بعد از عدم
قبول قربانی قابیل علیه اللعنه و مقبول شدن قربانی هابیل ع قابیل او را بسبب حسد کشتن و بسنگ
جفا سرش را خورد کردن و کلنی آلودن و بتعلیم گرفتن از زاغ او را دفن کردن بعد از چهل روز
که او را بر پشت گرفته میگردانید و رجوع حضرت آدم ع از طواف بیت الحرام و استقبال فرزندان فرزند
آنحضرت هابیل ع را و جویا شدن از فرزندان از هابیل ع و کسی او را خبر نداد جز آنکه گفتند که مدتی است

حضرت ... بیان جمع شان

پیدا نیست و نمیدانیم بکجا رفته و آدم ع را با و میلی تمام بود و او اصبح اولاد آدم ع بود زیرا که هنوز شیث ع متولد نشده بود **مجملا** چون آدم ع او را نیافت بجستجوی او مشغول گردید تا هفت شبانه روز در کوه و صحرا میگردید تا شب هشتم در واقعه دید که هابیل در جائی ایستاده و میگوید که یا ابتاه الغیاث آدم ع از حول و از خواب بیدار شد و خروشی در گرفت و بیخود شد چون بخود آمد جبرئیل ع را دید که بر بالین وی نشسته گفت ای برادر از هابیل هیچ خبر داری که الحال او را در خواب میدیدم که چگونه مظلومانه استغاثه مینمود و چون بیچاره گان فریاد رس میطلبید جبرئیل ع گفت ای آدم ع حضرت عزت میفرماید که بزرگست مزد تو در مصیبت هابیل ع و بدانکه قابیل او را کشت و کسی بداد او نرسید اکنون همانست که فریاد او از زمین ظاهر میشود و فردای قیامت نیز فریاد کنان بعرصهٔ قیامت درآید آدم ع فریاد در گرفت و گفت ای برادر خاک او را بمن بنمای جبرئیل ع آدم ع را بسر قبر هابیل برد و خاک را از روی هابیل دور کرد هابیل را دید سر کوفته و تمام اعضای وی بخون آغشته آدم ع روی خود را بروی او میمالید و از درد مینالید و چندان گریست که فرشتگان هفت آسمان بگریه درآمدند و گفتند که بار خدایا آدم ع را ده روز بود که از گریستن فارغ شده بود اکنون باز گریان شد و ما را طاقت گریستن او نیست خطاب رسید که ای آدم ع صبر کن در این مصیبت که مزد ها بر آن بلی بسیارست و ما حکم کردیم که نصف عذاب دوزخ تنها قابیل را باشد و چون قابیل از شرمندگی روی پدر خواست که فرار کند قدم بر گرفت خطاب بزمین فرمود که او را بگیر تا بزانو زمین او را بگرفت عرض کرد که الهی ابلیس بر تو کافر شد او را بزمین فرو نبردی ندا آمد که ای ملعون ابلیس خون برادر نریخت دیگر گفت که بار خدایا پدرم از شجرهٔ منهیه بخورد و او را بزمین فرستادی و بزمین فرو نبردی ندا آمد که او قطع رحم نکرد و تو کردی پس

فرمان



فرمان آمد بزمین که او را بگیر تا بسینه فرو برد و همچنین رفت تا بحلقوم که گفت خداوندا شنیدم از پدرم که بر ساق عرش نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله حقا بار خدایا بحرمت محمد و علی ع که مرا بزمین فرو مبر خطاب الهی آمد که ای زمین او را بیرون انداز زمین او را چنان بر تاب کرد که بکنار کوه قاف بر زمین آمد آنگاه حق تعالی فرشته بفرستاد تا حربه بر سرش کوفت و او را بکشت و پاره پاره کرد و باز زنده میکند و میکشد و عذاب مینماید هر روز هفتاد بار تا بروز قیامت پس آدم ع و حوا ع صد سال بر سر هابیل نشسته میگریستند و روزی آدم ع عرض کرد که بار الها اگر قابیل هابیل را کشت خون او چه شد ندا آمد که زمین فرو برد آدم ع گفت لعنت بر زمین که خون فرزندم را بخورد زمین چون این شنید در زمان خون را بیرون ریخت و دیگر تا قیامت خون کسی را نخورد الحدیث

## لمؤلفه

| | |
|---|---|
| ازین بیان جگرم سوخت دیده شد خونبار | که یا بیا چه گذشتی با حمد مختار |
| در آن شبی که رسیدی بدشت کرب و بلا | بهمرهی حسن و مرتضی و هم زهرا |
| رسید و دید چه دیدی حسین فتاده بخاک | جدا دست قطع و سر از تن جدا و پیکر چاک |
| تن برهنه و اندام پاره پاره ز تیر | شکافها به تنش از جراحت شمشیر |
| بهر طرف نظر افکند جسمها بی سر | ز یاوران و ز عباس و قاسم و اکبر |
| بخون خویشتن آغشته و بر بستر خاک | نه طرفی نه مراری نه زان کسی را باک |
| بگریه گفت فدای سر و تن و جانت | سرت کجاست چرا قطع گشته دستانت |
| چرا تنت شده عریان و پیکرت صد چاک | چرا نکرده کسی پیکرت نهان در خاک |

**مؤلف گوید** که جمال لعین حکایت میکند بعد از آنکه بطمع بند زیر جامه برهنه گی جسد

آنحضرت آمدم و او را بی سر و برو افتاده بر روی خاک دیدم و خواستم که آن بند را بربایم که گره بسیار بر آن بند زیر جامه زده بود گشودم تا بگره آخرین آنحضرت دست مبارک بر روی آن بند نهاد هر چند قوت نمودم نتوانستم دست آنحضرت را بردارم در میانهٔ قتلگاه پاره شمشیری جسته آوردم و آن دست مبارک را قطع کردم دست چپ آنحضرت بر روی آن بند نهاد آنرا نیز قطع نموده در آنحال دیدم زمین و آسمان بلرزه درآمدند و غلغلهٔ عظیم و بکاء جسیم و فریاد الیم در آن زمین برپا شد و گوینده میگفت که وا ابتاه وا مقتولاه وا ذبیحاه وا حسیناه وا غربتاه یا بنی قتلوك وما عرفوك ومن شرب الماء منعوك چون این احوال هولناک را دیدم خود را در میان کشتگان پنهان کردم پس سه نفر مرد و یک زن با خلایق بسیار بصورت آدمیان و پر و بال ملائکه در آن زمین بر گردید و یکی از آن سه نفر میگفت که ابتاه یا حسین فداك جدك وابوك وامك واخوك پس دیدم حضرت امام حسین ع را که نشسته است و سر مبارک بر بدن او قرار گرفته و میگوید که لبیك یا جداه یا رسول الله یا ابتاه یا امیر المؤمنین و یا اماه یا فاطمة الزهراء و یا اخاه المقتول بالسم علیکم منی السلام پس گریست و گفت که یا جداه قتلوا والله رجالنا یا جداه سلبوا والله نسائنا یا جداه نهبوا والله رجالنا یا جداه ذبحوا والله اطفالنا ای جد بزرگوار بر تو گرانست که ببینی حال ما را و آنچه کفار با کردند لب لب آن بکولای آن پیکر پاره پاره نشستم و گریستند **مؤلف گوید** که جای آن دارد که آنحضرت حکایت حال و شرح احوال خود را بجد بزرگوار در بیان حال بدین مقال بیان نماید که یا جداه گروه کوفیان و شام شرح احوال خود بیان نمودم گفتم القوم برین لبان انگشت و زبان خاتم پیغمبر آنرا مکیده ام زرعه شریک

تیر

تیر ستی نمود گفتم گلوییم بوسه گاه پیغمبرست شمر لعین بدوازده ضربت از قفا از پیکرم جدا نمود گفتم سینه ام صندوق علم یزدانی و دل و قلبم محل جلوهٔ ظهور حضرت احدیست ملعونی تیر زهر آبدار بر قلبم افکند که دلم و سینه ام را شکافت بنوعیکه آن تیر را از پشت سرم برآوردم و خون مانند ناودان جاری گردید گفتم پیشانی ام عضو سجود حضرت معبود است ابو الحتوف ملعون چنان تیری بر پیشانیم افکند که خون بر رویم جاری گردید و ملعون دیگر سنگی بر پیشانیم افکند که در آن شکست گفتم دستهایم دستی است که جبرئیل در مطاف حرم هنگام طواف بر دست گرفته گفت که بیعت کنید بر این دست که این دست دست خداست جمال لعین بطمع بند زیر جامه او را قطع نمود و این حالتی اینکه چرا بیعت یزید ننمودی در نیاوردی گفتم انگشتم بکردن مصطفی ع و فاطمه زهرا ع حمایل بود بجدل بن سلیم بطمع انگشتری آن انگشت را به تیغ از بدنم جدا نمود گفتم که جای رسول الله بر کتفم بود شمر لعین چنان لگدی بر پشتم زد که بر رو بر خاک درافتادم گفتم سرم را جای در میان دو پستان فاطمه زهرا ع بود بر سنان ابن سنان سر نمود گفتم بازویم بازوی حیدر است زرعه بن شریک ضربتی بر آن بزد که از بدنم جدا گردید گفتم بر سرم عمامهٔ رسول الله است مالک بن الیسر ضربتی بر سرم زد که آن برنس پر از خون گردید گفتم ذقنم بوسه گاه حضرت زهراست حرمله بن یزید اصبحی آماجگاه تیر خویش ساخت گفتم دهانم زبان و ترجمان وحی الله است حصین بن نمیر از جراحت تیری هدف خویش ساخت گفتم جبینم بر جبین رسول الله ساییده بود ابو الحتوف ملعون بضربت تیری کین گون رنگین نمود گفتم سینه ام بر سینهٔ احمد مختار آراسته است سنان بن انس لعین با نیزه و تیر مجروح گردانید گفتم حلقم را حضرت ختمی مآب محمد مختار تقبیل فرموده ابو ایوب غنوی به تیر زهرآگین جراحت نمود گفتم برادرم عباس علمدار و پشت و پناه اهل بیت بی یاور است دستهایش را از بدنش جدا کردند گفتم علی اکبرم اشبه خلق برسول الله است به تیغ کین پاره پاره اش نمودند

[illegible]

گفتم عبدالله یادگار حسن مجتبی است دستش را قطع کرده در دامنم شهیدش کردند گفتم خواهران و دختران و
زنانم ناموس کبریائی و عصمت حضرت الهی میباشند بی چادر و معجر بر ناقهٔ عریان شان سوار نمودند
گفتم طفل صغیرم بهیچ مذهبی گناهی ندارد شربت آبی بوی چشانید تیر بر حلقومش زدند گفتم قاسم تازه
داماد است دستهایش را بخون حنجرش خضاب نمودند **لمؤلفه**

چگونه آه چه کردند در زمین بلا ⁂ سپاه شام و دیگر کوفیان بی پروا ⁂ ستم نماند که بر بیکسان اهل حرم
که کوفیان ننمودند از جفا و ستم ⁂ فلک بتیغ ستم بیداد در شام بر کند ⁂ دیگر منی نه برادر که داد من بدهند
صفای خلد برین کو بیا حرام بود ⁂ تنم بکربلا دیده ام بشام بود ⁂ چرا از آنکه سکینه مرا نمود علی
روان شد از بری با فغان و شیون و شین ⁂ دیگر چگویم ای جد ز فرقت زینب ⁂ که از فغان و ز آه جگر گشته دارد تب
هنوز نالهٔ او میرسد بگوش دلم ⁂ بخون خویش آن نالهٔ است و با بکلم ⁂ **مجلسا** بی فاطمهٔ زهرا

شکایت به پدر بزرگوار از فعل امت نموده اذن گرفت و از خون ریش آنحضرت ناصیهٔ مبارک را
خضاب نمود و رسول خدا صلعم و امیر المؤمنین ع و حضرت امام حسن ع نیز از آن خون ناصیه و
جبین و نحر و صدر و دستها تا مرفق رنگین نمودند و رسول خدا صلعم فرمود که فداتک یا حسین
یعنی فدای تو شوم ای مقطوع الراس و مقطوع الکفین ای نور دیده دستهای تورا
کی قطع نمود پس آنحضرت بفعل جمال لعین اشاره فرمود و چون رسول خدا صلعم بر آن حال آگاه شد
برخواسته در میانهٔ کشتگان بطلب آن بی ایمان گردید تا بر سر آن لعین آمده فرمود که مالی
و مالک یا جمال تقطع یدین طال ما قبلها جبرئیل و ملائکة الله اجمعین و جمیع
اهل آسمانها و زمینها ببوسیدن آن تبرک میجستند آیا آنچه با آنحضرت کرده بودند بس نبود که تو
دستهای او را قطع نمودی خداوند در دنیا و آخرت روی ترا سیاه گرداند و دستها و پاهایت را

قطع

⁂ قطع فرماید و تورا با کشندگان ما محشور گرداند الخبر **لمؤلفه** ⁂

قتیل با بلی حسین را مینگر ⁂ جد احمد ببین و صبر ابوالبشر ⁂ کی بها بیل این ستمها کشته بود
کی سرش از پیکرش ببریده بود ⁂ کی تنش در تیر باران شد رنگین ⁂ رای وی کی شد نهان مشرکین
اکبر او در پیش وی قربان شد ⁂ اصغر او را مادر خون افشان شد ⁂ کی زنانش ناقهٔ عریان سوار
کشته ما نه اسیر زنگبار ⁂ کی شدی تاراج او را خیمگاه ⁂ دختر شی گریان بکجا شد قتلگاه
کی بجسم او کسی این درد خفته ⁂ کی تنش بر آفتاب انداخته ⁂ آدم و حوا البقر وی ؟ سال
بودی گریان با اندوه و ملال ⁂ کی ببالین حسین گریان شدی ⁂ کی ز داغش زار و دل بریان شدی
جد احمد کوه و صبر ابوالبشر ⁂ ذره سان در جنب کوه و خورد تر ⁂ خاص خشم کو چه چیست بر گون ملاد
فلک رفتن ز مهر و ز سداد ⁂ آتشی افکندی بر این مینا سپهر ⁂ نار میبارد بچرخ از چشم مهر
هیچ دل نبود که در وی نیست داغ ⁂ زین گلستان خواه بلبل خواه زاغ ⁂ هر که را این غم بود با شور و شین
در عزای شاه مظلومان حسین ⁂ یا ربا بر حق آن مظلوم زار ⁂ زایرم ساز از ره چشم اشکبار
در حرم بر آستانش سر نهم ⁂ در زمینش جان و روان را بسپرم ⁂ پس مجاور سازی ازین خون نما
در جوار آن غریب کربلا ⁂ با همه یاران و کربلای حزین ⁂ یا ربا آمین رب العالمین

## المجلس الثالث و العشرون

در بیان اعلی ادریس النبی و نوح و ابراهیم و اسمعیل و صالح و لوط و هود و موسی و حکایت طور سینا و داود
و سلیمان و یونس النبی و مجتبی و مجتبی احمد و مجتبی سید الشهدا و آدم خضر النبی و عیسی نبی اسرائیل و ایجاب
⁂ نماز و روزه است بینا شرک و کفر و شک ⁂

بسم الله الرحمن الرحیم

نتیجهٔ تدریس مدرسان ادراک لزوم حمد حضرت علام الغیوبی است که مدرس کتاب تکوین است بر شخوص
معراجیان که اوهام عقول عارفان است و علت نتایج نو حرکات افهام وجوب شکر حضرت غفار
الذنوبی است که نقات حقایق ذرات اصحاب الیمین را با ندکاک کدورات ادبار بمعراج اقبال خوانده
و بمقام خلعت آیة الکبری اصیل را برفع ایشان با اسرار ما اوحی بر آورده که هر ذرهٔ بنده کشتی هوا
بمنای خلقت خود رسد و درود نامحدود و سلام نامعدود بر روان سید الثنی و جان و
علت ایجاد کن فکان و مهیمن بر ما یکون و ما کان و سایر معراج بزم لامکان احمد محمود ابی
⁂ القاسم محمد مکی و ذریت اطهار **لمؤلفه** ⁂

آنکه بُد ادریس اورا در قدم عبد و غلام ⁂ پیش بینش بر فلک میرفت از بهر سلام
بر گرویتی که صف بندید حوران کف زنید ⁂ قرب معراج است از پی میرسد خیر الانام
مهر و مه را گفت احمد میخرامد بر فلک ⁂ هر یکی از شرم پنهان شد چو دق اندر غمام
حور را ادریس داد ار چون نوید این سرور ⁂ دسته دسته با تهنی از غرف بر طرف بام
آمده رقصان و شادان دیده راه انتظار ⁂ بر دل هر یک ادو دیر لب هر یک سلام
التجلی گویان تمامی بر جناب احمدی ⁂ کر شی بر سر ملائک جسته مه بیرون خرام
برقع از رخسار افکن تا شود معلوم کیست ⁂ مقصد مقصود حق زایجاد بهر خاص و عام
کیست دانی حضرت موصوف ای بی برده راه ⁂ آنکه اخفاء از زلف وی چون کند مشک ختام
احمد محمود بزم لامکانش آنکه جای ⁂ بجم وی محمد در بر اهل کرام
ای فدای خاک راهت جان ما ساده واک ⁂ در ضمیرم نیست جز مهر تو در آنکت تمام

میکنم

پیغمبر ادریس

میکنم قربان فرزندانت ای که در سر گذشت ⁂ جسم و جان و روح روان پیدا و پنهان ا والسلام

**ولبعد** حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله میفرماید سبم از سوالات که از حق تعالی
نمودم این بود که الهی ادریس ع را بمکان علی بر آوردی خطاب آمد که تورا بهتر از آن کرامت فرمودم
تورا بعرش اعلی بر آوردم و بمقام قاب قوسین او ادنی رسانیدم و تورا ملهم بحمد و ثنای خود
فرمودم و حوایج تو و امت تورا بر آوردم این حالت تورا بهتر از آنکه با ادریس مسلم داشتم دیگر
آنکه او را بتن بر داشتم و تورا ابدگرد و فعنا لك ذکرك دیگر آنکه نا مرگ را بکشید به بهشت در
نیامد و تو در بهشت در آمدی بی آنکه مرگ را بکشی دیدار آیة الکبری را دیدی بیشتر از آنکه چشم
⁂ بر هم نهی بگشائی **نظم** ⁂

چشم بگشای که آیات خدا جلوه نمود ⁂ دیده بشو یکسو بر بند دگر گفت و شنود
عکس رخساره ز ساقی بنمود از رخ کرجام ⁂ هوش و آرام ز مستان می عشقش ربود
هر دلی کز ظلمات بشری گشت خلاص ⁂ عکس انوار خدا بود در او هر چه نمود
عشق در زار بقا زد ز دلم روز نزدیک ⁂ تا که در ره فت لقمی علم نور وجود
ذرهٔ هستی من از پی خورشید ازل ⁂ گرد از این روز سبک فیکون میل صعود
موج دریای قدم شبنم امکان بر داشت ⁂ شد نهان غیب ابر زبان بجر شهود
عشق بی پرده اهی باخت مکین بانرخ حرکت ⁂ بیکی ازلی کز هر دو ما نشان نبود

**مؤلف گوید** که بر ضمیر منجلد کرشاید بر رفع حضرت ختمی مآب صلعم ریخته باشد که اگر
ادریس را مقام تدریس رعیت عطا فرمودم و حق تو امیر المؤمنین ع را معلم جبرئیل ع در عالم انوار
گردانیدم بلکه در جمیع عوالم یعنی عوالم الباب و عقول و ارواح و نفوس و طبایع و مواد و مثال و اجسام

واجساد معلی جز اوصیای تو از برای ذرات وجود نموده ونیست و ادریس نبی را مطلوب قاز یکقطره
از صدو بیست و چهار هزار قطره کردانیدم و براین اشاره است ما فی الجامعة الکبیرة ذکرکم
فی الذاکرین واسمآئکم فی الاسماء واجسادکم فی الاجساد وانفسکم
فی النفوس وارواحکم فی الارواح واثارکم فی الاثار وقبورکم فی القبور
فما احلی اسمآئکم واکرم انفسکم واعظم شانکم واجل خطرکم واوفی عهدکم
واصدق قولکم کلامکم نور وامرکم رشد الخ

## لمؤلفه

کربودادریس بدریس کار ÷ در مقالیست او از کار این ملار ÷ بحرها باشد امیر المؤمنین
انبیا و ذرات این دریا بدین ÷ کر شد ادریس جنت مکان ÷ شاهدین را کشت افغان آشیان
چیست حضور او رضای کردکار ÷ شاهدین را منزل و دار القرار ÷ باهم یاران و جانبازان عشق
سایران شهر کوفه و دمشق ÷ بر سر نی جمله در رفاق و سردار ÷ در تلاوت نیز در خیمه بزم حضور
خواهر آن شاه در محمل حزین ÷ سرزدی بر چوب محمل آنچنین ÷ دست غم بر سر کهی که سینه زد
صفحهٔ اکالی برآینه زد ÷ خواهی ار تفصیل رضوی شنوی ÷ باید ت دیوان بیان مثنوی
از مفصل انیجا نت آمد مکین ÷ درکتاب الهموم العارفین ÷ روی سر آنجا دیکر فرهس بین
کاندر وهم کشته این خاتم مکین ÷ **چهارم** حضرت نوح را کشتی ذات الواح ودسر دادی مرا
وامت مرا چه عطا فرمودی حقتعالی فرمود که تورا براقی دادم که در یکشب از مشرق تا بمغرب و
بهشت و دوزخ جمله را طواف نمودی وامت تورا سجاده دادم که چهنم روز قیامت شود و فرمان
مرور بر نار متوجه اخیار و اشرار کردد و دریای آتش در تموج در آید امتان تورا در سجاده

درآرم

درآرم و سجاده چهنم کشتیها بر روی دریای دوزخ در آن طوفان بلا و تلاطم امواج ابتلا باین
برمثال برق خاطف بکذرانم که هیچ آزاری بامت تو نرسد **مؤلف کوید** که همکنان
که بر سویدای قلب آن مهر سپهر اقتدار افکنده باشد که با محمد صلی نوح را مقام تجرید مقامی بود که چو
بکفته نشست یا بنی ارکب معنا کفت وجناب تورا بمقام شهود بمقامی بر آورم که سید
شباب اهل جنت را فدای امت فرمودی پسر نوح از کافرین بود و فرزندان تو کوشوارهٔ
عرش برین زوجهٔ نوح از کفار بود و خدیجه ام المؤمنین و فرزدای از زهرا از او بوجود آوردم
که جمیع ذرات وجود را بنور او نورانی کردانیدم که روشنی ها کونی از نور وضیاء آن انسیه

حور آیت **لمؤلفه**

لحظه بر علیوای کوش دار ÷ بکذر از صورت بمعنی رو آر ÷ نوح را بودی پسر از کافرین
زوجهٔ او بودی زخیل مشرکین ÷ نوح کر خواندی پسر را نزد خویش ÷ شد پسر در لجه بی کان کیش
بود احمد را پسر نور جبین ÷ کوشوار عرش رب المشرقین ÷ زوجهٔ او مادر زهرا بدی
از زنان دهر او یکتا بدی ÷ احمد این فرزند را کردی نثار ÷ بهر امت تا که تیر آید بکار
کشت راه امتی زهرا شهید ÷ هرچه کردند ار ستمها عنید ÷ اهل بیتش بر رضای حق شاد
بر سرای محفل ابن زیاد ÷ بود راضی جمله کردند نزار ÷ سر برهنه ناقهٔ عریان سوار
بود احمد بر رضای داوری ÷ بر شهادت داد نسل اکبری ÷ دیکر اصغر جعفر و عباس نام
فاروه این خیر الناس ام ÷ بین تفاوت در حقایق مرسلی ÷ انبیا جز اند احمد اصل کل

**پنجم** عرض نمودم که آلهی ابراهیم را از آتش نمرود سلامت نکاهداشتی و آتش را بروی
کلستان ساختی و او را خلیل خود خواندی حقتعالی فرمود که آتش دوزخ را برامت تو سالم کردانم و تورا

چلیت خود خواندم و دیکر آنکه ابراهیم را بعد از آنکه براوج طاعت و ذروهٔ عبادت مستبد کشته بود
و بکمال مرتبت نبوت رسیده بود بدولت خلت مشرف کشت کما قال عز وجل وابرهیم الذی
وفی وامت تورا بعد از ارتکاب معصیت و ذلت بمرتبهٔ رسانیدم که ان الله یحب التوابین

## فرد

باکه کاران بکویم تا نیازارند دل ÷ من وفای دوست را در بیوفائی یافتم

## لمؤلفه

یادم آمد اندرین ذکر خبر ÷ کار ابراهیم با خیر البشر ÷ کرد ابراهیم فرزندش فدا
بر فداکیش کبش املح شد فدا ÷ دیده ها در جستجوشان در سجود ÷ باز کشته همچنان کوزه بود
یعنی آمد آن خلیل خوش سیر ÷ از منی بر سوی کعبه با پسر ÷ لیک احمد کرد در راه خدا
مال و فرزندان جان و سر فدا ÷ امر فرمود او حسین را بر منی ÷ ذبح سازد خویش و هم فرزند را
شاهدین آمد بسوی کوفیان ÷ بود ارشاد و تمامی کمرهان ÷ شد بدشت کربلا آن تاجدار
او خلیل و اکبر اسمعیل وار ÷ قتلکه شد آن بکر او لیل ÷ ذبح فرمود او پسر چون خلیل
او پسر آورد سوی خیمکاه ÷ سر جدا پیکر جدا با اشک و آه ÷ زینب آمد با جگر آن سرزمین
دید اکبر را کون زنکین جبین ÷ مو بریشان حال از پیکر کشید ÷ اشک و آهی برشرار دمبر رسید
غلغله و حسرتا از جان پاک ÷ برکشیدی خویش را کردی هلاک ÷ واعلی کوی این که داحمداه
کفر کبیر رفت و کاهی قتلکاه ÷ واخی کوید زدی کاهی پسر ÷ کر کجا کوئی ایا خیر البشر
زینب اینک در زمین کربلا ÷ همچو هاجر داد او از غم عزا ÷ فرق یا او باجرا یکجا حزین
پیش کو باشد ز سما تا بر زمین ÷ او پسر را بپدر در کعبه دید ÷ باز لرزید و ز جان آهی کشید

کشت

کشت آن معزار و در کوه حریان ÷ جا پسر دور رفت فی راه کیان ÷ می باشد او هم قربانی چه کنم
جز جکر با لخت دل پر خون کنم ÷ ماجرا این شد اندر روزکار ÷ ما جرم در کربلا مقدار بار
همچو وا ز دیدهٔ ام چه کرد تو خیل ÷ اکبر اسمعیل شد ای مادر خلیل ÷ این خلیل و این پسر هم جوان
زنده مانم جان جدا الامان ÷ ما الم دیکر که با بد سکین ÷ از چه شد خامه علاوه آتشی
خامه میکوید علاوه کو تب ÷ نام زینب جان من آورده لب ÷ چه کنم با دفتر نام می سازم بیان
خوان مرا کرده علاوهٔ آتش بیان ÷ نام زینب جان حسین کربلا ÷ میزند آتش علاوه خامه را
چه کنم دل احباب سوزد مدام ÷ نام زینب جنین سازد قلم ÷ نیست دیکر بردلم تاب سکون
شیعه کو تا الی القدر احزون

**ششم** کفتم الهی اسمعیل را از زمزم دادی فرمود تورا حوض کوثر
دادم عرض کردم برا سمعیل فدا فرستادی فرمود که جهودان و ترسایان را فردای قیامت فدای امت تو
کردانم و بدوزخ فرستم کما جاء فی الحدیث ان الله یعطی الی کل مؤمن و مؤمنة یهودیا

فیقال لهم القروا فی الجحیم وادم الی النعیم **لمؤلفه**

چیست کوثر او فرات نازنین ÷ میروم برکربلا چون انکبین ÷ لیک باشد از خجالت منفعل
زانجهت آلوده او بخورا بکلی ÷ می چرا جاری شد بهر حسین ÷ العطش کویان اطفال در شیون
اصغر خشکی لب تشنه برد بیداد ÷ تیر حلقی خشک کام و دیده تر ÷ خیمکه از تشنکی اطفال او
نیم سبیل با فغان در کفتکو ÷ شد فرات از این جهت در خاک و کل ÷ کربلا خونبار آید متصل
زمزم آن نهر حرم با بد بلا ÷ بر فرات او فخر کردی در زمان ÷ حقتعالی چشمه حجاز جبر بود
بر عقوبت بر وانی جاری نمود ÷ زمزم او پیدا شد از پی پیچ ÷ این فرات از کلک حق آید هیچ
زمزم از پای ... جاری شده ÷ وان فرات از خلد شرح جاری شده ÷ در حرم زمزم خوراک مشرکین

شد فرات او جز جان زابرین ⁂ منخو زید موسم این روشن بدان ⁂ ادب الی اندکی زا یمانیان ⁂
لیک این نهر فرات شاه دین ⁂ متصل زوار نور شد در لمهرین ⁂ **هفتم** کفتم الهی صالح را ناقه دادی

فرمود ترا مدینه دادم و تورا مال و غنیمت دادم و تورا در دل اقتان تو محبت دادم و تورا البقراک

⁂ و برهان مکرم کردانیدم این تورا بهتر از ناقه است که بصالح دادم ⁂

⁂ ⁂ **لمؤلفه** ⁂ ⁂

بخواهم دیگر اقتدای یوم عاشورا ⁂ در آن کند میکشد این بخشم الا ⁂ کرفت اصغر بردش بلبزد لشکر کین ⁂
کرای صغیر بدار دکتم الهی آمین ⁂ دامید جرعه آبی جرمل ملون ⁂ ز تیر کینه ز حلقش نمود جاری خون ⁂
کرفت خون شه دین و بر آسمان افکند ⁂ بکریه کفت ای کو کاعرش بلند ⁂ بغیر از تو نبود دکر اصغر مظلوم ⁂
زنا قه بنی صالح از که معصوم ⁂ بکریه عود و سوی خیمه کاه شاه نمود ⁂ بخاک کوهر ز هان اسماعیل خم ز دیده کشود ⁂

**هشتم** کفتم الهی لوط پیغمبر را در آن شب از میان قوم نجات دادی کفت تورا در آن تاریکی غار

⁂ از مجره قوم تو ترا بهتر نجات دادم **لمؤلفه** ⁂

لوط را از قید زن دادم نجات ⁂ دیکر از قوم شرور بی ثبات ⁂ دادمت در لیلة الغار الحبیب ⁂
رستکاری از کروهی بی نصیب ⁂ از جنانی یعنی بکید ظالمان ⁂ لشکرکم و عدی اندر نهان ⁂

**نهم** کفتم الهی هود نبی را باد دادی که کافران را هلاک میکرد و مؤمنان را بر راحت بود فرمود

که فردا تورا و امت تورا بهتر از این باشد چون خلایق بر صراط باشند بادی از قعر جهنم بوزانم تا

بیکانکان را بقعر دوزخ اندازد و امت تورا از قفا مدد کرده از آتش سرکشی دوزخ و حمیم بر دوزخ بکذرانند

⁂ **لمؤلفه** ⁂

یادم آمد از نما کار دیمیدن ⁂ قائم الهی آن حمد رجاد زبان ⁂ بر درخت آویزد آوند و نیم و علی ⁂

ع

ببه عطیه صالح النبی

لوط

هود

جمع کوهر کردش هم مرتدی ⁂ حتی بود آید محبت مبغضیان ⁂ وصل فصلی آید در آن زمان ⁂
بی مدد در کوه زندان کان ⁂ نیم و دیکر عترت او ران ⁂ دستان حتی بود ندا کوده راه ⁂

در جوار نور حق اندر پناه ⁂ **دهم** کفتم الهی موسی را کلیم خود ساختی فرمود که کلمت موسی

علی الطور و کلمتک علی بساط النور موسی را بکوه طور سخن کفتم و با تو در بساط

نور راز در میان آوردم کفتم الهی موسی را توریة دادی فرمود که تورا آیة الکرسی عطا فرمودم

کفتم الهی موسی را ابر دریا بکذرانیدی با قوم او چنانکه قدم خشک ایشان تر نشد فرمود که امت تورا

از صراط دوزخ چنان بکذرانم که اکر اکرامی ایشان بود خشک نکشته کفتم الهی موسی را عصا دادی که سحر

چندین سحره را نابود کرد فرمود که تورا شفاعت دادم که فردا گناه چندین هزار امت را معدوم

نمائی کفتم الهی موسی را سنکی دادی که از او دوازده چشمه در وقت حاجت منفجر میشد فرمود

که فردا چندین هزار عاصی خشک از کور برخواسته و تشنگی قیامت دریافته تو از کوثر لقاء جهای

چون ستاره آب و شیر و خمر و عسل بهشتی بر تشنگان امت کرامت فرمائی تا از آن عطش ابدی فراب

نا سیراب کشته براث یند این افضل از انکه موسی را داده ام **لمؤلفه**

شیوه خواهم دیده آتش بر نور ⁂ سازم از وصف بیان کوه طور ⁂ تا بدانی آنکه موسی بنی ⁂
آنچه دید او آیتی بود از ولی ⁂ بود لی اواکی از نور کی ⁂ ذات حمد نیست از اجاد خاک ⁂
دیده دل باز کن چشمی بیال ⁂ بین حقیقت لمع الله لوا خیالی ⁂ بین چه پیدا احمد در این آینه دیر ⁂
بر مدینه آمد او از بهر سیر ⁂ قال و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها
ای مدینه تعبیه امکان بود ⁂ از ظهور احمد آن تابان بود ⁂ احمد او نور خدای سرمدست ⁂
هرکه شکی دارد زیاید مرتدست ⁂ مرتضی بر آن ذات و بدان ⁂ نور بین این آینه بر کن نکان ⁂

نور احمد با علی یک اصل دان ⁂ جز مراتب نیست فرق آن میان ⁂ کو این احوال را مبسوط بابی ⁂
تا شوی که در راز عارفی ⁂ **از مختار القصص و لیست کتبیعد از دو دود**

مصر حضرت موسی علیه السلام بکوه طور رفت که با خدای خود مناجات کند چون بپای کوه رسید

فرمان الهی آمد که ای جبرئیل کلیم ما می آید که با ما سخن کوید کرسی از رستهاز از زاخت عنبر سرشت بیاور تا با ما

شنید و با ما سخن کوید جبرئیل کرسی مرصع بجواهر بیاورد و موسی بر آن کرسی نشست با حقتعالی

مناجات کو و از او درخواست تا او را کتابی فرستد حکم شد که سی روز روزه بدارد و سی دیکر بطور

رود و با حقتعالی سخن کوید موسی سی روز متصل روزه بود که نه شب چیزی خورد و نه روز و سی دیکر بطور

رفت و چون دهن او بجهة روزه متغیر شده بود کراهت داشت از آنکه با خلاق تعالی سخن کوید پس جهة

دفع آن رایحه مسواک بکار برد و بدندان مالید تا بوی دهن او زایل شد ملائکه کفتند که ما از تو بوی مشک

می شنویم کفت با و را لمسواک دفع کردم حقتعالی فرمود که ده روز دیکر روزه دارد تا آن رایحه عود کند موسی

ندانسته بود که بوی دهن روزه دار نزد ما بهتر از بوی مشکست و موسی ماه ذی قعده را سراسر روزه

بود و ده روز ذی الحجه را نیز روزه کرفت آنگاه بقوم فرمود که حقتعالی وعده کتابی فرمود که شریعت ما

باشد قوم کفتند دانیم که خدای تعالی تورا کتابی خواهد داد و لکن میخواهیم که او را آشکار ببینیم تا یقین

ما کردد این کتاب مولای ما حضرت امام رضا فرمودند که پس حضرت موسی از هفتصد هزار مرد

بنی اسرائیل از میان ایشان اختیار فرمود هفتاد هزار کس را و از آن هفتاد هزار کس اختیار کرد

هفتاد نفر از اتقیا و حکما و علمای ایشان برکزید بروایت اول پس شب هفتصد و صباح که بر خواستند

یوشع بن نون را هم ایشان سفید شده بود و موسی در حین رفتن بمیقات برادر خود هارون را کفت که

من بطلب کتاب بجانب طور میروم تو خلیفه من باشی بمیان قوم و ایشان را آنچه را شایسته و صلاح باشد

آورده اند

رفتن موسی به کوه طور

**آورده اند** که یوشع بن نون در وقت رفتن با هم و موسی کفت چرا ایشان را کفت

کرای شعب من نه تن اختیار کنم توانند و من اختیار کرده خدایم و از ایشان کلماتی چند میشنوم که

میدانم هلاک خواهند شد زیرا که میکویند تا ما حقتعالی را مشاهده ننمائیم تصدیق قول تو نکنیم و من

از این کفتکو میترسم **القصه** موسی با آن هفتاد تن بمیقاتکاه رفت چون اول با پروردکار

خود با آواز درخت سخن میشنید در اینوقت سخن از ابر شنید **در** تبیان و غیر آن آورده که

چون حقتعالی خواست که با موسی سخن کوید بفرمود که تا هفت فرسخ کرداکرد کوه طور را ظلمت فرو کرفت

و ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرشی عظیم بر او ظاهر کشت پس حقتعالی با وی سخن کفت **در** ینابیع

آورده که او را سیصد و چهار هزار کلمه شنوانید و بروایتی هفتصد هزار و هفت هزار و نود و چهار هزار کلمه بود

و چون موسی از مناجات فارغ شد آن هفتاد نفر که در بیرون حجاب ایستاده بودند کفتند ای موسی ما

ما چیزی شنیدیم اما ندانستیم که کلام خالق بود یا مخلوق و ما تا حقتعالی را معاینه بچشم نه بینیم تصدیق نکنیم

هر چند موسی کفت که دیدن او از محالاتست قبول نکردند و میکفتند البته رؤیت سؤال کن تا هم

⁂ جواب آید **نظم** ⁂ ⁂

عاقلی کی با تصور باطل اهمی کنند ⁂ جهل است کاورد کسر خود لشکر بلا ⁂
عیش حضور و امن سرورست یار عقلی ⁂ بر فرق جاهلست بلا بر سر بلا ⁂

**پس** موسی از زبان قوم کفت رب ارنی انظر الیک حقتعالی فرمود که لن ترانی و لکن

انظر الی الجبل که هرکز نتوانی دید مرا و لکن نظر کن بکوه زبیر که بلندترین کوههاست فان

استقر مکانه فسوف ترانی پس اکر کوه قرار کیرد و ثابت ماند تو نیز قوت و قدرت داری

بدیدن من و اکر کوه را قوت نباشد تو نیز قدرت دیدن من نداری فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا

وخر موسی صعقا چون نظر کرد مقدار سوفار سوزنی کوه پاره پاره و ریزه ریزه شد موسی ع
بیهوش شد از هول آنچه مشاهده کرد **وَرَد** عین المعانی از سهل عمانی نقل کرد که حقتعالی
نور خود را از پس هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد در آن ساعت هر دیوانه که در روی زمین بود
بحال آمد و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصه زمین سرسبزی پذیرفت
و آبهای شور شیرین شد و بتان بر روی در افتادند و آتشکدها فرو مردند و کوه رضوی از جای
کنده شد و بمدینه افتاد و سه کوه دیگر ثور و ثبیر و حرا است بمکه افتادند و موسی ع از صبح پنجشنبه
روز عرفه تا شام روز جمعه بیخود بود و آن هفتاد کس همه هلاک شدند فلما افاق قال سبحانک
تبت الیک وانا اول المؤمنین پس موسی ع بهوش آمد و گفت منزه میکنم ترا از هر چه
نه لایق حضرت توست بازگشتم بسوی تو از جرأت و اقدام سؤال رؤیت بدون اذن تو و من
اول گرویدگانم **حد** تبیان مذکور است که چون نور الهی تجلی کرد آن کوه روان شد تا در زیر قیمه
بزمین میرود که در یکی آرام ندارد **و** از وهب بن منبه روایت است که چون موسی ع از حقتعالی
سؤال رؤیت کرد ابری فرستاد با رعد و برق و صواعق گرداگرد کوه در آمد و فرشتگان را
فرمود که بروید و بر موسی ع اعتراض کنید که این حرکت را چرا کرد فرشتگان روی بموسی ع
آوردند تا که چهار فرسخ آن کوه را گرفتند اول فرشتگان آسمان دنیا بصورت گاوان بموسی ع
ظاهر شدند و زبان بتسبیح گشوده با آوازهای چون رعد بهیبت بعد از آن فرشتگان آسمان
دوم نازل شدند بصورت شیران با آوازهای مهیب تسبیح و تهلیل میگفتند موسی ع بترسید و لرزه
بر اعضای وی افتاد و زبان حالش بدین مقال مترنم گشت **رباعی**
در دا که ز خود بی جرم باید مرد ❊ انگشت نگون جگرم باید مرد

**کفتبادالها**
چون زنده کی خویش نمی یابم باز ❊ هر لحظه بنوع دیگرم باید مرد ❊
از این پشیمانم از آنجائی ده سر خیل فرشتگان گفت ای موسی ع زود بجزع آمدی صبر کن زیاده از این
خواهی دید از آن فکر محال که کرده بودی بی صبری مکن آنگاه فرشتگان آسمان سوم فرود آمدند
بصورت کرکسان تسبیح و تهلیل بمرتبه که نزدیک بود که کوهها از هیبت ایشان فرو ریزند
بعد از آن فرشتگان آسمان چهارم آمدند با صورتهای عجیب و غریب مثل مشعل آتش که
تسبیح و تهلیل ایشان زیاده از دیگران بود و پس از آن ملائکه آسمان پنجم فرود آمدند بهیئتی که موسی ع را
قدرت نگاه نبود گریه آغاز کرد پیشوای ایشان گفت ای موسی ع این سهل است از این صعبتر خواهی
دید پس ساکنان فلک ششم نزول کردند در دست هر یکی درختی از آتش که بصورت مهیب تسبیح میکردند
که سبوح قدوس رب العزة لا یموت موسی بی طاقت شده گفت بار خدایا پسر عمران از درد
که بهلاکت رسیده اگر از اینجا پیش روم بسوزم و اگر همین جا باشم بمیرم **رباعی**
آنم که رهی بهیچ بیم نبود ❊ زهری نبود که در گلویم نبود ❊ کر خرمن گل شوم که بویم نبود ❊
در چشمه کوثر آبرویم نبود ❊ **سرخیل** فرشتگان پیش آمد و گفت بی صبری مکن که از این عجیب تر
خواهی دید **آورده اند** که فرشتگان هر آسمانی هفتاد هزار بودند چون فرشتگان آسمان هفتم بآسمان ششم
فرود آمدند گفتند ای موسی ع در کوه نگر چون نگاه کرد هزار هزار کوه دید همه از عقیق و هزار هزار
موسی ع تمام دید همه پشمینه پوش عصا در دست و کلاه نمد در سر بانگ میزدند که رب ارنی انظر
الیک موسی ع عرض کرد بار خدایا غیر از من موسی ع هم هست فرمان آمد که همه صورتی است که من بیرون
از تو اند و تو از خودی پس مرا کی توانی دید آنگه حقتعالی فرشتگان آسمان هفتم را امر کرد که حجاب
بردارید واندکی از نور عرش بموسی ع پیدا شد ایشان بلغو موده عمل نکردند و نور بکوه تافت پاره پاره

و ریزه ریزه شد و هر سنگی و درختی که در پیرامون آن بود چون غبار گردید و فرشتگان آواز
تهلیل و تسبیح برآوردند و آن سنگ که موسی ع بر آن خفته بود و بیهوش بود بلند برداشتند
تا موسی ع را صاعقه سوخته نگردانند بعد از آن آتشی عظیم از آسمان آمده آن هفتاد کس را بسوخت
و لطف و کرم الهی شامل حال موسی ع شده بهوش آمده حقتعالی جهة تسلی و تدارک اندوه که بطلب آن
رؤیت باو رسیده بود قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و
بکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین گفت ای موسی ع اندوهناک مباش از این امر که
ترا برگزیدم بر بنی اسرائیل که پیغامهای من بخلق رسانی و سخن گفتن با تو بی واسطه ملکی پس
فرا گیر آنچه عطا کردم بتو از امر و نهی که در توریة است و بدان عمل کن و باش از شکر کنندگان
بدین نعمت **مجملا** بعد از دوازده لوح از زمرد سبز از فردوس نازل شدن و قلم از لوح
بر آن هزار هزار وعد و هزار هزار وعید و هزار هزار امر و هزار هزار نهی نوشتن و بدعای
موسی ع هفتاد نفر هلاک شده زنده شدن حضرت موسی ع رجوع بسوی قوم فرمود این سزا که سالم
❊ پرست دید بتسویل طلب سامری الحدیث **لمؤلفه** ❊
هیچ دانی این تجلی از که بود ❊ در صف سینا بموسی حق نمود ❊ کو بمیت فاخلع الکونین من بدان ❊
بود از فرزی خیل شیعیان ❊ یعنی از یکی فروزان گرد تیان ❊ شیعه خواهی امیر المؤمنین ❊
از تجلیش شد موسی ز هوش ❊ گشت از هفتاد نور جان بخروش ❊ چشم شو گر نور رب العالمین ❊
چهره بگشاید امیر المؤمنین ❊ خواند حق را ای چنین نجاب ❊ تا هم گوینده بر آید آفتاب ❊
عالی و متعالی ز حد اعتدال ❊ نور آن از فیض رب لایزال ❊ حق عرفان حدود میدان جلی ❊
اوست حق را بنده عالم را ولی ❊ حیست میدانی ولایت ای عزیز ❊ اوست تدبیر امور ای با تمیز ❊

دیگر او حفظ ثغور است ای پسر ❊ باز تعدیل شهور و یوم و زر ❊ واز مولانا **حضرت**
صادق ع منقول است که کروبیان گروهی هستند از شیعیان ما از خلقهای اول که حقتعالی ایشان را
در پشت عرش جا داده است اگر نور یکی از ایشان را بر تمامی اهل زمین قسمت کنند هر آینه ایشان را کافی خواهد
بود و چون موسی ع سؤال کرد خدا یکی از آنها را فرمود که بر کوه تجلی کرد و کوه تا ابد بزمین فرو رود و
بزمین فرو رفت **مؤلف گوید** که ممکن است که آن کوه چنین قسمت شده باشد
بعضی بزمین فرو رفته باشد و بعضی باطراف عالم پرواز کرده باشد و بعضی ریگ روان شده باشد و چنانکه
از روایات فهمیده میشود بعضی از اهل حدیث فرموده که قسمی از آن هبا شده بهوا رفت که
غذای حیوانات بحری است و قسمی بزمین فرو رفته که غذای حیوانات جوف ارض شد و قسمی از این
هبا منثور است که غذای حیوانات و طیور و بنی نوع انسان فوق الارض است و کشف باطنی این
بیان اقرب است و اول طور سینا برروایت علوی اول مزار کثیر الانوار امیر المؤمنین ع است
و حضرت صادق ع فرمودند که نجف اشرف قطعه ایست از کوهی که حقتعالی در روز آن با موسی ع سخن
گفت **یازدهم** گفتم الهی داود ع را از بهر عطا فرمودی فرمود که ترا سوره انعام دادم و آگاهی را
برات او نرم نمودم دل ترا برحمت و شفقت بر خلایق نرم گردانیدم فبما رحمة من الله لنت لهم
و اگر داود ع را خلیفه زمین خواندم یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض اوصیای ترا
❊ بامن خلعت مشرف گردانیدم جعلکم خلائف الارض ❊
**لمؤلفه**
بود داود آنکه نالیدی ز داغ شاهدی ❊ سیل اشکش برزمین بر چرخ آه آتشین ❊
ناله کردی ز داغ سرور خوبان حسین ❊ در حال او ز نشئه در مهرا بصد شور شین ❊

همرهی کردی لبی در ناله هر مرغی که بود ❊ در جوار درویا صوت حزینی میشنود ❊
درد خود را او دوا کردی بود شاه هدیٰ ❊ بنمت مکفر این بیان اندر قلوب عارفین ❊

دوازدهم گفتم الٰهی سلیمان را ملک عظیم دادی فرمود که تورا مملکت جنت دادم تا در بهشت بر جانان بهشتیان تو باشی و هرگاه یک حاجت بهشتی برآرم اعطای حاجت تو داشت تو برآورم گفتم الٰهی باد را مسخر سلیمان گردانیدی تا شب بنه روزی یکماه راه میرفت فرمود ای محمد تورا بکمتر از طرفة العینی بر جای ملائکه مقرب و جناح با نجاح ایشان صد هزاران هزار ساله راه آوردم
❊ و همراه مرکب تو گردانیدم این بهتر از آنچه سلیمانی عطا فرمودیم ❊

## لمؤلفه

| | | |
|---|---|---|
| آنچه دادم بر سلیمان نبی ❊ | قطره الیست از بحر عطا الوحی ❊ | مرتضی کرد سوار تخت نور ❊ |
| حضرت سلیمان و یاران جمهور ❊ | سیر فرما بد بجرخ کبر و بر ❊ | بلند او در سیر چون تر و کهر ❊ |
| است سلطانش سلیمان نبی ❊ | در مقام سیر در ملک علی ❊ | سیر تفصیل از تورا باشد نظر ❊ |
| بای حدیثی کاندر شد ای خبر ❊ | | |

مؤلف گوید که مراد سیر نمودن امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث بساط که سه حدیث بحار بسیار است و در کتب شیعه معروف است **سیزدهم** گفتم الٰهی یونس را از ظلمات ثلث نجات دادی فرمود که فردا امت تورا نیز از ظلمات قبر و قیامت و صراط نجات کرامت فرمایم

## لمؤلفه

| | | |
|---|---|---|
| کیست یونس گو بمن ای هوشیار ❊ | آنکه اندر محبت بیقرار ❊ | قوم را چون دید در انکار حق ❊ |
| برد نزد قائم او را آگاه دقی ❊ | حوت رم فرقان از آن نیکنام ❊ | او پناه یونس آمد در نیام ❊ |
| قوم را قهر و لی آورد رای ❊ | یونس آمد سوی آن از کی رای ❊ | بیخن تسلیم آمد یکی آنکروه ❊ |

یونی

یونس آمد ذوق از راه شکوه ❊ آنقدر از شوق او سرور شد ❊ در شعف یکبار اینا کور شد ❊
چشم فلک در طاق حق کون خم ❊ در غمزه او شد زمین ایراز الم ❊ شرح حالی بشنواز من اندکی ❊
در محبت بیندیم سان بود آن نبی ❊

**در** مهیج الاحزان مرویست که یونس نبی آنمقدار گریست که دیده کان حق بینش کور شد و بجهة عبادت آنقدر بر پا ایستاد که پشتش خم شد و آنمقدار نماز کرد که زمین کیر شد و گفت وعزتك وجلالك لو كان بيني وبينك بحر من نار لخضته اليك شوقا مني اليك بعزت و جلالت که اگر در میان من و تو دریایی باشد از آتش هر آینه خود را در آن فرو می برم بجهة شوقی که لبعل تو یعنی این مقام است که چون بنده عارف باین مقام رسید دنیا و آخرت را بنظر در نیاورد و بجز محبوب حقیقی مطلوبی نمیدارد و اگر صد هزار بلا بر جانش آید بجان میخرد و هر کاروان بلائی که بکشور دل آوردی آورد و در برو و کشاده با روی شکفته استقبال آن کاروان نماید و از اینجاست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میفرماید که الدنيا حرام على اهل الاخرة والاخرة حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله
❊ تركت للناس دنياهم ودينهم شغلا بذكرك يا ديني ودنياي ❊

## لمؤلفه

| | | |
|---|---|---|
| زینجهة بد سرور آتش سکان ❊ | کوتن اهداف تیر کوفیان ❊ | بر بلا هر قدر افزودی فلک ❊ |
| او زهاری دستها بر مردمک ❊ | کاین بلا نور دو چشمان من است ❊ | قوة تی راحت جان من است ❊ |
| انجه با بند اهل حرمت را نگین ❊ | میچ من آزمان تیغ کین ❊ | اکرم چنین تشنه افتد در خاک ❊ |
| سرخ رو گردم بر یزدان پاک ❊ | یا در آیم کی شوید کینی شوند ❊ | میشوم یکسر من از کوان بلند ❊ |
| کامیاب انکه شوم در تشنگی ❊ | کهنه خوان آیم کرم آن سنی ❊ | اگر این لذت کرم مستان ❊ |

| | | |
|---|---|---|
| بر لبم گو بند چوب خیزران ❊ | جان سپاری خواهم چنین من بزنم ❊ | باز از اخلاق نکو شرمنده ام ❊ |
| کاش بعوم صد هزاران جان و تن ❊ | کردمی قربان راه خدا المنن ❊ | بنستم آدم که ابر یک پسر ❊ |
| خاک سرانید بجا ریزم بسر ❊ | نوح نی تا نالم و افغان کنم ❊ | یا بتمار کیب زنان کالحان کنم ❊ |
| بنستم من آن خلیلی نام ور ❊ | کز منی ایم که خود رست پسر ❊ | نی چو اسمعیل خواهم در منی ❊ |
| زیر تیغ و سر بنی آیم صفا ❊ | بنستم موسی که از وادم فرار ❊ | خوفناک از غیطی شوم شرار ❊ |
| بنستم یعقوب بهر یوسفی ❊ | بر لسان آرم عنی و اسفی ❊ | بنستم یوسف که نالم قعر چاه ❊ |
| از فراق جب کویم آخ و آه ❊ | بنستم داود تا افغان کنم ❊ | سبقتی بر خواهش جانان کنم ❊ |
| نه سلیمان طالب سیر جیاد ❊ | تا بنالم از غم یوم المعاد ❊ | بنستم عیسی که شوم گردون مسیر ❊ |
| از ستمهای جهودان شریر ❊ | بنستم ایوب رکور و صبور ❊ | مسنی الضر کویم ای رب غفور ❊ |
| سرورم بر عاشقان خافقین ❊ | من حسینم من حسینم من حسین ❊ | در فنای عشق سر بازی کنم ❊ |
| حضرت محبوب را راضی کنم ❊ | جمله یاران و طفلان عزیز ❊ | با برادرهای سروری تمیز ❊ |
| بار فان و خواهران و مال و جان ❊ | بر نثار شی صیدم من رایگان ❊ | بر وفای عهد دیرینی الست ❊ |
| جام لبریز بلا نوشیم مست ❊ | تا شود ظاهر منی در کربلا ❊ | کار عاشق بیشه غیر از کام دوست ❊ |
| کیست غیر او که میباید خلیل ❊ | سالکان از کیست ره و دلیل ❊ | عاشقان آئید سوی کربلا ❊ |
| قتلگه بینید مصداق منی ❊ | بی خلیل حق برینید آشکار ❊ | کو او هنگام قربانی نثار ❊ |
| لی کشته او بقربانی رضا ❊ | | کرده جان خویش در کوی فدا ❊ |

ای شیعه ای سالک شیعه قبله عارفان و جهة سالکان و عابدان جناب سید الشهدا علیه السلام در مقام معرفت الٰهی از همگی بالاتر و مرتبه اش در این مقام از همگی عظیم تر و گوی سابقت از همه انبیاء

و اولیا

و اولیا در ربوده و طایر تیز پر بلند پرواز معرفتش در فسحت کثیر الوسعت علوم و معارف اوجش از شاهبازان خطایر جبروت زیاده بود و غصن لوا از شجره لو کشف الغطاء و رکنی از کعبه سلونی عن طرق السماء بلکه بمقتضای مصداق لولاك لما عرفوا الله مستوطنان خطایر قدس نیز که شمع معرفتی روشن نموده اند از مصابیح انوار آن محلی اسرار الٰهی روشن گردانیده و بمصداق مفهوم بنا عرف الله سکان محافل انس نیز از بحار معارف الت دست و پای زنند از تعلیم آن نهنکان بحار علوم و معارف بود لیکن از اینجا معلوم میشود که در مقام محبت و اقعی در چه مرتبه و در مرتبه عشق الٰهی در چه منزل بود ای شیعه در این منزل بود که گوئی میفرمود چنانکه در اشعار است که ترکت الخلق طرا في هواكا وايتمت العيال لكي اراكا فلو قطعتني في الحب اربا لما حن الفؤاد الى سواكا اگر در راه محبت تو صد هزار بلا روی دهد و بدنم در راه دوستی تو پاره پاره شود که دل از دوستی تو فارغ نگردد و بدیگری میل ننماید **فرد**
انکسی که باید تو قدم زد ❊ کی یاد کند زخانمانها ❊ **ای ای** ای شیعه مولای حسین علیه السلام در این هوا بود که دست از جان و مال و فرزندان و عیال برداشت و در راه دوست فدا کرده بود که میفرمود هما او لهفی المستلاقی اشتیاق یعقوب بیوسف چه قدر شتابم ملحق شدن بکند شتکان و دوا ... ان بجا ان مثل اشتیاق یعقوب بیوسف اگر حکم الٰهی نبود که هیچ نفسی اجل نیفتد از شوق و محبت ایت روح از بدنش پرواز کرده باشد لولا احفظ ارواح احبائی ما تقر في اجسادهم از انجاکه محبت مقتضی رضا است و تسلیم است و هر چند محبت زیاده تر رضا زیاده تر و تسلیم قوی تر میباشد و چون آن سر حلقه عارفان بحتش بی پایان بود این بود که رضا و صبر و تسلیمی داز همه عظیم تر و محفوظ از بخطا واضیتر مرضیتر گردیده هر چند از چهار جانب تیر باران بلا نمود ندا در بدن کل فارحی الا تشمیر جفا

پاره پاره کردند **وبروایتی** علامهٔ مجلسی در عین الحیوة چهار هزار زخم تیر بر آن اندام و سینهٔ
آن امام کبیر زدند بجز رضا بقضاء الله چیزی از او ظاهر نشد و هر چند کار را بر او تنگ گرفتند و هر رنگ
ستم بر سینهٔ او که گنجینهٔ علم یزدانی بود زدند جز تسلیما لامر الله کلامی از او سر نزد و چون آن غضنفر
حضرت الله را در راه وفا بی نظیر و در میدان صبر در بلا و در رضا دلیر دیدند و حضرت معبود چنانکه
مقصود داشت او را تمام یافتند مرضی و مقبولش نمودند پس ابواب ملاطفت بر روی انور او گشادند
و بندای یا رجعی الی ربک مخصوصش نمودند و بر بشارت فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
او را نوازش فرمودند از آن شور دیگر آن شهید تشنه جگر در سر داشت و شوق دیگر در دل و
ذوقی دیگر در سینه داشت دنیا و اهل دنیا را شناخته و معبود خود را شناخته و لذت بندگی را
یافته و حلاوت جانبازی را فهمیده دنیا و ما فیها بنظرش نمی آمد

**لمؤلفه**

هر کرا حق محبت بیشتر ÷ سینهٔ او از داغ محنت ریشتر ÷ هر دلی نور خدائی تافته
سینه از بهر بلا افراخته ÷ هر کرا او نوشیده از جام بلا ÷ کرده ذوق شهدا از زهر غنا
سر نه پیچید از بلای کوه کوه ÷ آیتی دارد بدل نه شکوه ÷ رو نگرداند ز غم آن ذو فنون
بر سرش گر صد هزاران بی ستون ÷ آید و دیدار دارد کوی یار ÷ تا چه امر دیگرش آید ببار
شاه دین بنگر که بعد از یاوران ÷ بر نیامد آن جم دیگر عیان ÷ دست را میل است گر تیر جفا
اصغرش پیکان مکدر کربلا ÷ اکبر و آن طفل اکبر رفت خود ÷ حر که بر دو فدا حق نمود
انچه فرمائی و خواهی آن کنم ÷ صد چو اکبر اصغر قربان کنم ÷ غیر حبت در دلم را راه نیست
دل کجا جز منظر الله نیست ÷ در فنا یابم بقای یار را ÷ دست خواهم چه سازم عار را

گفت

---

فیما علمه خضر النبی

گفت در راه محبت غرق خون ÷ لیکفوا انا الی الله راجعون ÷ **چهاردهم** حضرت ختمی
مآب محمد صلعم فرمودند که عرض کردم الهی خضر را چشمهٔ آب حیات دادی فرمود تو را بهشت و چشمهٔ سلسبیل دادم

**لمؤلفه**

سلسبیل و نهر کافور و رحیق ÷ کوثر و معروف انهار حقیق ÷ جمله مخصوص رسول شاه دین
از کرم فرمود رب العالمین ÷ هست معروف اترا للبطن و ظهر ÷ بطن کشف ظاهر میباشد بهر
اوست علم هر رکنی از انوار علی ÷ احمد و احمد رحمی دیگر حسینی ÷ علم ایشان بحر و علم ما سوی
قطرهٔ میدان در این غیبت سرا ÷ سلسبیل و نهر کوثری ÷ هست اعطی داده حق از داوری
گر بیابی سر مذکور از ثبات ÷ ذره دانی خضر با آب حیات

فیما علمه عیسی

**پانزدهم** گفتم الهی عیسی را انجیل دادی فرمود تو را سورهٔ اخلاص دادم گفتم الهی عیسی را با آسمان
بردی فرمود که نام تو را بر روی شهپر آوردم و هر روز پنج نوبت ندا میکنند که اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صلعم گفتم الهی عیسی را مائده دادی فرمود مائدهٔ
کرامت را از برای تو روز قیامت ذخیره نهاده ام

**لمؤلفه**

سورهٔ اخلاص سر حیدر است ÷ هر که رسد از عرش حقی داور است ÷ اسم اعظم اندر او آن هر نماز
لازم است اندر ضمیر اهل راز ÷ نام گرم از بهر قبضه ساز شد ÷ لیلة الاقطار در پرواز شد
این کرامتها که بر داده ام ÷ بر کنیز فاطمه بسپرده ام

فیما علمه بنی اسرائیل

**شانزدهم** گفتم الهی بنی اسرائیل را من و سلوی دادی و از برای ایشان ابر سایبان فرستادی فرمود
که از برای تو و امت تو نعیم دنیا و عقبی کرامت کردم و ایشان نزالطیبات حملو و در بهشت مشترک دانم و ببار

---

از بنی اسرائیل را مسخ کرده خوک و بوزینه گردانیدم و امت تو را هرگز مسخ نکنم و اگر امت تو
مثل اعمال ایشان در وجود آید متعاقب بروز قیامت آنرا بگذارند حرام کرده ام تن او را بر آتش دوزخ
و تخفیف کنم عذاب ایشان را از هر دو جهان اگر چه مشرک باشند یا محمد ما خلقت خلقا اکرم علی منک

**نظم**

دلبران ماه پیکر دیده ام ÷ در جمالت حسن دیگر دیده ام ÷ خوبرویان را جمال دلرباست
لیک کی را نیست آن کان تو راست ÷ هست نوری در جبین تو منیر ÷ کان بعد پرده میکرد دستگیر
این چه نور است آنکه پیدا از تو شد ÷ هفت کوکب نور افشان از تو شد ÷ نور تو نه عرش نه کرسی بود
نور تو از مطلع قدسی بود ÷ تو مکمل از کمال کیستی ÷ مظهر نور جمال کیستی
دیدهٔ جانان نور میباید ز تو ÷ نور حق لیکن جائی که می تابد ز تو ÷ می نجواور دلم پیمان آنقدر
کآدمی را نیست امکان اینقدر ÷ آفتابی را بگل اندوده اند ÷ ده چه گل آئینه بزدوده اند
خواست تا نورش فروزد مشعله ÷ آینه ذات تو را زد صیقله ÷ نیست هر دیده را نور بصر
تا که بیند حسنت از جای دیگر ÷ تو ز نور پادشاه عالمی ÷ تو کجا و آب و خاک آدمی
تو جمال دوست را آئینهٔ ÷ لاجرم بیکلظاری آئینه ÷ نی فلک شد محرم او نی ملک
با تو گفت اسرار او جز یک بیک ÷ سر پنهانی که جبرئیل محرم نبود ÷ حق ادای گفتهٔ محمدی شنود
و چه گویم من که در بحر وصال ÷ قابل و سامع جز قند و جز لال ÷ هر که در بحر هویت غرق شد
آب دار او هم قدم هم فرق شد ÷ عرض گفت و شنیدنش تنگ شد ÷ سمع و نطق آنجا هم یکرنگ شد
قید ان نیز شد آنجا باز ماند ÷ قابل و سامع بغیر از حق نماند ÷ چونکه احمد گشت بی نام و نشان
میم او اینجا برفت بر لب ان میان ÷ میم احمد رفت باقی ماند احد ÷ پنج دو بی برخواست از روی عدد

غوصی

---

غوصی کم کن اندرین بحر عمیق ÷ تا نگردی اندرین دریا غریق ÷ نمانه معین تن زن و دیگر مگوی
نحو بدست نکو الا کنخو مگوی ÷ نحو از آنی که آنی ازنی بدان ÷ مستی از تی هستی از می بدان
ملمم ست از دید ساقی شدیم ÷ در کده تسنیم از کف ساقی شدیم ÷ پنجم روان آمد جمالی از نقاب
ختم کن و الله اعلم بالصواب ÷ **اما ایجاب نماز و روزه مرویست که چون اسراء**
فاوحی الی عبده ما اوحی در میان آمد و مهمات و حاجات کفایت شد بعد از آن خطاب آمد که یا محمد صلعم
بر تو و امت تو او کتاب خدمتی مینمایم در هر شبانه روزی پنجاه وقت نماز باید که بتقدیم رسانند و هر سالی
شش ماه روزه دارند من گفتم یارب تخفیف کرامت فرمای پنج پنج کم میفرمود تا در شبانه روزی به پنج
آمد و در سالی سه ماه روزه بعد از آن فرمود قبول کردی یا محمد صلعم من خاموش گشتم و از شرم دیگر سخن باز
نکردم باز فرمود که قبول کردی گفتم بلی یا رب فرمود ای محمد صلعم هر که بیگانگی من اقرار کند و بمن شریک
نیاورد مر او را است بهشت و هر که بوحدانیت من اقرار نکند و در خدائی من شریک آرد مر او را است
آتش و حرام گردانم بروی بهشت عنبر سرشت را یا محمد صلعم سبقت رحمتی علی امتک غضبی
پیشی گرفت رحمت من بر غضب من در بارهٔ امت تو یا محمد صلعم نزد من گرامی ترین خلقی و تو را در قیامت
بکرامتی مکرم گردانم که تمامی خلایق از آن تعجب نمایند یا محمد صلعم میخواهم که آنچه از برای تو و امتان تو آماده
فرموده ام ببینی گفتم بلی یارب با اسرافیل خطاب فرمود که ای اسرافیل بگوی بندهٔ مرا و امینی مرا
و رسول مرا جبرئیل را تا آنچه در بهشت از برای حضرت محمد صلعم و دوستان او مهیا کرده ام بآنحضرت نماید
و خواطر مبارکش از بند این غم رهاند ÷ **لمؤلفه**
هیچ دانی چیست توحید خدای ÷ ابو نزنیک گفت و نیک رای ÷ شرک هم لجود در مذاق عارفان
کوئیت زنی هر دم رمزی باز خوان ÷ هست توحید خدا توحید ذات ÷ وحده و حد الله اندر هر صلوة

یکی مشرک گو بمیت با بک جلی ❊ انگه بر تیم و عدی گوید ولی ❊ شیعهٔ تیم و عدی از مشرکین ❊
وحدت حق دان امیر المؤمنین ❊ او دو آئی آمد ز حق لم یزل ❊ مهر او شد در اذان خیر العمل ❊
شاه اندر این مقام حیدری ❊ کافر است و مشرک از حق منکری ❊ این مقام آمد که ناصبی خار شد ❊
مشرک و بدتر ز هر کفار شد ❊ صد هزاران لعن بر تیم و عدی ❊ بر امام اتباع آن شوم ردی ❊
هر که ترک شرک کردی در صلوة ❊ یافت او توحید شد از اهل نجات ❊ فانی خواهی گرد داین کفار من ❊
بشنو از احمد تو این اسرار من ❊ **در** جامع الاخبار از حذیفه بن اسید الغفاری مرویست که
رسول خدا صلعم فرمودند که یا حذیفه بدرستیکه حجت خدا بر شما بعد از من علی بن ابیطالب است کفر باو
کفر بخدا است و شرک باو شرک بخدا است و شک در او شک در خدا است و الحاد در او الحاد در خدا است
و انکار مر او را انکار در خدا است و ایمان باو ایمان بخدا است زیرا که او برادر رسول خدا و وصی و
امام امت او و مولای ایشان است **و حبل الله المتین و عروة الوثقی التی لا انفصام لها** است
در دو دست که هلاک شوند در حق او طایفه و کفر او بیست دوست غالی که بر او بیت او قایل
شوند و مبغض که او را دشمن دارد **یا حذیفه** از علی مفارقت مکن که از من مفارقت کرده خواهی
بود و مخالفت علی مکن که از من مخالفت کرده علی از من است و من از علی استم کسیکه بغضب آرد
علی را مرا بغضب آورده است و کسیکه علی را از خود راضی کرداند مرا راضی نموده است **و** حضرت
صادق فرمودند که بدرستیکه حق تعالی گردانیده است علی را علم در میانه خود و خلق خود کسی
کسیکه او را اشناسد مؤمن است و کسیکه انکار او نماید کافر است و کسیکه جاهل در حق او باشد ضال
و گمراه است و کسیکه تیم و عدی و امثال ایشان را برابر داند مشرک است و کسیکه بولایت او بمیرد داخل
بهشت گردد و کسیکه بعداوت او بمیرد داخل آتش گردد **رباعی** ❊

غالی

غالی گوید علی خدا میباشد ❊ عامی گوید ز ما سوی میباشد ❊ نور زکریا در این هر دو رائی دارد ❊
گوید نه خدا نه ما سوی میباشد ❊ **لمؤلفه** ❊ رسید وقت دعا شیعه دست ها بکشا ❊
بذکر یا هادی است سوی عرش نما ❊ ایا کریم خداوند زایرم کو ایشان ❊ بسوی مرقد پر نور شاه تشنه لبان ❊
مراد جملهٔ یاران بزم شیوان دهد ❊ که جمله نوحه سرایند در عزای حسین ❊ مجاور حرم محترم نما ما را ❊
در آن دیار بغربت بکفن ما را ❊ که تا بمحشر عطش شویم رد سفید ❊ کنار روضه نشینیم نزد شاه شهید ❊
ز زایران و دیگر بکیان حساب شویم ❊ بجز کسیکه آن شاه کامیاب شویم ❊ بکوی شیعه تو آمین و سازکن اخلاص ❊
نثار حمد و درود نهانی از اخلاص ❊ **المجلس الرابع والعشرون در بیان احوال بهشت است**

از باب بهشت و حلقه و مسمار آن خلقت و عساکر رضوان صفت حد بران و قصور و کوشکها و قصر حسنین ❊
ذکر انهار و اشجار و طیور لعبه حوری و کوثر و حوریان و حور سید الشهدا و انهار معروفات ظاهر او باطن
❊ کوشک فقر و هفت قصر و احوال رضوان و ملائکهٔ ادریس و ❊
❊ ❊ فضیلت نماز جماعت ❊ ❊ ❊

**بسم الله الرحمن الرحیم**

مرکز مدار ارواح عارفان و ملائکه عبادت سبع اولی بهشتیان احمد حضرت فوالامتنانی است که در معراج
احمد قدس سیرت یکی از مقامات سیر آن نور مهر گردون امکان را روضهٔ جنان و مقامات
بهشت و بهشتیان نمود و چمن انجمن سیمین بدنان حوریان را آب حیات عیان شکر حضرت منانی است که
بهشت عنبر سرشت را ماوای شیعیان و محبان قوام بقعه امکان اعنی حضرت نور الانوار امیر مؤمنان
و اولاد طاهرین او که مدد مبرات قادر سبحانه فرمود **و درود** لا یعد و سلام لا یحد
بر روان طاهر وی تعیز سر قدسی شمایل حضرت عنوان ذات احدی جناب احمد صلعم و آل طاهرین او که مبدا الفطرة باو

**لمؤلفه** سر علی اندر بحال ❊ ❊
انگه نامش چون زمین و آسمان آمد بر کنار ❊ شد احد اندر سویدای قلوب هوشیار ❊
انگه بزم لامکانش بود یکمنزل ز سیر ❊ لیلة الاسری چه کردی سوی سدره رهگذار ❊
است جنت پر توی میدان ز ظل جسم وی ❊ حور را گیسو ز گرد راه وی مشک تتار ❊
آن محمد نام محمود لقب یثرب نشین ❊ انگه بر فرزند وی داریم چشم انتظار ❊
ماسوی ز علوی و سفلی پنهان و بروز ❊ انچه هست و نیست اندر پرده و در آشکار ❊
ای فدای خاک راهت روح جان و جسم و تن ❊ مهر و ماه و چرخ عرش آب و خاک و باد و نار ❊
چون شود گر پر توی بر قلب این مسکین فکند ❊ از ضیا نور ظلمت ای امیر اقتدار ❊
یار با قلب حزین و جسم و جانم پاک کن ❊ از کدورتیکه دارد از سودای شهریار ❊
حق احمد حق حیدر حق زهرای بتول ❊ بر روان مجتبی و بر شهید بی تبار ❊
**و بعد** ای شیعه بدانکه چون حضرت ختمی مآب محمد صلعم را بر بهشت عنبر سرشت سیر دادند عجایبات
بسیار و غرایب بیشمار منظر آنحضرت گردید اقتدار آمد و ذکر آنها در دفاتر نگنجد انچه در این وجیزه مذکور میگردد
پانزده چیز است **اول** آنستکه آن سلطان سریر جلالت اعنی حضرت ختمی مآب رسالت جناب محمد صلعم
میفرماید مرا همراه اسرافیل بسوی جبرائیل فرستاد چشم نظر جبرئیل بر من افتاد گفت که السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته من گفتم که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
پس اسرافیل بجبرئیل فرمود که حق تعالی امر فرمود که حضرت محمد صلعم را بر بهشت در آورد انچه بجهة او و
او از شیعیان و محبان برادر او علی بن ابیطالب ترتیب فرموده بوی عرضه داری پس جبرئیل دست مرا
گرفت و مرا در بهشت سیر نید اول چیزیکه در بهشت دیدم دربهشت بود و آن دربها از زر سرخ

مراتع الجنه

برو معراج

برو معراج پنهای آن پانصد سال راه و بلندی آن هزار ساله راه ایوانی بر انگیخته پنجاه هزار ساله راه و این
در را بر آنجا ترتیب داده و حکمت در ارتفاع این ایوان و تعیین آن به پنجاه هزار ساله راه آن که هر آنکه
که صحرای قیامت را مسافت پنجاه هزار ساله راه باشد **فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة**
پس تقدیر ایوان باین مقدار بجهة آنستکه چون بندهٔ مؤمن سر از قبر بر دارد و چشم او بر آن ایوان
افتد قطع بیابان پنجاه هزار ساله را بر وی آسان گردد و گویند چون بندهٔ مؤمن سر از گور بر دارد
حوریانی بیند که بالای آن ایوان باشند و میگویند **عجل عجل** و در مشاهدهٔ حوریان و استماع کلام
ایشان صحرای قیامت را چنان نورد دکه باندک فرصتی بمنزل مقصود رسد **دوم** حلقه و مسماری
آن در بود فرمود بر در بهشت چهار مسمار دیدم بر او آویخته هم از زمرد و یاقوت و مروارید و اندر
میان مسامیر حلقهٔ بغایت بزرگ از یاقوت سرخ و مجوف ملاحظه نمودم و در میان آن حلقه چهل هزار
شهرستان دیدم و هر شهرستانی را چهل هزار کنگره بود و بر هر کنگره فرشته دیدم ایستاده و
هر طبقی بر دست نهاده هر یک طبق حلوه و یک طبق مملو از نور از جبرئیل از حال ایشان سؤال کردم گفت
یا رسول الله حق تعالی اینها را پیش از خلق حضرت آدم بهشت هزار سال آفریده و در این مقام باز داشته
و این اطباق بر دستهای ایشان از برای نثار تو و امت تو نهاده تا چون روز قیامت شود امتان تو
بفرمان حضرت الهی جل و علا قدم در این آستانه نهند آن فرشتگان تهنیت گویان این اطباق را
نثار مفارق ایشان کنند بعده جبرئیل حلقهٔ در بهشت را بجنبانید رضوان که خازن جنت است
جواب داده استفسار نموده که من بالباب جبرئیل گفت منم جبرئیل پرسید که با تو کیست گفت محمد صلعم
گفت وقت نبوت او رسیده است گفت بلی رضوان گفت الحمد لله و در بگشاد خواجه میفرماید که
در آمدم انکه دآن باب را از نقره دیدم و عتبه اش را از لولو و عضاده تین را از جواهر آنگاه بر رضوان

سلام کردم جوابم گفت و بشارتم داد که یا محمد ص اکثر جنت از آن تو و امت تو است **سیم** خلفا و عساکر رضوان را دیدم مر رضوان را بهشت خلیفه بود بر هر دری از درهای بهشت خلیفه [illegible] نده بود و در فرمان هر یکی از ایشان هفتصد هزار فرشته بود و مر رضوان را هفتاد هزار قاید بود که هر یک را از این قایدان هفتاد هزار فرشته لشکر بود شنیدم تسبیح رضوان این بود که سبحان الخالق العلیم سبحان الکریم الاکرم سبحان المثیب من اطاعه جنات النعیم **چهارم** صفت دیوارهای بهشت بود فرمود که دیوارهای بهشت را دیدم خشتی از زر و خشتی از نقره و خشتی یاقوت سرخ و خشتی از زبرجد سبز و خشتی از لؤلؤ بیضا و ملاط آن مشک و کافور و پهنای آن دیوار هفتاد ساله راه و بروایتی پانصد ساله راه و ارتفاع دیوار آن سی هزار ساله راه و چنان صافی که از بیرون درون مینماید و از درون بیرون مینماید بر مثال آبگینه عکس پذیر چون آینه که هفت آسمان تا تحت الثری در صفای آن جدران مشاهده نمودم و خاک و گل از مشک و عنبر و کافور بود و گیاههایش از زعفران و سنگریزهای وی از زمرد و یاقوت بود **پنجم** وصف کوشکهای بهشت است فرمود که کوشکها دیدم بسیار بعضی از یاقوت احمر و کنگره از لؤلؤ بیضا و بعضی از جوهر و کنگرها از زمرد خضرا و بعضی از زر سرخ و کنگرها از نقره بیضا و بعضی از نقرهٔ سفید و کنگرها از ذهب احمر و بعضی کوشکها برنگ آفتاب و کنگرها برنگ ماهتاب و بعضی کوشکها برنگ ماه و کنگرها چون آفتاب و در هر کوشکی از این کوشکها هفتاد هزار سرا و در هر سرائی هفتاد هزار حجره و در هر حجرهٔ هفتاد هزار خانه و در هر خانهٔ تختی از زر و در خانهٔ دیگر تختی از یاقوت و در خانهٔ دیگر تختی از لؤلؤ علی هذا سایر البیوت و بر بالای هر تختی [illegible] از بعضی شادروان منسوج از ذهب ترتیب داده و بر هر تختی هفتاد هزار فراشی از دیباج و هفتاد هزار حله که هیچ

فراشی

فراشی بفراشی دیگر نماند بر بالای هر تختی حورائی نشسته از حور عین خندان و شکفته و هر یکی را هفتاد هزار حله در بر محشوه بمشک و عنبر که هیچ حله حلهٔ دیگر را نپوشیده و این همه حلها پوست را و پوست گوشت و گوشت استخوان را و استخوان مغز را یعنی مغز استخوان این حوریان از روی هفتاد هزار حله نمایان گشته بر سر هر یکی تاجی مکلل بدر و یاقوت و هر یکی را هفتاد هزار زینت که هر یک باشند که از این زیورها هفتاد هزار گونه آواز خوش جامی آمد و هر ساعتی را لذت دیگر در پیش هر حورائی هفتاد هزار وصیف ایستاده و بر گرد هر تختی کرسیها نهاده بعضی از زر و بعضی از نقره و زمرد و لؤلؤ و کافور که هیچ کرسی بکرسی دیگر نماند **لمؤلفه**

| | | |
|---|---|---|
| قصر جنت چون نوشتم سربسر | یک قصر دیگرم آمد نظر | آن چه قصری را که در سیر جنان |
| دید احمد خاتم پیغمبران | لیلة الاسری صفت [illegible] | شیوهٔ [illegible] و صف [illegible] عیانی |
| کان دو قصر از قصر [illegible] جنان | هست بالاتر بنزد عارفان | دانی از که بوده آن قصر زیبا |
| قصر سبز از زبرجد از حسان | گرچه ذکرم در بنای جنت است | این مقام از بهر سامع راحت است |
| لیک کز قصر شاه دین حسین | سینه‌ام آزرده با شور و شین | گرد قصری خلد را چون کربلا |
| سیل [illegible] بارند یاران سما | چهرهٔ چرخ برین بیدار رنگ | کشته را شکل حور عینی [illegible] رنگ |
| این خبر را دیده بودم [illegible] | | در عوالم [illegible] |

**در** عوالم العلوم مرویست از سید و مولای ما امام حسن مجتبی ع که چون آنحضرت را وفات نزدیک گردید دستم در بدن مبارکش جاری شده و رنگ مبارکش متغیر گردید بسبزی مایل شد حضرت امام حسین ع به برادر گرام خود گفت که ای برادر گرامی چرا رنگ مبارکت بسبزی مایل شده فبکی الحسن ع حضرت امام حسن ع گریان گردید و فرمود که یا اخی لقد صح حدیث جدی فی و فیک ای اشتهار مبارک

وصف القصور [illegible]

بکردن امام حسین ع در آورد و هر دو شروع بگریستن نمودند و بسیار گریستند پس حضرت امام حسین ع سؤال نمود از حدیث جد خود که چه بود حضرت امام حسن ع فرمود که خبر داد جدم که چون لیلة المعراج بروضات جنان داخل شدم و مرور بر منازل اهل ایمان نمودم دیدم دو قصر بسیار عالی که مجاور یکدیگر بودند بر صفت واحده یکی از زبرجد سبز و دیگر از یاقوت سرخ فقلت یا جبرئیل لمن هذان القصران جبرئیل گفت که یکی از برای حسن ع نور عینین تو است و دیگر از برای ثمرة فؤاد تو حسین ع است گفتم یا جبرئیل چرا این دو قصر بیک رنگ نیستند جبرئیل ساکت گردید و جوابی نگفت گفتم که چرا جواب نمیگوئی گفت که حیا میکنم از شما گفتن [illegible] تو را قسم میدهم که مرا خبر ده جبرئیل گفت یا رسول الله آگاه باش سبزی قصر حسن ع این است که او را بسم جفا شهید مینمایند و رنگ مبارک او در وقت موتش سبز خواهد گردید از شدت سم **و اما** حمره و سرخی قصر حسین ع پس بدرستیکه آنحضرت کشته میشود و روی مبارکش گلگون و سرخ بخون وی خواهد گردید پس هر دو برادر در ذکر این حدیث گریستند و ضج الحاضرون بالبکاء و النحیب فی المصیبة [illegible] جای آن دارد که بگویم **لمؤلفه**

| | | |
|---|---|---|
| فغان حاضران گشتی بر افلاک | همه بر سر فشاندند از الم خاک | خوشا حور [illegible] عجب |
| بگو فر نوحه‌خوان بیچاره زینب | [illegible] آهی همه [illegible] | سپهر تیره از آهی سیه شد |
| از آن غم چاک زد مردی گریبان | [illegible] شیرین [illegible] | کجا از غم فتاد و گاه برخاست |
| بواویلا صدای شیون ار خواست | بگردون خواهران در آه و افغان | [illegible] چو ابر نوبهاران |
| همه سینه‌زنان با نالهٔ زار | تو گوئی عندلیب آید بگلزار | هنوز آن ناله می‌آید [illegible] |
| بگوئی [illegible] سینه ریشان | ترا [illegible] در کار | کنی تصدیق [illegible] قول غفار |

ششم

**ششم** ذکر انهار جنت است حضرت خیر البریه محمد ص فرمودند که در بهشت جویها دیدم جوئی از شیر و جوئی از آب و جوئی از خمر و جوئی از عسل و در هر کوشکی هفتاد هزار جوئی از این چهار صفت جاری رنگش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از مشک خوشبوتر و چشمها دیدم از رحیق و سلسبیل و تسنیم و زنجبیل همه در بهشت جاری و کنارهای این جویها و چشمها از زمرد و مروارید و نقره و یاقوت و لؤلؤ و سنگریزها در قعر آنها و عنبر از جواهر گوناگون و کف آنها هم از کافور و لای آنها هم مشک و عنبر و گیاههای حوالی آنها سنبل و زعفران **هفتم** ذکر اشجار بهشت است درختان دیدم چنان بزرگ که اگر سواری تیز رفتار هفتاد سال در سایهٔ درختی از آنها بتازد هنوز قطع آن نتواند کرد و اصول آن اشجار از زر سرخ و اغصان او از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و اوراق او از سندس و حریر و دیباج و بزرگی هر یکی از اوراق چندانکه اگر بدنیا فرستد از قاف تا بقاف را بپوشاند و میوه‌های آن چون سبوهای بزرگ و هر میوه هفتاد گونه مزه و در درون هر میوه حورائی بجای دانه نشسته و میوهٔ خورا بر اهل بهشت عرضه میکنند چون میل آن در دل بهشتی در آید و آن میوه خود از شاخ برخیزد و بر طبق نور نهاده هم بر دهان بهشتی در آید چنانچه هیچ کلفتی بوی نرسد و اگر مثلا از پیش بهشتی تا آن درخت هزار ساله راه باشد و او آرزوی میوه کند شاخی از آن درخت نزدیک بندهٔ مؤمن آید و آن میوه تا بلب بنده نزدیک آید آنمقدار که خواهد تناول کند بعد از آن باز بمحل خود باز رود **هشتم** ذکر طیور بهشت فرمود که بر این اشجار مرغان دیدم بر مثال شتران و از هر گون که در بهشت است بر روی آن نمونه باشد به پیش بهشتی پرواز نماید و بعد هزار صوت مختلف نوازیدن گیرد بهشتی گوید صوت نیکوتر است یا نحو صورت آن مرغ گوید که گوشتم از همه خوشتر است این بگوید و فی الحال سرش بباد بریده گردد و در

ذکر انهار جنت

ذکر اشجار جنت

ذکر طیور جنت

برایش شود و بنزد بهشتی فرود آید تا آنمقدار که خود بخورد و بعد از آن آن مرغ باز پرواز کند
و بر آن شاخ درخت نشیند و هم با نغمات در نواز بدان در آید **نهم** فرمود که هشت بهشت را
بر من عرض کردند چهار از آن هشت بهشت باغ و بوستان بود و آن بهشت الفردوس و جنة العدن
و جنة المأوی و جنة النعیم **و** چهار دیگر سرا و بستانهاست و آن دار السلام و دار الجلال و
دار القرار و دار الخلد است و در بهشتی از این جنات بشمار ستارهای آسمان و ریگهای بیابان
چمنها و بوستانهاست و عرش حضرت الهی جل و علا سقف این جناتست و در یک جنة العدن بمن
زیاده از شمار ستارگان کوشکها بودند اکثر بنام اصحاب و هر کوشکی هفت برابر آسمانها و زمین و
جبرئیل یکیک را بمن عرضه میداشت که این از فلان مؤمن است و این از فلان مؤمن پس حضرت
دُرِّ گرامی بیان روی مبارک بامیر مؤمنان نمود و فرمود که یا علی صورت تو را در آسمان چهارم دیدم
از جبرئیل پرسیدم گفت یا رسول الله ملائکه ملکوت مشتاق دیدار حضرت امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب بودند و از حق تعالی مسئلت نمودند حق جل و علا فرشته بصورت امیر المؤمنین خلق فرمود
و او را در آسمان چهارم باز داشته تا زیارت او میکنند و بدیدار او تبرک میجویند بعد از آن
در کوشک تو در آمدم و از درختی آبی باز کردم و آنرا ببوییدم و بدو نیم بشکافتم از میان
لعبتی بیرون آمد نقابی بر روی کشیده از وی پرسیدم که از آن کیستی گفت برادر تو و ابن عم
تو علی بن ابیطالب را میباشم **مؤلف گوید** که لعبه حور مستفاد از اخبار
آل محمد صلعم میگردد و این است که رسول خدا صلعم فرمودند که جنة المأوی نزدیک سدرة المنتهی است و
در آن حوریست که او را لعبه گویند خلق فرموده است او را حضرت رب العالمین از چهار چیز
از مشک کافور و عنبر و زعفران و عجن طینها بماء الحیوان و طینت او را تخمیر فرمود

بماء

بماء الحیوة و جمیع حوریان جنان عاشق لعبه میباشند و اگر آب دهان لعبه بر دریا ریخته شود هر آینه
از طعم و بوی آن آب دریا شیرین گردد و بر گلوی لعبه مکتوبست که من احب ان یکون له مثلی
فلیعمل بطاعة ربی هر که حاجت دارد که در بهشت برین و فردوس عنبرین از برای او مثل من
حوری لعبه باشد پس عملی نماید بطاعت و اطاعت پروردگار من رب العالمین **دهم** ذکر کرده است
فرمود که در میان بهشت جوی دیدم از ساق عرش روان شده بود آب او از شیر و خمر و عسل هر چهار
در یک جا روند چنانچه بجلادم با یکدیگر نمی آمیختند و کنار این جوی از زبرجد بود و سنگ ریزهای وی
جوهر و گل وی عنبر و کیاه وی زعفران و اوانی از نقره بعدد ستارگان آسمان بر کنار آن جو نهاده در
حوالی آن جوی مرغان بودند که گردنهای ایشان بر مثال اعناق شتران بختی هر که از گوشت آن
مرغان بخورد و یا از آن آب بیاشامد برضوان حضرت الهی جل و علا فایز گردد پرسیدم که این چه
جویست جبرئیل گفت این جوی کوثر است حق تعالی بتو عطا فرموده است که انا اعطیناک الکوثر از آن
خبر میدهد در تمامت بهشت هیچ بوستانی نیست مگر اینکه از کوثر نهری در او جاریست **یازدهم**
وصف حوریانست فرمودند که بر کنار این جوی خیمها دیدم همه از یاقوت از جبرئیل پرسیدم
گفت این مساکن ازواج طاهرات تو است و در آن خیمها دیدم حوریان بودند رویهای ایشان چون
آفتاب و ماه میدرخشید و هم آوازها برداشته بودند و بنغمات دلفریب هم ساز گشته این کلمات
مترنم می نمودند که نحن الناعمات فلا نبؤس ابدا نحن الشاهدات فلا نمل ابدا
نحن الکاسیات فلا نعری ابدا نحن الشابات فلا نهرم ابدا نحن الراضیات
فلا نسخط ابدا نحن الخالدات فلا نموت ابدا طوبی لمن کان لنا و کنا له صدای
نغمات ایشان بقصور جنت در پیچیدی و از آن نغمها صدائی حاصل شدی که از آن زمزمه اگر در دنیا

رسیدی مرگ و محنتهای دنیا در دنیا نماندی جبرئیل گفت یا رسول الله میخواهی که ایشان را ببینی گفتم
آری جبرئیل در خیمه را بگشاد و پرده برداشت چون نگریستم صورتها دیدم که اکرام ضمیر کرد و تقاضی
آن صرف کنم هنوز قاصر آیم رویهای ایشان سفیدتر از شیر و سرخ روتر از یاقوت و درخشنده تر از
آفتاب و پوستهایشان از برگ گل نازکتر و از حریر نرمتر و از ماه روشنتر و از مشک خوشبوتر
و مویهای ایشان از مداد سیاه تر و تافته بافته و مجعد گردانیده بعضی که نشسته بودند در زیر
قدم ایشان حلقه گشته و هر یکی را انتظار هزار وصیف پیش ایستاده گفتم اینها از جمله نعیم جنتست
گفت آری همه از آن تو و آل تو اند **لمؤلفه**

| | |
|---|---|
| چه خامه وصف نمودی حلایت حور العین ⁂ | بخواطر آمدم از حور جنت شد دینی ⁂ |
| سرشکی که در از خلا آمدم بر گوشی ⁂ | ربود از دل پر درد صبر و از سر هوشی ⁂ |
| عجب غمیست عزیزان غم حسین شهید ⁂ | که حور از غم وی در صف جنان نالید ⁂ |
| سرشک حور بود آنچه آید از افلاک ⁂ | بر جگر فلک بلدها و بر صحایف خاک ⁂ |
| بهر چه مینگرم خالی از عزائی نیست ⁂ | کجا دلیست در او داغ کربلائی نیست ⁂ |
| وحوش در صف صحرا طیور رحق هوا ⁂ | بخلد حور و ملک ماهی از تف دریا ⁂ |
| بهر نبات و جمادی که بنگرم بر خاک ⁂ | بسر فشانده تمام از غم حسینی خاک ⁂ |
| برای بخلد برین حور را بدیده تر ⁂ | چه عرض کرد بنزد جناب پیغمبر ⁂ |

**در تفسیر** الفرات مسندا از حذیفه از رسول خدا صلعم مرویست که فرمود در
لیلة المعراج حضرت جبرئیل دست مرا گرفته و داخل بهشت گردانید و من مسرور بودم پس ناگاه بر
درختی رسیدم از نور مکلل بنور در اصل آن درخت دو ملک بودند که زیورها و حلهها میچیدند

تا روز

تا روز قیامت پس بنزدیک آن درخت رسیده پس ناگاه سیبی از آن درخت بمن رسید که ندیده بودم بزرگتر
از او سیبی هرگز پس یک سیب اخذ فرمودم و او را گشودم و پاره کردم پس بیرون آمد از میان او حورائی
که بود مژگانهای چشم او مانند مقادیم اجنحه کرکس پس گفتم ای حوراء تو از کیستی پس آن حوراء بگریان گردید
و گفت لابنک المقتول ظلما الحسین بن علی بن ابیطالب پس آن حوراء پیش روی
من آورد از رطب آنچنانکه نرمتر از کره و شیرینتر از عسل بود و من یک رطب برداشتم و اکل کردم
از روی خواهش پس آن رطب متحول گردید بنطفه در صلب من و چون بزمین آمده ملاقات خدیجه کبری
کبری نمودم بفاطمه زهرا صلعم حامله گردید پس فاطمه صلعم حوراء انسیه است و چون مشتاق رایحه بهشت
گردم می بویم فاطمه را و رایحه جنت از او استشمام مینمایم مؤلف گوید که بلسان حال گریه میگویم

**لمؤلفه**

| | | |
|---|---|---|
| انگه بزودی شکستی از الم ⁂ | محی در سقط کشتی از الم ⁂ | حوریا باز دو شکستی در جنان ⁂ |
| داغ نمودی قلوب قدسیان ⁂ | یار با پیداد از تیم و عنا ⁂ | از جفاهای گروه مرتدی ⁂ |
| از کدامین داغ نالم بیشتر ⁂ | هر دم آید بر دلم صد نیشتر ⁂ | گاه یاد از گیسو اکبر کنم ⁂ |
| گاه یاد از اصغر و جعفر کنم ⁂ | گاه یاد از زینب دلسوخته ⁂ | انگه آزرِ بر دلش افروخته ⁂ |
| از سکینه گاه خون آید ز عین ⁂ | کوچه دید آن جانشین حسین ⁂ | گاه یاد حضرت زهرا کنم ⁂ |
| هیچ او بیت الحزن مأوی کنم ⁂ | خوالم آید گهی با شور شین ⁂ | تیر بارانی که شد جسم حسین ⁂ |
| هر مژه تیری شود بر چشم زار ⁂ | چشم را دمعم چو ابر نوبهار ⁂ | آید از چشمان سر دریای خون ⁂ |
| خنک آن چشمی که بی حسین خون ⁂ | هست جاری از غم آل خلیل ⁂ | چشم چون نهر فرات و رود نیل ⁂ |
| گی شود با رنج آید ذو الفقار ⁂ | در کف قایم امام شهریار ⁂ | پاک سازد خار از روی زمین ⁂ |

کیفیت جنت ابرار
در بیان لعبه حوری
در بیان نهر کوثر
وصف حوریان بهشت
در بیان حور سید الشهداء

کرد آب شیر شهد و انگبین ÷ صد هزاران بار دریای نهر ÷ کوزه از تیم و عطر را بیقرار ÷
شیعیان را دید هر روشنی چو نور ÷ سرو دل در سبز آن کوثر در ÷ یار با تجلی فرمای فرح ÷
دور فرما از محبین ای رجح ÷ **دوازدهم** حضرت ختمی مآب محمد مصطفی ص فرمودند که از عجایبی که
در بهشت دیدم این چهار جوی بود که حقتعالی در قرآن مجید بیان فرموده است که فیها انهار من ماء
غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار
من عسل مصفی کشیده که هر جوئی از این جویها بمرتبه بود که اگر تمام دنیا را برابر آن دریا کنی
چون سوزنی باشد در دریای کفتم یا جبرئیل این جویها باین عظمت از کجا می آید و بکجا میرود جبرئیل
کفت که اینقدر میدانم که بحوض کوثر میرود ولکن نمیدانم که از کجا می آید و تو را بر درگاه حقتعالی کرامت
بسیار است اگر درخواست کنی بر تو ظاهر گرداند من در این اندیشه بودم که ناگاه فرشته در رسید
و بمن سلام کرد و مرا این فرشته را عظمت و جسامت بمرتبه بود که بغیر از حقتعالی کسی کنه عظمت او
نداند و مرا او را با ایهای بسیار بود مرا کفت قدم بر بال من نه و چشم خود بر هم نه و قدم بر بال وی
نهادم و چشم پوشیدم این فرشته بیکبار طیران کرد که وصف آن هیچ وصافی بیان نتواند کرد بعد از آن
کفت چشم خود بکشای یکشادم در خود دیدم و در زیر آن درخت قبه از یکدانه مروارید یا در
سفید بنهایت بزرگ که اگر تمام دنیا را بر سر آن قبه نهند بر مثال مرغی بود بر سر کوهی و
مر این قبه را دری بود از زبرجد سبز و قفلی بر آن از زر سرخ این چهار جوی را دیدم که از
این قبه بیرون می آمد بعد از آن میخواستم که باز کردم آن فرشته مرا کفت چرا در این قبه در نمی
آئی تا بر حقیقت آن اطلاع یابی کفتم چگونه در آیم این در مقفل است کفت بلی چنین است اما کلید
این در دست تو است کفتم آن کدام است کفت کلمه بسم الله الرحمن الرحیم چون بآن قفل نزدیک شدم

واین کلم

واین کلمه بر زبان راندم فی الحال آن قفل کشاده شد در درون آن در آمدم این چهار جوی را دیدم که از
چهار رکن این قبه بیرون می آمد بعد از آن خواستم بیرون آیم آن فرشته کفت یا محمد ص دیدی کفتم
دیدم کفت نیکو بنگر که هنوز کما ینبغی را مشاهده ننموده تا قدرت الله تعالی را ببینی نظر کردم در
چهار رکن آن قبه در یک رکن دیدم نوشته بسم و در رکن دیگر الله و بر رکن دیگر الرحمن
و بر رکن دیگر الرحیم و جوی آب از چشمه میم بسم بیرون می آمد و جوی شیر از چشمه های الله
و جوی خمر از چشمه میم الرحمن و جوی عسل از چشمه میم الرحیم دانستم که این چهار جوی از این چهار
کلمه متبرکه منفجر میکردند بعد از آن حقتعالی بمن خطاب فرمود که یا محمد ص من ذکرنی بهذه الاسماء
من امتك وقال بقلب خالص بسم الله الرحمن الرحیم سقیته من هذه الاربعة
هر کسی از امت تو مرا باین کلمه یاد کند او را از این چهار جوی آب دهم و باین حالت مستغرق گردانم
والحمد لله رب العالمین **مؤلف گوید** که دیده دل باز کن و تأمل در حقیقت آن

÷ انهار نما که تا از اسرار آگاه اطهار ع بصیرتی حاصل نمائی ÷

÷ ÷ ÷ **لمؤلفه** ÷ ÷ ÷

باطن این نهرها دانی که چیست ÷ کو طلب رمزی که در سینه نیست ÷ اصل صورت آن بیانم چهار دان ÷
مطلع این سر در صدور عارفان ÷ نهرها حب محمد دان یقین ÷ نهر شیر حب امیر المؤمنین ÷
نهر خمر او حب زکی حسن ÷ مینکر حلم امام ممتحن ÷ شد عسل حب حسین تشنه کام ÷
رمزها بشنو در این دار السلام ÷ کر کشائی لب خدای عظیم ÷ کوی بسم الله الرحمن الرحیم ÷
در ضمیر ارکان توحید خدای ÷ جلوه کر کرد و نزد آن رهنمای ÷ لفظ بسم احمد ضمیر تسخیر کرد ÷
لفظ الله حق بر از غیر کرد ÷ لفظ رحمن رحیم آن نور علی ÷ نور عینین رسول الامین ÷

از ره اخلاص کوشی بی شکی ÷ راز اسماء فاش آید اندکی ÷ خوانده از آیات محمد البکی ÷
نوشی از انهار محبت یا بی اساسی ÷ بشنو از من این بیان کو خوب ÷ خانه دل را ز حب غیر روب ÷
این بیان از آل اطهار آمده ÷ فضل رحمت بیدار آمده ÷ هان سرا یا گوش شو کو شنید ÷
تا تو را بخت بخواب آید سعید ÷ **در** عوالم العلوم از مولای ما حضرت صادق ع مرویست که این
آیه شریفه که مثل الجنة التی وعد المتقون وهم ال محمد ع واشیاعهم ثم قال قال ابو
جعفر ع اما قوله فیها انهار فالانهار رجال و قوله من ماء غیر آسن فهو علی ع
فی الباطن و قوله انهار من لبن لم یتغیر طعمه فانه الامام ع وانهار من خمر لذة
للشاربین فانه علیهم یتلذذ منه شیعتهم **حضرت** امام محمد باقر ع
فرمودند که انهار رجالند و مراد از رجال را فی الجمله بیان فرمودند ای شیعه بدانکه رجال که
حضرت فرمودند مقصود از ایشان رجال اعراف است که بهاء لعرفنا ع و رجالیست
که لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله وایشانند حمله عرش زیرا که این میاه از ارکان
و قوایم عرش رحمن جاریست و حمله عرش **بروایت** کنز الکراجکی از مولای ما حضرت باقر ع
روایت کرده است فی قوله تعالی عز وجل الذین یحملون العرش ومن حوله قال یعنی محمدا وعلیا
والحسن والحسین ع ونوح وابراهیم وموسی وعیسی یعنی ان هؤلاء الذین حول
العرش وقال ابو جعفر بن بابویه فی کتاب الاعتقاد واما العرش الذی هو العلم
فحملته اربعة من الاولین واربعة من الاخرین واما الاربعة من الاولین فنوح
وابراهیم وموسی وعیسی واما الاربعة الاخرین فمحمد وعلی والحسن والحسین ع
کما روی بالاسانید الصحیحة عن الائمة **و** ممکن است تأویل انهار اربعه محمد رسول الله

محمد

ومحمد الباقر ومحمد التقی ومحمد المهدی **و** ممکن است تأویل نمودن بعلیین اربعه علی بن
ابی طالب وعلی بن الحسین وعلی بن موسی وعلی النقی ع **و** ممکن است تأویل نمودن بحسن
وحسین و موسی و جعفر ع **و** ممکن است تأویل نمودن بمحمد و علی و فاطمه و حسنین ع
زیرا که مولای ما حضرت باقر ع فرمودند که انهار رجالند و رجال رجال اعراف شدند که لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله و روایات مذکوره اشاراتی در بیان مختار از برای اهل اشاره

÷ میباشند **لمؤلفه** ÷ ÷

دیگر این رمز از مفصل شد بیان ÷ در حدیث شاه رضوی گو بخوان ÷ آن بیان کردم بعیده واپسی ÷
صفحه فردوسی بعد عارفین ÷ کردم آنجا این بیان رو می شنو ÷ یعنی از جنت سخن فرما کو ÷
اندرین احوال آمد خواطرم ÷ فضل بسم الله حدیث دیگرم ÷ ذکر او هیچ خالی از تذکار نیست ÷
بسته ای بر خاطرم و شوار نیست ÷ راحت جان است بر یاران اهو شی ÷ بشنو اندر ضبط او میدار گوش ÷
**در** جامع الاخبار از سید ابرار احمد مختار ص مرویست که اگر بنده مؤمن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
حقتعالی بنا گذارد از برای او در بهشت برای هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و در هر قصری هفتاد هزار
خانه از لؤلؤ سفید و در هر خانه هفتاد هزار تخت از زبرجد خضرا و فوق هر تختی هفتاد هزار فرش
از سندس و استبرق برای او باشد و زوجه از حور العین و از برای او باشد هفتاد هزار گیسو مکلل
به در و یاقوت و بر روی راست او نوشته شده باشد محمد رسول الله ص و بر روی چپ او نوشته
شده باشد علی ولی الله ع و بر جبین او نوشته شده باشد الحسن ع و بر زنخ او نوشته شده باشد
الحسین ع و بر لبهای او نوشته شده باشد بسم الله الرحمن الرحیم عرض کردند که یا رسول الله این
کرامت از برای کیست فرمود که از برای کسیکه بحرمت و تعظیم بگوید بسم الله الرحمن الرحیم **سیزدهم**

سیزدهم در کوشک فقرات

فرمود که در میان بهشت کوشکی دیدم از یاقوت سرخ در آنرا بگشادم خانهٔ دیدم در آن کوشک از در سفید و در آن خانه درآمدم صندوقی دیدم از نور قفلی بر او نهاده از جبرئیل پرسیدم که درین صندوق چه چیز است گفت سرّیست از اسرار خدای تعالی بر کسی اظهار کند که او را دوست دارد از حق تعالی درخواستم تا آنرا بگشاید در آنجا نظر کردم ژندهٔ دیدم در حلقها پیچیده پرسیدم الهی چیست گفت این مرقع فقرات که از برای تو و امتان تو اختیار کرده‌ام از آنروز که آفریده‌ام عطا نکنم او را مگر بر کسی که او را دوست دارم و هیچ چیز عزیزتر از این نیافریدم لاجرم سید کونین فرمود که الفقر فخری

## رباعی

دست از طلب ار کرت پای راهبر است ❊ کانرا که راه تو شد ز فقر است عنوانست
ای فقر صورتی که بود همعنان کفر ❊ بل فقر معنوی که بر آن فخر انبیاست

ذکر هفت فقرات

**پس** فرمودند که در بهشت هفت کوشک دیدم از در و یاقوت بالای هر یکی از مشرق تا مغرب گفتم ای جبرئیل این کوشکها از آن کیست گفت از آن کسی است که دست نابینائی را گرفته هفت قدم راه ببرد گفتم ای جبرئیل امت مرا بشارت دادم گفت بشارت ده از این بیشتر نیز هست بدانکه نیست هیچ بندهٔ که صباح از جامهٔ خواب برخیزد و سه مرتبه بگوید که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و بعد از آن وضو سازد و نماز بامداد بگذارد مگر اینکه خدای تعالی
❊ او را در بهشت برابر تمام دنیا جا دهد که از مشرق تا بمغرب بود ❊

## لمؤلفه

کیست نابینا در آفاق زمین ❊ انکه نشناسد امیر المؤمنین ❊ کور کورانه چه پرستیم و علی
او فتاده دور از راه جلی ❊ بر ره حق هر که اش کشد دلیل ❊ آورد بر ملت پاک خلیل

احوال ...

برغم آنکه کست سازد از وفا ❊ هشت السعد و الطهار را ❊ احمد و حیدر دیگر زهرا حسن
با حسین و جعفر موسی الامین ❊ پس مثانی سازد این اسما را ❊ چهارده آید بیا پای راه را

**مجمل او** قال عز و جل و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم

مراد از نابینا آن کسی است که از معرفت ائمهٔ اطهار و چهارده معصوم کور باشد و برملل فاسده و ادیان باطله بیراهه سپاید چون عارفی آن نابینا را بر معرفت محمد و علی و اهل بیت اطهار دلالت نماید کرداند که اسامی ایشان سبعه است محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و موسی که از مثانی این اسما چهارده حاصل آید که چهارده معصوم پاک بوده باشد پس هفت قدم که هفت مرتبه اسما است نابینا را دلالت کرده باشی و هفت کوشک بهشت از برای تو خواهد بود این است کم غوا کرده علوم آل محمد و ساعتی از فضل است از عبادات هفتاد سال و مراد علمائی که منتظر فضائل آل محمد نمایند افضل از دعا و شهدا کردید **چهاردهم** فرمود رضوان را دیدم بر تخت مرصع نشسته و ملائکه گرد وی دست بر کمر زده بودند برخواست و از برای من شرایط تعظیم بجا آورد گفتم از حال امت چیزی بگو گفت یا رسول الله حق تعالی بهشت را سه قسم کرده دو قسم آنرا بتو و امت تو کرامت فرموده یک قسم را با هم ما غیره در پی رضوان کلیدهای بسیار از نور دیدم و از آنها سؤال نمودم گفت یا رسول الله هر که از امت تو بگوید لا اله الا الله حق تعالی کوشکی از نور از برای او بنا کند و قفلی بر روی نهد و کلید آن قفل را بمن سپارد و چون صباح قیامت شود و آن بنده سر از خاک برداری من کلید کوشک وی را تسلیم او نمایم تا بکوشک خود در آید و بمنزل خود نزول فرماید **پانزدهم** فرمود که با در ریس سیغیر در اینجا ملاقات نمودم مرا سلام کرد جواب گفتم و گفتم مرحبا که بدین مقام رسیدی و تلخی جان کندن ندیدی گفت کائی که از ابتدای عالم تا آخر آن تلخیهای جان کندن را میدیدم

جبل الرحمة

و توفیق ملاقات علیا امت تو را در می یافتم گفتم یا اخی ادریس سبب آن چیست گفت بعد قهر کرد او را آوردم و بهر حوالی که اقبال نمودم مرا گفتند که از اینجا بگذر که ما از آن امت محمد میباشیم با محمد کوهی دیدم که آنرا جبل الرحمة مینامیدند سر وی بر کنگرهٔ عرش رسیده و آن کوه از مشک و عنبر بود و دوازده هزار در از نقرهٔ خام ترتیب داده از هر دری تا بدر دیگر چندانکه اگر کسی بر براق نیز رفتار رفتی پانصد سال بسرعت بتازد نرسد گفتم از آن کدام پیغمبر یا صدیق یا فرشته است فرمان آمد که از هیچ‌کدام از اینها نیست از آن یکی از امت محمد است اگر در کوت نماز بامداد را بجماعت گذارد و از آنجا آرزو بردم که کاش من از امت تو را بدیدم و در سلک

فضیلت نماز صبح که بجماعت

❊ ایشان کشتمی منخرط کشتمی و الله الملهم للرشاد ❊

## لمؤلفه

خاتم عنان کیر ز وصف جنان ❊ روی نما سوی خدای جهان ❊ کوی که یا الله و بنما دعا
حق کنند ز ایر کرب و بلا ❊ تربت آنشاه که اندر ثمین ❊ سر نهاد اندر کف پای حسین
بعد مجاور شدن آن زمین ❊ خاک کوی منزل خلد برین ❊ خیر شوی بر شهیدان پاک
روی بکو نمای ز روی خاک ❊ با همه شیعه شاه شهید ❊ باکی آن بر هم زن را امید
❊ کوی که آمین که بخوان از جنان ❊ سورهٔ افلاک و سبع المثان ❊

## المجلس الخامس و العشرون

در بیان احوال جهیم و درکات نیران و احوال قتلهٔ سید الشهدا و حکایت سعدی دیدن یکی از قتلهٔ او را کان طبقات نیران و در بیان منجیات از عذاب نیران است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد

السحاب بدان ای رحمتگر که نایرهٔ نیران جحیم و لظی را افروخته اند حمد قادر یکتائی است که بحبهٔ عقوبات مشرکین بولایت ولی مطلق یعنی مدبرین از عروج بمعراج طوبای معرفت جبل درکات نیران نمود و علی اخماد نار غضب قهار علی الاطلاق شکر حضرت غفوریست که منتبلین را از درکات نیران و آتش سوزان بشفاعت فرق نشین لامکان سیر حضرت نور الانوار رهائی عطا فرمود **و** درود و سجود و سلام عارایی از علو در رهی سر کوی را کب براق برق آسا که در اندکی وقتی سیر مکان و از مکان بیزم لامکان و از لامکان عود فرمود تماشای جنان و سیر مقامات

❊ اهل نیران دیده کشود و بر آل اطهار و ذریهٔ امجاد مختار او باد ❊

## لمؤلفه

آنکه جبرئیل امین با خیل بزم قدسیان ❊ بود دربانش و زان شد مفتخر در آسمان
بود سلمانش سلامت جسم سلیمان نبی ❊ بر بساط نور بنشستی و دیدار نهان
آنکه کردی سیر در اسرای مقام سرمدی ❊ پس نمودی سیر بر نیران و هم بزم جنان
ماحی کفر و ممد دین محمد آنکه کرد ❊ شیعیان را رسته از نیران و داخل در جنان
داد از بهر شفاعت اهل و جان خویشتن ❊ در کذشت از فرزندان و نور دیده کان
ای فدای دوستانت ای سر فرق نشین ❊ باد جان و جسم و عقل و هوش و هم روان
چون شود کربر تو راز لطف خواهی رحمت ❊ افکنی بر قلب و صدر تا کرم در فشان

سیر نمودن حضرت در درکات نیران

**و بعد** حضرت ختمی مآب محمدی چون از سیر مهمان سرای خداوند رحمی خوش شود فارغ شد بر ضمیر منیرش سیر جحیم خطور نمود پس جبرئیل امین با مرتب العالمین دست حضرت خاتم النبیین را گرفته روان شد و بنزد مالک نیران رسانید و گفت که ای مالک حضرت ختمی مآب میخواهد

که مجبی و دشمنان حضرت احمد را به بینند تا انذار اعدا کنند و بر سبیل بصیرت توانند فرمود پس بعد از سلام ورد آن
امر و آیت که مالک نیران عرض کرد که یا محمد صلی الله علیه و آله در زیر قدم مبارک خود نظر فرما آنحضرت فرمود که جهنم نظر کردم دیدم
[redacted] مکشوف گشت حضرت فرمود که فرشته دیدم مهیب
طول او ما بین السماء و الارض و سلسله از آتش از سوراخهای بینی و سر او آید و در دست و اطرافها از آتش
بود که میگردانید مالک بوی خطاب کرد که یا ضوحائیل گفت که بپیش کنم آنچه در دست توست بحضرت محمد صلی الله علیه و آله
بنما جبرئیل گفت ورا بکوب تا از جهنم یک طبقه بردارد مالک گفت یا محمد صلی الله علیه و آله نظر فرما حضرت فرمود چون
نظر کردم دیدم که زمین اول شکافته شد و خلقی بسیار از هر جنس که در آن طبقه میباشند بر من ظاهر شد
بعد از آن طبقهٔ دوم بشکافت و در آنجا سلاسل و اغلال از آتش دیدم بعد از آن زمین سیم بشکافت و در آنجا
جامهای قطران اهل دوزخ دیدم بعد از آن زمین چهارم بشکافت و در آنجا سنگها بر مثال کوهها دیدم که
با کافران در آتش قرین بودند چنانچه فرمود وقودها الناس و الحجارة بعد از آن زمین پنجم بشکافت و هم در آنجا
عجایبات در روی درها دیدم از آتش هر و آیت که مالک گفت که یا جبرئیل یا محمد صلی الله علیه و آله قبل یوم جهنم ندارد
جبرئیل گفت آنمقدار بکش که تحمل دیدن آن داشته باشد ذکر اطباق دوزخ است مالک مقدار سوراخ سوزنی
بکشاد آتش دوزخ ظاهر شد از شدت یک سیاه تر حضرت فرمود که مردم دوزخ را هفت درک دیدم بعضی اسفل از
بعضی از هر دری تا بدر دیگر پانصد ساله راه نگاه کردم بر هر دری خطی دیدم نوشته بر یکی در نوشته فویل
للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون و در دیگر نوشته ویل للمشرکین بر سیم نوشته بود ویل
للمکذبین بر چهارم نوشته بود ویل للمطففین بر پنجم نوشته بود ویل لکل همزة بر ششم نوشته
بود للقاسیة قلوبهم عن ذکر الله بر هفتم نوشته بود فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم و هر یک
ازین ابواب را نامی بود و خزینه بانی معین و در ترتیب آنها روایات مختلف است بعضی از اخبار

بچنین است

شکافتن طبقات ارضین است

ذکر اطباق دوزخ است

چنین است نام باب اول جهنم است و خازن او صوحائیل است باب دوم لظی است و خازن او
طرفائیل است باب سیم حطمه است و خازن او قوقائیل است باب چهارم سعیر است و خازن او
شمطائیل است باب پنجم جحیم است و خازن او اصطائیل است باب ششم سقر است و خازن او
طوقطائیل است باب هفتم هاویه است و خازن او طوطائیل است و قیل فی خبر صحیح و هر خازنی ازین
خازنان را هفتاد هزار اعوان است همه سیاه روی سبز چشم **مولف گوید** که ای
شیعه بر بصیرت نظر نمای بر مکتوب ابواب بالا و از آن سکان او را بشناسی مراد از صلوة امیر
المؤمنین است چنانچه در حدیث معرفت علی بالنورانیة مذکور است که الصلوة ولایتی ساهون
عن الصلوة ساهون از ولایت آنحضرت میباشند که رئیس ایشان ثانی و عدی و نعثل و نار و حجاره
کبریت میباشند و مراد از مشرکین کما سبق الیه الاشاده مشرکین بولایت آنحضرت شد
چنانچه در مجلس سابق اشاره شد و مراد از مکذبین تکذیب کنندگان حضرت ختمی مآب میباشند در
اظهار ولایت آنحضرت و مراد از مطففین مطففین در میزانند که آنحضرت را مثل سایرین قیاس
کردند و او است میزان اعمال و میزان عدل خدا و مراد از همزه آنکه فی الهمزه که حضرت صادق ع
فرمودند الذین همزوا آل محمد حقهم و لمزوا و جلسوا مجلسا کان آل محمد احق به منهم
و مراد از قلوب قاسیة عن ذکر الله دلهای سنگ ناصبیان است که از ذکر الله که امیر المؤمنین است
قساوت دارند و قبول ولایت ننمودند و مراد از کتابت کتاب بایدی جعل خلیفه است بهوای نفس
اماره چنانچه در سقیفه نمودند و علیه که کل درکات نیران مخصوص سقیفیان و اتباع ایشان گردید و
بر رؤسای ایشان صد هزار هزار لعنت از هر ذره از ذرات موجودات و مثل کلمة خبیثة
کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار و هم الشجرة الملعونة در جمیع ملل

عذابهای دوزخ است

در بیان ذکر عذابهای دوزخ است فرمودند که از وادیان این گروه ناصوابند
غرایبی که در طبقهٔ اول دوزخ دیدم هفتاد هزار کوه دیدم از آتش و در هر کوهی هفتاد هزار وادی از آتش
و در هر وادی هفتاد هزار شعب از آتش و در هر شعبی هفتاد هزار شهر از آتش و در هر شهری هفتاد هزار
قصر از آتش و در هر قصری هفتاد هزار سرای از آتش و در هر سرائی هفتاد هزار خانه از آتش
و در هر خانهٔ هفتاد هزار صندوق از آتش و در هر صندوقی هفتاد هزار گونه عذاب از آتش که هیچ
عذابی بعذاب دیگر نماند **بعد از آن** در طبقهٔ دوم بگشاد و عذاب این طبقه را اضعاف
آن طبقه دیدم و ملائکهٔ غلاظ و شداد در این طبقه بسیار دیدم در طبقهٔ سیم بگشاد و عذاب او را سه برابر
طبقهٔ اولی دیدم در طبقهٔ چهارم بگشاد آنجا جویها دیدم هفتاد ساله راه عمق اینها بود در آن جوشید
بر مثال دیگها چون طبقهٔ پنجم را بگشاد آنجا وادی دیدم بستری از آتش پوشیده جبرئیل گفت آن
پوشش را بردارند در آنجا چندان مار و کژدم دیدم که عدد و احصار آنرا جز حقتعالی کسی دیگر
نداند از جبرئیل پرسیدم گفت این وادی را ویل میگویند و این ماران و کژدمها از برای زیادتی
عذاب ایشان است چون در طبقهٔ ششم را بگشاد وادی دیگر دیدم سر آتشین پوشیده از جبرئیل
پرسیدم گفت این وادی را سجین میگویند و این وادی پوشیده است تا بروز قیامت که انتقام خواهد
نمود حقتعالی کفار را و عصات را چون در طبقهٔ هفتم را بگشاد در روی ملائکه غلاظ شداد دیدم
از آتش و فرشتگان غلاظ و شداد و در دست هر یکی مقراضی از آهن مردمان را از چاههای
آتشین بیرون می آوردند و بجاهای دیگر میانداختند و بانواع عذابها معذب میگردانیدند و ایشان
فریاد میکردند و میگفتند یا غیاث المستغیثین اغثنا و هیچکس بر ایشان رحم نمیکرد و
عذاب دیدم زیادت میشد از جبرئیل پرسیدم که یا جبرئیل در دوزخ هیچکس از اینها عذابی

سخت تر

سخت تر است گفت این عذاب نسبت بعذابهای دیگر آسان است یا رسول الله بعد از آن تابوتها دیدم
مقفل بقفال آتشین گفتم ای جبرئیل این چه تابوتهاست گفت اینجا جباران و گردنکشان را
عذاب میکنند تا بروز قیامت و بعد از آن سر نگون در آتش شان می آویزند بعد از آن وادیها دیدم
در روی درختهای بسیار هم از آتش بر آن اشجار اثمار هم از آتش در یک وادی از آن آسیائی دیدم
که اهل دوزخ را در آن آسیا چون آرد نرم میکردند و هم در آن وادی سگان سیاه دیدم بر مثال
شتران که همه از آتش و گرگان دیدم بر مثال کاوان از آتش که دوزخیان را بآن عذاب میکردند
از جبرئیل پرسیدم گفت درختهای زقوم است و آن آسیاها و سگان و گرگان از برای ازدیاد
عذاب عصات است و از همه اینها عذابی بعاصیان ملحق گردد که همهٔ وصافان عالم تا بقیامت
وصف نمایند آنکه کنند متناهی نگردد نعوذ بالله من ذلک

**لمؤلفه**

| | | |
|---|---|---|
| هیچ دانی این عذاب از بهر کیست | اگر بانکار حق بنمود زیست | اولا از بهر تیم است و عدی |
| بعد بهر شقی مرتدی | خاصه بهر کافران کربلا | آن گروهی کز ره ظلم و جفا |
| شاه مظلوم ان حسینی و یاورانش | از جفا کردند قتل و ستانش | خیمه اش را از ستمها سوختند |
| آتشی اندر خیمه اش افروختند | جسم پاکش را از آنجا که افروختند | اسب کین بر آن جسد تاختند |
| اهل بیت او را کردند اسیر | جمله را بی معجر و زار و حقیر | ناقه بر قتبهٔ عریان سوار |
| خوار گردانیده بهر شهر و دیار | جمله را سرها بنوک نیزه ها | طوف داده کوچه و بازارها |
| یک خبر گویم ز حال کوفیان | شیوهٔ شنو اشک بار از دیدگان | **در** عوالم العلوم محکی از ترکی است |

که گفت مردی شبی مرا بضیافت خواست و من دست مید از هم نشستن شب با جماعتی و نهم و با هم نشستیم مردی

احوال قتله الامام حسین است

حکایت است

بود که بسیار تکلم می‌نمود و از هر باب سخنها و حکایات نمود تا در آخر شب نشینی کلامش منجر شد بواقعه
کربلا و قریب العهد بود شهادت آنحضرت پس از شنیدن اسم کربلا و واقعات آن از سینه
بر درد با دیده گریان آهی کشیدم آنمرد گفت تو را چه شد گفتم ذکرت المصاب الذی یهون
عنده کل مصاب بخاطر آوردم مصیبت آنجنابکه همه مصایب عالم در نزد او خوار و حقیر است گفت
مگر تو در لشکر عبید الله زیاد نبودی و یکی از آنحضرت نیامده بودی گفتم نه الحمد لله گفت چه مذهب
داری گفتم بر اخلاص و ولایت امیر المؤمنین ع میباشم و حقتعالی مرا اخلاص عطا فرموده از آلوده شدن
بخون آنحضرت زیرا که جد حسین ع فرمود کسیکه آلوده بخون فرزندم حسین ع شده باشد
در یوم القیمة خفیف المیزان است آنمرد گفت چنین گفته است جد او گفتم بلی و فرموده است و لدی
الحسین ع یقتل ظلما و عدوانا آگاه باشید کسیکه فرزندم حسین ع بکشد داخل میشود در
تابوتی از آتش و نصف عذاب اهل جهنم بر او خواهد بود و کسیکه بیعت بر کشنده آنحضرت کرده
باشد یا راضی بفعل او باشد کلما نضجت جلودهم بدلنا بجلود غیرها لیذوقوا العذاب
الالیم لا یفتر عنهم ساعة و از جحیم جهنم خواهند آشامید پس ویل مقام ایشان خواهد بود
از عذاب جهنم پس گفت آن لعین که من تصدیق این کلام نمیکنم امیر گفتم چگونه تصدیق نمیکنی
و حال آنکه رسول الله فرموده است دروغگو نیست و من نیز دروغ نمیگویم این حکایت را
در جواب من گفت که مگر نمی‌شنوی که روایت میکنند از حضرت رسول خدا صلعم که آنحضرت فرموده است
کشنده فرزند من حسین ع عمر زیادی کوتاه است و نمی بینی مرا که بسن نود سال رسیده ام مگر مرا
نمیشناسی گفتم نه والله تو را نمیشناسم گفت منم اخنس بن زید گفتم مگر در یوم العاشور چه کرده
گفت منم آنکسیکه امر کردم بر سواران که عمر سعد امر کرده بود که اسب کین بر جسم امام مبین حضرت

امام حسین ع

امام حسین ع بتازند و بستوران اضلاع آنحضرت را خورد نمایند منم آنکسیکه نطع را از زیر علی بن
الحسین ع کشیدم و آنحضرت علیل بود و او را برو بر روی خاک افکندم و منم آنکسیکه گوشوارهای
صفیه دختر امام حسین ع بجهت گوشوارها پاره کردم پس الحال آن ملعون از ولایت بیرون است

## لمؤلفه

| | | |
|---|---|---|
| منم ستمگر ملعون در آن زمین بلا | چه ظلمها که نکردم بر آن شهید جفا | منم که کرده ام ... بر من سید ما |
| که اسب ظلم بتازم به پیکر شه دین | منم که با سم ظلم اسب کین راندم | بجسم پاک آن شه پس از جفا راندم |
| منم که کرده ام اضلاع آن شه دین خورد | بهم شکسته و خورد از جفا و کین بنمود | منم که گوش سکینه صغیره شه دین |
| نمودم خرق برای جواهر گوشوارهای زرین | منم که نطع کشیدم ز زیر زین العباد | بخاک کینه فکندم امام دین سجاد |
| چه ظلمها چه ستمها چه جورها کردم | چه آتشیکه بر کعبه سیاه خولی زدم | |

## سید میگوید

پس ز اندوه دل گریان و از دیده‌ها خونابه فشان گردیدم و بر خواستم که به معالجه هلاک آن لعین نمایم دیدم
چراغ را که نزدیک بخاموشی شدن است خواستم روشن نمایم آن لعین بمن گفت بنشین و او حرف
مشغول بود و از بقای نفس خود متکلم بود انگشت خود را به برافروختن چراغ دراز نمود انگشت مشتعل
گردید بخاک مالید خاموش نشد بمن فریاد در کن یا اخی گفت من شربت آب را بر روی انگشت آن لعین
ریختم و در دست ملعونش گذاشتم ریختن آب را چون نار انگشت او را گرفت آب را استشمام اشتعال زیاده شد
فریاد نمود که حسبت این آتش را چه خواهد او را خموش نمود گفتم خود را در آب افکن چنان کرد هر وقت
که از آب بر می‌آمد جمیع بدنش مشتعل میگردید مانند چوب خشکیکه در باد تند مشتعل شده باشد و
من نظر میکردم قسم بخدائیکه جز او خدائی نیست آتش خموش نشد تا اینکه آن لعین مانند زغالی گردید و
بر روی آب شناور بود که بجهنم واصل گردید الا لعنة الله علی الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

و در حدیث دیگر است که قاتل حسین ع در تابوتی است از آتش و او
سرنگون در قعر جهنم آویخته است و از برای او بوئی گندی است که اهل آتش پناه بخدا میبرند از آن
و در آن مخلد خواهد بود و عذاب او دائم است و هر ساعت میچشد که یک جان از او سست نمیشود و از آب
جوشانیده جهنم می آشامد

## مجلدا

حضرت محمد صلعم فرمودند که پس من مالک اطباق جهنم
بر داشت من نظر کردم تا بقعر طبقه آخری دیدم و آن طبقه را هاویه نام است و عذاب آن از درکات
دیگر زیاده است باضعاف مضاعف از مالک پرسیدم که این منزل کدام طایفه است گفت این درکه
نامزد فرعون و هامان و قارون و نمرود و اصحاب مائده عیسی ع و منافقان امت تو است و از
طبقه ششم که سجین است سؤال نمودم گفت مشرکان در آن معذبند و از طبقه پنجم سؤال نمودم
که جحیم است گفت صابیان از طبقه چهارم که سعیر است پرسیدم گفت که ابلیس و اتباع او و مجوسی و اتباع
ایشان از طبقه سیم پرسیدم که حطیم است گفت که یهودان از طبقه دوم که لظی است پرسیدم گفت که
ترسایان چون در طبقه اولی که جهنم است نظر نمودم با آنکه عذابش از درکات سفلی سبکتر بود
هفتاد هزار دریای آتش دیدم و بزرگی هر دریائی چنانکه هفت آسمان و هفت زمین را در دریائی
از آن دریاها اندازند و فرشته را امر فرمایند تا آنها را بطلبد هزار سال بگردد نیابد و زبانه‌ها
در این دوزخ دیدم بعظمت تمام چنانچه اگر یکی از ایشان خواهد که هفت آسمان و هفت زمین را
در یکی از دندانهای خود نهان سازد که جانب دیگر از آن خبردار نشود تواند و در این دریاها آتش را
دیدم که موج میزد و میجوشید و میخروشید که اگر آواز خروش وی بدنیا برسد یک ذی روح
زنده نماند گفتم یا مالک این طبقه از کیان است مالک سر بزیر افکند جواب من نداد باز پرسیدم
جواب نداد دلگیر شدم جبرئیل اشاره بمن کرد گفت جبرئیل گفت یا مالک اگر هست بگوی که شاید امروز

تدارکی

تدارک آن بهتر از فردا میسر گردد **مصراع** علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد **گفت**
ای سید این جای عاصیان امت تو است یا رسول الله بگو ایشان را نصیحت نمایی تا از این منزل مهیب
خطرناک حذر نمایند و خود را مستحق نیران و مستوجب این زندان نگردانند که من آن روز بر عاصیان
نبخشایم و از کسی پروا ننمایم نه بر موی سفید پیران و نه بر دل پر درد جوانان شفقت نمایم حضرت رسالت صلعم
در گریه در آمد و عمامه از سر مبارک برداشته بشفاعت و نیاز مندی مبادرت نمود و زاری و سوگواری
پیش گرفت و نجات امت و کشف غمت مسئلت مینمود و ضعف ایشان و بی طاقتی ایشان عرض میکرد
و اشک از دیده مبارک میریخت و جبرئیل با ملائکه مقربین با آنحضرت موافقت مینمودند خطاب
مستطاب حضرت رب الارباب جل جلاله در رسید که ای حبیب من حرمت تو نزد ما عظیم و دعای تو
بدرگاه ما مستجاب دل خوش دار که در آخر کار تو را خوشنود گردانم تو امروز نزد ما چندان مجاهدت
نمودی که فرمودیم طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و فردا که در مقام شفاعت در آئی چندان
از عاصیان امت بتو بخشائیم که تو گوئی بس و لسوف یعطیک ربک فترضی و الحمد
لله علی کل حال

## لمؤلفه

| | | |
|---|---|---|
| رستگاری گر تو خواهی زین مقام | رو بسوی حسین تشنه کام | در عزای او گری تا جان بر تن است |
| کاین جسد بهر عزا و شیون است | دیده بهر گریه آن آباد شد | جان ز بهر ولای آن بر باد شد |
| دل شد از بهر عزایش تخت خانه | از جگر آید ز چشم سر بروان | تا حسین نالید از داغ پسر |
| در تنور سینه بریان شد جگر | دست بهر سینه و بر سر زدن | از برای آن شهید مؤتمن |
| ناخن از بهر خراشیدن جبین | در عزایش موی را شاه هدی | شد زبان از بهر آه و هم فغان |
| در عزای سرور لب تشنگان | پای بهر رفتن اندر کربلا | با دل پر درد و در غم مبتلا |

اشک سازد منطفی در بای غم ؛ شیوه تا جانی است اشک اندیا بار ؛ کاین شرنگ دیده میسازد خموش
ما رسانیز اما باشک دیده کوشی ؛ خواهی کرد تو را این شرح بیان ؛ کو کنی یکلحظه ما برای بیان

ابن قولویه در کامل الزیاره مسندا روایت نموده از مولای ما حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار کسیکه ما آل محمد علیهم السلام در نزد او مذکور گردیم و اشک از دیدگان او جاری گردد حقتعالی حرام فرماید وجه او را بر آتش

و در تفسیر علی بن ابراهیم از مولای ما حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر بنده مؤمنی که در راه ما بر او آزار و اذیتی برسد پس اشک دیدگانش جاری شود بر خد او و از وجع مصیبتی که در حق ما بر او رسیده حقتعالی از وجه او اذیت بردارد و او را در روز قیامت ایمن گرداند از سخط خود و از آتش نیران

و حدیث مسمع بن عبدالملک کردین سابقا مذکور گردید

## لمؤلفه

قدر اشک دیدگان خونبار آن ؛ در عزای شاه دین سازی روان ؛ کاین سرشکت ابر جنت مایه الیست
اعتبار تست نزد احمد مایه الیست ؛ روح و جان و جسم و تن را فرمانگذار ؛ در عزای شاه کروبان اقتدار
یعنی اندر ماتم کو شور شفیعین ؛ در عزای شاه مظلومان الحسین

مجملا حضرت ختمی مآب بعد از سیر جنت و نار فرمود که اللهم انی اعوذ بعفوک من عقابک پس حقتعالی بر آنحضرت مکشوف ساخته که ای محمد صلی الله علیه و آله جنت و نار از اختیار معزولند اگر بهشت نوازنده بودی آدم صفی را نسوختی و اگر آتش سوزنده بودی خلیل را بکداختی سوزنده آتش نیست بلکه سخط ماست و نوازنده جنت نیست بلکه رضای ماست اگر پرتو رضای خود بر آتش سرکش افکنم بوستان و گلستان گردد و اگر صاعقه از صواعق سخط خود الهی بر بوستان بهشت باغ رضوان گذرانیم دوزخها و برزخ مهالک گردد چنانکه معنی را

برآنحضرت

برآنحضرت مکشوف شد گفت اعوذ برضاک من سخطک و چون رضا و سخط هم صفتند تا موصوف اظهار صفت نکند فعلی پدید نیاید فرمود خود رستن از صفت بیک سو نهم گفت اعوذ بک منک فرمود از تو میخواهم

**نکته** بعضی از ارباب سلوک ذکر کرده اند که چون آنحضرت را از این مقام بگذرانیدند بر سر او در دادند که فرمود میخواهی از فراق بوصال اگر وصال خواهی خواه و خواه مخواه و اگر فراق خواهی هزار فرمود کی ما آنگاه که عقد وصال می بستیم و قطعیت فراق می افکندیم با بوده احوال میدیدیم و نا کرده فرمود میشنیدیم القصه هر چه ما بر آن ازلیه خواستیم بتقدیم رسانیدیم فرمود چه سود دارد چون این معنی بر آنحضرت مکشوف شد لا احصی ثناء علیک بر زبان راند یعنی که خداوندا من نمی توانم که ترا بستایم و نمیدانم که چگونه بستایم

**مؤلف گوید** چه مقام تعجب و حیرت است که اهم خلایق ثنای حقتعالی را از وی گوهر زنند و او را در اینجا از ستایش او دم زدن نمیتواند تا بحمد و ثنای دیگران چه رسد

## نظم

آن محمد ما همی که بگویند بندگان ؛ کی در خور خدای حمد و ثنای عرشیان بود ؛ لا احصی گفته خاصان در آن جناب
این گفتگو چرا لایق آن جناب بود ؛ در اوج کبریائی فلک زده بال عجز ؛ آن شاهباز قدر کی از نشیمن آن بود
او شاه شان معنی چه جوهر از آن نشان ؛ هر ذره بر خدای او صد نشان بود ؛ چشم چه بیت پرده ز رخ کی بر افکند
جای نظر کجاست که او خود عیان بود ؛ ستود چه گونه ستایش اگر مردان راهی ؛ در شه هر از اله اندر میان بود

مشخص است که علم هر ذرات همه در جنب علم آن برگزیده معبود بمنزله جهل است بلکم لا شئ است در مقام

## فرد

مقام خود نستایی که ما گوینده تو ما بی و شنونده هم

هم چنینم تا بیرون آئی ؛ هم کوشیم تا چه فرمائی ؛ از این مقامش گذرانیده در کرسی در داد بعد که لا احصی از تو اقرار بعجز است چنانکه اعوذ بک دعوی قدرت است و این عجز صفت تو است هنوز نظر در

آینه خودی داری ما از نظاره هر کو نکردی ما را نیز بنی گفت انت کما اثنیت علی نفسک
تفرید است تا بنده از غیر حقتعالی مجرد نگردد حق را فرد نماند

## نظم

بر کنار شور زهر نقشی کمی آید پدید ؛ تا کو ز النقاش صورت از میان آید پدید
بگذر از نقش جهان عالم خواه نیک و خواه بد ؛ تا ز بی نقشیت نقش جاودان آید پدید
تو ز چشم خویش پنهانی اگر پیدا شوی ؛ در میان جان تو گنج نهان آید پدید
ناپدید از عشق شو و ز هر که نشو گشتی بر بر ؛ تا پدید آرنده اصل عیان آید پدید
چون در اصل کار راه و راهبر هر دو یکی است ؛ اختلاف از بهر چه در کاروان آید پدید
خوار و گل چون مختلف افتاد حیران مانده ام ؛ تا چرا خوار و گل از یک گلستان آید پدید
باز کی چشم و ببین کز بی نشانی چشم را ؛ نور با آب سیه در یک مکان آید پدید
چون بزرگان راه را این ره آنچه دانی حل شد ؛ حل این کی از فرید نکته دان آید پدید
چون توانم کرد حل این داستان را در ره ؛ زانکه در هر نکته صد داستان آید پدید

## لمؤلفه

خامه عطار کبیر شو نکته سنج ؛ تا نگوئی فاقد اکسیر و گنج ؛ روی ما را زاویه عشق رو
کشته شو هر که نماید در رو ؛ دست دعا بزما با نیاز ؛ کی طلبان حضرت ما چاره ساز
زایر قبر شه این ساز دست ؛ ساکن آن خلد برین ساز دست ؛ در بر آنان که کنند قبض جان
حشر بیاران الغنی کند در جنان ؛ با همه یاران غم شور شین ؛ زمره احباب شه این حسینی
مستمع آمین و درود بخوان ؛ سوره اخلاص و حمد از جان

المجلس

# المجلس السادس والعشرون

در بیان بازگشتن حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه و آله از معراج و مروره علی موسی النبی و دلالته علی الرجوع لطلب التخفیف و سر حرکات نماز و سجده نمودن آنحضرت خود را در خانه ام هانی یافتن و سجده امیر المؤمنین و سید الشهدا در وقت نزول از دیدن جوج و ماجوج و قوم موسی و در آن شهر چین لا حوال اثنین است

بسم الله الرحمن الرحیم

بقای ارواح عوالم تجرید در هیاکل بشریت سبب حمد حضرت احدیست که ما کونی با التفات بلوح حضرت نور الانوار مخلوق و برقرار داشته و عروج نفوس را از قالب بشریت بعالم انوار علل استلزام شکر دیانیست که خلوت خانه انس را بجهت بزم وصال عاشقان برافراشته و درود نامعدود و سلام عاری از حدود مخصوص ذات قدسی صفات حضرت اولی که موجود کرد در میزان اعتبار بازلیت ثانیه در عبادتش فیضی و بر خاصان آل و ذریه قریب آل داود اولاد و کون فرزات ما الغد ف والآصال او بد

## لمؤلفه

آنکه از نور تش پدید آورد حق کردگار ؛ عالم پنهان و آنچیزی که علمی آشکار
در وجه خویش با در عالم ناسوت خلق ؛ باز خیلی قدسیان در جوف آن نیلی حصار
آنکه اندر کشور ایجاد او تجرید داشت ؛ بر تمام ما سوالش بود قدر و اقتدار
خیل و عالین و کرّوبیین نزد قدر او ؛ جملگی چون انجم و آن شه بد خورشید وار
گر نبودی التفاتش بر مکان و لامکان ؛ بقعه امکان در امکانش نمی بودی قرار

آن محمد اسم احمد رسم محمودی لقب ⁂ لامکان سیر و ثنا خوان کریم کردگار
ای فدای خاک راهت چار مادر نه پدر ⁂ التفاتی بر اسیری تا شود او موکار
سایهات بر مرده کان جان داده بخشد لااکر ⁂ التفات دیده آید بر فقیر شرمسار
یاربا یارب مکن نومیدم از بحر امید ⁂ روزگاری بر امیدات با چشم انتظار

**وبعد** مرویست که چون حضرت ختمی مآب محمد صلی الله علیه و آله بعد از ملاحظهٔ عجایب و غرایب جنت و نار از روح الامین اذن رجوع بملاقات قرب حضرت کردگار خواست مأذون شد بمقام او ادنی رسیده حق تعالی فرمود که یا محمد صلی الله علیه و آله نعیم بهشت و شداید دوزخ دیدی عرض کرد که اعمار نوح جنت تو دانی و شمارهٔ شداید نار تو دانی فرمود که یا محمد صلی الله علیه و آله تو و مؤمنین بولایت ائمهٔ طاهرین از امت تو از شداید نار در حصن و امان و کنف عصمت و احسان ما خواهند بود اکنون باز گرد و خلق را بایمان و نعیم جنان دلالت فرمای و از شداید نیران اجتناب نمای و نصایح چند اکنون گویم بخوار از زانی و اجتنب **اوّل** آنکه چون ترا حزنی و اندوهی پیش آید مرا یاد کن که در آن وقت من بتو نزدیک ترم از نفس تو بتو **دوّم** آنکه از دعای مظلوم بترس که میان من و دعای مظلوم حجابی نیست والبته مستجاب میشود اگرچه کافر بوده باشد **لمؤلفه**

یادم آمد زین بیان ای رستگان ⁂ آنچه زینب گفت بزم شامیان ⁂ از زمانی راکه در نزد یزید
کافران از راه بیداد عنید ⁂ خواستی بهر کنیزی آن لعین ⁂ دختری از دختران خاتم النبیین
فاطمه بر خواست با اندوه حنین ⁂ رو بزینب عمه جان جان حسین ⁂ من ندیدم جز عزیزی عمه جان
چون کلثوم عمه کبری شد میان ⁂ زینب غمدیده کو ای خدا ⁂ می نگر در بزم شامی حال ما
لیک شامی گفت کای بیدادگر ⁂ کرد الان کردی کور و کر ⁂ بخشم قهر اگر دو گیتی از این نور علی

کوکب حجاب شاه مظلوم حسین ⁂ گشت پامال آن شوم لعین ⁂ رو سیاه و کور و کر جحیم ملحدین
دیگرم خاطر خلید این روسیاه ⁂ کامدش غالب شور قرب خیمه گاه ⁂ دید بر هم خیمها بر دوخته
دور آنها آتشی افروخته ⁂ گفت آن حرم لعین ایشاه هدی ⁂ بیش از آتش گرفتی اینچنین
شاه دین گفتا که ای پروردگار ⁂ سوز این سگ را بدنیا بهر نار ⁂ آن شوم لعین غلطید زود
شد در آن آتش کباب افروخت دود ⁂ دعوت مظلوم بنگر مستجاب ⁂ بخشم بود در نزد رب مستطاب

**سیّم فرمود** ای محمد صلی الله علیه و آله صبر کن بر شداید و از تجبر و غنا و استکبار محترز باش و بدنیا مغرور مشو و بآرام و دانش مکیرو آن افتخار مکن که دنیا در معرض زوال است و بهیچکس وفا ننموده عرض کرد که من کفتم ترا می پرستم و از تو می ترسم و بتو امید دارم و بعلم الیقین میدانم که توئی پروردگار من و ترا فریضهٔ مرا و مکرم ساختهٔ بخلعت نبوت پس فرمود که ای محمد صلی الله علیه و آله برتو باد که نماز را در وقت ادا کنی و امر بمعروف و نهی از منکر نمائی که قوام دین بر اینست من کفتم الهی دوستیدار مولائی قوم من تصدیق این معنی از من خواهند نمود فرمود که یا محمد صلی الله علیه و آله صدیق اکبر امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان او که قلوب طاهره دارند تصدیق تو خواهند نمود پس حضرت ختمی مآب محمد صلی الله علیه و آله شرایط آداب صحبت بجای آورده چندین هزار ساغر نوشیده از خم خانهٔ وحدت نوشیده روان شد اشتیاق وصال لذت لقای آن محبوب ازلی مستدعی دوام حالت و استدامت این سعادت می بود و این معنی ظهور آمد خطاب آمد که ای رسالت مآب من در ازل چنین حکم فرموده ام که بسبب خطور خاطر ایشان هشت فلک و احتقار ایشان بجناب قدسی پاک تو نبی و چراغ هدایت در راه ضلالت ایشان تو بر افروزی چون تو اینجا باشی از آوردن عاجز باشی ما اندر رسانیدن تو بدین مقام عاجز نیستیم اکنون بمیان امت باز رو و ایشان را بجناب قدسی ما خوان که آنکسی که ترا بدین مقام آورد این مقام را نیز نزد تو میتواند برد

چون با خلق صحبت داری و ابلاغ رسالت کنی تا شکیبائی توانی کرد بکن و چون طاقت طاق شود و ماه اصطبار در محاق افتد تکبیر تحریمهٔ نماز کوی تا ما حجب برداریم و آنچه ترا باینجا از برای دیدن لقای ما بایستی بتو همانجا باز رسانیم لاجرم بعد از آنکه از سفر معراج باز آمده بود شوق بر شوقش می افزود و چنانچه بیکبار بیقرار گشتی اول تنها شوق سر بود شوق روح و شوق دل و شوق نفس با شوق سر همعنان گشته چون از صحبت خلق بغایت خاطر ملول گرفتی و طاقت طاق شدی گفتی ارحنا یا بلال من هولاء و صحبتهم **مؤلف گوید** ای آری ای شیعه چون ارادهٔ ازلیهٔ الهیه تعلق بدان گرفتی تا وی با خلق صحبت دارد اجرای حکم شریعت کند و دل وی بر جای داشتی و چون ساعتی بر آمدی سر وی را در اضطراب در آوردی و شوق بروی غالب گشتی فریاد بر آوردی که ارحنا یا بلال من هولاء و صحبتهم بلال اقامت گفتی حضرت ختمی مآب محمد صلی الله علیه و آله تحریمهٔ نماز بستی و در نماز آنچه مستفاد از کلمات ارباب تحقیق میگردد اینست که نماز کامل خواص بحق تعالی تسلیم کردن است و از کونین اعراض نمودن آری در هر عبادتی خلط کردن مراد نفس و طلب دنیا جایز است و اندر نماز نه عقد دنیا است و نه شهوات نفس و نه صحبت با خلق پس سر نماز چیست از علایق بکلیت جانب سپردن چون سر وی از کونین منزه گشتی حجب از میان برخواستی و آنمقام او ادنی او را مشاهده شدی تا از آن حال خبر دادی و جعلت قرة عینی فی الصلوة نگفت روشنی چشم من نماز است بلکه فرمود در نماز است تا هر دانند که روشنی چشم وی نماز نیست بلکه سری است در نماز که آن قرة العین وی است و قرة العین محبان جز قرب محبوب نتواند بود و از اینجاست که بعضی از عرفا گفته اند که سهونا عن الاعلی بالادنی وسهو المصطفی عن الادنی بالاعلی یعنی هم سر ما

بچیزی مشغول کردد که کم از نماز است ما را سهو افتد و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله را چون سر بچیزی مشغول گشتی که برتر از نماز است و آن مشاهده و قرب است آنگاه وی را سهو افتادی اگر جایز باشد این مرحله نیز بلکه بگمان فقیر آنستکه در این مقام نیز سهو است و نیست یعنی از علایق ادنی سهو است محو در مقام قرب لکن حکم جسد و احکام بشریت باز در مقام نحو بلا سهو جاری است **مجملا** چون حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله مراجعت فرمود میفرماید چون بعرش رسیدم عرض کرد تحیت کوی ای طابت لک و رحمة الله و برکاته تهنیت کوی که بکذرانید بطایفه از ملائکه رسیدم که عدد ایشان هشتصد برابر تمام مخلوقات هفت آسمان و هفت زمین بود و داخل این مخلوقات است عدد قطرهای باران و ستارهای آسمان و برکهای درختان و ریگهای بیابان از جبرئیل پرسیدم که اینها چه طایفه از فرشتگانند گفت اینها را کروبیان میگویند **مجملا** با جبرئیل از اطباق سموات گذشته تا باز ببرادر خود حضرت موسی علیه السلام در مقام نور رسیدم از من سؤال نمود که یا محمد صلی الله علیه و آله حق تعالی چه فرض فرمود بر امت تو گفتم پنجاه و پنج نماز در هر شبانه روزی و سه ماه روزه در هر سالی حضرت موسی علیه السلام گفت فی الحال بر گرد و از حق تعالی تخفیف طلب کن که امت تو ضعیفند و تحمل کشیدن این بار نتوانند میفرماید که فی الحال باز گشتم و بهمان مقام نور رجوع کردم عرض کردم که پروردگارا امت من ضعیفند بقدر قوت ایشان بار بر ایشان وضع فرمای بعد از عرض خطابی شنیدم که یا محمد صلی الله علیه و آله بر تو و امت تو شبانه روزی بیست نماز و در هر سالی دو ماه روزه ایجاب فرمودم مراجعت نمودم بحضرت موسی علیه السلام گفتم گفت یا محمد صلی الله علیه و آله امت تو ضعیفند باز گرد و تخفیف طلب کن باز گشته تخفیف طلب نمودم پانزده نماز قرار فرمود مراجعت نمودم بموسی علیه السلام گفتم باز مراجعت و الالت نمود **مجملا** میرفتم و می آمدم تا بر پنج وقت نماز در شبانه روزی و سی روز روزه در سالی قرار

بافت باز حضرت موسی ع مرا بمراجعت و طلب تخفیف دلالت نمود عذر گفتم که دیگر شرم میدارم که باز گردم
و تخفیف طلبم باین پنج وقت راضی شدم و قبول کردم هر چند حضرت موسی ع اسرار بمراجعت فرمود حیا
مرا از مراجعت مانع آمد تا اینکه منادی در اطباق سموات و اقطار زمین ندا درداد که فرض شد
بر حضرت محمد و محمدیان در شبانه روزی پنج نماز و در سالی یکماه روزه در ماه مبارک رمضان
و چون آنحضرت حیا نمود از مراجعت و طلب تخفیف حقتعالی بوی خطاب فرمود که یا محمد صلعم هر کسی که
این نمازهای پنجگانه را در مراقبت آنها ادا نماید و در ماه مبارک رمضان روزه دارد
و از حقتعالی چشم مزد داشته باشد او را در قیامت ثواب پنجاه وقت نماز که در ابتدا آن تعیین
نموده بودم کرامت فرمایم و دیگر ثواب شش ماه روزه که در اول مقرر فرموده بودم بالهم هی
خمس و هی خمسون ما یبدل القول لدی الخ در ازل مرقوم رقم ما گشته مبدل نگردد پنج رکعت
در حال و پنجاه در مآل پنج رکعت در حساب و پنجاه در ثواب پنج رکعت در تکلیف و پنجاه در تشریف
پنج رکعت شمار او پنجاه رکعت مدار **مروی است** که آنحضرت فرمود که چون نماز را بر من فرض
فرمود بمن خطاب کرد که یا محمد صلعم نماز تو را و نماز امت تو را مشتمل بر قیام و رکوع و سجود و
تشهد و قرائت و تسبیح و تهلیل گردانیدم تا عبادات تو و امت تو مشتمل باشد بر عبادات
سایر ملائکه من الورای الی تحت الثری و امت تو را بقیام ثواب قائمین دهم و برکوع ثواب
راکعین و بسجود ثواب ساجدین و بتشهد ثواب متشهدین و بقرائت ثواب تالیان و بر
تسبیح ثواب مسبحین و بتهلیل اجر مهللان و از فضل بخواب نیز مزید درجات کرامت فرمایم
**مؤلف گوید** که اگر مستفاد از کلمات اصحاب میگردد که آن پنجاه نماز نوافل
مرتبه است که ورد خواص شیعیان و محبین آل محمد صلعم است و از روایات صحیحه مستفاد میگردد که نقصانی در

فرایض



کیفیت نزول آنحضرت

فرایض پدید پدید آید حقتعالی بنوافل جبر آنها نماید بکرامت خود و بعضی از بزرگان در شبانه روزی
صد رکعت نماز بجای آورده اند که تا تکمیل پنجاه نماز کرده باشند **مجملا** بر آن شنید
و در سی مقام از رخار عنان بسوی انام فرمود **مؤلف گوید** که در کیفیت نزول آنحضرت
در میانه رواة اخبار اختلافی است بعضی گویند بر جناح جبرئیل قرار گرفته طی اطباق
سموات فرموده و بزمین نازل گردید و حکمت در رفتن با براق و در مراجعت بی براق
آنستکه در بردن او بر براق سواره اظهار کرامت او بوده و در آوردن بی براق اظهار قدرت
حقسبحانه و تعالی و بعضی گفته اند که طریق نزول آنحضرت چنان بود که چون آن سلطان بارگاه دنی
و آن محبوب خلوت سرای اوادنی متاع بهر لطف و کرم از جناب حقتعالی در باره امت شاهی فرمود
خواست تا شکرگذاری منعم سجده در محراب مشاهده بجای آرد که تا سر بسجده آورم خود را
بر بستر خود یافتم نظر کردم هنوز جامه خوابم گرم بود

**بیت**

زگرمی چنین برق پیموده راه ؛ نشد گرمی خوابش از جایگاه ؛ ندانم که شب را چه احوال بود
شبی بود شب یا یکی سال بود ؛ چه شاید که جانها دردمی ؛ برآید به پیرامن عالمی
تن او که صافی تر از جانهاست ؛ اگر شد بیکلحظه آمد رواست ؛ چنان رفت و آمد که باز آمد کی
که باید درانداز شیشه ایچکی **مؤلف گوید** که در ذکر سجده نمودن حضرت ختمی
مآب محمدی صلعم و خود را از معراج العالم خاک دیدن منتذکر سجده های دیگر گردیدم که ذکر آنها خالی
از تذکر نیست **للمؤلف**
بخواطر آمدم از سجده رسول مجید ؛ دو سجده دیگر از حیدر و حسین شهید

سجده امیر المؤمنین و سید الشهداء

بسجده احمد مختار شد ز عرش برین ؛ روان ببستر خود در قرار فرش زمین
ولیک حیدر کرار در سجود نماز ؛ شدی بغربت کینی سوی حقیقت از دو بیانز
بسر عمامه پرخون و با خضاب جبین ؛ روانه گشت ز محراب بحجره برین
امان ز سجده شاه شهید دشت بلا ؛ که شد ز سجده بمعراج قرب او ادنی
از آن دمی که بر او فتاد سر بزمین ؛ ز خاک شد بسر نیزه عرش برین
تنش بخاک طپان سر بنیزه قرآن خوان ؛ بنالهٔ زینب و دلخون بسر و سینه زنان
بحر بگاه بسر گشت جبرئیل امین ؛ تمام خاک زمین بلا بر آه و انین
چو دید حضرت سجاد آن مصیبت را ؛ بلعمه شرح غم او عزا او محنت را
بلعمه گفت بسر معجر سیاه فلک ؛ بخواهران و زنان بانگ ناله و شیون
برآورید که شد سر جدا ابناله و شیون ؛ عماد عالم ایجاد شاهزاده حسین
بزنند جمله درین درد و ناله و افغان ؛ که خانه ارسید شش ظلمه کو کریان
سکینه آمد و گریان چو حجره بدید ؛ سر شک گشت برخ چون ز آه زغم گلگونه کشید
زدی بناخن خود روی و سینه را زهراس ؛ چو آنکه میکه برآینه میزند الماس
از این دو سجده دلم داغ دار و پرخون است ؛ بر این عروج شرایندادان و حقد چون است

ویرانه یاجوج ماجوج

**اما واقعات** در نزول آنحضرت که مشاهده حضرت ختمی مآب محمدی صلعم گردیده **اول** آنستکه
جبرئیل تا آنحضرت را بر قوم یاجوج و ماجوج گذرانید و آنحضرت ایشانرا دعوت بعبادت حقتعالی فرمود
اسلام را قبول نکردند لهذا همه حشو جهنم گردیدند **دوم** آنحضرت را بدو شهر گذرانید یکی
از آن در مشرق و دیگری در مغرب بر هر مدینه از آن مدینه که در مشرق بودند از بقایای قوم

جابلقا و جابلسا

عاد بودند

عاد بودند از نسل مؤمنانی که بصالح پیغمبر ایمان آورده بودند و نام آن شهر مشرقی بسریانی
برقیسا است و بعبرانی جابلقا و نام آن شهر مغربی بسریانی برجیسا است و بعبرانی
جابلسا و مر این شهرها را دوازده هزار دروازه بود و بر هر دروازه از این دروازه
هزار کس مقرر است که مسلح باشند و روز دیگر ده هزار دیگر چنانکه تا قیامت نوبت با اولین نرسد
فرمود که اینها را بدین خدای تعالی و عبادت او دلالت کردم قبول اسلام کردند و برادران ما اند
در دین نیکان ایشان با نیکان و بدان ایشان با بدان **سوم** فرمود که بسه طایفه دیگر
گذرانیدند که عدد ایشانرا جز خدای تعالی کسی نداند یکفرقه منسک نام است و فرقه دیگر را تاویل
و فرقه سیم را تاریس این سه فرقه را بدین حقتعالی خواندم ایمان نیاوردند و با کفار در دوزخ
قرین گردیدند **چهارم** بقوم حضرت موسی ع رسیدم و ایشان آن طایفه بودند که حقتعالی ایشانرا
در قرآن وصف فرموده که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون در میان
این قوم درآمدم و بدیشان سلام کردم جواب سلام نگفتند جبرئیل برایشان تعریف من نمود چون
دانستند که من محمدم پیغمبر آخر الزمان که نعوت جلال و صفت کمال من در کتب ما تقدم مطالعه نموده اند
و از انبیای پیشین شنوده کلام مرا مبارک نمودند و یکدیگر را بشارت رسانیده بر حوالی من
مجتمع گشته عرض دین اسلام کردم قبول کردند و ایمان آورده بر نبوت و رسالت من گواهی دادند
و گفتند که حقتعالی حضرت موسی را از بعثت و رسالت تو خبر داده بود و ما را وصیت نموده که
انتظار قدوم شریف تو را می برده ایم و مشتاق دیدار تو بوده ایم الحمد لله که این حالت از وراء
پرده غیب جمال نمود و فرمود که در میان آن چیزی چند غریب مشاهده کردم **اول** آنکه قبرهای ایشانرا
نزد دیدم و سینه‌های ایشانرا از اسلیم فهم و جاه‌هاشان همه یکسان بود و دیوار خانه ایشان

تعجب قوم موسی

عرض نمودن آنحضرت دین اسلام بر قوم موسی

قبر سرای ایشان

بگورستان نزدیک بود واز مسجدها دور و در میان ایشان غنی وفقیر نبود یعنی مساوی بودند
ودکانهای ایشان در بازار کشاده بود وایشان در مسجدها معتکف و چون فرزندی در میان ایشان
متولد گشتی بر آن مولود میگریستند و چون از ایشان کسی فوت شدی اظهار بهجت و سرور می نمودند
من از ایشان پرسیدم که شما بر چه دینید گفتند ما بخدای تعالی ایمان داریم و بملائکه و کتب
و رسل قبول شرایع کرده ایم و ادای فرایض مینمائیم و صله رحم بجای می آوریم و نعمتهای
خداوندی را فیض میدانیم و بنعمتهاش شاکر و در بلاهای او صابر هرگز بر یکدیگر حسد نبرده ایم و هرگز
با یکدیگر دشمنی نکرده ایم مالها یکی و دین ما یکی رضای حق تعالی را بر هوای نفس برگزیده ایم آنچه
میدانیم بآن عمل مینمائیم و آنچه نمیدانیم در تعلیم آن میکوشیم هر طلب علم میکنیم که رضای حق تعالی در
آنست و علمی که برضای او نیست در تحصیل آن کوشش نمینمائیم هرگز غیبت برادر نمیکنیم و
بفضول تکلم نمی نمائیم و روزها بروزه ایم و شبها بنماز کثرت ما صوم و صلوة است و دیگر از ما
اجتهادیست در عبادات و طاعات و مقصود ما از اعمال درجات آخرت و رضای حضرت عزت
جل جلاله و دیگر آنکه در امر بمعروف و نهی از منکر میکوشیم و بهر نوعی که حق تعالی میدارد ما را قانعیم
و بگرسنگی و تشنگی راضی ایم و امروز فقر را در دنیا بر غنی اختیار کرده ایم بامیدواری آنکه فردای
آخرت توانگر گردیم و نعیم فانی را ترک کردیم تا بنعیم باقی مستعد گردیم و حقیقت حضرت موسی ع
ما را باین صفات متصف داشت و عزیمت چنان است که تا باشیم باین معتصم باشیم حضرت فرمود که
از ایشان سؤال کردم که ای قوم من گورهای شما را نزدیک یافتم موجب آن چیست گفتند از برای آنکه
گفتم جامهای شما پشمینه است گفتند زیرا که لباس انبیاست و اقتدا بایشان کرده ایم گفتم خانهای شما
بهم برابر است گفتند نخواستیم که بعضی ما فوق بعضی باشیم و دیگر آنکه چون دینها برابر بود خانها نیز

برطبق

برطبق آن برابر باشد و دیگر آنکه تا هوا و آفتاب از برای همسایه باز ندارد گفتم خانهای شما چرا
بی در است گفتند در از برای خاین و دزد اوست و در میان ما خاین نیست گفتم دکانهای شما
در کشاده و هیچکس آنجا بخرید و فروخت مشغول نیست گفتند که هرگاه یکی از ما را چیزی مهم شود ببازار
رود و هر کالا که خواهد بگیرد بردارد و بهای آنرا همانجا بنهد و ما را همه یکیست حاجت بخرید
و فروخت نیست گفتم خانهای شما از مسجد چرا دور است گفتند تا گامهای ما در راه مسجد بیشتر باشد و بهر
گامی در آخرت ثواب زیارت گردد گفتم گورستانهای شما نزدیک خانهای شما است گفتند تا مرگ را
فراموش نکنیم گفتم بر مولود نو چرا میگریید و بر مرده چرا شادی میکنید گفتند بر مولود بجهت آن
میگرییم که او را از عالم اطلاق باین زندان الدنیا سجن المؤمن محبوس میکنند نمیدانیم که
تا حال او چه شود و چون بمیرد از زندان باز رسته و از این قیود مطلق گشته و از محنتها آزاد
شده و دیگر در میان ایشان بیمار ندیدیم از ایشان سر آنرا پرسیدم گفتند بیماری کفارت
گناهان است چون در میان ما گناه کار نیست احتیاج بکفارهٔ ذنوب نیست و اگر بسبیل فرض اگر کسی
عصیان ورزد فی الحال صاعقه از آسمان پدید آید و او را هم در آن مکان پاک فرو سوزد بعد
از آن گفتند یا رسول الله تعالی ما را شرایع تعلیم کن شرایع دین آنچه مناسب حال بود تعلیم کردم و وصیت
ایشان بنظر تقیه نمودم که ای قوم صبر کنید بر سختیها و از حق تعالی توفیق بر صبر بطلبید و از خدای
بترسید در هر حال و بهیچ چیز مخالفت حضرت منمائید و بهیچ عملی از اعمال خود متعجب نشوید و اعتماد
بر رحمت خداوندی کنید و همواره میان خوف و رجا زندگانی کنید که اگر میخواهید که انبیا و [illegible]
ملحق گردید و سلام و وداع کردم عزیمت مراجعت نمودم ایشان گفتند که یا رسول الله تعالی ما حاجت
داریم از حق تعالی طلب نمائید و درخواهید که کفایت فرماید یکی آنکه زمین را از برای ما در نوردد

تا هر سال بزیارت کعبه مشرف گردیم و حج اسلام بجای آریم که زمینی ما ورای حبشی است بی انکه
زمین سطی گردد هر سالی زیارت حج میسر نگردد و حاجت دوم آنست که حق تعالی ما را از نظر خلق
بپوشاند تا خلق بما در فتنه نیفتند میفرماید که از حق تعالی درخواستم اجابت فرمود ایشان هر سال
بحج می‌آیند چنانکه هیچکس بر حال ایشان مطلع نمیگردد **پنجم** فرمودند که جمعی کثیر از جنیان که گذشتم کم
بگرد من جمع آمدند و اظهار شهادتین نمودند **ششم** فرمودند که از ایشان گذشته به بیت المقدس رسیدم دیگر
اقدام براق را بر حلقه در بسته دیدم در آنجا دو رکعت نماز شکرانه نعمت و کرامت حضرت بی نیاز
بجا آوردم جبرئیل صور جمیع پیغمبران را بمن نمود و صورت خود را نیز در میان ایشان دیدم لیکن براق
نشسته و بیش از آنکه چشم بر هم زنم خود را در مکه دیدم و بستر من هنوز گرم بود بقدرت الله تعالی
**و در روایة** عماره و وهب بن منبه آنست که مدت رفتن و آمدن آنحضرت صلعم سه ساعت بود
**مرویست** از ام هانی بنت ابو طالب که گفت معراج پیغمبر صلعم در خانه ما بود شب بما تکیه
فرمود و چون صباح شد فرمود ای ام هانی امشب مرا به بیت المقدس بردند و از آنجا باسمانها رسانیدند
و هم از صبح باز آوردند

**بیت**

گلی بردند از این دهلیز پست ؛ بدان درگاه والا دست بر دست
مکانی یافت خالی از مکان نیز ؛ که تن محرم نبود آنجا و جان نیز
بدید آنچه ز حد دیدن برون بود ؛ مپرس اکنون که کیفیت که چون بود
در این مشهد زگوینده مزن دم ؛ سخن را ختم کن والله اعلم

**ام هانی** میگوید که من عرض کردم که پدر و مادرم فدای تو باد صدقت یا رسول الله صلعم و درخواست نمودم
که اظهار این کلام در نزد منکران غدار سازی نفرمائی که جناب حضرت ترا بدروغ نسبت خواهند داد

فرمودند

بیان گذشتن جانب بیت المقدس رسیدن

حکایت ام هانی بنت ابی طالب

فرمودند که از هیچکس پوشیده ندارم **مجملا** صباح آن روز که طلیعه جمشید خورشید فیروز
از افق زبرجدی تتق و طلوع فرمود و فضای عالم ملک را بسپاه نور و خرگاه ظهور طناب اندر طناب
استیفا نمود و کشور دوم را از افشان و صفحه جبین مرتوق بقاع زمین را بنور افشانی فتق
کشود **ابن عباس میگوید که حضرت ختمی مآب محمد صلعم بمسجد الحرام قدم مبارک گذارده و اظهار سیر و سلوک**
معراج را مذکور فرمود مؤمنان صادق الایمان تصدیق آنمرکز دایره امکان در جمیع بیان او
نمودند منکرین چون ابوجهل لعین در لجه انکار غریق و منافقین در ظاهر چون صدیق تصدیق
و در باطن در بحیره نار نفاق در بوته انکار حریق و فریقین مصداق للجنة فریق و للنار
فریق گردیدند **هفتم مرویست** که چون معراج در مکه معظمه منتشر گردید بعد از
تصدیق مؤمنان و انکار طاغیان جمعی از منافقین بنزد خاتم پیغمبران صلعم آمده در نزد جمعی عرض کردند
که یا محمد صلعم ما را از احوال آسمان خبری نیست او را موقوف میداریم اما جمعی از حاضران مسجد اقصی را دیده اند
و ما میدانیم که شما در عمر خود بآنجا نرفته اید و دروغ نگفته ابدا اگر راست میگوئی نشانهای مسجد اقصی را
بیان فرما آنحضرت مرویست که فرمودند که در آنحال انواع ملال بر من ظاهر شد بنوعی که هرگز مثل
آن ملول نشده بودم زیرا که مرا در رفتن و آمدن پرواز و مجال تفرج اطراف و جوانب و ملاحظه
آیات و علامات بیت المقدس نبود فی الفور جبرئیل این مسجد اقصی را بر پر خود بیاورد و نزد
خانه عقیل در نظر من بداشت تا در آنجا میدیدم و هرچه از من می پرسیدند جواب میگفتم گفتند
در وصف مسجد هیچ قصوری نبود قوافل قبیله ما در آن طریق هستند از حال ایشان هیچ خبر داری
بگو فرمود که قافله را دیدم در روحا بطلب شتر گم گشته مشغول بودند و من از قدح ایشان
آب خوردم چنین بیایند از ایشان استفسار این معنی نمایید که چنین از طلب شتر آمدند در قدح آب بود

بعضی از احادیث

یا نی و دیگر در ذی مرده ده نفر از آن قافله بر یک شتر سوار بودند و مرکب ایشان از مرکب من بر میدید و یکی از آن دو بیغال و دست او بشکست گفتیم قافله خاصی شما را در شعیب دیدیم و دو اکرام شتم و فلان ابن فلان با شتر خاکستری رنگ که دو عرارهٔ مخطط بار داشت پیش روی قافله بودند و موعود نزول ایشان وقت طلوع آفتاب است چون قریش بجانب ثنیه رفتند با تمهید اینکه شاید این خبر دروغ باشد و انتظار طلوع آفتاب میکشیدند تا شاید که آفتاب برآید و کاروان نیاید تا ایشان تکذیب پیغمبر آخر الزمان حکم نمایند ناگاه گویندهٔ گفت و الله که اینک آفتاب برآمد و گویندهٔ دیگر گفت و الله اینک شتران از کاروان ظاهر شدند و آن ده نفر با شتر خاکستری گون با دو عرارهٔ مخطط بار اینک پیش پیش کاروان می آیند مرویست که کاروان دور بود جبرئیل بامر خلاوند جلیل زمین را در هم نوردید و فرشته که موکل بر آفتاب بود بامر الهی آفتاب بر انگاه داشت تا زمان وعدهٔ حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بر صدق و صواب انجم فرموده بود بظهور پیوست بعد از آن از اهل کاروان تحقیق آن چند نشانی که مذکور شد نمودند همچنان بود که آنحضرت فرموده بود حتی زخم نمودن و افتادن مردی و دستش شکسته شدن همه راست یافتند و اهل قافله گفتند که در صحرا ابر ما بر مثال برق خاطف بگذشت و کمان از دست ما بیفتاد و برداشته باز بما داد **مؤلف گوید** که ای شیعه ملاحظه نما و بعین انصاف نظر نما که با وجود این همه شواهد قاطعه این منکران جاهل در مسلک تصدیق و اقرار قدم ننهادند و زنگ انکار از خاطرهٔ استکبار نکشودند و گفتند بل انکم قوم مسحورون کما هذا الاسم مبایان

**بیت**

هزار معجزه گر پیش منکری آری ✥ چو جاهل است بسحر و جاهلی کند منسوب
بنزد بلبل بعر ان خوب مینماید زشت ✥ بر پیش معتقدان زشت می نماید خوب

لمؤلفه

**لمؤلفه**

ز خامه گشت چو تحریر این بیان عجیب ✥ بخاطر آمدم امری که زین لبیست غریب
حکایت شرذی در زمانی دگشت بلا ✥ بیان و عظات شامی و کوفیان دغا
با اینکه دعوی اسلام می نمودندی ✥ کلام و عظ شه دین می شنودندی
هر آنکه کرد اقامت ز حجت وافی ✥ بر آن قلوب سیه آن نکرد تأثیر شافی
به پیش کلام شه دین با انگروه شریر ✥ چو هیچ هیچ نکردی بر آن سگان تأثیر

آیا ملاحظه نمی نمائی کفار کوفه و منافقین شام را که با قرة العین آنحضرت چه کردند در صحرای پر آشوب کربلا با اینکه دعوی اسلام می نمودند بلکه بکرات در مسجد حیدر کرار در جامع کوفان در پای وعظ امیر المؤمنین علیه السلام مستمع بودند و حدیث ان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة را از جماعت لسیار لسا ناور روایات بیشمار شنیده و دیده بودند و از فراموشی کم بودند آنحضرت ایشان را بخاطر آورد و شیخ مفید ره روایت میکند که آنحضرت در یوم العاشور بر راحلهٔ خود سوار گردید و با آواز بلند ندا داد که یا اهل العراق و اکثر کفار شام و منافقین کوفان می شنیدند و فرمود که ایها الناس بشنوید قول مرا و تعجیل مکنید تا شما را بکلمات حقه موعظه نمایم بچیزی که بر من سزاوار گفتن آن تا اینکه بر اقرار و انکار خود بر بصیرت باشید پس فرمود که ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین پس حمد و ثنای حضرت پروردگار عالم نمود بنحوی که سزاوار بود و صلوات و درود بر پیغمبر حضرت معبود فرستاد و بر ملائکه و انبیاء او بنحوی که هیچ متکلمی قبل از آن بمثل آن حمد و درود تکلم نکرده بود پس فرمود که اما بعد فکر نمائید ایها القوم در نسب من و فکر نمائید که آیا صحیح است از برای شما کشتن من و هتک حرمت من آیا نیستم من فرزند پیغمبر شما و فرزند وصی

عم او کر اول مومنیان و معتقدان بر رسول الله صلعم بود آیا حمزه سید الشهدا عم من نیست آیا جعفر
طیار که در بهشت بر بال خود جناح طیران مینماید عم من نیست آیا قول پیغمبر را نشنیده اید که در
حق من و برادرم فرمود که هذان سیدان شباب اهل الجنة پس اگر تصدیق من میکنید
بمقالۀ من و حال آنکه حق میگویم و بخدا قسم که هرگز تعمد در کذب ننموده ام از وقتیکه دانسته ام
که خدا دشمن میدارد دروغگویان را و اگر تکذیب من میکنید بدرستیکه در میان شما هستند کسانیکه
از رسول خدا صلعم شنیده اند این کلام را بپرسید از جابر بن عبد الله انصاری و ابا سعید خدری و
سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک تا خبر دهند شما را زیرا که آنها این مقاله را
از خاتم الانبیا محمد مصطفی صلعم شنیده اند در حق من و برادر من آیا این کلام شما را مانع از
ریختن خون من نمیشود پس شمر بن ذی الجوشن لعنه الله گفت که حضرت امام حسین عم یعبد الله
علی حرف نمیدانیم که چه میگوید حبیب بن مظاهر ره گفت و الله ای خبیث من میدانم تو را که خدا را
عبادت میکنی بهفتاد حرف و شهادت میدهم که راست میگوئی نمیدانی که آنحضرت چه میفرماید
زیرا که حق تعالی قلب تو را بکفر تو مهر فرموده است پس حضرت امام حسین عم فرمود پس اگر در شک میباشید
که من فرزند پیغمبر شما هستم قسم یاد میکنم بخداوند یکتا که نیست در میانۀ مشرق و مغرب فرزند
پیغمبری غیر از من نه در میانۀ شما و نه در میانۀ غیر شما وای بر شما چه کرده ام شما که
کمر تعاقب من بسته اید آیا کسی را از شما کشته ام یا مالی از شما غارت کرده ام یا کسی را جراحتی
نموده ام که قصاص میخواهید هیچ آنملاعین و گروه ملحدین ساکت گردیدند و احدی قادر بر جواب
نگردید پس حضرت فرمود که یا شبث بن ربعی و یا حجار بن ابجر یا قیس بن الاشعث یا یزید بن الحارث
آیا شما ننوشتید بمن که میوه ها ظاهر شده و بیابانها و زراعات سبز شده و لشکر مهیا است آماده است
بیا

بیا بسوی ما پس قیس بن الاشعث لعنه الله گفت نمیدانم که چه میگوئی لکن بحکم عبید الله زیاد شو که البته
رضای تو را او عمل خواهد کرد حضرت فرمود که لا و الله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل
و لا اقر لکم اقرار العبید پس نداء در داد که یا عباد الله انی عذت بربی و ربکم ان
ترجمون و اعوذ بربی و ربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب پس راحله خود را
خوابانید و امر فرمود عقبة بن سمعان بعقال او و آنگروه کفار اطراف آنحضرت را گرفته بودند
الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس ۱۱** پس حضرت ختمی مآب محمد صلعم در روز اول
با جبرئیل امین نزد کعبۀ معظمه از نماز صبح تا نماز خفتن هر پنج وقت را ادا فرمود در ابتدای وقت
هر نمازی و فردای آنروز از نماز صبح الی خفتن با جبرئیل امین در نزد کعبه در انتهای وقت ادا فرمود
که تا اول وقت هر نمازی و انتهای وقت هر نمازی واضح گردد

**لمؤلفه**

وصف معراج آمد انجام کار ❖ دستها بگشا سوی پروردگار ❖ یارب یارب بگو از صدق دل
آه و زاری کن با بانگ متصل ❖ از خدا درخواه تا سازد ترا ❖ زایر قبر شهید کربلا
با همه یاران دل بریان او ❖ با محبان سرشک افشان او ❖ پس مجاور سازدت آخر زمان
در جوار حیدر کرار فلان ❖ حشر در کوثر بر آن تشنه شوی ❖ و عطشهای شافی وی بنوشی
پس بعد انجام کار تو در جنان ❖ **اتمام الخاتمه** ❖ نزد آن شاه عماری و جان
شیعه اخلاص و حمدی با این ❖ خوان و گو آمین رب العالمین

فیها نکات المعراجیه و فوائدها النکتة الاولی در بیان اصل معراج و کیفیت معراج

بسم الله الرحمن الرحیم

مصباح عارفان در معراج کوی جانان حمد خداوندی رحمن است که با هیکل بشریت احمد سرمدی سیر را
از اجسام سماوی گذرانید و مشعل شعله افروز سالکان شکر کریم منانی است که جسد عنصری حضرت
نور الانوار را از مهد زمینی به بزم خلد برین بیسباط او ادنی کشانید و شربتی از شراب طهور
انهار اربعه بر کام آن کامجوی از حضرت مقصود چشانید و درود اهل درود بر روان حضرت
محمود در سلام اهل سلام رهاینده سر کوی حضرت اسلام و آل و امجاد و ذریه اطهار آنحضرت باد **للمولف**

انکه در میزان عشقش کس نبودی هم عیار ❊ در عروج شب میبرد و دیر فلک چون غبار
انکه از شمس عذارش گیسوان و اللیل خوان ❊ خرمن زر بر رخ گون برقامتش کردی نثار
چینی چینی از گیسوان و موج موج از زلف هاش ❊ ریخت زاوادنی به بزم ما بوی مشک تتار
کمترین مدح زخاک راهش باید در بیان ❊ بختی چرخ از ازاغ حشر آید در قطار
جملگی پر بار از فضل کتاب معرفت ❊ در بیان شرح در بانش نیاید در شمار
احمد و محمود آن شاهی که از فیض وجود آن ❊ شد مهیا بهر اعلای وی شده مخلوق نار
ای خداوند جهان دار و امیر ماسوی ❊ التفاتی بر فقیر ای سپهر اقتدار
ذره از سایه ات گر بر فتادم برق سان ❊ نور تابد طور سینا را دهم نوری چو نار
هر که خواهد سیر معنی گو به بزم ما بیا ❊ خامه ام بنگر چسان میسازد او عنبر نثار

**وبعد** بدانکه در اصل معراج حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه وسلم هیچ کس را از اهل قبله اختلافی نیست
و منکر اصل معراج بجهة انکار نص قرآن کافر است زیرا که حق تعالی میفرماید سبحان الذی
اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی و بجهة ورود احادیث صحیحه
مشهوره قریب بجهة تواتر رسیده چنانچه سی نفر از اصحاب از اهل نفاق و ایمان این معنی را

روایت

بیان اختلاف در کیفیت معراج

روایت نموده اند چون مولای ما **حضرت** امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و جابر بن
عبد الله انصاری و بلال حبشی و اسامة بن زید و ابو درداء و ابو ذر غفاری رحمهم الله و جمعی دیگر از
منافقین و اهل ایمان **و** اما اختلافیکه واقع شده است در کیفیت معراج آنست که آیا بر چه وجه بوده است
بعضی بر آنند که در خواب بوده است و بعضی بر آنند که در بیداری بوده و بعضی گویند جسد با روح همراه نبود
و دلیل آنها که میگویند در خواب بود این آیه است که و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة
للناس و این مذهب فلانه و نار ملعون است غافل از تفسیر آیه و تنزیل آنکه حضرت ختمی مآب محمدی صلی الله علیه وسلم
در خواب دید که تیم و عدی و نعثل و بنی امیه و بنی العباس چون بوزینگان بر منبر آنسید النبی و جانی بالا
میروند و آنحضرت از آن خواب متفرق الاحوال بیدار شد حق تعالی وحی کرد او فرستاد که آن جماعت
بمملکت و حکومت رسند و غم را از خاطر مبارکش زایل شد این آیه را ربطی بمعراج ندارد علاوه که
رؤیا بمعنی رؤیت بصری اطلاق شده یعنی رای رؤیت و رؤیا هر دو مصدر رای و رؤیا را که بمعنی دیدن
چشم است قال المبتنی رؤیاک فی العین احلی من الغمض علاوه بر آنکه عایشه در آنوقت
خورد سال چنین ایام کبر شی دیده تمیز و بصیرت نداشت و معویه آنوقت بت سجده میکرد اظهار
نفاقش بظهور اقرار بکلمتین نشده بود لعنهم الله و گویند کان اثر روحانی را دلیل استبعاد و استحالات
خلاف عادت که کل آنها از خرافات کلام است و انکار کلام ملک علام عجب است آیا نمی بینند که آنحضرت
میفرماید که صلیت العشاء الاخیر فیکم و صلیت رکعتیها ببیت المقدس و صلیت
الوتر تحت العرش و فی روایة فوق العرش از آن گذشته اخبار اهل قافله بدیدن براق برق
رفتار و رم نمودن شتران ایشان و افتادن یکی از ایشان و دستش شکسته شدن و سایر امورات
متفقه که او ضح دلیلی است که در بیداری بوده اگر چه آن بیداری مسبوق بخواب بوده چنانچه فرمود

بینا انا نایم فی الحجر و عند البیت او فی بیت ام هانی الحدیث و آنکه مجرد خواب آنقدر

حلاوتی نبود که از معجزات عظیمه شمارند در کلام مجید در سورهٔ متعدده یاد آوری فرمایند از جملهٔ

بدیهیات در نظر بصیرت آنکه معراج جسمانی است سیر آنحضرت در مراتب اجساد و اجسام و ارواح و نفوس

و عالم عقل و فؤاد و لب و حقیقت در جمیع مراتب ترقیات است در هر عالمی بحسب آن عالم و بلباس آن عالم

بصورت بلا اشکال و جسد آنحضرت از ارواح و عقول انبیاء الطف است تا چه رسد بسایر رعیت را

## نظم

دل تو بیدار و چشم تو در شکر خواب ⁂ ندیده چشم کسی آنچنان در خواب ⁂ سبک رو تر از این طاوس اخضر

در آمد ناگهان ناموس اکبر ⁂ برو بالین بگو کای خواجه برخیز ⁂ که از خوابت آمد حالت انگیز

برون بر کرهان زین خوابگه رخت ⁂ تو بخت عالمی بیخواب به بخت ⁂ از این هالت سراچه تنگ کوتاهی

خرامان شد بعزم قاب قوسین ⁂ شد از سبوحیان گردون صدا و ⁂ که سبحان الذی اسری بعبده

**نکتهٔ ثانیه** در بیان شق صدر آنحضرت چهار مرتبه یکی در قبیلهٔ بنی سعد بن بکر بعد از فطام سید

انام و دیگر در لیلة الاسری کما سیجئ الیه الاشارة بجهة اشارة برآن بود که مبنای عروج و ترقیات بر تنظیف

و طهارت است

## فرد

تا خانهٔ دل خالی از اغیار نه بینی ⁂ بام و در آنخانه پر از یار نه بینی

و تکرار شق صدر اشاره بر تکمیل آنحضرت در هر حالی که حجب نور و ظلمت هیچکدام آنحضرت را مانع

نباید از عروج و از هر ره تواند گذشت و بساط هستی را تواند نوشت لاجرم

## بیت

باندازهٔ آنکه یکدم زنند ⁂ بیک چشم زخمی که بر هم زنند ⁂ ز خرپشتهٔ آسمان در گذشت

زمانی و زمان را ز ادمی در نوشت ⁂ زمینی زاده آسمان تاخته ⁂ زمین آسمان از پی انداخته

در بیان شق صدر آنحضرت [illegible]

مجرد

مجرد در وی ارکانی رساند ⁂ که از بطاوجهیح با او نماند ⁂ چه شد در ره بهستی چرخ ارزان

برون آمد از هستی خویشتن ⁂ حجاب سالیت بر انداختند ⁂ زبیگانگان حجره پرداختند

کلامی کز بی آلت آمد شنید ⁂ **نکتهٔ ثالثه** ⁂ لقائی که از آن دیدنی بود دید

جمال او دید کز حضرت ذو الجلال ⁂ و من [illegible] ⁂ منزه از سوجهت بدو نزیل و خیال

در بیان کیفیت رؤیت انبیاست و این رؤیت را آسمانها بر ده نوع می تواند بود یا بتشکل ارواح

بصور اجسام یا آنکه در آنشب بجهة ملاقات آنحضرت ارواح ایشان تعلق بقالب ایشان گرفته باشد و فی

الخبر بعثت له آدم فمن دونه من الانبیاء فامهم و دیدن آنحضرت را در سموات بجهة آن بود که

مقام قرب آنحضرت برب العزت برنحو آنحضرت ظاهر گردد و دانند کسیکه در سماء او را لابد توقف نماید و ان که

بوصف ادخل کاید بلطیا چه لی قو آنی هو آنی سازند لاجرم حضرت ختمی مآب محمدی از جمال حیا

نظر مبارک را از حد قدم بیرون ننهاد ما زاغ البصر و ما طغی که اگر نظر از حد قدم وی تعدی نمودی او

نیز چون سایر انبیاء در اطباق سموات متوقف بودی چنین در جمال ادب معتکف گشت مقتضای

الم تر الی ربک حجب سموات را منخرق گردانیده چون برق خاطف بمنزلت و حالتی رسانید

دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی

## بیت

ای رفته شبی بکام اسری ⁂ از حجرهٔ مکه تا ببام اقصی ⁂ از شوق هوای پای بوست

رفته دل سنگ صخره از جا ⁂ بر بام سپهر رانده از شام ⁂ تا صحن براق سدره پیما

جبریل ز سرعت رکابت ⁂ وا مانده نشسته پای بر جا ⁂ تو تاج لقد رای نهاده

بر تارک لامکان ز بطحی ⁂ در بزم وصال کأس خورده ⁂ می از قدح دنی تدلی

از صحن فرای قاب قوسین ⁂ رفته بحرم سرای ادنی ⁂ از شوق وصال خرق هستی

ملاقات آنحضرت [illegible]

هلاهم شده یار رفیق اعلی ؛ پوشیده نقاب بحکم مازاغ ؛ تا آمده زانظرف تقاضا

یعنی که حجاب برگرفتست ؛ وقتست اگر کنی تماشا ؛ مست آمده تا بروز محشر

از جام جمال حقتعالی ؛ دیده همه رازهای پنهان ؛ در جام جهان نمای پیدا

**نکته رابعه** در بیان اینکه آیا حضرت ختمی مآب محمدی صلعم بچشم ظاهر رؤیت ذات سبحانه نموده یا بدیده

ایقان سری بعضی از علماء علیهم الرحمة قایل شده اند برؤیت بصر و این مذهب نزد ما شیعیان

کفرست و مخالف ظاهر قرآن زیرا که حقتعالی در کلام معجز نظام خود میفرماید که لا تدرکه الابصار

و هو یدرک الابصار بعد از مذکورات از معاریفی کلمات آل محمد صلعم فهمیده میشود که انتهای

سیر بمقام رب العزت و حضرت رحمن و آیة الکبری کتب واو است مقام عنوان ذات نه ذات

حضرت غیب الغیوب جل جلاله پس مراد از رؤیت مقام ایقان و وصول بمقام حضرت رحمن و آیة

الکبری است جل جلاله **بیت**

محمد در مکان بی مکانی ؛ بدید آنکه نشان بی نشانی ؛ کلام حق بی نقل شنید

خداوند جهان را بی جهت دید ؛ بهر عضوی تنش رقصی برآورد ؛ ز هر موئی دلش چشمی برآورد

در آن دیدن که حیرت حاصلی بود ؛ دلش در چشم و چشمش در دلش بود ؛ خطاب آمد که ای مقصود درگاه

هر آن حاجت که مقصودت در خواه ؛ سرای فیض بود از تحفه خالی ؛ برات گنج رحمت خواست حالی

گنهکاران امت را دعا کرد ؛ **نکته خامسه** ؛ خدائی جمله حاجتها روا کرد

حضرت ختمی مآب محمدی صلعم فرمودند که چون از طباق سموات عبور کردم در هر آسمانی فرشتگان آن آسمان

سوره از سور قرآنی ورد خود ساخته بودند فرشتگان آسمان دنیا سوره تبارک میخواندند و ملائکه

آسمان دوم تلاوت سوره یس میکردند و در آسمان سوم سوره فاطر و ملائکه آسمان چهارم والطور و پنجم

الرحمن

عدم حجاب از رؤیت بصر

اوراد فرشتگان سموات سبعه



الرحمن و ششم اذا وقعت و در هفتم سوره حشر و بعد از آن مجموع فرشتگان بثنای حقتعالی و صلوات بر من

و استغفار امت من اقدام داشتند اهل آسمان اول گفتند که پیش از خلقت آدم ع بپنج سال

بصلوات تو مشغول بودیم و ملائکه آسمان دوم گفتند که پیش از آدم ع بده سال بصلوات بر تو

مشغول بودیم اهل آسمان سوم گفتند قبل از خلق آدم ع بپانزده سال مشغول صلوات

بر تو بودیم اهل آسمان چهارم عرض کردند که پیش از خلق آدم ع به بیست سال بدرود تو مشغول

بودیم عباد آسمان پنجم عرض کردند که قبل از خلق حضرت آدم ع به بیست و پنج بصلوات بر تو مشغول

بودیم **پس** فرمودند که ندای بهشت را شنیدم که میگفت بسیار شده عبقری و استبرق و سندس

من پروردگارا آنچه بمن وعده فرمودهٔ بمن رسان حقتعالی فرمود که از برای تو است هر مؤمن و مؤمنه

و مسلم و مسلمه و هر که ایمان بمن و نبی من و ولی من آورده است و از شرک و نفاق بری است انا الله لا اله

الا انا لا اخلف المیعاد بهشت گفت قد رضیت **و** جهنم میگفت خداوندا بمن رسان

آنچه وعده فرمودهٔ که بسیار شد سلاسل و اغلال و سعیر و ضریع و غساق و عذابهای من حقتعالی بوی

وحی فرستاد که هر مشرک و مشرکه و هر کافر و کافره و هر جبار که بآل محمد و ولایت اهل بیت محمد صلعم

در یوم القیمة ایمان نیاورده باشد حواله تو است دوزخ گفت قد رضیت یا رب **حضرت**

ختمی مآب محمدی صلعم فرمود بعد از تجلی نور حضرت رب العزت بر من چنان مرا تجلی از من باز ستاند

که از جنت و نعیم آن و از جهنم و عذاب آن چیزی بر من نماند

**بیت**

چه می زبادهٔ عشق تو مست و بی خبرم ؛ هم جمال تو بینم بهر چه در نگرم

چه آن زی است برم هفت چرخ هشت بهشت ؛ سزاست گر دو جهان را به نیم جو نخرم

نوای حضرت [illegible] بشارت

عذاب [illegible] حضرت

بیان ذکر و طاعت است

درخت عمر مرا بر امید دیدن توست ⁂ اگر بغیر تو بینم ز عمر بر نخورم ⁂ **نکتهٔ سادس حضرت رسالت فرموده‌اند**

که بعد از گذشتن از سموات سبعه دیگر آواز تسبیح ملکی و هیچ صوتی بگوشم نرسید نه جلی و نه خفی عرض کردم که یا رب در اطباق سموات اصوات اصحاب طاعات بگوشم می‌رسید و اینجا هیچ نمی‌شنوم حق تعالی فرمود که ما علمت یا محمد ان طاعة المخلوقین و ذکر الذاکرین متلاشی فی عظمتی ای نمیدانستی یا محمد که بدرستیکه طاعت مخلوقین از همه مطیعان و ذکر ذاکران در جنب عظمت من متلاشی و مضمحل است

⁂ **لمؤلفه** ⁂

چیست طاعت ذکر حق از نور عینی ⁂ ذکر یار شاه مظلوما حسینی ⁂ خوانده عرفانی عقلا عرفان خوانی ⁂
بر لسان ترجمان وحی خوانی ⁂ هر که او نشناخت از رب خالقی را ⁂ ملح کرد خاتم در روئی را ⁂
خواهی آرا که شوی بشنو ز من ⁂ این حدیث جانفزای موتمن ⁂ **شیخ صدوق ره در کتاب**

علل الشرایع از مولای ما حسین بن علی ع روایت نموده است که آنحضرت در زمانی که اصحاب خود آنجمع کرده بودند عرفان تابید فرمود ایها الناس ان الله جل ذکره ما خلق العباد الا لیعرفوه فاذا عرفوه عبدوه و اذا عبدوه استغنوا العباد بعبادته عن عبادة من سواه فقال له رجل یا بن رسول الله بابی انت و امی فما معرفة الله قال ع معرفة اهل کل زمان امامهم الذی یجب علیهم طاعته

⁂ **لمؤلفه** ⁂

چیست ذکر العارف فرزانه مرد ⁂ یاد ذکر حیدر کرار فرد ⁂ اوست ذکر الله نزد هوشیار ⁂
دیده بگشا ذکر یا رب ای یار کار ⁂ چیست ای تمیز رب العالمین ⁂ هست ذکر الله امیر المؤمنین ⁂
هست تنزیل ذکر ای عزیز ⁂ لیک تاویلی حا ذکر آور تمیز ⁂ می شنو از آل احمد سر ذکر ⁂
رو تو خاد در ذکر حق فرزانه فکر ⁂ **در** عوالم العلوم مرویست در تفسیر قوله تعالی الذین امنوا و

تطمئن

وتطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب حضرت ختمی مآب محمدی صلعم فرمودند که اتدری من هم یا بن ام سلیم عرض کرد که کیستند ایشان یا رسول الله صلعم فرمود که نحن اهل البیت و شیعتنا **و در تفسیر عیاشی** از مولای ما جعفر بن محمد ع مرویست که فرمود در آیهٔ الا بذکر الله تطمئن القلوب بمحمد صلعم تطمئن القلوب و هو ذکر الله و حجابه **و در** تفسیر علی بن ابراهیم در آیهٔ الذین امنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله فرمودند آل محمد صلعم الذین امنوا الشیعة و ذکر الله امیر المؤمنین و الائمة ثم قال الا بذکر الله تطمئن القلوب **مؤلف گوید** پس مراد از طاعت معرفت امام ع گردید و مراد از ذکر امیر المؤمنین ع و ائمه ع و ذات عالی الصفات حضرت احمدی صلعم اما متلاشی شدن اذکار و انقطاع اصوات یکجهت آن بود که هر مخلوقی را حدی و جهتی تا بمبدأ خود است قال ع انتهی المخلوق الی مثله و الجاه الطلب الی شکله و قلوب و حقایق مؤمنین از اناسی و مؤمنین الفی از علیین مخلوق است که سماء سابعه باشد و در فوق آن بجهت ایشان مقام و ذکر نیست بلکه مقام حیران و اندکاک است و جهت دیگر این بود که متلاشی گردیدند اذکار و اصوات آنکه مقامات انبیا و ائمه ع انزیدی که کل در سموات بمراتب بودند بعضی مثال و صورت و اشباح و اظله ایشان

**لمؤلفه**

کو خضر تا نوشد این جام بلا ⁂ آب حیوانی ز جوی کربلا ⁂ اگر جاری شد ز دست شاه هدی یا ⁂
در کف شیران خمو اکسر زمین ⁂ اگر خورشید زرد و دید زد این بیان ⁂ یعنی ما که کشتهٔ شاه تشنگان ⁂
ما سلف خود خضر این آب را ⁂ کو بجوی عرش بیان این خواب را ⁂ **نکتهٔ سابعه حضرت**

ختمی مآب صلعم فرمودند که در ساق عرش چهار خط دیدم سبز نوشته **سطر اول** انا ذاکر من ذکرنی قال عز و جل فاذکرونی اذکرکم **سطر دوم** انا مجیب من یجیبنی من ... الکرم

بیان ما کتب فی ساق العرش

دارد قال الله تعالی یحبهم و یحبونه سطر سوم انا اذا ذلیل من شکرنی من زیادت فرمایم نعمت خود را

درباره کسیکه مرا شکر گوید قال عزّ و جلّ و لئن شکرتم لازیدنکم سطر چهارم انا اجیب

من دعانی من اجابت میفرمایم کسی راکه مرا بخواند قال عزّ و جلّ ادعونی استجب لکم و قال امّن

یجیب المضطر اذا دعاه. **نکتهٔ ثامنه** در بیان منابر است حضرت ختمی مآب محمد صلعم فرمودند که چون

بقاب قوسین رسیدم بر پایهٔ عرش کبیر دوازده منبر دیدم و بر بالا عرش یک منبر دیدم و

مرا و را هر ازیر برج بود از برجی تا برجی هزار ساله راه بگوهرهای گوناگون مکلل ساخته از ستران

سؤال نمودم گفتند آن منبرها که بر پایهٔ عرش است منابر انبیا و مرسلین است و انکه بر بالا

عرش است منبر تو است گفتم چرا از انبیا در پایهٔ عرش است و از من در بالا بر آن خطاب آمد که یا محمد صلعم

چون روز قیامت شود احوال و او ضاع اهل محشر ظاهر گردد که یوم تبلی السرائر است هر کس مطیع باشد

او را بسوی بهشت روان کنیم و هر که عاصی باشد بسوی دوزخ بر بالا عرش است و جهنم تو برای منبر باشی ضرورت عاصیان را

باید بر تو گذشتن تا اگر یکی از امتان تو در میان ایشان بر بیند از آن میان بر آورده شفاعت

نمائی بیا مرزم و کسی از عصات امت تو با آتش دوزخ گرفتار نگردد **فرد**

چون احمدم شفیع بود روز رستخیز ÷ گو این تن بلاکش من پر گناه باش ÷

**مرویست** که در لیلة المعراج هشتصد هزار بار حضرت جبار جلّ جلاله بحضرت ختمی مآب

محمد صلعم خطاب نموده که ای حبیب من چه میخواهی حضرت خاتم النبیین بجبار رب العالمین هر بار که بآن خطاب

مشرف میگشت عرض مینمود که الهی امت خود را از تو میخواهم و حقتعالی هر بار جواب بر وجه مراد و

حسب دلخواه او کرم میفرمود و فرمود که بر عارض جنت سه سطر مکتوب دیدیم بزر هب سطر اول

لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم سطر دوم وجدنا ما قدمنا و ربحنا ما اکلنا

وخسرنا

وخسرنا ما ترکنا یعنی یافتیم هر چه پیش فرستادیم و سود کردیم هر چه صرف کردیم و زیان کردیم هر چه

بعد از خود بگذاشتیم سطر سوم امة مذنبة و رب غفور امتی است گناهکار و پروردگار

آمرزگار است **بیت** ÷ ایشان ÷

ایکدائی که در خداوندی ÷ غیر احسان جود بخشندی ÷ ما جفا کار و تو وفاداری ÷

هم معبود و تو خریداری ÷ گر زما جرم منتفی بودی ÷ بحر جود تو مختفی بودی ÷

حضرتش چشم عفو غفار است ÷ لاجرم طالب گنه کار است ÷ گر نباشند مؤمن و کافر ÷

فضل و عدلش کجا شود ظاهر ÷ عارفان رو براه عرفانند ÷ محسنان در پناه احسانند ÷

برده آنجا وسیله هر کسی ÷ مفلسان از امید رحمت بسی ÷ هم کسی کو مطیع وی باشد ÷

رحمتش ظهور کی باشد ÷ خواجه کو زکوة اندیش است ÷ چشم بر راه گدای درویش است ÷

کاملان کو در امتثال و نید ÷ ناقصان مظهر کمال و نید ÷ چونکه کاملی بجز نقصان است ÷

جرم تو ناقص شوی کمال کن است ÷ **نکتهٔ تاسعه** حضرت ختمی مآب محمد صلعم فرمودند که چون بمقام

قرب رسیدم و سرا پرده جلال را دیدم جبرئیل امین با من خطاب کرد که در ذیل یا محمد فان ربک

عزّ و جلّ یصلی ساعتی مکث فرمای ای محمد صلعم که حضرت جلالا جلالت یصلی ای یتصف بصفة

الصلوة من گفتم که ای جبرئیل خدای تعالی نیز بصفت صلوة متصف میباشد گفت آری گفتم صلوة او

کدام است گفت که باین کلام تکلم میفرماید که سبوح قدوس سبقت رحمتی غضبی **بیت**

زان تقاضای سبقت رحمت ÷ شده مرحوم نام این امت ÷ چونکه دریای جود موج زند ÷

موجهای کرم براوج زند ÷ گرچه آلایش بود بکنار ÷ هم را شست و شود هر یکبار ÷

بهر آلایشی که یالاید ÷ صد هزاران گنه ببخشاید ÷ یا الهی بسی گنه دارم ÷

در بیان منابر است

مکتوب بر در جنت

در بیان صلوة الرب

از کرم نا امید مگذارم * تو که صد بحر بیکران داری * دانم آلوده ام نه بگذاری
بی گنه نیستم کریم بشرم * آن گناهم بشو به بحر کرم * شکراین را که کارساز توئی
هم محتاج و بی نیاز تو ئی * تو خدائی و ما همه بنده * در سموات هم بیلد لرزنده
هم در بیم از تو و تو کریم * نسزد تا گذاریم در بیم * وقت آن شد که لطف فرمائی
جرم مسکین معانی بخشائی *

## نکتهٔ عاشره

حضرت ختمی مآب محمد صلی الله علیه و آله میفرماید که در آن شب معراج از معمورها نزا دیدم که میگفتند محمد محمد محمد در آسمانها همگی از ایشان مقدم تر نبود پرسیدم که یا جبرئیل که اینجماعت فرشتگان از چه طوایفند گفت اشراف و مقدسان آسمانند چنانکه سادات اهل بیت تو اشراف بزرگان زمینند این فرشتگان بزرگان آسمانند گفتم یا جبرئیل این تخصیص بچه یافته اند گفت با آنکه ورد ایشان نام تو است آنگه نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله ورد زبان سازد مقدم ترین اهل آسمان است

آنکه حب حضرت محمد صلی الله علیه و آله در روان جا دارد * در بهای کرم رتبه او غیر از این چه باید

## لمؤلفه

خواطرم آمد ز ذکر این بیان * یک حدیثی کو بود چون شهد جان * گر به بیند کو رمیکرد منیر
گر بدل تا بد شود روشن ضمیر * هر دلی کز فیض او یابد کامیاب * گرددا این چرخ کردار آفتاب
گر بمرده خوانی آن ذکر نجات * سر بر آرد همچو خضر از آب حیات * بر ملک گر خوانی آن ذکر درود
لی تا ملی سر نهد بهر سجود * چیست دانی گفت شاه هوشیار * گو نمیت یک لفظ بر من گوش دار
ذکر احمد او براه بی نجاة * قبلهٔ عشاق اندر هر صلوة * هر که نامش بشنود از قائمین
برر کوع آید شود از ساجدین * این اشارت از جناب حضرت است * صادق است او بر خلایق سرور است
براب هرون کرد آن هوشیار * این اشارت بر بیانیم گوش دار

# شیخ کلینی

شیخ کلینی در کتاب عقیقهٔ کافی مسنداً از ابی هرون مولای آل جعده روایت میکنند که گفت بودم در خدمت مولانا حضرت صادق علیه السلام در مدینه و اغلب اوقات در مجلس آنسرور حضور داشتم پس چند روزی بخدمت آنحضرت نرسیدم و بعد مشرف بحضور مجلس بهر النور آنسرور گردیدم روی مبارک بمن کرد و فرمود که یا ابا هرون چند روزیست که ترا نمی بینم عرض کردم که حقتعالی فرزند ذکوری در این روزها بمن عطا فرموده بود بشغل ایشان مشغول بودم فرمود که بارک الله لک فیه پس بچه چیز او را نام نهادی عرض کردم که سمیته محمدا چون این بگفتم آنحضرت خم شد از روی تعظیم بسوی زمین بجهت این اسم مبارک و میفرمود که محمد محمد محمد صلی الله علیه و آله تا اینکه نزدیک شد که روی مبارکش بر زمین برسد پس فرمود که بنفسی و بولدی و باهلی و بابوی باهل الارض کلهم جمیعاً الفدا لرسول الله صلی الله علیه و آله یا ابا هرون این فرزند را ست مکن و حرف لایق و ناشایست باو مگو و او را هرگز مزن و بدی و کج خلقی هرگز با او مکن و بدان بدرستیکه نیست در زمین خانه که در او اسم محمد صلی الله علیه و آله باشد مگر اینکه حقتعالی آن خانه را تقدیس مینماید در هر روز پس فرمود که آیا عقیقه بجهت این طفل مبارک کرده من ساکت شدم آنحضرت از سکوت من دانست که عقیقه نکرده ام فقال یا مصادف پس فرمود بمصادف خادم که نزدیک من بیا بخدا قسم که ندانستم که با وجه گفت مگر اینکه خطنه نمودم که مامور شد که بمن چیزی بدهد پس فقلد بر خاستن نمودم فرمود که در جای خود آرام گیر یا ابا هرون آرام گرفتم پس مصادف آمد و سه دینار آورده بر دست من گذاشت پس حضرت فرمود که یا ابا هرون این سه دینار را دو گوسفند بخر و چاق و فربه نما و

آنها را بکش و از گوشت آنها بخور و اطعام مؤمنین نما

## لمؤلفه

چون بر فتر این حدیثم شد بیان * شد روان آخوندم از دیدگان * خواطرم آمد ز احوال رسول

آنکه بد بر ما نمونی اصل اصل ؛ آنکه کونین خلق از انش نبود ؛ هیچ میدانی که احوالش چه بود
آمد او از بارگاه سرمدی ؛ مأمور آمد در حرم مهتدی ؛ تا نمود اظهار دین کردگار
کرد بوجهل لعین نابکار ؛ روی او جبینش را بشکست ؛ در غمش بگریست اهل البیت
درج دندانش شکسته مشرکین ؛ مهر رویش خاک آلوده زکین ؛ سنگ کینش میزدند از عناد
ها ان مکرمین شافع یوم المعاد ؛ نه پدر بودش نه مادر یاوری ؛ نی کسی یاری او غمگستری
از ره بیچارگی خیر الانام ؛ آمد او در سایهٔ بیت الحرام ؛ دست بر کوبید و گریان نشست
گفت کای دارندهٔ بالا و پست ؛ بی پدر بی مادر و بی یاورم ؛ از جفای قوم کینه در آزارم
تو کریمی من خدایا بنده ام ؛ هر چه آید بر سرم شرمنده ام ؛ آنچه فرمائی ز جان فرمان برم
ایخدای کعبه رکن و حرم ؛ سهل باشد این ستمها دیدنم ؛ چشم رفتار تو گردن می نهم

**مستفاد** از روایات اهل بیت اطهار آنستکه آنحضرت در رحم مادر بود که پدر بزرگوارش دار فانی را وداع فرمود ملائکهٔ ملکوت بر یتیمی آنحضرت گریان گردیدند وحی آلهی آمد که ای بیه کنندگان بر حبیب من اگرچه حبیب ما یتیم است لکن من بهتر از پدر مهربانم او را محافظت میفرمایم و هنوز ده سالی بر او نگذشته بود که مادرش وفات کرد دل پاره گردید یتیمی بر رخسار انورش نشست نه پدری که از ره اخلاص ملاطفت او بری خورد و دست شفقت بر سر و روی او کشد و نه مادری که در غمها او را تسلی دهد و رضای خاطرش جوید و چون بدرد بی پدری و بی مادری گرفتار گشت جد بزرگوارش عبد المطلب متوجه پرستاری او گردید چون بسن هشت سالگی رسید او نیز جهان فانی را وداع گفت و آن گوهر یکتا را بعمش ابو طالب سپارد و در سن بیست و پنج سالگی پنجاه سال شبانی کرد و با وجه بیکسی و بی یاری بر مردم مبعوث گردید و در مدت سه سال و بروایتی پنج سال پنهان از کافران قریش ترسان بود و جز

امیر المؤمنین

امیر المؤمنین ع و خدیجه کسی با او نبود لیکن مأمور شد که علانیه تبلیغ رسالت نماید بر کوه صفا بالا رفت و فریاد کرد که ایقوم من پیغمبر خدایم و فرستادهٔ او بر شمایم که ایمان بخداوند یکتا بیاورید چون ابو جهل لعین این سخن بشنید در غضب شد سنگ جفا بر پیشانی آن سید انبیا زد که پیشانی او شکست و خون بر رخسارهٔ مبارک او جاری گردید و سایر مشرکین سنگ گرفته از عقب آنجناب دویدند آنحضرت بکوه ابو قبیس بالا رفت شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد و گفت یا علی محمد صلعم کشته شد آنجناب گریان خدیجه را مطلع ساخته آب و طعام برداشته بر کوه ابو قبیس بالا رفته امیر المؤمنین ع فریاد میکرد که یا محمد صلعم یا رسول الله صلعم آیا در کدام وادی تشنه و گرسنه مانده و مرا با خود نبردهٔ خدیجه فریاد میکرد که ناشاد امید پیغمبر برگزیده رنج کشیده پس جبرئیل بنزد حضرت ختمی مآب صلعم آمد آنحضرت شکایت قوم را با او فرمود از تکذیب کردن و سنگ زدن جبرئیل او را تسلی داد و بار تفاع درجات و منزلت او را بشارت داد پس ملائکه چندی مأمور باطاعت آنحضرت گشته عرض کردند که اگر مقرر فرمائی این گروه را هلاک کنیم حضرت فرمود که آیا جمیع شما مأمور بیاری من عرض کردند که بلی پس روی مبارک بآسمان کرد عرض کرد که پروردگارا من برای عذاب مبعوث نشده ام مرا مبعوث فرمودی که رحمت عالمیان باشم ای ملائکه مرا بقوم خود واگذارید که اگر خواهند با من بکنند پس جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله صلعم خدیجه را در وادی در طلب شما گریان ملاحظه فرما که ملائکه ملکوت را بگریه در آورده او را طلب و سلام مرا با او و امیر المؤمنین برسان آنحضرت ایشان را طلبیده آمدند و دیدند که خون از رخسارهٔ گلگون آنحضرت میریزد و نمیگذارد که آن خون بر زمین ریزد خدیجه عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد چرا نمیگذاری که خون بر زمین ریزد فرمود که اگر خون من
بر زمین ریزد غضب کردگار بر اهل روزگار نازل گردد آنگاه حال آنحضرت

**لمؤلفه**

گر زهای ریز در چهرم سیل خون ... عالمی از آل کوهر سرنگون
می نیم معبوث از بهر عذاب ... از جناب کردگار مستطاب
بلکه موسوم از خیل مرسلین ... نام احمد رحمة للعالمین
اکر برمن آید از قوم جفا ... برا زآزاد او نیام من دعا
یوم ذرّ این عهد کردم بر کریم ... زآن شده تم فیض رحمن الرحیم

**مجملا** ای گفرتر ابردا شته بخانه آمدند **مرویست** که مکرر کفار مکه بکر قتل آن سرور ابرمیان بسته و درکمین بودند که بوضعی آن جناب را بقتل رسانند تا آنکه ذوقوم تهدید در قتل آن سرور عمم حضرت فاطمه زهرا آنرا از اراده ایشان مطلع کردید کریان کرد یدو قطرات عبرات مانند باران بر چهره ارغوان میریخت چون رسول خدا آن معصومه را کریان دید فرمود که ای نور دیده

**لمؤلفه**

ز عکس روی حور آید خلد مملو قند ... ز جزء خلق تو بر حور عین مکرمند
تو میوه دل زارمنی و نور دیده تر ... چرا ملول نمائی دلم ز اشک بصر
چرا ز دیده بر عارض کلاب میریزی ... سرشک بهر چه بر آفتاب میریزی

**آن معصومه** عرض کرد که **یا ابتاه ان القوم عزموا على قتلك** ای پدر کرده اند اقتدار و ای پدر مهربان قوم عزم بر کشتن تو جزم نموده اند حضرت او را تسلی داده و بار دیگر آن سرور مشغول طواف بود که مشرکین بر سر آنحضرت کشیده و ملعونی کوشه ردای آنحضرت را گرفته بر گردن آنجناب پیچیده نحوی که نزدیک شد که نفس آنحضرت قطع شود یکی از اصحاب بر آنحال مطلع کردید کریان فریاد بر آورد که آیا میکشید کسی را که میکوید خدا وند رحمن پروردگار من و عالمیان است و معجزات بسیار بر شما مینماید و از اذیت مشرکین اصحاب آنحضرت بجانب حبشه هجرت نمودند و آنحضرت بایار و انصار و بنی هاشم تنها ماندند

مشرکین

مشرکین بر ستم و کین افزودند لکن حمزه و ابوطالب رفع شر اشرار از آن سید بزرگوار مینمودند علاوه از خوف ایشان کودکان را تحریک براذیت میکردند اطفال بهجوم آنحضرت را از خانه بر آمدن سنگ بر آنحضرت میزدند و خار و خاشاک براو میریختند و بهجوم امیرالمؤمنین بر آنحال مطلع کردید با آنحضرت از خانه بیرون میرفت و رفع اذیت آنحضرت مینمود تا آنکه روزی از روزها حمزه بشکار رفت و ابوطالب بشعب بود و آنحضرت تنها در مکه بود و آمد از راهی بگذر در دکان قبرستان رود گذارش بر جوان کفار افتاده که بر سر راه نشسته بودند بهجوم آنجناب را دیدند در مقام اذیت و آزار برآمده از سخنان ناهموار و سب خاطر مبارکش را آزردند آنحضرت با دل ریش سر مبارک در پیش انداخته با دل تنگ از آن کذشته در کوشه از قبرستان ملول و محزون درنگ فرمود

بکار رفتن حمزه و ابوطالب

**لمؤلفه**

نشست با دل پر درد و دیده گریان ... غریبانه و یتیمانه کنج قبرستان
نه مادری که بغمهاش غمگسار شود ... نه یاوری که در آن بیکسیش یار شود
سرشک بر رخ چون آفتاب میبارید ... ز درد چون بگلستان هزار بی نالید

**لعین** ابوجهل لعین با جمعی از مشرکین بآن اذیتها اکتفا نکرده دست اذیت از آستین عداوت بر آورده آنجناب را بسیار زدند و روی منور آن سید ابرار را بر خاک مالیدند و از پیشانی منورش خون جاری کردند

**نظم**

روئی که آفتاب از او بود در حجاب ... مالیدنش بخاک مذلت کجا رواست
وآن جبهه که قبله خلق دو عالم است ... رنگین بخون نمودنش از کین کجا سزاست

**و** جمع کثیر از زنان و مردان بر آن فعل شنیع مطلع شدند هیچکس آنحضرت را یاری ننمودند از قفار

حمزه سه روز در شکارگاه و کوه و صحرا گشت شکاری بدست نیاورد گرسنه و تشنه و خسته آلوده بمکه
مراجعت کرد چون بدروازهٔ مکه درآمد کنیزی از عبدالله بن جدعان در آنجا حاضر بود چون چشمش بحمزه افتاد
گفت ای حمزه نمیدانی که کفار با برادرزاده ات چه کرده اند ای حمزه شکار بچه کار تو آید وای
عار را بکجا بری لسان حال آن کنیز بود که ای حمزه بجای کعبه رو و مسجد الحرام درآ و به بین که آنحضرت را
چگونه کفار اذیت و آزار نموده اند که در بحری از سرشک و سیلاب غرق چگونه غرق گشته و ملاحظه نما که

لمؤلفه

غرق ز چهرهٔ آن گلعذار لرزد و ریزد ⁂ چه شبنمی که زگل در بهار لرزد و ریزد
سرشک از بصرش بر جبین و بر دامن ⁂ چه زر ز مهر بدشت و بکار لرزد و ریزد

حمزه از استماع این سخن متغیر شد و بخانه آمد طعام طلبید زوجهٔ او طعام حاضر نمود حمزه
متوجه زوجه گردید دید دیده گریان و اشک ریزان است گفت چرا گریه میکنی گفت چگونه نگریم که
بر هیچ یتیمی از یتیمان و ضعیفی از ضعیفان ظلم چنین کسی روا ندارد که با یتیم برادرت کرده اند حمزه گفت
چه شده گفت ابوجهل لعین با جمعی از اشقیا او را گرفتند و چندان زدند که خون از بینی مبارکش
روان شد و روی منورش را بر خاک مالیدند حمزه گفت واویلاه و واحسرتا ابوطالب مگر حاضر نبود
گفت بشعب رفته بود که گوسفندان میچرانید و خبر نداشت گفت ابولهب کجا بود مگر نبود گفت ای
حمزه آن سنگدل حاضر بود لکن بجای حمایت ترغیب بر زدن و کشتن آنسرور مینمود و
میگفت بکشید این ساحر کذاب را گفت عباس کجا بود گفت عباس هم پروانه بر گرد شمع قد آنحضرت
میگردید و میگفت رحم کنید بر این یتیم بی پدر و بی مادر کسی سخن او را نشنید حمزه چون آن احوال
شنید اشک حسرت از دیده بیارید و زار زار گریست

لمؤلفه

اشک

اشک حسرت ریخت چون ابر بهار ⁂ بحر غم زان ناله گر شد زار زار ⁂ با دل پر درد و با آه و ویلی
وا محمدا گفت ای نور علی ⁂ بیمعین و بیکس و بی یاورم ⁂ بی پدر بیچاره ای تاج سرم
در بکای جان من بادا فداک ⁂ ای عماد کون ای ذات پاک ⁂ ای که بود جوهر امکان جود
ای که کردی ها گون را در سجود ⁂ آدم از روی تو آدم شد جان ⁂ ظلی تو شد نور تجلی قد سبحان
سایر بزم حجاب احد ⁂ مظهر آیات الله الصمد ⁂

با آنکه سه روز بود که حمزه هیچ نخورده بود از سر سفره برخواست و گفت طعام و شراب بمن حرام است تا انتقام برادرزادهٔ خود نکشم
پی طلب آنحضرت روان شد و سراغ آنحضرت میگرفت او را در مسجد الحرام نشان دادند بعجله بحرم درآمد
آنحضرت را دید که در پیش خانهٔ کعبه نشسته و سر بزانو نهاده حمزه نزدیک آمد و گفت که السلام
علیک یا ابن اخی ای برادرزادهٔ من چرا مهموم و محزونی آنحضرت آهی از جگر پر درد بر کشید که جگر ملائکهٔ
ملکوت را کباب کرد و قطرات عبرات از دیدگان مبارک فرو ریخت گریان گریان فرمود بگذار
یتیمی را که نه پدر دارد و نه مادر نه عمو دارد و نه برادر و نه یاور و نه مدد کار و نه ناصر و نه غمخوار
⁂ و نه هوادار لسان حال آنحضرت بحمزه که الیتیم بگذار یتیمی را که ⁂

لمؤلفه

نه مونسی که به تنهائیم حبیب شود ⁂ نه یاوری که به غمهای من طبیب شود ⁂ نه همدمی که دهد از غمم رهائی باز
بر بیکسی و غریبی من شکوه مساز ⁂ مرا نعیم سر و کار است با الم یاری ⁂ غمم انیس و الم میکند پرستاری
اگر والد مهربان بدی بسر ⁂ نرفتی بستم اهل نفاق خاکستر ⁂ اگر پدر بد یتیمم درین نبودی
جبین من که به خاک الم سا بودی ⁂ اگر عمو بدی بمن برادری وفا ⁂ نکرد بولهب آنقدر عناد و جفا
جز غیرت و دریا رم ز پی جفا تم ⁂ بشتاب جسته بر آنجناب و مقام حرم ⁂ حمله چون حمزه این سخنان از

سنیدند دلش بدرد آمده اشک از دیده باریدن گرفت و بجهة انتقام کاینات ابو جهل لعین روان شد و او را

در موضعی یافت که با جوانان اشراف قریش با نشاط و عیش نشسته بودند فرمود که ای زنگی روی وای

برگشته بخت زبان تو را چه یارا بود که جبینی را که ملائکهٔ ملکوت برای تقرب جبهه بر زمین زدند حضرت

معبود بر آن سجود نمودی آن جبین را بخاک آلوده کردی بکمانی که در دست داشت بر سر آن شقی

زد که فرق سرش شکافته شد و خون از آن جاری گردید و آن لعین را با نواع آزار ها پشیمان گردانید

و حضرت ختمی مآب ﷺ را خواطر مبارک خورسند گردید **نکتهٔ ثانی عشر** مرویست که چون

حضرت ختمی مآب محمدی ﷺ بمقام قرب رسید خطاب مستطاب حضرت رب الارباب جل جلاله آمد که یا محمد ﷺ

چندین منزل راه طی نموده و راه آورده و برای ما چه آورده عرض نمود که پروردگارا در کشور قیودات

حدوث متاعی که در خور خزانهٔ قدم باشد نیافتم جز صغایر و کبایر و هفوات و زلات مشتی از امت

ضعیف و کثیف آورده ام آیا چه شود که این متاع جانی را بفضل و رحمت خود بر من ببخشایی خطاب

آمد که یا محمد ﷺ غم مخور که در فردا در محکمهٔ روز جزا قافله سالار کاروان انبیا تو باشی و صد و بیست و

چهار هزار نقطهٔ نبوت در تحت لوای تو در آیند تا بمغفرت این مشتی گناه کار مضایقه نخواهد رفت

بعزت و جلالم که چندان رقم کرم بر جرایم امت تو کشم و چندان آلوده گناه را در دریای شفاعت

تو شست و شو دهم که از حضرت ما خوشنود گردی ولسوف یعطیک ربک فترضی

**نکتهٔ حادی عشر** مرویست که چون حضرت ختمی مآب محمدی ﷺ قدم مبارک بر طارم قاب

قاب قوسین نهاد و در آشیان لامکان پرواز فرمود و بمقام راز و نیاز رسید عرض نمود پروردگارا

مرا غرضی است در خواستی خطاب آمد سؤال کن عرض نمود که مرادم آنست که تا اعمال امت مرا بر من

عرض نکنی کرام الکاتبین را اجازت کتابت نفرمائی حقتعالی فرمود که سبب آن چیست عرض کرد که اگر

در بیان شفاعت آنحضرت

حکایت عرض اعمال طلب آنحضرت

از عمل

در عمل یکی از ایشان جرایمی که موجب عقوبت باشد آنرا بنامهٔ عمل خود نقل کنم و آن بنده را از غرامت آن

عمل در قیامت باز رهانم **و** نظیر این منقولست که در هنگام ارتحال از حضرت کریم ذو الجلال مسئلت نمود

که تا شدت نزع و تلخی جان دادن جمیع امت را بر جان آن سید انس و جان گذارد و امت او را بآسانی

جان عزیز رباید **و** نیز مثل این منقولست که در محشر کبری چون قبایح اعمال امت را بر آن سرور

ظاهر گردانند بعضی که بجهة اسراف در معاصی و تجاوز از حدود الهی فرمان بدوزخ شود چون حضرت

ختمی مآب بر آن خطاب مستطاب حضرت رب الارباب مطلع گردد بجناب قدسی حضرت الهی حاضر گردد و گوید

که الهی میان من و امت من شرطی است که من از ایشان مفارقت نگزینم و ایشان از من جدا نشوند

اکنون معامله یکی از دو امر باید فرمائی یا مرا با ایشان مأمور به نیران و آتش سوزان فرمائی یا آنکه

ایشان را با من ببهشت جاودان فرمان فرمائی خطاب قدسی حضرت قدوسی در رسد که ای حبیب ما

فرمان قضا جریان چنان رفته است که اهل عقوبت را بکلی رحمت رسانیم اما اهل رحمت را نباید

عقوبت مبتلا نگردانیم لهذا ایشان را به بهشت نعیم فرستیم شاید اما تو را با ایشان به نیران جحیم

فرستادن نشاید اما ایشان خود را با خود به بهشت عنبرین و فردوس برین ببر که رحمت ما هم ایشان را

فرا گرفت **نکتهٔ ثالث عشر** در معارج النبوة مذکورست که چون حضرت ختمی مآب محمدی ﷺ از سیر

معراج برگشت روز دیگر از خانه بیرون آمد کنیزی را دید که با و بر پشتش انبان آرد دارد نالان

کنان روانست حضرت ختمی مآب ﷺ از او پرسید که چرا گریانی عرض نمود که من کنیز ترسایم با مدادم را

باسیا فرستاده است و حال آنکه بیمارم و دیر مراجعت نموده ام می ترسم که مرا ایذا نماید حضرت

فرمود که من با تو بیایم و در بر ترسا از شفاعت کنم و این انبان آرد را من ده تا بردارم

انبان آرد را گرفته بر پشت مبارک قرارگاه مهر نبوت گذارد و بکنیز فرمود که دامن ردای مرا

در بیان [illegible]

بکیر کہ بمقدار توانائی تو حرکت و سیر نمایم بر آن منوال روان تا بکوی ترسایان رسیدند حضرت
ختمی مآب محمدی صلعم در در سرای ترسا حلقه بر در آشنا فرمود ترسا از خانه بر آمد چشم نظر بر روی مہر
مثال آن خلوت نشین بزم حضرت ذو الجلال افتاد عرض عبودیت بدرزوه آن محرم بارگاه ربوبیت
رسانید کہ یا محمد صلعم تورا در کوی ترسایان هرگز ندیده ام بچه تقریب بدین وادی در الغریب آمدهٔ حضرت
فرمود کہ از بهر شفاعت آمده ام قصهٔ کنیزک بیمار و بر رحمت کشیدن اشجان آرد در کذار و خوف آن
جاریه از آن ترسا و وعده دادن شفاعت شافع فردا در نزد آن ترسا بدان ترسا بیان فرمود
ترسا عرض نمود کہ ساعتی التماس توقف قدم عرش پیمایت را دارم حضرت اجابت فرمود ترسا بتعجیل نزد
اقوام و قبیل خود رفته همگی را جمع فرمود و توریتہ را با خود بیاورد و بکشود و لعرض آنحضرت رسانید
کہ اینک توریتہ امروز تلاوت می کردم و نعت تو را چنین دیدم کہ حضرت رسول صلعم آخر الزمان را شان
یکی آن باشد کہ آن شب کہ او را از مکان بزم لامکان از سرای امهانی بخلوت خانهٔ او ادنی برسم
معراج مهمانی خوانند با مداد ها آن شب اشجان آرد کنیزک ترسائی بر دارد و بر پشت مبارک بر بالای
مهر نبوت گذارد و بدر سرای ترسا رساند اکنون بحکم عین الیقین شد این است کہ بلا توقف میگویم
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا امیر المؤمنین
ولی الله و وصی رسول الله صلعم و تمام قوم و قبیلهٔ آن ترسا بشرف اسلام فایز کردیدند ببرکت
آن تواضعی کہ از آن سلطان سریر امارت و امیر بارگاه حضرت احمدیت و شافع طیب و خبیث
در دنیا و آخرت مشاهده نمودند **مؤلف گوید** کہ ای شیعه ملاحظه نما کہ سلطان محرم
بارگاه او ادنی و راز گوی خلوت سرای بزم دنی با آن جلالت و مرتبت با فرومایگان بچه نوع
⁂ اظهار لطف و مرحمت میفرمود **نظم** ⁂

شهی

شهی بر تخت سبحان الذی اسری شده سلطان ⁂ زمیم آمنوا کوی نبوت زنون القلم چوگان ⁂
تو را خانه بلندا رقاب قوسین و دنی ها مش ⁂ رطار رو کشتائی دان ویس کنگرا ایوان ⁂
بسم بوسی براقت عرشیان محتاج فتراکت ⁂ بدرت آویزان مشت والک باید آویزان ⁂
کرم بر خاکیان داری وگرنه کل بگل چسبد ⁂ تنی زآن گونه کی اعلی او ادنی است جا نمان ⁂
فلک بیضه است در روی کهور حوز چشم زره بیضه ⁂ تو کردی چه چه شبها زآن از این بیضه بر او طیران ⁂
تماشا عجب کردی درون کلشن واجب ⁂ ولی تنها خرامیدی بیرون از بحیره امکان ⁂
نماز قرب کردی و سلام راست بشنیدی ⁂ چه بر خواندی تحیات و دعا در قعدهٔ ایقان ⁂
چه تنها خوش نبودی رکشتی بر صالحان جرعه ⁂ از آن باده کہ داد دست ساقی و جدا از خم وجدان ⁂
بشوآن کحل ما زاغ البصر از چشم مست آخر ⁂ کہ خم خمهٔ حوران آب کشت و زهرهٔ غلمان ⁂

⁂ ⁂ **لمؤلفه** ⁂ ⁂

بحق شنوم اگر از این راز نهان ⁂ خواطرم آمد زشاه تشنگان ⁂ آنچه فرمودی امام راستین ⁂
سید سجاد زین العابدین ⁂ کرد نقلی از ره حزن و ملال ⁂ از علی بن الحسین آن دین سئوال ⁂
از چه ره کم بود اولاد حسین ⁂ کرد آنچه لایبان از شور شین ⁂ در تعجب مانده ام ای مرد حال ⁂
بحق جدم از جلال ذو الجلال ⁂ بود شاهی این بهر شب در نیاز ⁂ با خدا اندر مناجات و نماز ⁂
یکهزار از رکعت آمد در فعال ⁂ در عبادات کریم ذو الجلال ⁂ شانهٔ آن شاه بود ی پینه دار ⁂
بسکه بردی بر فقیران نان و بار ⁂ بود میراث زخیر المرسلین ⁂ بار بر دوش کشیدن دل حزین ⁂
برد احمد بهر ترسائی بد و کی ⁂ آرد در آن نان نالید زمهر نک ⁂ کرد او تعلیم شاه دین سلوک ⁂
بر فقیران این بود رسم ملوک ⁂ شاه دین این راز کو قبول ⁂ بار بر دوش کشیدن بحکم رسول ⁂

احوال بعید از ائمه اطهار

روز شب از خوف نالیدی حزین ⁂ چون زن فرزند مرده بی‌یکی ⁂ ذوق رقتی در کار خوف اند ⁂
اهم چیلاندر کمند عشق ماند ⁂ التفات از ما سوی برداشته ⁂ جز رضای حق در اشناخته ⁂
روز شب بودی بیاد کردگار ⁂ اهم بلبل در گلستان بیقرار ⁂ از تنور سینه آهی شعله‌ور ⁂
می‌شدی بر چرخ چشمی نور بصر ⁂ سیل اشکی بود چشم دریای نیل ⁂ ریخت بر دامن چرا آن بلبل ⁂
سر عشقی شد عیان در کربلا ⁂ یوم عاشورا اگر دیدی جا فدا ⁂ کی چراغ آن شه گردیدی نثار ⁂
یاوران و مال فرزندان زار ⁂ جان در آخر داد با صد شوق شیی ⁂ تا نکوئی جامی از معراج ذوق ⁂
ختم کوی رهروان را راه عشق ⁂ تا نشدی بر کی روان سوی دمشق ⁂ از شعف لبریز اکنی روان ⁂
در هم منزل از شوق او آید خوان ⁂ **نکتهٔ رابع عشر** از لطایف معراجیه آنستکه چون حضرت ختمی
ماب محمدی صلعم پای مبارک بر معراج نهاد جاذبهٔ عشق او را در کشاکش درآورد کلمات وحی در درون آنحضرت
جوششی برآورد ذرات وجود کشور تجرید نمود و خطرات دل و ضمایر سرایر او را بحلیهٔ وحی آراسته
لطافت مرغ روح بر کثافت قالب عنصری غالب آمد نور نبوت همای وار سایه بر سر مهتر افکند باطنی آنسرور
در لطافت وحی قصد طیران کرد آواز پرواز از شرر شخصی رسید قفس مرغ روان شد شخص حکم جان
گرفت جان مرتبهٔ عقل ... ⁂ **بیت** ⁂
با قفس قالب از این دامگاه ⁂ مرغ دلش رفت بآرامگاه ⁂ قالبش از قلب سبکتر شده ⁂
مرغ الهیش قفس پر شده ⁂ خرقه در انداخته یعنی فلک ⁂ مرغ پر انداخته یعنی ملک ⁂
**نکتهٔ خامس عشر** ارباب اشارت گفته‌اند که در آنوقت که حجاب امکان از جمال وجوب میدادشتند
وظلمت حدوث را از نور قدم جدا ساختند خلوتخانهٔ وصال را از مزاحمت اغیار باز پرداختند
حضرت ختمی ماب محمدی صلعم عالمی دید خالی و هوای دید صافی از خاک امکان گرد نیافت و از غایت ذوق

زمان

زمان اثر نیافت نه اشکال دید و نه اشخاص نه رقوم و نه آثار جبرئیل علیه السلام که محرم اسرار بود مدت بیست و
سه سال در زاویهٔ وما منا الا له مقام معلوم مقید بود لو دنوت انملة لاحترقت مجبور
گشته روح با جسد که یار و غمگسار بودند مدت شصت و سه سال در آنوقت حامی و رفیق خلقت ناموسی
و مجبوری مانده لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل **لمؤلفه گوید**
که سابقا مذکور شد که در مقام قرب قاب حضرت ختمی ماب محمدی صلعم فرمود که یا جبرئیل کجا شدی و مرا در چنین
مقام تنها گذاردی عرض کرد که لو دنوت انملة لاحترقت اگر مقدار انگشتی پیش آیم چنین انگشت
بسوزم از اینجا شرف حبیب بر خلیل آشکار آید که جبرئیل علیه السلام در زمانیکه خلیل را بر بحیرهٔ نار افکندند گرد او
میگشت و میگفت که هل لک من حاجة و چون نوبت بحبیب رسید گرد خدمت حالت سرایش
نتوانست گشتن و لا بلو دنوت انملة لاحترقت گفت حضرت ختمی ماب محمدی صلعم فرمود که یا جبرئیل
این مقام غم خوردن سوختن پر و بال نیست و این نوع اندیشه را در اینمقام نمی‌گنجد و بال ...

⁂ **نظم** ⁂

تو ای روح القدس شاهی جناب ⁂ که شد بیگیر از هر دو آبی ⁂ چرا چندین غم شهپر گرفتی ⁂
که با بالوداوت برگرفتی ⁂ هزاران جان امی سوزد در این راه ⁂ تو را گو پر بسوزد بیک درگاه ⁂
نمیدانند صید لقا سرانداز ⁂ غم سر مخور ای اگر چنین جای ⁂ تو ای روح القدس شیش بدرگاه ⁂
مشو رنجه کلی وقت مع الله ⁂ گذشت آن نوبت قولا ثقیلا ⁂ تو از پرده بیرون رو جبرئیلا ⁂
تو را اندرون پرده ره نیست ⁂ که هر سر هنگ در دربارگه نیست ⁂ منم بر نور حق پروانه کردار ⁂
توئی با پر طاوسی گرفتار ⁂ پناه از حق طلب از هر چه جوئی ⁂ سخن در جان رود در هرچه جوئی ⁂

⁂ **لمؤلفه** ⁂

زاحوال و هراس جبرئیلی ⁂ زخوف سوختن در لاقیلی ⁂ خلیده خواطرم یاد حسینی ⁂
زیان کربلا و شور حسینی ⁂ که در معراج جبرئیل امینی ⁂ زخوف سوختن بُد در انینی ⁂
حسینی تشنه در معراج جانان ⁂ نه تن انبسا نخر بر حرم جانان ⁂ نه فرزند و نه زنان مُرد بند از اسی ⁂
بجان و هم شد اشک و آه شی ⁂ ای خوف ازبلای حق تعالی ⁂ بدی او را در آن دم شام افزای ⁂
نکرد جای سنگ خنجر و تیر ⁂ نه زخم نیزه و نه زخم شمشیر ⁂ لسانی بود جز انی قضا تنگ ⁂
که لامعبود فی قلبی سوا تنگ ⁂ زشور شوق بزم لامکانی ⁂ بجز ان کردی سرو ز و ارغوانی ⁂
که وصل حضرت ما را بر اقدار ⁂ هوای بار دیرین آمدم یاد ⁂ مرا با سرچه کار و جز با جانان ⁂
دلم دارد هوای وصل یاران ⁂ چرا زمعشوق بر بات التفاتی ⁂ بوصفش زآتش خوانم صفاتی ⁂
سرم از تن اگر از تن بکوبان ⁂ اگر که بر شام و دزدی بزم جانان ⁂ مرا جز این هوائی نیست بر سر ⁂
نه جبرئیلم که باشم قید شهپر ⁂ زخود یکباره ای سازم فراموش ⁂ که تا جام وصال از دست گیرم ⁂

**نکتهٔ سادس عشر** بعضی از اهل اشارت گفته اند که کلام آیة الکبری حق تعالی اختصاص بموسی کلیم و دیدار آیة الکبری اختصاص بمحمد بن عبد الله صلعم حضرت کلیم تمنای دیدار آن نمود لن ترانی در جواب شنید و در حق حضرت ختمی مآب نازل شد که فادیه الآیة الکبری ما کذب الفؤاد ما رأی زیرا که مقرر است که الخلة لابرهیم والکلام لموسی والرؤیة لمحمد صلعم حق تعالی میفرماید که ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن و یتیم اشاره بآن دریتیم است که حضرت ختمی مآب محمد صلعم بود و مال کنایت از رؤیت است و این مخصوص آنحضرت بود و بر سایران حرام مطلق هر نهی و این امر را جهت آنکه

دیدار آیة الکبری است

⁂ جز دیده بی بصیر و بی سمیع دیده را ناید ای دیدار نبود **نظم** ⁂

بهر چشمی که می بیند در آئینه نگار من ⁂ بآن دیده همی بیند رخش جان فکار من ⁂

غبار

غبار چشم میگردد حجاب چهرهٔ جانم ⁂ تو آن بی پرده اش دیدن چه بر خیزد غبار من ⁂
که چشم چار شد در ره که تا بینم تو را تند ⁂ همه برقع بر افتد تا که یکی گردد چهار من ⁂
همه بلبل همه داند همه گوید همه خواند ⁂ بغیر از دوی بخیزد اندکی اندر دیار من ⁂
در اول این کمان بردم که من بود و زنیدم ⁂ در آخر چه نظر کردم تو بودی غمگسار من ⁂

فرق حبیب و کلیم

**نکتهٔ سابع عشر** منقول است که حضرت کلیم با حق تعالی مناجات کرد که یا رب جعلتنی کلیما و جعلت محمدا حبیبا فما الفرق بین الکلیم والحبیب که پروردگار مرا کلیم خود خواندی و محمد صلعم را حبیب فرق میانهٔ کلیم و حبیب چیست حق تعالی فرمود که کلیم آنستکه آن کند که رضای ما در آن است و حبیب آنستکه ما آن کنیم که رضای او در آن است کلیم آنستکه او ما را دوست دارد و حبیب کسی است که ما او را دوست داریم کلیم آنستکه بعد از نماز و روزه چهل شبانه روز او را بطور سینا در آریم تا با ما سخن گوید و حبیب آنستکه فراش خوابیده بفراغ بال جبرئیل را بطلبش فرستیم و او را کمتر از طرفة العینی بحضرت خود حاضر گردانیم و بمقامی رسانیم که فهم هیچیک از مخلوقات ادراک حقیقت آن نتواند کرد کلیم بمناجات ما آید و حبیب را ببزم خود بریم در حق کلیم گوئیم و لما جاء موسی لمیقاتنا و در حق حبیب گوئیم سبحان الذی اسری بعبده لیلا از این معنی که چون حضرت موسی از تجلی بر کوه تاب نیاورد از صوت جزئی فانی گشت کما قال تعالی و خر موسی صعقا و حضرت ختمی مآب صلعم کل مقامات انبیا را بدید و عجایبات سموات سبعه و ارضین سبعه و کرسی و عرش و حجابات و سدره و سرادقات و عظمة آیة الکبری حق تعالی تماشای نمود و بهشت بکمال نعمت و لوح و قلم و قضا و قسمت انداری بدید و ذرهٔ از جای نجنبید زیرا که حضرت

⁂ موسی بصفت خود الیّ قایم بود لاجرم بر او حال کون غالب آمد ⁂

⁂ ⁂ ⁂ **نظم** ⁂ ⁂ ⁂

احمد مرسل که خرد خاک اوست ⁂ هر دو جهان بستهٔ فتراک اوست ⁂ تازه ترین سنبل صحرای ناز ⁂

خاصه ترین گوهر دریای راز ⁂ عالم تر دامن خشک از تو یافت ⁂ ناف زمین نافهٔ مشک از تو یافت ⁂

تاج تو و تخت تو دارد جهان ⁂ تخت زمین آمد و تاج آسمان ⁂

**نکتهٔ ثامن عشر**

فرق میانهٔ معراج آدم ع و معراج حضرت محمد صلعم

**مؤلف گوید** که معراج حضرت آدم ع و معراج حضرت ختمی مآب محمد صلعم بمقام او ادنی و فرق دیگر آنکه آدم ع را بعزت بردند و بذلت بیرون کردند و احمد صلعم را بعزت بردند بمقام قاب قوسین او را رسانیدند و بعزتش راجع ساختند و دیگر آنکه حضرت آدم ع را بدنیا میفرستادند ملائکه گفتند که غفوا البعار کم دیدگی خود را بپوشید که چشم شما بر آدم خاکی میفتد و چون حضرت ختمی مآب محمد صلعم را بمعراج میفرستادند تمام فرشتگان ذرات عالم علوی و سفلی بر سر راهش دیده بدیدار او منور میساختند که اذ یغشی السدرة ما یغشی و دیگر آنکه چون حضرت آدم ع از معراج بازگشت رفیقش حوا و کی و ابلیس بودند و در مراجعت حضرت ختمی مآب محمد صلعم رفیقش ملائکهٔ عالین جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرشتگان مقرب بودند و دیگر آنکه حضرت آدم ع قدم بفضای عالم گذارد آوازهٔ عصی آدم ربه فغوی در کشور جهان انداخته و چون حضرت ختمی مآب صلعم بعالم آمد طبل امن الرسول بما انزل الیه من ربه در بام شهر رواق کیوان نواختند فشتان ما بینهما

**نکتهٔ تاسع عشر**

معراج ادریس ع

معراج حضرت ادریس ع تا آسمان چهارم بود و بروایتی تا آسمان ششم قال عز و جل و رفعناه مکانا علیا و منتهای سیر معراجش آنکه ملائکه میگویند و از ایشان می شنوند و لکن حضرت ختمی مآب محمد صلعم از مکان و از لامکان درگذشت و بمقام او ادنی رسید که مقام آیة الکبری بود و بایزد ذات گفت و شنید سبحانه و تعالی

**نکتهٔ عشرین**

معراج خلیل الرحمن ع

در بیان معراج خلیل الرحمن تا آسمان دنیا بود قال الله تعالی و کذلک نری ابرهیم ملکوت السموات و الارض

مرویست

مرویست که چون خلیل الرحمن بر احوال عالمیان و آدمیان اطلاع یافت شخصی را در معصیت دید دعا بر هلاک وی نمود حق تعالی او را هلاک فرمود دیگری را همچنین و همچنین چون نوبت چهارم دعا بر هلاک عاصی نمود حق تعالی فرمود که یا ابراهیم ترک کن دیگر دعا مکن ای ابراهیم که مرا بندگان بسیارند که بمعاصی مبتلا میباشند و من حلم میورزم و ایشان را هلاک نمیفرمایم تا بعد از آن شاید توبه کنند و من غفارم و ایشان را بیامرزم و یا از نسل ایشان فرزند صالحی بیرون آورم و ایشان را در کار او فرمایم و یا از مخفی کرم خود ببخشم و یا بقدر گناه عقوبت فرمایم و بعد از آن بیامرزم اگر بدعای تو بندگان را بگناه بگیرم یکی نجات نیابد و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة **مرویست** چون این عتاب بخلیل آمد جبرئیل خطاب شد که انزل قبل ان یهلک عبادی ای جبرئیل خلیل مرا بمقام خود برگردان پیش از آنکه بندگان مرا هلاک نماید و با و از جانب ما بگو که حق تعالی میفرماید که هر روز بر بندگان خود هفتاد بار نظر رحمت میکنم و ایشان را در معاصی میبینم و هلاک نمیفرمایم تو را یکبار نظر بر ایشان افتاده همه را هلاک کردی **مجملا** خلیل در معراج خود هلاک امت طلبید و حبیب در معراج خود مغفرت و رحمت خواست

**نکتهٔ حادی عشرین**

معراج حضرت موسی ع

معراج حضرت موسی ع بکوه طور بود قال تعالی و لما جاء موسی لمیقاتنا ای شیعه گوش هوش بشنو که چون حضرت موسی ع بمیقات آمد هفتاد کس از خیار قوم انتخاب کرد و بمیقات آورد و ایشان گفتند که لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة با این گستاخی صاعقه ظاهر شده هم هفتاد نفر را هلاک نمود حضرت کلیم عرض کرد خداوندا خیار قوم مرا سوختی خطاب آمد که یا موسی هرگاه تو اختیار کنی سوختنی را شاید و آنکه ما اختیار فرماییم مراحل را و آنها امتان خیر الانام حضرت ختمی مآب محمد صلعم میباشند و ربک یخلق ما یشاء و یختار **مؤلف گوید** که این حکایت با بسط از مذکور در تالیفات علمای کرام

و عجب است که این بیان را منحماید و باز در امر امامت بعد از آن شوری قایلند و نحو میدانند که تیم و عدی
و نعثل معادن این میباشند و اختیار کهم فجرة للأم و قتلة سلالة کرام چگونه صلاحیت توسط بین
الخالق و الخلایق بهم نمهم انداه و الله کل العجایب مشاهده میشود ای شیعه تأمل نما کسیکه ذره بر بتول
فاطمه زهرا سیدة نساء العالمین زند و بازوی کر آزرده نماید با سایر واقعات مذکوره در مواقع
انها چگونه صلاحیت خلافت و ولایت مطلقه را خواهد داشت قال ع هنالک الولایة لله الحق
مگر فاطمه آن نیست که حضرت ختمی مآب ص در شان وی فرمود که فاطمة ... بضعة منی من اذاها فقد
اذانی و من اذانی فقد اذی الله اللهم العن عمر ثم ابا بکر و عمر ثم عثمان و عمر ثم عمر ثم
عمر ثم عمر اللهم العن بنی امیة قاطبة و بنی العباس و الولایج من دون الله **نکتهٔ ثانی**

معراج حضرت عیسی ع

**و العشرین** معراج حضرت عیسی روح الله تا آسمان چهارم بود و چون در دنیا زاهد لاجرم ملائکه
همرنگ و طبع او طبع ملائکه یکسان گشت و در همانجا قرار گرفت از امت خبری نگرفت **لکن** حضرت
ختمی مآب محمدی ص بعد از در نوردیدن مکان و سیر فرمودن من در لامکان و با حجاب قلبی که الهی
و آیة الکبری حضرت غیب الغیوب آرام گرفتن از آنجا بمیان امت قدم قراوادنی را بمیان امت
تبه روزگار ریخته فرموده از برای ایشان خلعت مغفرت و حلی رحمت و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین آورد و بشارت ان الله یغفر الذنوب جمیعا را بر عاصیان خواند **نکتهٔ ثالث**

معراج حضرت محمد ص

**عشرین** معراج حضرت ختمی مآب محمدی ص بود که بمقام قاب قوسین او ادنی و بملاقات آیة الکبری
حتی همه زیر کرد دید که حاصلی ای ابو

**نظم**

نگلی بر وزد از بن دهلیزه لیست ⁂ بدان درگاه و الا دست برست ⁂ مکانی نی فی خالی از مکان نیز
کزان محرم نبود آنجا و جا نیز ⁂ قدم زنک حدوث از جا او شست ⁂ وجوب الا کی امکان او شست

یکی مانند

یکی مانند آنهم از نعت یکی پاک ⁂ ز بسیاری فزون و ز اندکی پاک ⁂ بدیدا آنچه از حد دیدن برون بود
میری آنها ز کیفیت کم چون بود ⁂ نه چندی گنجد آنجا و نه چونی ⁂ فرو بند از کمی گو در فزونی
شنید آنکه کلامی بی آواز ⁂ معانی در معانی راز در راز ⁂ نه آگاهی از او کام زبان را
نه همراهی بآن نطق و بیانرا ⁂ لبان فهم بر بالای او تنگ ⁂ سمند عقل در صحرای او لنگ
ز گفتن برتر است و از شنیدن ⁂ زبان از وی گفتگو باید بریدن ⁂ مرا جامی ز حد خود بیرون پای
فروبر و زین دریای جانفزا و آی ⁂ درین مشهد ز گوپای مزن دم ⁂ سخن را ختم کن والله اعلم

در بیان معراج حضرت سید الشهدا

**نکتهٔ رابع عشرین** در بیان معراج حضرت گلگون قبای آل عبا یعنی جناب سید الشهدا ع

**لمؤلفه**

گرچه در معراج هاشم در سما ⁂ در ضمیرم هست یاد کربلا ⁂ گرچه بهم در سرور زینب نیم
کی رود از خاطرم یاد حسین ⁂ من حسین بن علی را بنده ام ⁂ از غلامان قوم شرمنده ام
تا که گویم شرح من معراجها ⁂ از گروه عارجین انبیا ⁂ خامه گفت ای بیخبر از شور شین
هان بگو فصلی ز معراج حسین ⁂ باشد افزون از همه معراجها ⁂ قصهٔ معراج شاه کربلا
آنکه از یثرب بجوار کعبه تاب ⁂ در حرم آمد از آن شاطی الفرات ⁂ کرد معراج از خضوع شور شین
بزم او ادنی بشد خونبار حسین ⁂ نه کلیم آسا ارنی گفت او ⁂ نه خلیل آسا بغوغا کهر رو
نه چو ادریس او به چرخ چارمی ⁂ او طلب کرده ره اشتو ده کی ⁂ نه چو عیسی آمد او ز خلق
ترک کرده خلق و خلق و نیز دلق ⁂ نه بدی در قید ظلم کوفیان ⁂ نه اسیر اندر کمند جسم و جان
بود در قید شفاعت آن شهید ⁂ هر بدی آمد سرش او نیکی دید ⁂ بلکه اندر رزم بگشودی بصر
کرد بر عقاب ... گوفی نظر ⁂ کر بدی در حلقه یک شیعه ⁂ چون نواتی کامی از وی میوه

او گذشت از سر و سر از دیگر فکند ⁘ او نبود از کشتن کوفی بکمند ⁘ این خبر مرد این شیخ وحید ⁘
کو روایت کرد از شاه شهید ⁘ اندر آن حالیکه پر ابتلا بیابی ⁘ حضرت سجاد علی بن الحسین ⁘
کو بکی این راز تا آگه شوی ⁘ سر مو احسینی بشنوی ⁘ فرق با بی از خلیل و کربلا ⁘
با خلیل کوید خیف و منا ⁘ **خبر** داد عمر از شیخ حسینی ثقه برد از شیخ امین احمد بن

زین الدین که او روایت نمود از علی بن الحسین که آنحضرت فرمود که چون پدر بزرگوارم معتصم جهاد اعدا
کردید و روانهٔ حرکاه شد من نظر میکردم و در زمان قلیلی زیاده از ده هزار کس از خاک
هلاک ریخت و میدیدم که از لشکر مخالفی که بر دم شمشیر آن امام علیه التحیة می آمدند رد میفرمود
یکیک دو نفر را قتل میفرمود و دو را رد میکرد و سیمی را بقتل میرسانید و سه را رد می نمود و چهارمی را
بقتل میرسانید چون بخیمه آن امام مبین برگشت و بغل گشود و مرا در بغل کشید مانند مرغ پر
بال و پری از کثرت سهام بر جسد و زره آن شاه تشنه کام از تیر باران مخالفان جا کرده
بود عرض کردم که ای پدر بزرگوار در معرکه کار زار دیدم شما را که دو و سه و چهار از لشکر مخالف خون
خوار را رد میفرمودی و پارهٔ بقتل می آوردی سبب چه بود این کروه را امان دادن از قتل چه
بود در جواب من آنحضرت فرمود که ای نور دیده اذا صاد وقت الزوال انکشف لك حقیقة
الحال چنانچه بعد از زوال آن شاه کم سپاه شربت شهادت نوشید و ودایع امامت و مقامات
ولایت بر من انتقال یافت بر من ظاهر شد که آنحضرت در معرکه کارزار ملاحظه اصلاب آن
کروه بکار را میفرمود که اگر در اصلاب ایشان موحدی و محبی بود او را رد میفرمود و اگر در صلبش دوستدار خدا
بر گشتی نبوده او را هلاک میفرمود **نکتهٔ خامس عشر** در آیت با در آیت ما زاغ البصر
و ما طغی از رقم قلم مشکین عنبرین علی بر بیاض صفحه کافور آئین این قرطاس پاکیزه انفاس چلبی

در بیان آیهٔ ما زاغ البصر و ما طغی

بثت

ثبت میشود ای شیعه بدانکه در آن شب قرب و کرامت که دست فلک جلباب ظلمت بر چهرهٔ آفاق فرو کذاشت
و دبیر تقدیر خط سیاه چون قیر بر روی لوح لاجوردی پیکر فلک بر کشید مجملاً **نظم**
شبی بیاض چهرهٔ صبح سعادت ⁘ ز جدولهای نور افزون زیادت ⁘ ز قدر او مثال لیلة القدر ⁘
ز نور او برات لیلة البدر ⁘ سواد طرهٔ آن شب ظلمت ده حور ⁘ بیاض غرهٔ آن نور علی نور ⁘
**چون** در آن شب با طرب تخت حضرت سید عرب بطحائی اللقب ع بر مسند عالی سند قاب
قوسین او ادنی نهادند و شادروان عرش را بر فوق ایوان ملک و ملکوت بر کنگرهٔ قصر
جبرات بر افراشتند **نظم** ⁘ ⁘ ⁘
شبی کآسمان مجلس افروز کرد ⁘ شب از روشنی دعوی روز کرد ⁘ محمد که سلطان این مهد بود ⁘
ز جنت خلیفه ولی عهد بود ⁘ سر اقدس در بیت اقصی کشاد ⁘ زفاف زمین بر سر اقصی نهاد ⁘
ز بند جهان داد خود را خلاصی ⁘ بمحشرگه عرشیان گشت خاصی ⁘ دل از کار بنه حجره پرداخته ⁘
برون حجرهٔ آسمان تاخته ⁘ برون جست از کنگرهٔ چار بند ⁘ فرس راند بر هفت چرخ بلند ⁘
شده جای افلاکیان خاک او ⁘ زده دست هر یک بفتراک او ⁘ **مجملاً** هر یکی از ارکان
مکونات خود را در نظر آنسرور جلوه میدادند و مرتبه میتنهادند تا شاید که منظور نظر قبول آن
سرور کردند فاما آنحضرت را بواسطهٔ استغراق انوار تجلیات ذاتی و صفاتی نظر بانها نیفتاد
و کوشهٔ چشم بجانب این ها نکشاد و ما زاغ البصر و ما طغی یعنی میل نکرد دیدهٔ محمد صلعم و نه
تجاوز کرد **فرد** دیده را دیدار و جان را داغ بس ⁘ در شب او دیده را ما زاغ بس ⁘
**تذنیب** ⁘ ⁘ ⁘
در بیان اشارات معراجیه که آن بدو طریق منتهی میکردد **طریقهٔ اول** معراج خاص اولیاء است **طریقهٔ دوم** معراج عوام مؤمنان که آن

در بیان معراج اول و دوم

اما بیان معراج اولیا که بسلوک مقام طریقت بسر حد عالم حقیقت رسیده اند اکثر شیوخ حضرت جلال احدیت
جل ذکره حبیب خود محمد را بدولت عروج باطباق سموات مشرف گردانیده و بدین کرامتی از سایر انبیا
ممتاز ساخته و مقرر است که هرچه آنحضرت را انعام فرموده است امت او نیز از آن بهره مند گردانیده
و ارباب وصول در حقیقت معراج اولیا که نمودار از معراج حضرت خاتم الانبیا است چنین اشاره
نموده اند که معراج اولیا معراجی است که عبارت است از عقل است و مراین معراج را دو عضاده است که عبارت
از طاعات و عبادات است و جانب سفلی این معراج بر دل نهاده است و اعلای او بعرش حضرت حق
عز و جل رسیده فاما اولیا را عروج بر آن ممکن نیست و الحکمی انبیا را بعد از طهارت کاملی میسر
تواند بود چنانچه حضرت ختمی مآب محمد را که تا شق صدر نکردند و دل مبارک وی را بآب رحمت پاک
شستند و از نور ایمان پر نکردند بمعراج سموات نبردند **مرو لیست** که چون حق تعالی
خواهد که بنده را بقرب و وصال خود مشرف گرداند او را بتقضایا و صنوف بلایا بیازماید اگر در
طریق طلب ثابت بود و از سنن استقامت انحراف ننمود و در میزان ولایت از طاعات و عبادات
حکم نکرد بلکه بر آن بیفزود حق تعالی فرماید بملائکه تا گواه باشید که من نام این بنده را در دیوان
شاکران نوشتم بعد از آن فرماید بفرشتگان که شما حسن احوال این بنده را بشنید و به بینید
که در طاعت و عبادت هیچ فتوری راه میدهد و از اقامت خدمت ها ملول میگردد یا نه اگر آن بنده
بخدمت مداومت نماید حق تعالی فرماید که هذا عبد یتعرض للمزید یعنی این بنده ایست که
مزید درجات و مزید در عظمت میطلبد شما را گواه گرفتم که او را امداد و اصل گردانم چون آن بنده سلوک
طریق تحقیق لازم گیرد و مترقی بر آن ثبات و استقامت ورزد حق تعالی رسول توفیق را بر آن
سالک طریق تحقیق فرستد تا او را از خواب غفلت بیدار نماید و بعد از آن دل وی را بسکین قطع تعلق

ازغر

ازغیر بشکافد و بآب عنایتش مطهر گرداند و بایمان و سکینه و ایقان نفس مملو سازد و بعد از آن بر براق
رشد وی نشانند و در طریق تحقیق بعوث تیسیر وی سلوک فرماید تا بر مثال برق خاطفی بسرعت
سیر نموده قطع منازل کند اما در راه بوساوس نفس اماره و تزئینات شیطانی او را مکر نماید چنانچه
**حضرت ختمی مآب محمد** را در راه شام راعی ایهود و نصاری دعوت دنیا و امثال آنها امتحان فرمود کما
سبق **مؤلف گوید** که از وساوس نفسانی است که در دل سالک القا میکند که هوا سرد است جامه خواب
گرم بر خواستن و طهارت کردن و تهجد گزاردن بر تو فرض نیست و بنده بترک آن مؤاخذ نگردد و بلی
اینها وصول بدرجات جنت ممکن و حق تعالی بر بندگان آسانی خواسته کما فرمود یرید الله بکم الیسر
ولا یرید بکم العسر و دیگر فرمود و جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه و از این مقوله و امثال آن که
از تسویلات نفس و تخیلات شیطانی چون سالک در این مسالک التفات باین تسویلات ننمود و روی
توجه از بیت المقدس تعبد منحرف نگرداند چنانچه آنحضرت در نماز و نیاز و حمد و دعا مبادرت می نمود
آنهنگام حضرت عزت بکمال بنده نوازی رسول فکرت را چون جبرئیل وار بسر وقت آن بنده میفرستد
تا دل او را بر جناح نور نشاند در فضای هوای عالم معنی در طیران در آورد و آنگاه آسمان حجاب نفس
پیش آید رسول فکرت که حامل سالک است استفتاح آن حجاب نماید و از این آسمانش درگذرانیده بملکوتش
رساند و علامات جبروت مشاهده نماید و عجایب آن عالم بر وی عرض کند و ارواح انبیا و اولیا باستقبال
او آیند و هر یکی را بنوعی بشارتی مبشر گردانند و باکرام حضرت حق او را خوشحال گردانند که سایر خلق
از آن تعجبها نمایند بعد از آن بمقامی بگذرانند تا آسمان حجاب دنیا مر او را پیش آید رسول فکرت استفتاح
نمود و سالک را از آن حجاب بگذرانند و در ملکوت در آورند و از عجایب آن چیزی چند بر وی عرضه دارند
که تا تقدم را النسبت بآن فراموش کند و از آن مقام میگذرانیده آسمان حجاب شیطانی او را پیش آید

ازآن بگذرد آسمان پنجم که حجاب اعمال صالحست پیش آید از نماز و روزه ازآن گذشته با آسمان ششم
که حجاب ورع و زهدست پیش آمده ازآن گذشته آسمان هفتم حجاب ریاضتست او را پیش آمده چنانچه
حضرت ختمی مآب صلعم هریکی از انبیا را در مقام خود مشاهده فرمود و همچنین است قلوب سالکان بسبب
تفاوت مراتب ایشان در این هفت حجاب مذکوره متوقف باشند که ازآن مقام درگذشتن نتوانند
چنانچه خلیل الرحمن که در آسمان هفتم که اعلا درجات انبیاست متوقف بود و از براق تجرد ترقی
نمود ولی کامل باید که دست رد لا احب الافلین بر جبین مخدرات نهد و بعد دیقینی و لیکونوا
من الموقنین از حجب نفس و شیطانی و امثال آن درگذرد اما کو عارفی عاشقی صادقی محققی که حضرت
محمد وار از اطباق سموات بگذرد و از سدرة المنتهی که عبارت از آسمان فکرتست ترقی نماید و آنچه ادراک
مخلوق بدان رسد از آنجا درگذرد و رسول فکرت که قایم مقام جبرئیلست آنجا بماند و دیگر از آنجا
گذشتن نتواند آنگاه سالک بسلطان آیة الکبری مقام خرابی که مقام حقست مکاشف گردد و در آن
مشاهده مستغرق شود و بقوت سر در میدان خاص در طیران درآید و بعزتی مجید که اشارت
تجلی صفاتست برسد و عظمت سلطان ذات آیت مشاهده فرماید و هرچه از متعلقات بشریتست
همه را آنجا مضمحل و متلاشی بیند آنگاه سلطان هیبت بروی مکشوف گردد و سر نیز آنجا از طیران
باز ایستد و از خوف فانی در فنای عزتی مرده بیند آنجا بشنود که برحمت الهی منظور گشته که خطاب
ادن منی سر وی زنده گردد باذن خداوندیع در سراپرده عزت راه یابد و حقیقت دنی
فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی بروی مکشوف گردد و از مطلع صفات که آینه ذاتست
نور تجلی ذات ظاهر گردد و از درون جان عارفان این معنی سر زند **نظم**

صفات ذاتست چرا نام جدا می‌خوانم ⁂ بهر چه می‌نگرم جز خدا نمی‌بینم ⁂ مگو که دیده حادث قدیم کی بیند ⁂

همین

همین است که من خویش را نمی‌بینم ⁂ بهر بلا که تو خواهی بیازمای مرا ⁂ که در شمار هوی تو بلا نمی‌بینم
بهر بلا که کنی یاد در رضیم حقا ⁂ که هرچه از تو رسد جز عطا نمی‌بینم ⁂

**مجمل** انکه چون حضرت ختمی مآب محمدی صلعم بجبرئیل تشریف ترقی فرمود دل عارف نیز بوسی آن آستانه نماید و چندان شراب انس از جام
محبت قدسی نوشی کند که بتمامی خود را فراموشی فرماید و بدین ترانه مترنم گردد **نظم**

شراب ساقی ما مستی از جای دیگر دارد ⁂ که از یک قطره مستان راز عالم بیخبر دارد ⁂
نه از جام است این مستی نه از خم و نه از باده ⁂ ولی در جاشنی گیری از آن لبها گذر دارد ⁂
نه میبرد عقل و دین از سر نه دل ماند نه جان در بر ⁂ اگر آن ترک دل بر نقاب از روی بر دارد ⁂
سوی جنت همی خواند مرا واعظ چه پندارد ⁂ که عاشق میلکی جز معشوق جای دیگر دارد ⁂
کجا از مقعد صدقی کینت سر فرود آرد ⁂ کسی کاندر مقر عزت جانان مستقر دارد ⁂

**و** بعد از آنکه عارف بدولت قرب مشرف گردد و جام مالامال وحدت از خمخانه محبت از دست
ساغر عزت نوشد مخاطب باین خطاب گردد که هل استحق من عبادی و ایای ان یغفلوا
عنی لو عرفوا اما الذی یفوتهم عنی لتقطعت اکبادهم حسرة یعنی هیچ سزاوارست که طرفة
العینی بندگان من از من غافل باشند اگر بدانند که چیست که از ایشان بواسطه غفلت فوت
میشود هرآینه جگرهای ایشان پاره پاره گشته ⁂ **نظم** ⁂ (مصرع)

در طلب زان گه نیابد کاهلی ⁂ کز فروغ حسن آگه غافلی ⁂ هر که یک بار اندر آن رخ بنگریست ⁂
لذت عیش و طرب داند که چیست ⁂ چشم تو محروم از آن عیش و طرب ⁂ زان کشیدی پای کوششی از طلب ⁂
گر ز دست ساقی ما می خوری ⁂ رو ز ساقی بینو و جان پروری ⁂ در بیابی از وصال او خبر ⁂
دل شود ویران و خون گردد جگر ⁂ **بعد** از رجوع طالب ازین معراج معنوی باز جایزه قبول

وخلعت بها دو نور باز آید و از شراب محبت مخمور و از حجب خلقی نفور شد و از طعام شراب
فارغ و بمناجات حضرت پروردگار مشغول گشود رزقنا الله تعالی و جمیع العارفین و المحبین

هذا المقام بمحمد و الخیر الانام **نظم**

باز آمدم باز آمدم ⁝ از نزد آن یار آمدم ⁝ در من نگر در من نگر ⁝ بهر تو غمخوار آمدم
شاد آمدم شاد آمدم ⁝ از جمله آزاد آمدم ⁝ چندین هزاران سال شد ⁝ تا من بگفتار آمدم
من مرغ لاهوتی بدم ⁝ دیدم که ناسوتی شدم ⁝ دامی بدیدم ناگهی ⁝ در وی گرفتار آمدم
من نور پاکم ای پسر ⁝ نی زآب و خاکم مختصر ⁝ آنجا بیا ما را نگر ⁝ کاینجا بیکبار آمدم
یارم بجا زار آمده ⁝ چالاک و عیار آمده ⁝ ور زنبازار آم چکار ⁝ او را خریدار آمدم
از چار مادر برترم ⁝ وز هفت بابا بگذرم ⁝ وز هر دو عالم برترم ⁝ کاینجا پدیدار آمدم

**اما بیان** طریقه که در این معراج سالکان که مسالک شریعت بمقتضای الصلوة معراج المؤمن
پی بعالم حقیقت برده اند و این معراجی است که خواص و عوام از این معنی بحسب استعداد خود بهره
اختصاص رسیده اند قال النبی صلعم جعلت قرة عینی فی الصلوة **مرویست** که حضرت
خیر کاینات محمد صلعم بعد از رجوع از معراج عرض نمود که الهی این چنین نصیب امتی هذا
الشرف خطاب آمد که معراج امت صلوة الجماعت حضرت خیر کاینات صلعم بعد از نزول این
علم امت را خبر داد و فرمود که الصلوة معراج المؤمن **مؤلف گوید** که نماز جامع است
مر معراج جسمانی و روحانی را زیرا که مشتمل است بر افعالیکه بعضی تعلق بجان دارد و اذکاری که تعلق
بروح دارد و بیان این معراج چنان است که چون احمد صلعم عزم سفر بارگاه احدیت کرد اول
بطهارت مبادرت فرمود که نزول وی در مقام قدس بی طهارت میسر نکردد لهذا جبرئیل ع

از حوض



از حوض کوثر دو ابریق از یاقوت احمر مملو از آب آن با طشت زمرد اخضر مشتمل بر چهار گوشه مرصع بگوهر
که شعاع آنها بعنان آسمان میرسید حاضر فرمود کذلک بنده چون عزم نماز و برزم حضور حضرت بی نیاز نماید
ظاهر خود را باب مطلق مطهر گرداند چنانچه در شریعت احمدی صلعم مقرر است و چون قصد طهارت باطنی نماید توفیق
رفیق آن بنده گردد در ضمان حضرت الهی جلی ذکره چو ابریق خوف و رجاء که از کوثر ایمان با آب عرفانی
مملو گردانیده اند برای معنی نماز نیاز کرم نماید بعد از آن طشتی از علم که مر آنرا چهار گوشه است یکی علم
افعالی و دیگری علم صفاتی و دیگری علم اسمائی و دیگری علم ذاتی که هر گوشه از اینها مکلل بجواهر تقوی مسند
مثلا علم افعالی بگوهر توحید و صفات بوحدانیت و اسما با حدیت و ذات بغیب هویت با آن همراه
کهاند چنین معنی بطهارت ظاهر و باطنی متطهر گردید از براق براق محبت بزین مودت تزیین داده
پیش کشند که مر آن براق راه بال باشد یکی از شوق و دیگری از ذوق که بقدم اول از کونین در میگذرد
و در طرفة العینی از بیت المقدس توجه بکتاب بکعبه رساند تا از درون جان ندای انی وجهت وجهی
للذی کلی برآورد و بمقدار توجه که حضرت قدس اطلاع بر آثار و عظمت جلال احدیت چنانکه جمیع مکونات را
از ملکیات و ملکوتیات در تجلی کبریای او محو شده بیند بمرتبه معنی نیز میباید که بنظر فؤادی در کل اشیا آثار
تجلی فرماید و از انواع نباتات و معادن و حیوان و انسان و غیر آن بر اندیشد آنگاه بجبال و تلال
و بر و بحر و سکان آنها روی آرد پس توجه بعالم بالا کند از آسمانها و طوایف ملائکه تا سدره و سکان آن
و لوح و قلم و عرش و کرسی و حجب و سرادقات و بهشت و دوزخ و عالم اجسام و عالم ارواح از افتتاح
و مساوات ملک و ملکوت و غیب و شهادت در خط نظر همت او در آورد و پرتو انوار حضرت الهی عز و جل
بر مجموع آن گمارد تا همه را چون ستاره در جنب آفتاب نابود بیند و از روی تحقیق و الیقین دست بر کونین افشاند
و گوید که الله اکبر و بعد از آن سدر از هر دوست بر سر حد عالم علوی و سفلی که نمودار آن در عالم صغری که عبارت

از وجود آدمی است که نقطه گاه دل افتاده است بر بندد تا مشوشات نفسانی بلطایف روحانی تعرض نتوانند
رسانیدن مجملاً آنچنانکه حضرت ختمی مآب محمدی صلعم قدم مبارک از حجره به بیت المقدس برداشت و از آن
بمعراج قرب نهاد بندهٔ مصلی نیز از تحریمه قدم بمعراج نهد و کلمهٔ سبحانك اللهم بر زبان راند که معراج
آدم صفی است که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه در بارهٔ این کلمه آمد بلکه معراج ملائکه مقدسین نیز
همین کلمه بود که فسبح بحمد ربك لاجرم بسبب عروج همهٔ عالمیان همین کلمه آمد که وان من شیء الا
یسبح بحمده مجملاً ازین حضرت قدم مبارک بر سموات نهاد هر هفت طبقه را از دخل تعرض شیاطین محفوظ
دید و حفظا من کل شیطان مارد کذلک مصلی از معراج ثنا قدم بر آسمان معارف نهد خواهد اطوار
هفتگانهٔ حال را که نمودار اطباق سموات سبع است از مکاید و وساوس شیطان آنرا پاک گرداند زبان بگفتن
کلمهٔ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگشاید پس آنحضرت از اطباق سموات گذشته به بهشت رسید هر یک
از ابواب ثمانیهٔ آنرا کشاده دید مفتاح باب اول معرفت بود دوم ذکر سوم شکر چهارم رجا پنجم خوف
ششم اخلاص هفتم دعا هشتم اقتدا کذلک چون بندهٔ مصلی سموات اطوار قلب را طی کرد به بهشت مکاشفه
میرسد و مر آنرا هشت در می بیند و از برای هر دری کلمهٔ تعیین کرده اند اول در بهشت باب المعرفت است
که بکلید معرفت و مفتاح ایمان میکشاید و در دوم که باب الذکر است بکلمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم باز میکند
و باب الشکر را که در سیم است بمفتاح الحمد لله رب العالمین باز میکند و باب الرجا را بالرحمن الرحیم
و باب الخوف را بمالك یوم الدین و باب الاخلاص را بایاك نعبد و ایاك نستعین میکشاید و باب
الدعا را بکلمهٔ اهدنا الصراط المستقیم مفتوح میسازد و باب الاقتدا را که باب هشتم است به بند
وکشای صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب کشاده میگرداند و هو المراد من قوله عز جنات
عدن مفتحة لهم الابواب بعد ازان مصلی را فرمان فاقرءوا ما تیسر من القرآن آید بتلاوت

کلام

کلام ملک علام تجلی ظاهر آید و بمقتضای اذا تجلی الله لشیء خضع له در رکوع پشت خم میکند و اعتراف
بعظمت الهی نموده سبحان ربی العظیم و بحمده در زبان سازد و این تجلی را تجلی افعالی گویند و بمقتضای
من تواضع لله رفعه الله باز بمقام استقامتی رسانند و در مقام شکرگذاری قبول حمد می نازد که
سمع الله لمن حمده پس بر این کلمهٔ حمد فنظر الله الیه فینظر الی رحمته و این نظر رحمت عبارت است
از تجلی صفاتی و مستدعی زیادتی در خشوع گردید لاجرم در مقابل آن سجود میکند که نهایت خشوع و تنزل است
و چون سر از سجود بر میدارد تجلی که عبارت از تجلی ذات است وارد میشود و این کنایت است از قرب که
ثمرهٔ سجده و خضوع و مسکنت است و متفرع است بر سجدهٔ اول کما قال عز و اسجد واقترب چون ذات و
صفات یکرنگ بودند سجدتین یکرنگ آمدند ولکن تفاوت مکنون بین السجدتین بسیار است چون تفاوت
بین الکافین فی قوله عم اعوذ بك منك که تفاوت میانهٔ کاف خطاب بك و کاف منك از اعلی
علیین تا اسفل السافلین است و چون معراج بروح و جسد بود لهذا در نماز چار رکعت مفروض گردید رکعت
اول معراج اجسام و رکعت ثانیه معراج ارواح و چون اجساد و ارواح در وسادت سیارات مستقر گردیدند
شفای رتبة العزت لازم آمد لهذا بنده مامور شد بکلام التحیات لله و الصلوات و الطیبات و چون
انفتاح این ابواب مغلقه و القاعد برای درجات متعالیه متفرقه بشرف مقام مبارک شیم حضرت ختمی مآب
محمدی صلعم میسر گشته بود لاجرم و لا بد بروح پر فتوح حضرت محمدی صلعم عرض باید که السلام علیك ایها النبی
و رحمة الله و برکاته بعد ازان بجواب سلام آنسرور استماع نمو فرموده که السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین کانه سایلی ازان مصلی سئوال میکند که وصول باین درجات علیه و حصول باین منازل
سنیه بچه وسیله و کدام عطیه یافته او میگوید بدولت شهادت که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا امیر المؤمنین و ولیه و حجته علی خلقه و کانه

سایلی میگوید کرای ستیدی که برق آسا طرفة العینی از ناحیه ام القری بمقصد اقصی رسیده و هنوز بر
شمال از منتب مسجد اقصی بالعنان سموات علا کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء سرکشیده
و از سدره صدر میوه شیوه دنی فتدلی چیده بلبلی وار بر اشجار اسرار فکان قاب قوسین او ادنی
بسر بر سبحان الذی اسری بر پریده چرا هزار دستان بر شاخسار فاوحی الی عبده ما اوحی نالهٔ
زار نالیده

**بیت**

ای بلبل گلزار معانی که توئی ÷ الحرم اسرار معانی که توئی ÷ هرگز گل [illegible] جنت نیافت ÷ ام از تو بیا بدان نشانی که توئی

**چون** مسافر معراج الصلوة معراج المؤمن بدین عطیه
فایز گردید با اختیار زبان بکلمهٔ اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم مسکن بد چنین ارسال الحمد گفتار را
بسبب سؤال خلیل الرحمن بود که ربنا وابعث فیهم رسولا لهذا سزاوار آمد قول کما صلیت علی ابراهیم
و آل ابراهیم انک حمید مجید **مجملا** مصلی را لازم آمد که بعد از وصول باین مراتب و بعد از
ثنا و درود مغفرت مؤمنین و مؤمنات را طلبد از موائد خاص خداوندی بقول اللهم اغفر
للمؤمنین والمؤمنات الخ و چون حضرت ختمی مآب بعد از مراجعت از عبور ملائکه فرمود و
بعد بر اصحاب دیگر الیمین مصلی را لازم در حین رجوع از سفر معراج نماز امر بالسلام اول بر نیت
ملائکه کرام دوم بگواهی عوام انام که در صف جماعت انتظام یافته کما قال تحریمها التکبیر
و تحلیلها التسلیم این بود مجمل مراد از تذنیب مذنب **اما الوصیه**
مستدعی از ناظران این وجیزه که بعین عنایت و مودت نظر نموده و اگر بر خطائی رفته اطلاع یابند
بقلم اصلاح و سداد در مقام اصلاح بر آیند و برای قلیل البضاعت سد ابواب بحث فرمایند زیرا
که مراتب علوم مختلف و اشخاص کسب درجات سهام ایمان متفاوت و مع هذا قال الله تعالی و ما

اوتیتم

اوتیتم من العلم الا قلیلا و اگر بیانی از این فقیر در مقامی شده باشد که بعضی نظار هر دو ادراک
آن قاصر با تأملی ور زند اورا بکمال نحو واگذارده و در مقام رد آن بر نیایند زیرا که حق تعالی
میفرماید و فوق کل ذی علم علیم و اگر این قلیل البضاعه و فقیر ترین با اهل بیت طاهره
در این وجیزه و سایر کتب و رسایل نحو بعلم تحریر در آورده ماخوذ است از معاریفی کلمات آل
محمد و از مقامات باطن و باطنی باطنی و تأویلی و باطنی تأویلی اگر قبولش ننمایند در مقام
انکارش نیز بر نیایند ان شاء الله تعالی

**ولنا الدعاء**

پروردگارا آنکه این وجیزه را ذخیرهٔ یوم المعاد گرداند و در محفر محمد و آل محمد از اعمال صالحه
و در دیوان حسنات کتابت فرماید و در کفهٔ حسنات میزان قرار دهد پای ملخی نزد سلیمان
بردن عیب است ولکن از شرت آن از مؤدی و در محشر کبری در محفل اولین و آخرین از عزاداران اهل
بیت اطهار و عزاداران سید الشهداء و میران اخیار آنحضرت در شمار آریم ان شاء الله
و امید دیگر اینکه حق تعالی به برکت ائمه اطهار این مختصر را کالشمس فی رابعة النهار شهرهٔ آفاق
فرماید که از تلاوت آن شیعیان و محبین آل محمد بهره مند گردند و این فقیر که عصیان
و حریق نار ندامت و آرزو هجران قبور شفیعان روز الامان را از دعای خیر فراموش
در طاق نسیان نگذارند و امید دیگر اینکه حق تعالی فرج آل محمد و ظهور مهدی هادی صاحب
الزمان را نزدیک و معجل گرداند و این فقیر را با مستمعان و سایر شیعیان و محبان را در رکاب
ظفر انتساب آنحضرت در نصرت آنسرور شربت شهادت بچشانند و اولاد ما تمام را صالح و بر
ولایت مستقر بدارد و ما تمام را بولایت آل اخیار مجاور قبور آل اطهار گرداند و در کربلای معلی

دیگر شرف خاک ها را کرداند و والدین ما را با پدر و زمین را از نسل مؤمنین ما خالی نکرداند
و ما ها و ذریات ما ها را از علوم و معارف آل محمد بهره مند کرداند و در دنیا و آخرت میان ما
و آل محمد جدائی نینداز و اعمار ما را طولانی فرماید بصحت و سلامت ایمان و ابدان و محتاج لئام خلق
نکرداند اللهم عجل فرج مولینا و اشف مرضینا و اغفر لنا و لوالدینا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات
و اخواننا الصالحین المتقین و احفظنا و احفظ اولادنا و مسافرینا و اشرح صدورنا و
نوّر قلوبنا یا منوّر قلوب العارفین و اجعل خاتمة امورنا خیرا اللهم صل علی محمد و آل محمد
استجب دعائنا و افعل بنا ما انت اهله و لا تفعل بنا ما نحن اهله اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل
فرجهم و فرجنا بحقهم و ارحمنا بهم یا ارحم الراحمین رحم الله من قرأ بعد الصلوات الفاتحة و
الاخلاص آمین یا رب العالمین

**قد** جف القلم من تسویده علی ید مؤلفه الجانی الخاطی المحتاج الی الله علی بن محمد البرغانی عفی الله عنهما
مولدا و القزوینی مسکنا فی لیلة الاربعاء لیلة النوروز فی خمسة ساعات مضین من اللیلة الا عشر
دقایق فی لیلة بیست و چهارم شهر ذی حجة الحرام من شهور ۱۲۵۳ من الهجرة النبویة علی مهاجرها
الاف صلوة و سلام و تحیة و هذا المجلد الخامس من ریاض الاحزان الموسوم
بجنة النعیم و یتلوه ان شاء الله تعالی المجلد السادس و نرجوا من الله تعالی
ان یوفقنا لاتمام ما ارید لان فی ضمیری ان نلحق بهذه المجلدات ثلثة مجلد آخر
ان شاء الله تعالی حتی یصیر کاملا بعدد ابواب الجنان الثمانیة و نرجوا من
الله ان یوفقنی لاتمامه ان شاء الله تعالی اللهم استجب
دعائنا و تقبل منی بفضلک و رحمتک
یا ارحم الراحمین یا رب العالمین
ختم

ختم استنساخ نسخهٔ شریفهٔ مبارکهٔ جنة النعیم که الحق بشیرینی
عبارات و دلنشینی بیانات و رموز لا یحاطش مظهر از مظاهر
فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین است از مؤلفات جناب
وحید الدهری فرید العصری شمس المعرفة و عرش المرتبة منبع
العلم و مجمع الحلم عین الانسان و نفس العرفان الجناب الالمعی اللوذعی
شیخ و رئیس الاجل الاکرم جناب کهف الحاج حاجی الحرمین الشریفین
مولینا حاجی ملا محمد علی بن ملا محمد سلمه الله تعالی فی الدارین
و تقبل الله تعالی طاعته فی النشئتین بالنبی و آله فخر العالمین
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب علی ید الحقیر الفقیر الکثیر الگناه
و المحتاج الی رحمة ربه القدیر محمد کاظم
ابن حسین علی البرغانی الاصل عالم
المسکن فی یوم الاربعاء بیست
و نهم شهر رمضان المبارک
من شهور
۱۲۵۴
اللهم اغفر لمؤلفه و لوالدیه و لکاتبه و لوالدیه و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین
و المسلمات بجاه محمد و آله الشافع یوم العرصات

